



تاریخچه  
نظریات  
گرایش‌ها  
نقد

feminism  
فمینیسم

نرگس رودگر





# فمینیسم

تاریخچه

نظریات

گرایش‌ها

نقد

نرجس رودگر

مرکز تحقیقات زن و خانواده  
(با حمایت سازمان ملی جوانان)  
بهار ۱۳۸۸

رودگر، نرجس،  
فمینیسم: تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقد/ نرجس رودگر . - قم: شورای عالی حوزه  
علمیه، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ تهران:  
سازمان ملی جوانان، ۱۳۸۸.  
۲۷۵ ص .

ISBN:978-964-04-3188-7

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا .  
کتابنامه: ص. [۲۵۷] - ۲۷۵؛ همچنین به صورت زیر نویس.  
۱. فمینیسم. ۲. فمینیسم - تاریخ. ۳. فمینیسم - نگرش‌ها.  
الف. شورای عالی حوزه علمیه، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران، دفتر  
مطالعات و تحقیقات زنان. ب. سازمان ملی جوانان. ج. عنوان.

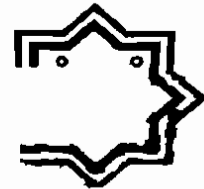
۳۰۵/۴۲

HQ ۱۳۱۶/ف۲/۹

## فمینیسم؛ تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقد



مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خواهران  
مرکز تحقیقات زن و خانواده



نویسنده: نرجس رودگر

ناشر: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان (با حمایت سازمان ملی جوانان)

- صفحه‌آرا: بتول محرابیون
- ویراستار: محمدباقر انصاری
- طراح جلد: جواد روح
- نوبت چاپ: دوم، تابستان ۹۴
- شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- چاپ: اسراء
- قیمت: ۱۰۵۰۰۰ ریال

### مراکز پخش:

قم: بلوار جمهوری اسلامی، میدان سپاه، خیابان مالک اشتر، شماره ۵۰  
تلفن: ۱۳-۳۲۹۰۷۶۱۰ (۰۲۵) دوزنگار: ۳۲۹۱۷۵۷۷ (۰۲۵)  
تهران: بلوار کشاورز، خیابان نادری، کوچه حجت‌دوست، پلاک ۵۶  
تلفن: ۸۸۹۸۳۹۴۴ (۰۲۱)  
پایگاه اینترنتی: [www.wrc.ir](http://www.wrc.ir)؛ پست الکترونیکی: [info@wrc.ir](mailto:info@wrc.ir)

## فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
پیشگفتار	۱۷

### فصل اول: تاریخ فمینیسم

مقدمه	۲۳
۱. تعریف فمینیسم	۲۴
۲. بررسی تاریخی فمینیسم	۲۷
۲-۱. وضعیت زنان از جوامع اولیه تا رنسانس	۲۷
جوامع اولیه	۲۷
یونان و روم باستان	۳۰
فئودالیسم	۳۱
بورژوازی	۳۲
رنسانس (قرن پانزده و شانزده)	۳۳
۲-۲. وضعیت زنان در قرن هفدهم و هجدهم	۳۴
انقلاب صنعتی	۳۴
روشنگری	۳۷
الف) مدرنیته	۳۷
تأثیر مدرنیته در مسائل زنان	۳۸
ب) لیبرالیسم	۳۹
تأثیر لیبرالیسم در ظهور فمینیسم	۴۰

۴۲	انقلاب امریکا و فرانسه .....
۴۷	۲-۲. بررسی موج‌های سه‌گانه فمینیسم .....
۴۷	موج اول (۱۷۹۲/۱۸۵۰-۱۹۲۰) .....
۴۸	سوسیالیسم .....
۴۹	جنبش الغای بردگی .....
۵۳	دوران افول موج اول (۱۹۲۰-۱۹۶۰) .....
۵۴	الف) مسائل داخلی .....
۵۵	ب) مسائل پیرامونی .....
۵۷	موج دوم (۱۹۶۰-۱۹۷۰) .....
۵۸	تغییرات در وضعیت زنان .....
۵۸	تحولات اقتصادی .....
۶۰	تحولات سیاسی و اجتماعی .....
۶۱	فمینیسم لیبرال و سازمان NOW .....
۶۲	گروه‌های رادیکال فمینیستی .....
۶۳	موج سوم .....

## فصل دوم: گرایش‌های فمینیستی

۶۷	مقدمه .....
۶۹	فمینیسم لیبرال .....
۷۰	نظریات .....
۷۰	چگونگی وضعیت زنان .....
۷۰	علت وضعیت زنان .....
۷۰	ایدئولوژی .....
۷۰	اهداف و آرمان‌ها .....
۷۱	راهکارها .....
۷۲	دستاوردها .....
۷۲	شخصیت‌ها و آثار .....
۷۲	۱. مری آستل .....
۷۲	۲. مری ولستون کرافت .....
۷۳	۳. جان استوارت میل .....
۷۳	۴. هریت تیلور .....

۷۴	۵. بتی فریدن.....
۷۴	انتقادات.....
۷۶	<b>فمینیسم مارکسیستی.....</b>
۷۷	چگونگی وضعیت زنان.....
۷۷	علت فرودستی زنان.....
۷۸	اهداف و آرمانها.....
۷۸	راهکارها.....
۷۸	دستاوردها.....
۷۹	شخصیتها و آثار.....
۷۹	۱. مارکس.....
۷۹	۲. انگلس.....
۸۰	۳. میشل بارت.....
۸۱	انتقادات.....
۸۲	<b>فمینیسم رادیکال.....</b>
۸۳	چگونگی وضعیت زنان.....
۸۴	علت تحت ستم بودن زنان.....
۸۶	آموزهها.....
۸۶	اهداف و آرمانها.....
۸۸	راهکارها.....
۸۸	۱. افزایش آگاهی.....
۸۸	۲. جدایی طلبی.....
۸۸	۳. خواهری.....
۸۹	۴. لزبینیسم.....
۸۹	شخصیتها و آثار.....
۸۹	۱. شولامیث فایرستون.....
۹۰	۲. کیت میلث.....
۹۱	۳. آن اُکلی.....
۹۲	۴. مری دیلی.....
۹۲	انتقادات.....
۹۳	۱. ذات‌گرایی.....
۹۳	۲. تقلیل‌گرایی.....

۹۳	۲. جنگ با خانواده و مادری
۹۴	۴. رد جدایی‌طلبی
۹۴	<b>فمینیسم سوسیالیستی</b>
۹۵	چگونگی وضعیت زنان
۹۵	علت تحت ستم بودن زنان
۹۶	۱. تأکید بر تمام انواع تسلط
۹۶	۲. بازتعریف شرایط مادی
۹۶	۳. اهمیت ایدئولوژی
۹۷	اهداف و آرمان‌ها
۹۸	شخصیت‌ها و آثار
۹۸	۱. هایدی هارتمن
۹۸	۲. جولیت میچل
۹۹	<b>فمینیسم پسامدرن</b>
۱۰۰	پسامدرنیته
۱۰۱	پسا ساختارگرایی
۱۰۵	تعامل فمینیسم با پسامدرنیته و پساساختارگرایی
۱۰۶	مردانه دانستن دانش
۱۰۶	سیالیت هویت زنانه
۱۰۷	توجه به تفاوت‌های زنان
۱۰۹	انتقادات

## **فصل سوم: آموزه‌های فمینیستی**

۱۱۵	۱. خانواده و مادری
۱۱۶	فمینیسم لیبرال (موج اول)
۱۱۷	فمینیسم لیبرال (موج دوم)
۱۲۰	فمینیسم مارکسیست و خانواده
۱۲۱	فمینیسم رادیکال و خانواده
۱۲۳	مادری و تولید مثل
۱۲۶	۲. برابری و تفاوت
۱۲۷	برابری
۱۲۷	تأثیر لیبرالیسم در نظریه برابری



۱۲۸.....	انکار تفاوت‌ها و ساختگی دانستن آنها.....
۱۲۹.....	تأثیر لیبرالیسم در ساختگی دانستن تفاوت‌ها.....
۱۳۰.....	نگاه تحقیرآمیز غرب به زنان.....
۱۳۴.....	تفاوت.....
۱۳۴.....	تأکید بر صفات متمایز و ممتاز زنان.....
۱۳۵.....	برابری، یعنی مردگرایی و نفی ویژگی‌های متعالی زنانه.....
۱۳۶.....	نقش و ضرورت ویژگی‌های زنانه در جهت اصلاح جامعه.....
۱۳۷.....	ریشه‌ی صفات ارزشمند زنانه.....
۱۳۷.....	لزوم حمایت قانون از زنان.....
۱۳۹.....	فمینیسم رادیکال و نظریه‌ی برابری یا تفاوت.....
۱۴۰.....	تفکیک جنس و جنسیت.....
۱۴۳.....	<b>۳. فمینیسم و سیاست.....</b>
۱۴۴.....	موج اول: فمینیسم لیبرال و سیاست.....
۱۴۴.....	موج دوم: فمینیسم رادیکال و سیاست.....
۱۴۵.....	توجه به تفاوت‌ها.....
۱۴۵.....	انتقاد از فلسفه‌ی سیاسی سنتی.....
۱۴۶.....	تفکیک عمومی - خصوصی.....
۱۴۷.....	دور نگه داشتن زنان از سیاست.....
۱۴۸.....	غفلت از مشکلات زنان در عرصه‌ی خصوصی.....
۱۴۸.....	گسترش مرزهای سیاست.....
۱۵۰.....	<b>۴. علم و معرفت‌شناسی فمینیستی.....</b>
۱۵۲.....	سرشت مردانه‌ی علم.....
۱۵۵.....	<b>۵. فمینیسم و معرفت‌شناسی.....</b>
۱۵۶.....	۵-۱. نقد فمینیسم بر معرفت‌شناسی.....
۱۵۷.....	غفلت از نقش فاعل شناسایی.....
۱۵۹.....	غفلت از نقش اجتماع در معرفت.....
۱۶۱.....	تفکیک فاعل‌شناسایی از متعلق‌شناخت.....
۱۶۲.....	تأثیر عواطف و احساسات در معرفت.....
۱۶۲.....	۵-۲. معرفت‌شناسی فمینیستی.....
۱۶۲.....	تجربه‌گرایی فمینیستی.....
۱۶۵.....	نظریه‌ی دیدگاه فمینیستی.....

نسبی‌گرایی فمینیستی.....	۱۶۸
۶. فمینیسم و اخلاق.....	۱۶۹
۶-۱. نقد اخلاق سنتی.....	۱۷۱
اخلاق سنتی ناظر به ارزش‌های مردانه است.....	۱۷۱
اخلاق سنتی حامی فرودستی زنان است.....	۱۷۲
تحقیر صفات زنانه.....	۱۷۳
ضعف اخلاقی زنان در اخلاق سنتی.....	۱۷۳
غفلت از مسائل اخلاقی زنان.....	۱۷۴
۶-۲. اخلاق فمینیستی.....	۱۷۴
مفاهیم اخلاقی.....	۱۷۷
الف) مسئولیت در برابر عدالت.....	۱۷۷
ب) جمع‌گرایی در برابر فردگرایی.....	۱۷۷
ج) عاطفه در برابر عقل.....	۱۷۷
د) موقعیت‌گرایی در برابر کلیت‌گرایی.....	۱۷۸
الگوهای اخلاقی.....	۱۸۰
الگوی مادری.....	۱۸۰
الگوی همجنس‌گرایی.....	۱۸۲
رابطه اخلاق مردانه و زنانه.....	۱۸۲
جمع‌بندی.....	۱۸۴

### فصل چهارم: نقد فمینیسم

مقدمه.....	۱۸۸
نقد مبانی فمینیسم.....	۱۹۰
اومانیسم.....	۱۹۱
سکولاریسم.....	۱۹۳
عقل‌گرایی.....	۱۹۴
فردگرایی.....	۱۹۶
نقد آموزه‌ها.....	۲۰۱
نقد فرودستی زنان و منشأ آن.....	۲۰۱
نقد آموزهٔ برابری.....	۲۰۴
نقد برابری لیبرالی (برابری حقوقی).....	۲۰۵

۲۰۸.....	نقد برابری تکوینی (برابری طبیعی)
۲۰۹.....	شواهد زیست‌شناختی.....
۲۰۹.....	تفاوت ژنتیکی.....
۲۱۰.....	تفاوت در ساختمان مغز و شیوه تفکر.....
۲۱۱.....	تفاوت در استعدادها و مهارت‌ها.....
۲۱۲.....	شواهد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی.....
۲۱۳.....	تحلیل شواهد.....
۲۱۳.....	همه تفاوت‌ها ساختگی نیستند.....
۲۱۵.....	همه تفاوت‌ها طبیعی نیستند.....
۲۱۵.....	مادی‌گرایی.....
۲۱۷.....	تحقیر زنانگی.....
۲۱۸.....	رابطه تفاوت‌های طبیعی با برابری یا تفاوت‌های حقوقی.....
۲۲۲.....	حکمت تفاوت‌ها، تناسب، نه نقص و کمال.....
۲۲۸.....	<b>نقد پیامدهای فمینیسم.....</b>
۲۲۸.....	نگرش‌های مختلف به پیامدهای فمینیسم.....
۲۳۱.....	نکاتی درباره لزوم بررسی دقیق پیامدها.....
۲۳۱.....	تفکیک پیامدهای مثبت از منفی.....
۲۳۲.....	تشخیص پیامدهای واقعی فمینیسم.....
۲۳۵.....	میزان سود رسانی پیامدهای فمینیسم برای زنان.....
۲۳۵.....	فمینیسم، جریانی به نفع مردان.....
۲۳۶.....	فمینیسم، جریانی در جهت منافع سرمایه‌داری.....
۲۳۷.....	فمینیسم، جریانی در جهت منافع سیاستمداران.....
۲۳۸.....	نقد و بررسی پیامدهای فمینیسم.....
۲۳۹.....	اختلال در هویت زنانه.....
۲۴۴.....	بحران در خانواده.....
۲۵۲.....	پیامدهای حق سقط جنین.....
۲۵۲.....	پیامدهای روابط آزاد بیرون از خانواده.....
۲۵۴.....	سخن پایانی.....
۲۵۷.....	فهرست منابع.....
۲۶۷.....	فهرست اصطلاحات.....
۲۷۳.....	فهرست اعلام.....



## مقدمه

عصری که در آن زندگی می‌کنیم، زمانهٔ دادوستد فرهنگی میان تمدن‌هاست. افزایش ابزارهای ارتباطی، از جمله رسانه‌های دیداری و نوشتاری، گفت‌وگو و دادوستد میان فرهنگ‌های متفاوت را آسان‌تر کرده است.

در این مجال تأثیرپذیری فرهنگ‌ها و تمدن‌ها از یکدیگر در شرایط برابر صورت نمی‌گیرد؛ فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین به دلیل برخورداری از گفتمان سلطه و درانحصارداشتن ابزارهای تبلیغی و فرهنگی، و اهرم‌های اقتصادی و سیاسی نقش مهمی در مدیریت فرهنگ جهانی ایفا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که ترویج فرهنگ و آموزه‌های غربی در میان سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها از صورت تبادل فرهنگی خارج و در قالب تهاجم فرهنگی جلوه‌گر شده است.

می‌توان عناصر و آموزه‌های نظری و فرهنگی تمدن غرب که کشورهای دیگر را نشانه رفته است، در دو گروه تقسیم نمود: نخست آموزه‌ها و عناصری که مقتضای ذات مدرنیته و تمدن غربی است. آرمان‌ها، اهداف و بنیان‌های تفکر غرب جدید همچون لیبرالیسم، دموکراسی و سرمایه‌داری در این دسته قرار دارند. اما در دسته دوم عناصر و آموزه‌هایی قرار دارند که از پیامدها و نتایج ناخواسته تمدن غربی محسوب می‌شوند. حاکمیت عناصر و آموزه‌های دسته اول، گاه به طرد و به حاشیه راندن بخش‌هایی از جامعه غربی منجر شده است و البته واکنش این گروه‌ها و طبقات را نسبت به حاکمیت برخی ارزش‌های جامعه غربی به‌دنبال داشته است. اعتراضات و واکنش‌های این گروه‌ها و طبقات نیز، خود به خلق و ابداع آموزه‌ها و مکاتب جدیدی منجر شده است که آن‌ها را در

دسته دوم جای می‌دهیم. این واکنش‌ها هرچند بیانگر ناخرسندی‌های اجتماعی از حاکمیت تفکر مدرنیته است، اما به‌رحال از دستاوردها و پیامدهای گریزناپذیر تمدن غربی محسوب می‌شود.

از جمله مهم‌ترین آموزه‌های بخش دوم می‌توان به اندیشه‌ها و مکاتبی همچون مارکسیسم و فمینیسم اشاره کرد. جنبش فمینیسم اگرچه در اعتراض به مدرنیته شکل گرفت، اما به‌تدریج در کلیت جامعه مدرن غربی حل و هضم شد. در کشور ما به دلیل حاکمیت نظام و تفکر دینی، نوعی مصونیت و آسیب‌ناپذیری نسبی در برابر آموزه‌ها و تفکر غربی شکل گرفته است؛ باین‌حال به دلیل ناتوانی‌های نظام سلطه غربی در مواجهه مستقیم با انقلاب اسلامی و تمرکز بر عرصه‌های تهاجم فرهنگی شاهد رسوخ و تأثیرگذاری تدریجی برخی آموزه‌ها و مکاتب غربی، از جمله فمینیسم هستیم.

به نظر می‌رسد برای مصونیت‌بخشی جامعه در برابر اندیشه‌ها و مکاتب انحرافی غرب از جمله فمینیسم، باید در مرحله اول به شناخت و ترویج آموزه‌های بلند اسلام اقدام کرد و در گام دوم، اجرایی کردن و تحقق بخشیدن به این آموزه‌ها را وجهه همت قرار داد؛ باین‌حال بخشی از توان کارشناسان و پژوهشگران نیز، باید صرف ایمنی‌بخشی در برابر انحرافات و کجروی‌های مکاتب غرب از جمله فمینیسم شود. و این خود از مطالبات مهم مقام معظم رهبری از نهادهای تحقیقاتی، دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه است.<sup>۱</sup>

این اثر که محصول همکاری مشترک سازمان ملی جوانان و دفتر مطالعات و تحقیقات زنان است، می‌کوشد تا با ارائه گزارشی اجمالی از تاریخ و گرایش‌های فمینیستی و بیان مهم‌ترین آموزه‌های این مکتب، به نقدی اجمالی از این جنبش پردازد. این مجموعه که در حکم قدم اول برای آشنایی با نظریه و جنبش فمینیستی است، امید است گامی هرچند کوچک در ارتقای سطح پژوهش‌ها و پاسخگویی به مطالبات مقام معظم رهبری باشد.

۱. ر. ک: دیدار مقام معظم رهبری با زنان نخبه و فعال (۱۳۸۶/۴/۱۳).

در اینجا لازم است از تلاش‌های بی‌دریغ سرکار خانم نرجس رودگر که تدوین بخش اصلی کتاب را بر عهده داشتند و جناب آقای دکتر محمدتقی کرمی که علاوه بر ویرایش محتوایی، تدوین بخشی از مباحث نقد را نیز بر عهده گرفتند و همچنین از همکاری صمیمانه کارشناسان و مدیران محترم سازمان ملی جوانان و دفتر مطالعات و تحقیقات زنان تشکر و توفیق تمامی آنان را از خداوند متعال مسئلت نمایم.

دفتر مطالعات و تحقیقات زنان

سازمان ملی جوانان





## پیشگفتار

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم»<sup>۱</sup>.

از آن زمان که دست حکیم پروردگار، سرشت انسان را سرشت، و راز سر به مهر خلقت را با قلم تفاوت‌ها نگاشت، و انسان را بر منبر خلیفه‌اللهی نشانید، زن و مرد که هریک، عهده‌دار انعکاس پاره‌ای از انوار ایزدی در زمین بودند، زندگی هزاران سالانه‌ای را در کنار یکدیگر آغاز کردند.

در جریان این هم‌جواری، وجود هریک از آن دو، مسکنی بود که دیگری را از آشوب‌ها و ناملایمات زندگانی می‌رهانید. مسرت و خوشبختی‌ای که از زندگی مشترک دو جنس حاصل می‌شد، آنچنان عمیق و جدی بود که هر دوی آنها را علی‌رغم تمام موانع پیش‌رو همواره به سوی یکدیگر سوق داده، خوشبختی دو جنس تنها در کنار یکدیگر را به رسم و آیینی فراگیر و جهانی مبدل ساخت.

زمزمه‌های اختلاف و نارضایتی دو جنس، در طول قرن‌ها به‌اندازه‌ای ضعیف و نادر بود که هیچ‌گاه با صدایی بلند به گوش تاریخ نرسید؛ اما این زمزمه‌ها در چند قرن اخیر چنان شدت گرفت که مرزها را درنوردید و تأثیرات قابل توجهی را در جوامع مختلف برجای گذاشت.

فمینیسم که سال‌هاست داعیه‌دار تلاش برای بازیابی حقوق پایمال‌شده زنان و

رساندن آنان به وضعیت مطلوب زندگی است، جنبش و نظریه‌ای است که گرچه از دامن تحولات خاص اجتماعی - سیاسی حاکم بر برخی جوامع اروپایی و امریکایی در قرن نوزده و بیست سربرآورد، اما پس از چندی، داعیه جهان‌شمولی به خود گرفت و شعارها و مطالبات خود را بر تمامی زنان جهان تسری داد. این امر، به‌گونه‌ای است که امروزه تأثیرات فعالیت‌های فمینیستی را می‌توان در تمام عرصه‌ها از قطعنامه‌های بین‌المللی گرفته تا قوانین مصوب کشورها، تا نحوه عملکرد احزاب سیاسی و تشکل‌های اجتماعی رسمی و غیررسمی و حتی در فرهنگ ملت‌ها از رشته‌های علمی و دانشگاهی، کتاب‌ها، مجلات و روزنامه‌ها گرفته تا فیلم‌ها و سریال‌هایی که اذهان مردم را با مدل‌هایی از زندگی تغذیه می‌کنند و حتی در نوع روابط همسران در خانواده‌های امروزی مشاهده نمود.

گرچه بزرگ‌نمایی فمینیسم و ارائه چهره‌ای قدرتمند از آن، با توجه به رکود و افول در عرصه گسترده‌ای از نظریات و عملیات فمینیستی، دور از واقعیت به نظر می‌رسد، اما از آنجاکه ورود فمینیسم در عرصه جوامع به تغییراتی در سطح فرهنگ منجر می‌شود و خصوصاً با توجه به اینکه این تغییرات و تأثیرات به‌طور مستقیم، نظام اساسی‌ترین واحد اجتماعی، یعنی خانواده را دستخوش تغییر و تحول می‌سازد، لذا کارشناسی و نقد نظریات فمینیستی از ضرورتی غیرقابل انکار برخوردار است.

مطالعه خاستگاه‌ها و علل ظهور فمینیسم و احاطه علمی بر تاریخ تحولات فمینیستی و انواع گرایش‌ها و آموزه‌های آن، هر یک، مراحل ضروری کارشناسی این موضوع را تشکیل می‌دهند که اکثر آثار تولیدی در رابطه با جنبش زنان تنها به جنبه‌هایی از موضوعات فوق پرداخته‌اند؛ لذا در نوشتار حاضر سعی بر آن است تا با پرداختن به تمام این موارد (تاریخ، گرایش‌ها، نظریات و نقد) اطلاعات جامعی از جریان فمینیسم ارائه شود.

گرچه طبیعتاً پرداختن به تمام موارد به‌ناچار اطناب و تفصیل را در پی خواهد داشت، اما از آنجاکه بیان موضوعات اساسی و کلیدی با حفظ اختصار و ایجاز و با

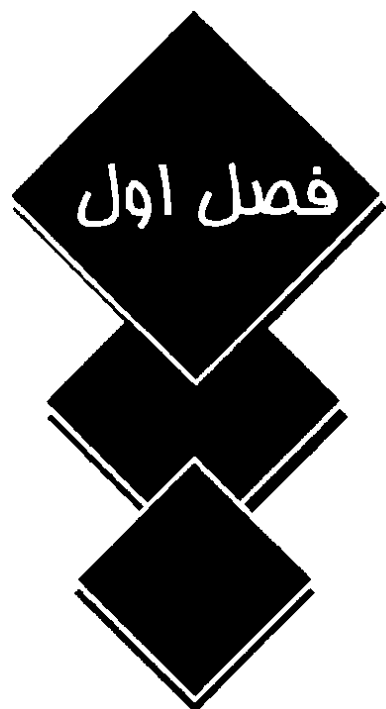
قلمی ساده و روان، وجهه همت این نوشتار بوده است، لذا از ذکر بسیاری از توضیحات و تکرار مکررات و نقل قول‌ها پرهیز شده است. در این مقام، لازم است از زمینه‌سازی و مساعدت دفتر مطالعات و تحقیقات زنان (حوزه علمیه قم)، به‌ویژه راهنمایی‌های ارزشمند جناب آقای دکتر محمدتقی کرمی که راهنمایی‌های ارزنده ایشان در تمامی مراحل تحقیق، راه‌گشا بوده است، صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

نرجس رودگر

بهار ۱۳۸۸





## تاریخ فمینیسم



## مقدمه

واژه فمینیسم از ریشه Feminine گرفته شده است که در فرانسوی و آلمانی معادل Feminin به معنای زن یا جنس مؤنث است که خود از ریشه لاتینی Femina گرفته شده است.<sup>۱</sup> گفته شده واژه فمینیسم برای اولین بار در سال ۱۸۲۷ وارد زبان فرانسه شد<sup>۲</sup> و در جزوه‌ای با عنوان مرد - زن<sup>۳</sup> که در سال ۱۸۷۲ چاپ شد، برای تشریح زنانی به کار رفت که به گونه‌ای مردانه رفتار می‌کنند.<sup>۴</sup> در زبان فارسی، معادل‌هایی چون زن‌گرایی، زن‌وری، زنانه‌نگری و آزادی‌خواهی زنان برای این واژه پیشنهاد شده است.<sup>۵</sup>

گفتنی است تاریخ به‌کارگیری این واژه با تاریخ ظهور فمینیسم تفاوت دارد؛ چراکه واژه فمینیسم مدت‌ها پس از آغاز اعتراض زنان به کار رفت؛ حتی پس از آنکه واژه فمینیسم ساخته شد، بازهم بسیاری از کسانی که برای حقوق زنان مبارزه می‌کردند، خود را فمینیست نخواندند و صرفاً در همین اواخر است که استفاده از اصطلاح فمینیسم برای تمام گروه‌های مدافع حقوق زنان متداول شده است.<sup>۶</sup> فمینیسم، تاریخ طولانی و پُرفرازونشینی را از سر گذرانده است. تحولات تاریخی فمینیسم به نوعی با سیر تاریخی مغرب‌زمین به‌طور کلی و تغییراتی که طی این زمان در زندگی زنان به‌طور خاص به وجود آمده است، مرتبط می‌باشد.

---

1. Webster's Encyclopedic Unabridged Dictionary, p. 708.

۲. آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۱.

3. Homme-Femine.

۴. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۶.

۵. محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «فمینیسم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۴.

۶. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۸۷.

مروری بر تاریخ غرب و شرایط زندگی زنان در طول آن، نشانگر بسترها و زمینه‌های شکل‌گیری جنبش فمینیسم، علل اوج‌گیری‌ها و یا افول فعالیت‌های فمینیستی در طول زمان و چگونگی شکل‌گیری گروه‌ها، گرایش‌ها و نظریات مختلف فمینیستی است که به‌طور کلی زمینه را برای شناختی همه‌جانبه از ماهیت فمینیسم فراهم می‌سازد؛ به همین جهت، در این گفتار، پس از ارائه تعریفی از فمینیسم، مطالعه وضعیت زنان قبل از رنسانس، بررسی عواملی که در قرن هفدهم و هجدهم تغییراتی را در شرایط زندگی زنان به وجود آورد و بستر را برای ظهور فمینیسم فراهم ساخت و سپس آشنایی با شرایط و زمینه‌های پدیدآورنده گرایش‌ها و نظریات متعدد فمینیستی از قرن نوزده تا عصر حاضر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

### ۱. تعریف فمینیسم

مسائلی چون وجود گرایش‌های متکثر و متنوع فمینیستی، طرح مواضع برنامه‌ها و اهداف متفاوت - و حتی گاه متضاد - ارائه تعریفی واحد و منسجم از فمینیسم را دشوار و حتی غیرممکن ساخته است؛ به‌گونه‌ای که اختلاف‌نظرهای زیادی در زمینه تعریف فمینیسم وجود دارد.<sup>۱</sup>

۱. در ادامه چند نمونه از تعاریف فمینیسم را از نظر می‌گذرانیم:

(الف) «فمینیسم یا دفاع از حقوق زنان، نهضتی اجتماعی است که هدف از آن احراز پایگاهی مساوی با مردان در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای زنان است» (باقر ساروخانی؛ درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی؛ ج ۱، ص ۲۸۱).

(ب) فرهنگ لغت وبر، فمینیسم را چنین تعریف می‌کند: «آیینی که طرف‌دار گسترش حقوق و نقش زن در جامعه است» (آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۱).

(ج) ماری لوئیز جانس، فمینیسم را مبارزه علیه سکسیسم می‌خواند.

(د) سیمون دوپوار هدف فمینیسم را رسیدن به خواسته‌های ویژه زنان می‌داند (ب. شباهنگ؛ «ملاحظاتی پیرامون جنبش فمینیسم»، بولتن مرجع فمینیسم؛ به کوشش مهدی مهریزی، ص ۱۱۹).

(ر) جین فلکس بر آن است که فمینیسم نظریه‌ای است که به تحلیل روابط جنسیت می‌پردازد (حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۴۳-۴۴۴).

(ز) جورج ریتزر معتقد است: «نظریه فمینیستی به یک شاخه پژوهشگری نوین درباره زنان



عمده‌ترین دلیل این تنوع و تکثر در فمینیسم و در نتیجه اختلاف در تعریف فمینیسم، آن است که این مکتب از قلمرو و گستره نسبتاً وسیع (اروپای غربی و امریکای شمالی) و از تاریخ نسبتاً طولانی‌ای برخوردار است که در این گستره زمانی و مکانی، مکاتب فلسفی، اجتماعی و سیاسی متعدد و متنوعی مانند لیبرالیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم، اگزیستانسیالیسم، پسامدرنیته و... پا گرفته است<sup>۱</sup> و ضرورت‌ها و مصلحت‌ها موجب آن شده که فمینیسم در بسیاری از موارد با این مکاتب همراه شود و از قابلیت نظری و عملی آنها در جهت اهداف خویش بهره جوید. بدیهی است این همراهی‌ها سبب گردیده است فمینیسم از مکاتب یادشده تأثیر بگیرد و گرایش‌های متنوع فمینیستی مانند فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم سوسیالیستی، فمینیسم پسامدرن و... شکل بگیرند.<sup>۲</sup>

طولانی بودن نسبی تاریخ فمینیسم از جهت دیگری نیز به این تکثرات و در نتیجه دشواری ارائه تعریف واحد دامن زده است؛ به گونه‌ای که فمینیسم در مراحل اولیه با مراحل بعدی و سپس امروزی آن، ماهیتاً متفاوت است؛ برای نمونه فعالیت‌های فمینیستی از آغاز تا تاریخ ۱۹۲۰ میلادی را می‌توان در قالب جنبش یا نهضت اجتماعی تعریف کرد؛ اما از ۱۹۷۰ به بعد، فمینیست‌ها بیشتر به عرصه نظریه‌پردازی و فرهنگ وارد شدند و فمینیسم رنگ‌وبوی نظریه اجتماعی به خود گرفت.<sup>۳</sup>

---

اطلاق می‌شود که در صدد است نظامی فکری درباره زندگی بشر تدارک ببیند تا زنان را به‌عنوان شناخته و شناسا، عمل‌کننده و داننده مورد بررسی قرار دهد» (جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۵۱۴).

۱. دلیل فوق شاید عمده‌ترین دلیل باشد؛ اما تنها دلیل این تکثر نیست. دلیل دیگر این اختلافات را می‌توان ضعف پشتوانه فکری و نظری فمینیسم و لذا دست‌وپا زدن بین مکاتب مختلف برای این نقیصه دانست. گرچه وامگیری فمینیسم از مکاتب بشری، از دیدگاه برخی نقطه قوت فمینیسم در به‌کارگیری از فرصت‌ها و منابع موجود تلقی می‌شود.

۲. ر. ک به: ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۲۹.

۳. در تلاش برای دستیابی به تعریفی از فمینیسم می‌توان جای‌گیری فمینیسم در دسته‌بندی‌ها

صرف نظر از تمام این اختلافات، تنها هسته و محور مشترکی که می‌توان بین گرایش‌های مختلف فمینیستی در نظر گرفت، عبارت است از: اعتراض نسبت به آنچه تبعیض علیه زنان نامیده می‌شود و تلاش برای ارتقا و بهبود وضعیت آنان. ورای این هسته مشترک، فمینیست‌ها در مورد همه چیز از جمله اینکه علت این

و مقوله‌های علوم اجتماعی و سیاسی از جمله جنبش، نظریه، مکتب و یا فلسفه را بررسی کرد. اگر جنبش را «کوشش جمعی برای پیشبرد منافع مشترک یا تأمین هدف مشترک از طریق عمل جمعی خارج از حوزه نهادهای رسمی که باعث تغییر قوانین می‌شود» (آنتونی گیدنز؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ ص ۶۷۱-۶۷۲) تعریف کنیم، فمینیسم را خصوصاً از اواسط قرن نوزده تا اوایل قرن بیستم می‌توان در ردیف جنبش‌های اجتماعی جا داد.

در تعریف نظریه آمده است: «نظریه اجتماعی کوششی است در راه تمهید مجموعه‌ای منظم، به هم پیوسته و معنادار متشکل از گزاره‌ها، پیش‌فرض‌ها و اصولی که در راه تبیین امور و وقایع اجتماعی به طور علمی پدید آید» (باقر ساروخانی؛ درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی؛ ج ۲، ص ۷۹۸). با این تعریف گرچه فمینیسم در آغاز (موج اول) فاقد جنبه تئوریک و نظریه‌پردازانه است، اما خصوصاً از سال ۱۹۷۰ به بعد راهپیمایی‌ها، اعتصابات و شورش‌های فمینیستی جای خود را به مطالعات وسیع نظری و دانشگاهی و انتشار کتاب، روزنامه و مجله می‌دهد. از بین انواع نظریات نیز، نظریه فمینیستی به دلیل ماهیت عمل‌گرایانه‌اش، نظریه‌ای سیاسی قلمداد می‌شود که در صدد ارائه راهکارهای عملی برای رفع تبعیض علیه زنان برمی‌آید؛ از سوی دیگر نظریه فمینیستی به دلیل صبغه نقادانه‌اش - که تمام عرصه‌های زندگی بشری را به نقد می‌کشد - «نظریه‌ای انتقادی» محسوب می‌شود.

در پاسخ به این سؤال که آیا می‌توان از فمینیسم به عنوان یک مکتب یاد کرد، می‌توان گفت: با توجه به اینکه مکتب به «حوزه تفکر علمی یا گرایش‌های فکری مشابه و نزدیک به هم ...» (غلام عباس توسلی؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی؛ ص ۲۵) گفته می‌شود که درون خود شامل گرایش‌ها و نظریه‌های مختلفی است، و با توجه به گرایش‌های مختلف و نظریه‌های متنوع فمینیستی، می‌توان فمینیسم را مکتبی دانست که البته فاقد انسجام درونی و اتحاد و انتظام بین نظریات فمینیستی است و از این ضعف درونی رنج می‌برد.

اما با توجه به اینکه فلسفه به قلمرو وسیع اندیشه‌های کلان بشری در باب هستی (باقر ساروخانی؛ درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی؛ ج ۲، ص ۵۸۴) اطلاق می‌شود، فمینیسم از تعریف فلسفه خارج است؛ گرچه همچون برخی دیگر از نظریات اجتماعی از گفتارهای فلسفی خالی نیست و همواره در تعامل با فلسفه به سر می‌برد (ر. ک به: کریستین دولاکامپانی؛ تاریخ فلسفه در قرن بیستم؛ ترجمه باقر پرهام؛ ص ۵۴۰ و حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۴۰).

تبعیض چیست؟ از ناحیه چه کسانی است؟ عامدانه است یا غیرعامدانه؟ بیشتر در حوزه خانواده است یا جامعه؟ راهکار مبارزه با آن چیست؟ و دهها موضع دیگر اختلافات قابل توجهی دارند.

## ۲. بررسی تاریخی فمینیسم

همان‌گونه که اشاره شد تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌ای در طول تاریخ دنیای غرب بر زندگی فردی، اجتماعی و حتی خانوادگی زنان تأثیر مستقیم داشته است. مطالعه تاریخ این تحولات و دگرگونی‌ها در جوامع مغرب‌زمین و به تبع آن در زندگی زنان، تصویر واقع‌بینانه‌تری از ریشه‌ها و علل ظهور فمینیسم ارائه می‌دهد که می‌تواند در ریشه‌یابی نظریات و عملکرد فمینیست‌ها مؤثر باشد.

در این قسمت با سیری گذرا بر تاریخ وضعیت زنان از جوامع اولیه تا رنسانس و سپس با بررسی حوادث و رویدادهای مولد فمینیسم از قرن هفدهم تا نوزدهم، علل ظهور فمینیسم و در مرحله بعد، مراحل تکوین و رشد گرایش‌های مختلف فمینیستی از قرن نوزده تا عصر حاضر بررسی می‌شود.

### ۲-۱. وضعیت زنان از جوامع اولیه تا رنسانس

#### جوامع اولیه

به ادعای مردم‌شناسان، در جوامع اولیه که اقتصاد بر پایه شکار و گردآوری خوراک بود، زنان از موقعیت مطلوبی برخوردار بودند. گفته شده است کم بودن تعداد زنان در اثر فقدان بهداشت و مرگ‌ومیر بسیار زنان و تلقی مردمان آن زمان در مورد نقش اساسی زن در تولید مثل، باعث نگاه احترام‌آمیز مردان به زنان می‌شد. با گذر ایام، اختراع کشاورزی توسط زنان باعث ارتقای موقعیت آنان شد.<sup>۱</sup>

---

۱. ز. ک به: شرم‌ن وود؛ دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی: دیدگاه‌های کلاسیک و رادیکال؛ ترجمه مصطفی ازکیا؛ ص ۱۴۰، ۱۴۲ و ۱۴۳ و آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۲۲-۲۵.

در این جوامع، ازدواج‌های گروهی رایج بود؛ در نتیجه کودکان فقط مادر خود را می‌شناختند و توارث و خویشاوندی از طریق مادر منتقل می‌شد؛ لذا به این جوامع مادرتبار گفته می‌شود.<sup>۱</sup> بعضی از محققان<sup>۲</sup> اهمیت مشارکت اقتصادی زنان در این جوامع و غیبت مردان به علت شکار یا جنگ را از علل ظهور پدیدهٔ مادرتباری دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. ر. ک به: مرتضی راوندی؛ تاریخ تحولات اجتماعی؛ ص ۲۲.

۲. ر. ک به: پاتریک نولان و گرهارد لئسکی؛ جامعه‌های انسانی؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کلان؛ ترجمهٔ ناصر موفقیان؛ ص ۲۰۳.

۳. بعضی از فمینیست‌ها اصرار دارند جوامع اولیه را جوامعی مادرسالار به معنای اقتدار و تسلط زنان بر مردان بخوانند. آنان وجود مجسمه‌های خدایان زن (با ویژگی‌های زنان) و وجود تمثال زنان بر ظرف‌ها و اشیای به‌جامانده از آن جوامع را شاهد مدعای خویش می‌شمارند. آندره میشل در مورد این جوامع می‌گوید: «از گهواره تا گور هیچ لحظه‌ای وجود نداشت که مرد تابع زنی نبوده و تحت تأثیر قدرت او نباشد» (آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمهٔ هما زنجانی‌زاده؛ ص ۲۳). هدفی که فمینیست‌ها از این ادعا دنبال می‌کنند این است که اولاً نشان دهند موقعیت فرودست زنان امری قهری و همیشگی نیست، لذا اصالت ندارد و اگر زنان در برهه‌ای از تاریخ توانسته‌اند چنین منزلت برتری داشته باشند، پس می‌توانند با مبارزه با نظام مردسالار امروزی، موقعیت برتر خویش را بیابند (برای اطلاع بیشتر ر. ک به: ماری آلیس واترز و اولین رید؛ فمینیسم و جنبش مارکسیستی؛ آیا سرنوشت زن را ساختار بدنش تعیین می‌کند؟؛ ترجمهٔ مسعود صابری؛ ص ۷۰-۱۰۷).

هدف دیگر فمینیست‌ها این است که نشان دهند جامعه‌ای که تحت رهبری زنان باشد، مانند جوامع اولیه، آرام و صلح‌جوست و این امر امتیاز جامعهٔ مادرسالار و لزوم مبارزه علیه مردسالاری را نشان می‌دهد؛ اما فمینیست‌ها در ادعایشان مبنی بر مادرسالاری جوامع اولیه، با مخالفت‌های جدی صاحب‌نظران مواجهند. شرمن وود معتقد است: «گرچه با اختراع کشاورزی با کج‌بیل، زنان تولیدکننده مواد غذایی به‌شمار می‌رفتند... و اتخاذ تصمیمات اجتماعی به عهده آنان بود... اما آنان نسبت به مردان تفوق و برتری نداشتند و موقعیت اجتماعی برتر، آنان را در مقامی قرار نمی‌داد که مردان را مورد استثمار قرار دهند؛ از این جهت خانوادهٔ مادرسالار از نظر اجتماعی هرگز وجود نداشته است» (شرمن وود؛ دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی؛ دیدگاه‌های کلاسیک و رادیکال؛ ترجمهٔ مصطفی ازکیا؛ ص ۱۴۴).

اندرو هیوود می‌گوید: «رسم الهه‌پرستی ممکن است بیانگر این باشد که جنس مؤنث در روزگار قدیم محترم و معزز بوده، اما ثابت نمی‌کند که زنان زمانی بر مردان تسلط داشته‌اند یا حتی با آنها برابر بوده‌اند» (اندرو هیوود؛ «چهار مبحث اساسی فمینیسم»؛ ترجمهٔ رزا افتخاری؛ مجله زنان، ش ۳۲، ص ۳۱).

هلن فیشر که خود، روزی فمینیست بوده است، پس از نقل قول جامعه‌شناسان مبنی بر رد

این موقعیت استثنایی زنان با پیشرفت‌های جدید فنی متزلزل شد. با اختراع خیش که قدرت بدنی مردانه را می‌طلبد، کشاورزی بر دوش مردان افتاد و نقش اقتصادی زنان نسبتاً کم‌رنگ شد. با استفاده بشر از انرژی‌های طبیعی، کشاورزی توسعه یافت و انسان یکجانشین شد. یکجانشینی، مناسبات دیگر اجتماعی از قبیل ازدواج را بر هم زد؛ به این صورت که برون‌همسری جای خود را به درون‌همسری داد و به تدریج انتقال نسب از طریق مادر برچیده شد.<sup>۱</sup>

بدیهی است دیدگاه‌های مردم‌شناسان مبنی بر وجود مادرتباری در جوامع اولیه شامل تمام تمدن‌های کهن می‌شود و اختصاصی به جوامع غربی ندارد. صرف‌نظر از برخی مناقشات علمی و تاریخی در اصل وجود مادرتباری در تمدن‌های اولیه، جای این سؤال وجود دارد که آیا می‌توان با ارزش‌های جوامع متأخرتر، جوامع و تمدن‌های اولیه را ارزش‌گذاری کرد؟ آیا در جوامع کهن،

---

جوامع مادرسالار می‌گوید: «امروزه در جوامعی که الهه‌ها بر باور فکری مردم حاکمند، در جوامعی که تصاویر زنان زینت‌بخش کوزه‌های آب هستند و در جوامعی که جنگاوران زن در هنر، افسانه‌ها و ترانه‌ها حضور دارند نیز مردان قبيله، هنوز صاحبان اصلی قدرت هستند. هیچ شاهدهی در دست نیست که نشان دهد زنان در جایی از کره زمین، صاحب بخش اعظمی از قدرت یا موقعیت‌های سیاسی پرنفوذ بوده‌اند. «مادرسالاری» کلمه‌ای که انسان‌شناسان برای نشان دادن استیلای زنان در نقش طبقه‌ای خاص بر مردان به‌عنوان طبقه خاص دیگر به‌کار می‌برند، افسانه‌ای بیش نیست» (هلن فیشر؛ جنس اول: توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان؛ ترجمه نغمه صفاریان‌پور؛ ص ۲۵۰-۲۵۱).

خانم مارگرت مید نیز پس از بررسی کتاب بدیهی بودن پدرسالاری به قلم استیون گلدبرک نوشت: «پروفسور گلدبرک هم در این کتاب به کلی منکر وجود جوامعی است که حاکمان اصلی آن زنان بوده‌اند و ادعاهایی که به سهولت در فرهنگ دانشگاهی رواج پیدا کرده همه پوچ و بی‌اساس است؛ زیرا هیچ‌گونه دلیل علمی دال بر موجودیت این جوامع هرگز وجود نداشته است. رهبری و قدرت، هر دو چه در جامعه و چه در خانواده همیشه با مرد بوده است...» (رابرت اچ بورک؛ در سراسی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا؛ ترجمه الهه هاشمی حائری؛ ص ۴۷۹). در نتیجه نباید مادرتباری به معنای انتقال نسب از طریق مادر را با مادرسالاری به معنای تسلط زنان بر مردان خلط کرد؛ چه اینکه فمینیست‌ها در ادعایشان مبنی بر وجود مادرسالاری، محکوم به افسانه‌پردازی و داستان‌سرایی و مصادره تاریخ به نفع خویش می‌شوند.

۱. ر. ک به: آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۲۹-۳۰.

تبار و نسب دارای ارزش و جایگاه ویژه‌ای بوده است تا نسبت آن به زنان را دلیلی بر مادرتباری و یا مادرسالاری دانست؟

### یونان و روم باستان

غربیان آغاز تاریخ خود را در دو تمدن کهن یونانی و رومی جستجو می‌کنند، براین اساس برای بررسی تاریخ زنان در غرب باید از مطالعه تاریخ زن در یونان و روم باستان آغاز کرد.

در یونان باستان در ابتدا زنان از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند. نیروی باروری از آن زن دانسته می‌شد. نسب از طرف مادر بود و کودکان پدر خود را نمی‌شناختند. خدایان یونانی اغلب زن بودند و به قول ویل دورانت، مردان خدایان خود را به شکل زنان خود می‌ساختند. زن در خانه محبوس نبود و در اجتماع، آزادانه با مردان معاشرت می‌کرد.<sup>۱</sup>

اما با پیشرفت یونانیان، وضعیت زنان تغییر کرد. در عصر طلایی یونان باستان (۳۹۹ تا ۴۷۰ ق.م) که دوره اعتلای یونان دانسته شده است، رسم ارث بردن از طریق مادری فسخ شد؛ زن یونانی حق عقد قرارداد نداشت و اقامه دعوا در محکمه برایش ممکن نبود؛ همچنین زن از شوهر ارث نمی‌برد؛ نیروی توالد از آن مرد، و زن تنها حامل طفل دانسته می‌شد. مردان آزادی جنسی زنان را محدود کردند، درحالی که خود آزاد بودند و پدران بدون آنکه نظر دخترانشان را بپرسند، آنها را شوهر می‌دادند و مردان زنان را در خانه مفیدتر می‌دیدند؛ لذا تعلیمات زنان، منحصر به امور خانه‌داری می‌شد؛ چراکه معتقد بودند هوشمندی زن وی را از اجرای وظایف باز می‌دارد.<sup>۲</sup>

در روم نیز زن حق حضور در محاکم را حتی به‌عنوان شاهد نداشت و بدون اجازه قیم خویش (پدر، برادر یا شوهر) حق استفاده از اموالش را نداشت.<sup>۳</sup> پدر، سرور خانواده بود و مادر و دختران و سایر فرزندان ملک او

۱. ر. ک به: ویل دورانت؛ تاریخ تمدن؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ ج ۲، ص ۱۳، ۱۷، ۶۰ و ۶۱.  
 ۲. همان؛ ج ۱، ص ۳۳۹-۳۴۰. نیز ر. ک به: هنری لوکاس؛ تاریخ تمدن؛ از کهن‌ترین روزگار تا سده ما؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ؛ ص ۱۸۷.  
 ۳. همان؛ ج ۳، ص ۶۸.

محسوب می‌شدند؛<sup>۱</sup> اما با گسترش حکومت جمهوری در روم، از قدرت پدر کاسته شد. زنان و فرزندان از همسران و پدران خود آزادی بیشتری گرفتند و به قول ویل دورانت «هر قدر مرد رومی حقوق قدیم خود را از دست می‌داد، زن رومی حقوق جدید به چنگ می‌آورد».<sup>۲</sup>

### فئودالیسم

از قرن چهارم انهدام تدریجی جامعه برده‌داری و تکامل تدریجی روابط فئودالی در غرب آغاز می‌شود. با گذشت زمان و طغیان برده‌ها، اربابان مجبور شدند به هریک از بردگان زمینی کوچک بدهند و با سهم کردن آنان در سود کارشان، آنان را به تلاش بیشتر علاقه‌مند سازند؛ بدین ترتیب جامعه فئودالی شکل گرفت که فاصله شدید طبقاتی از مهم‌ترین خصوصیات این نوع جوامع است. کشاورزان و پیشه‌وران تحت استعمار فئودال‌ها قرار داشتند و امتیازات زندگی برای طبقات ممتاز بود. با سقوط امپراتوری روم و تقسیم قدرت بین فئودال‌ها این فاصله‌ها بیشتر شد.

در آغاز قرن یازدهم، روابط فئودالی در سراسر اروپا استقرار یافت. مردان کشاورز همراه با زنان و فرزندان‌شان بر زمین اربابان کار می‌کردند و بدون اجازه ارباب حق نداشتند زمین زراعتی را ترک کنند؛ رعیت بدون اجازه ارباب حق ازدواج نداشت. زندگی داخلی کشاورزان (مسکن و خوراک) نیز مشقت‌بار بود؛ از سوی دیگر قحطی و راهزنی و جنگ میان فئودال‌ها نیز بر مشکلات کشاورزان می‌افزود.<sup>۳</sup>

نظام طبقاتی فئودالیستی در بین زنان نیز وجود داشت. زنان رعیت، در مشکلات مردانشان سهم بودند و گرچه گاه تحت فشار هم‌زمان سلطه فئودال‌ها و سلطه مردان خود قرار داشتند، اما با توجه به وضعیت رقت‌آور مردانشان، آنها را دلسوزانه یاری می‌کردند؛ از سوی دیگر در جامعه دوقطبی و خفقان‌زده فئودالی زمینه‌ای وجود نداشت که زنان کشاورز بخواهند در بحبوحه کار و تلاش روزانه در

۱. هنری لوکاس؛ تاریخ تمدن: از کهن‌ترین روزگار تا سده ما؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ؛ ص ۲۳۹.

۲. ویل دورانت؛ تاریخ تمدن؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ ج ۳، ص ۴۶۵-۴۶۶ و ۵۷۲.

۳. برای توضیح بیشتر ر. ک به: مرتضی راوندی؛ تاریخ تحولات اجتماعی؛ ص ۳۱۹-۳۲۱.

خانه و مزرعه لحظه‌ای به وضعیت نامناسب زندگی‌شان به‌عنوان زن بیندیشند چه رسد به اینکه علیه آن به‌پاخیزند.

برخلاف زنان رعیت، زنان فئودال‌ها و حکمرانان از وضعیت نسبتاً خوبی برخوردار بودند. تعداد زیادی از زنان فئودال بر قصرها و زمین‌هایشان حکومت می‌کردند. مدیره‌های دیرها، شوالیه‌های خود را به جنگ می‌فرستادند. زنان اشراف به هنگام غیبت شوهرانشان، قصرها را اداره می‌کردند. زنان در مقام رؤسای نظامی، قاضی و دربان بر املاک خود کاملاً مسلط بودند.

حکمرانان زن در امور کلیسا و اداره آن دخالت می‌کردند و گاه بر دربار پاپ نظارت می‌کردند.<sup>۱</sup> در پایان قرن یازدهم، پاپ گرگوار اصلاحاتی در کلیسا ایجاد کرد. او ضمناً زنان را از مقام‌هایی که داشتند برکنار کرد و وقتی مراکز فرهنگی دیرها برچیده شد و جای خود را به مدارس و دانشگاه‌هایی تحت نظر کلیسا داد، تحصیل در این مدارس عالی برای دختران ممنوع و این امر سبب شکاف فرهنگی بین زنان و مردان شد و زنان را از مشاغل چون طبابت که احتیاج به تحصیل در این مراکز داشت، محروم کرد.<sup>۲</sup>

### بورژوازی

در اواخر قرن دوازدهم شاهد کاهش قدرت فئودال‌ها و توسعه اختیارات کشاورزان، گسترش شهرنشینی، بالا گرفتن قدرت شهرنشینان و انتخاب دولتمردان توسط آنان و بالاخره شکل‌گیری طبقه اصناف (بورژوازاها) هستیم.<sup>۳</sup>

رقابت بین اصناف مختلف و پیشه‌وران سبب می‌شد زنان از پاره‌ای مشاغل، کنار گذاشته شوند؛ از سوی دیگر یادگیری بسیاری از مشاغل، اختصاص به پسران داشت، در نتیجه زنان از مهارت و به‌دنبال آن از مزد کمتری برخوردار بودند؛ به‌طوری‌که در قرن سیزدهم در پاریس پانزده صنف از پیشه‌وران زن در برابر هشتاد صنف از مردان وجود داشت. مقامات دیوان‌سالاری از قبیل خزانه‌داری، صدراعظمی، قضاوت و... نیز در دست مردان

۱. جهت اطلاع بیشتر ر. ک به: آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۴۲-۴۳.

۲. ر. ک به: همان؛ ص ۴۵.

۳. برای توضیح بیشتر ر. ک به: مرتضی راوندی؛ تاریخ تحولات اجتماعی؛ ص ۳۲۱-۳۲۲.



بود. به تدریج با تمرکز پادشاهی و حذف فئودالیسم، زنان اشراف و فئودال نیز موقعیت سابق خود را از دست دادند.<sup>۱</sup>

در قرن چهاردهم اشتغال به جراحی و آرایش برای زنان ممنوع شد. یادگیری بسیاری از مشاغل به پسران اختصاص پیدا کرد و جانشینی قلمرو سلطنتی از طریق دودمان مادری ممنوع شد.<sup>۲</sup>

در سال‌های پایانی این قرن - که تعلیم و تعلم رواج یافته بود و مردم کودکان خود را به دست آموزش می‌سپردند - آموزش زنان محدود به خانه بود. در دوره اصلاح دینی وقتی متفکران ایده «قدرت مردم به جای قدرت کلیسا» را مطرح کردند، زنان در ردیف کودکان و بردگان و بیگانگان از حق رأی و قضاوت محروم شدند.<sup>۳</sup>

### رنسانس (قرن پانزده و شانزده)

رشد علم و دانش، گسترش بورژوازی، کاهش قدرت کلیسا و جایگزینی آن با دولت، از ویژگی‌های عصر نوزایی و رنسانس اروپاست.

تکاپو برای پیشرفت و بالندگی، کسب دانش‌ها و فنون مختلف و ساختن زندگی‌ای بهتر، آرمان رنسانس بود؛ اما درهای جدیدی که برای پیشرفت گشوده شده بود، تنها به روی مردان باز شد و رنسانس، دنیایی کاملاً مردانه را رقم می‌زد. «آرمان رنسانس مرد کامل بود که عبارت بود از سلامت جسم، قدرت روح و استغنای فکر».<sup>۴</sup>

یک اعلامیه انگلیسی (۱۵۴۷) گردهمایی زنان به منظور پرحرفی را ممنوع می‌کند و به شوهران دستور می‌دهد همسرانشان را در خانه نگاه دارند. کنار گذاشتن زنان از مسئولیت‌ها و اصناف و اختلاف چشمگیر سطح دستمزد زنان نیز در این زمان وخامت بیشتری یافت. حذف صومعه‌ها و ممنوعیت ورود زنان به دانشگاه‌های تحت نظر کلیسا نیز باعث شده بود در زمانی که مردان به گونه‌ای

۱. ر. ک به: آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۴۵-۴۷.

۲. ر. ک به: ویل دورانت؛ تاریخ تمدن؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ ج ۴، ص ۴۵-۵۱.

۳. همان؛ ج ۶، ص ۲۸۶ و ۳۰۸.

۴. ویل دورانت؛ تاریخ تمدن؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ ج ۵، ص ۲۷۵.

بی‌سابقه مصمم به کسب دانش و پرورش استعداد‌های خود بودند، زنان از تحصیل محروم بمانند.<sup>۱</sup>

در همین زمان‌ها بود که ماری دو گورنه (۱۵۶۶-۱۶۴۵) با انتشار رساله‌ای به نام *برابری زنان و مردان*، شکوه *زنان*، زنان را افرادی دانست که: «همه چیزهای خوب برایشان ممنوع است و آزادی از آنها سلب و تمام فضیلت‌ها از ایشان دریغ شده است».<sup>۲</sup>

باین‌همه در این زمان هنوز اعتراض جدی و عمومی نسبت به وضعیت زنان دیده نمی‌شود.

## ۲-۲. وضعیت زنان در قرن هفدهم و هجدهم

رویدادهای مهم انقلاب صنعتی از سویی و روشنگری از سوی دیگر، همچنین شکل‌گیری انقلاب‌های امریکا و فرانسه در این دو قرن از جهات مختلف، زندگی زنان را دچار تحول ساخت و زمینه‌های پیدایش فمینیسم را ایجاد کرد.

### انقلاب صنعتی

مهم‌ترین شاخصه این مقطع تاریخی در مغرب‌زمین، انقلابی بنیادین در نظام اقتصادی غرب است که به دنبال خود، تمام ابعاد زندگی بشر را متحول ساخت. تا پیش از این (حدوداً سال‌های ۱۶۵۰-۱۷۵۰)<sup>۳</sup> مهم‌ترین شکل اقتصاد جهان را اقتصاد کشاورزی تشکیل می‌داد. در اقتصاد کشاورزی، زمین، مهم‌ترین منبع اقتصادی مردمان بود و خانواده‌های کشاورز در خانه‌هایی کاملاً نزدیک به زمینشان زندگی می‌کردند. مرد و زن و حتی فرزندان، همدوش یکدیگر در مزارع خویش کار می‌کردند و معمولاً تمام احتیاجاتشان به دست خودشان تولید می‌شد.<sup>۴</sup>

۱. ر. ک به: آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۵۲-۵۳.

۲. همان؛ ص ۵۷.

۳. الوین تافلر؛ موج سوم؛ ترجمه شهیندخت خوارزمی؛ ص ۳۳.

۴. همان؛ ص ۳۲.

با توسعه دانش بشری و کشف اصول مکانیکی مانند نیروی بخار و به‌کارگیری آن در کارخانه‌ها، طولی نکشید که کارخانه‌های تولیدی مختلف در جای‌جای اروپا (و امریکا) ظاهر شدند. در بسیاری از موارد، ماشین جای نیروی انسانی را گرفت و از سوی دیگر کارخانه‌ها که نیاز به نیروی کار داشتند، کشاورزان سابق را با عنوان کارگر جذب نمودند.

انقلاب صنعتی نه فقط نظام اقتصادی، بلکه تمام جنبه‌های زندگی فردی و اجتماعی را متحول ساخت: محل کار مردان (کارخانه) از محل زندگی‌شان (خانه) جدا شد. مردان برای کسب درآمد به کارخانه‌ها رفتند و زنان در خانه‌ها ماندند تا سایر کارهای ضروری زندگی را انجام دهند. برخلاف عصر کشاورزی که تولیدکننده، همان مصرف‌کننده بود، صنعتی شدن، وحدت تولید و مصرف را درهم‌شکست و تولیدکننده را از مصرف‌کننده جدا ساخت.

مسئله دیگر ترویج نظام پولی بود. به جای تبادل پایاپای کالا در نظام پیشین، کارگران در ازای کارشان پول دریافت می‌کردند. عنصر پول سهم بسزایی در تحولات این دوران داشت. مردم برای بقا به پول نیازمند و وابسته شدند و ارزش هر چیزی را پول تعیین می‌کرد؛ بنابراین طبیعی است که کار به دو بخش تقسیم شود:

۱. کاری که در ازای آن پول دریافت می‌شود (کار تولیدی)؛

۲. کاری که هرچند برای حفظ معیشت ضروری است، اما پول به‌دنبال ندارد (کار غیرتولیدی).

نتیجه این تحولات این بود که کار مردان، تولیدی و لذا ارزشمند و کار زنان غیرتولیدی و لذا کم‌ارزش تلقی شد و رفته‌رفته در فهم عمومی، مردان با تولید و زنان با مصرف گره خوردند.

تقسیم‌بندی دیگری نیز در این بین شکل گرفت که بعدها ابعاد عملی بیشتری یافت و آن تقسیم جامعه به دو حوزه عمومی (عرصه تولیدی) متشکل از مردان و حوزه خصوصی (عرصه غیرتولیدی) متشکل از زنان و کودکان است.<sup>۱</sup>

۱. ر. ک به: همان؛ ص ۵۲-۶۱ و حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۲-۲۴.

انقلاب صنعتی به انقلابی در حیطه روابط دو جنس و کارکردهای اجتماعی هریک از دو جنس انجامید و با خلق تقسیمات دوگانه و متقابل تولید و مصرف، کار تولیدی و کار غیرتولیدی و حوزه عمومی و خصوصی و اختصاص مردان به طرف اول این تقابلات و راندن زنان به طرف دوم - که مسلماً در دنیای صنعت و سرمایه، بار ارزشی کمتری داشت - اولاً شکاف عمیقی بین زن و مرد ایجاد کرد و ثانیاً نقطه شروعی شد برای تبعیض‌ها و نابرابری‌هایی که بعدها تنها با بهانه تفاوت جنسیتی صورت می‌گرفت.

اما موضوع به فاصله دو جنس ختم نشد. در فرایند شکل‌گیری دو مفهوم مرد نان‌آور و زن خانه‌دار، زنان کاملاً از نظر اقتصادی وابسته به مردان شدند؛ لذا گهگاه برای فرار از این وابستگی به مشاغل تولیدی رو می‌آوردند و این امر از سوی مردان، نوعی تجاوز به حریم خودشان تلقی می‌شد؛ لذا رقابت‌ها و تضادهایی بر سر فرصت‌های شغلی بین دو جنس در گرفت؛ به طوری که مردان نه تنها زنان را به حیطه مشاغل جدید راه ندادند، بلکه بسیاری از حرفه‌ها را که از گذشته در تخصص زنان بود، از دستشان گرفتند.<sup>۱</sup> نتیجه دیگر این رقابت‌ها که نارضایتی عمیق زنان را در پی داشت، فاصله فاحش دستمزد زنان با دستمزد مردان بود؛ به گونه‌ای که در قرن هجدهم، زنان پنجاه درصد مزد مردان را دریافت می‌کردند.<sup>۲</sup>

با افزایش تعداد کارخانه‌ها نیاز به کارگران بیشتر، فزونی گرفت و از سوی دیگر کارگر با دستمزد کمتر سود بیشتری را عاید سرمایه‌گذار می‌کرد. برای این منظور کارخانه‌داران، زنان را که نسبت به مردان سر به راه‌تر و قابل کنترل‌تر بودند، با دستمزد کمتر برای کار در کارخانه‌ها پذیرفتند. طی این جریان بود که سیلی از زنان فقیر، دختران مجرد و زنان بیوه و... در کارخانه‌ها مشغول به کار شدند. تأثیر این مسئله در شکل‌گیری جنبش زنان به اندازه‌ای جدی است که بعضی از

۱. همان‌گونه که در مقدمه کتاب ذکر شد، بسیاری از گزارش‌های تاریخی این کتاب از منابع و مآخذ فمینیستی نقل شده است که طبعاً در گزارش‌های خود اصل بی‌طرفی را رعایت نکرده‌اند. پیش‌فرض‌ها و نگرش‌های فمینیستی مبنی بر ضرورت رقابت اقتصادی میان مردان و زنان در گزارش‌های این قسمت کاملاً مشهود است.

۲. ر. ک به: آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۶۳.

تحلیلگران، آزادی زن را از عوارض انقلاب صنعتی می‌دانند. به قول ویل دورانت، کسانی که ناآگاهانه برای خانه‌براندازی توطئه کردند، کارخانه‌دارانی بودند که برای جذب سود بیشتر، زنان را از خانه‌هایشان بیرون کشاندند.<sup>۱</sup>

## روشنگری

در نیمه قرن هجدهم، گروهی از اندیشمندان با توجه به تغییرات اقتصادی جدید اعتراض خود را نسبت به ظلم جوامع فئودال مبنی بر امتیازات موروثی پادشاهان، کلیسا و اشراف آغاز کردند. اینان که بیان‌کننده نارضایتی‌های طبقه متوسط جدید و روبه‌رشد بودند، حقوق انسان را در برابر حقوق مقدس پادشاهان قرار دادند.<sup>۲</sup>

در این زمان نهضت فکری بی‌سابقه‌ای در غرب پا گرفت و اصولی را در سطح جوامع غرب منتشر ساخت که این اصول بعدها زمینه‌ساز مکاتب مختلف فکری و سیاسی، جنبش‌های متعدد اجتماعی و انقلاب‌هایی سرنوشت‌ساز در تاریخ اروپا و آمریکا شد که فمینیسم یکی از اینهاست.

شکل‌گیری دو جریان فکری مهم مدرنیته و لیبرالیسم، ویژگی و شاخصه فکری این دوره را نشان می‌دهد. این دو جریان - که در ادامه بدانها می‌پردازیم - از قرن هجدهم به بعد مادر تحولات، انقلاب‌ها و شورش‌های متعددی شد که تمام عرصه‌های زندگی بشری از جمله مسائل زنان را تحت تأثیر خود قرار داد.

## الف) مدرنیته

پس از فضای فکری قرون وسطی ویژگی ضد عقلانیت و اقتدار کلیسا، رنسانس سعی نمود اقتدار و عظمت باستانیان را جایگزین اقتدار کلیسا کند. رنسانس، قائل به تقدم فرهنگ باستان بر تمامی فرهنگ‌ها بود. دل‌زدگی از قرون وسطی، رنسانس را در پی داشت؛ اما تکیه افراطی رنسانس بر فرهنگ باستان نیز به ایجاد مدرنیته انجامید.

۱. ویل دورانت؛ *لذات فلسفه*؛ پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر؛ ترجمه عباس زریاب؛ ص ۱۵۱.

۲. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ *فمینیسم*، قدم اول، ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۱۲.

مدرنیته، رویکردی بود که هرگونه اقتدار و اعتبار و احترام برای گذشته و سنت را انکار می‌کرد و با آن می‌جنگید و در مقابل، از هر فکر جدید و نو حمایت می‌نمود؛<sup>۱</sup> بنابراین مهم‌ترین ویژگی مدرنیته، نوگرایی و سنت‌ستیزی است. احترام و اهمیت فوق‌العاده به انسان و به توانایی‌های او ویژگی دیگر مدرنیته است؛<sup>۲</sup> بنابراین ایمان به عقل و اعتقاد به توانایی‌های آن و ملاک و معیار قرار دادن عقل در همه امور و حذف و سرکوب هر چیز غیرعقلانی که مانع حاکمیت عقل شود، در دستور کار مدرنیته قرار گرفت.<sup>۳</sup>

از منظر مدرنیته، عقل به واسطه آموزش، روش تفکر و اندیشیدن را می‌آموزد و بدون آموزش، خرد آدمی از استقلال بی‌بهره می‌ماند و ممکن است تحت نفوذ دیگران قرار بگیرد؛ لذا برای پرورش و آزادی عقل، آموزش ضرورت دارد.<sup>۴</sup>

### تأثیر مدرنیته در مسائل زنان

تا پیش از مدرنیته، نظم موجود در خانواده و اجتماع امری طبیعی و صحیح به‌شمار می‌آمد. فقرا و رعایا زندگی سخت خود را امری طبیعی و گریزناپذیر و زنان، اقتدار مرد و اطاعت از او را تنها شیوه موجه زندگی خانوادگی می‌دانستند؛ اما مدرنیته نظم گذشته را زیر سؤال برد.

۱. برای تعریف مدرنیسم ر. ک به: بابک احمدی؛ معمای مدرنیته؛ ص ۹، ۲، ۲۴ و ۶۲. نیز ر. ک به: حسینعلی نوذری؛ مدرنیته و مدرنیسم؛ ص ۲۷ و ۱۳۷. مادن ساراپ؛ راهنمایی مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم؛ ترجمه محمدرضا تاجیک؛ ص ۱۷۶. اریک ماتیوز؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۶۰. بابک احمدی؛ مدرنیته و اندیشه انتقادی؛ ص ۱۰.
۲. ر. ک به: مالکوم واترز؛ جامعه سنتی و جامعه مدرن: مدرنیته و مفاهیم انتقادی؛ ترجمه منصور انصاری؛ ص ۲۳.
۳. ر. ک به: بابک احمدی؛ معمای مدرنیته؛ ص ۲۷. حسینعلی نوذری؛ مدرنیته و مدرنیسم؛ ص ۳۴. مالکوم واترز؛ جامعه سنتی و جامعه مدرن: مدرنیته و مفاهیم انتقادی؛ ترجمه منصور انصاری؛ ص ۲۷، ۲۸، ۳۱ و ۳۲.
۴. ر. ک به: مالکوم واترز؛ جامعه سنتی و جامعه مدرن: مدرنیته و مفاهیم انتقادی؛ ترجمه منصور انصاری؛ ص ۳۵-۳۶. بابک احمدی؛ مدرنیته و اندیشه انتقادی؛ ص ۱۲.

در مدرنیته، براساس داوری عقل انسانی هرگونه تفاوت و تبعیض باید به محک عقل بشری مورد سنجش قرار گیرد. طبیعی است که در این حال و هوا به ذهن‌ها خطور کند که چرا مردان بر زنان مسلط‌اند و چرا زن ملزم به اطاعت از مرد است؟

از سوی دیگر با توجه به احترام فوق‌العاده مدرنیته به انسان - به دلیل برخورداری او از گوهر عقل - طبیعی است زنان که خود را انسان و صاحب خرد می‌دانند، خواهان احترامی درخور انسان مدرن شوند و اگر آموزش برای پرورش عقل انسانی لازم است، پس زنان نیز نباید از آن، محروم بمانند و این امر در شرایطی است که آموزش برای پسران و مردان الزامی می‌شود و زنان با محرومیت از آن، شاهد تناقض عمیقی می‌شوند.

تأکید مدرنیته بر اینکه هیچ‌چیزی را نباید قبل از اثبات عقلانی پذیرفت، سبب شد زنان در بسیاری از مسلمات اجتماعی از جمله الگوی زن خانه‌دار، وظایف زن، توانایی‌های زن و... تردید کنند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب آموزه‌های مدرنیته، تغییر در وضعیت زنان را اجتناب‌ناپذیر ساخت و هم زنان و هم جامعه را برای تحولاتی اساسی در مسائل زنان آماده کرد.

### ب) لیبرالیسم

لیبرالیسم به‌عنوان جریانی مولود مدرنیته، به تغییر و تحولات در مسائل زنان شتاب بیشتری داد. لیبرالیسم آموزه‌ای است که شعار اصلی آن فردگرایی است. آنچه ملاک برخورداری از حقوق شهروندی می‌شود، فرد بودن (انسان بودن) است و بس. آزادی فرد، استقلال فرد، حقوق فرد و... مباحث مهم گفتمان فمینیستی را تشکیل می‌دهد. مسئله اصالت فرد جایگزین اصالت جامعه می‌شود و انسان به‌مثابه فرد، دارای احترام و منزلت و حقوقی می‌شود که پیش از آن برخوردار نبود؛ حتی فرد ملاک و معیار ارزش‌های اخلاقی می‌شود و «خوب» چیزی می‌شود که انسان به‌مثابه فرد آن را دوست دارد.<sup>۲</sup>

۱. برای توضیح بیشتر ر. ک به: حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۶-۹.

۲. ر. ک به: آنتونی آریلاستر، *لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط*؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۱۹-۲۵، ۳۰، ۳۱ و ۴۰.

بارزترین نتیجه فردگرایی لیبرالیستی، آزادی است. اصل آزادی بیانگر آن است که انسان می‌تواند برای زندگی خود تصمیم بگیرد و نباید هیچ نهادی اعم از دولت یا کلیسا اراده خود را بر او تحمیل کند. آزادی اندیشه و بیان و آزادی انجمن نیز از دیگر ارکان لیبرالیسم است؛ فرد با قدرت برخاسته از انجمن می‌تواند در برابر بی‌عدالتی و استبداد بایستد.<sup>۱</sup>

پذیرش حق مالکیت فرد بر خود به این معنا که فرد، مالک جسم، مهارت‌ها و کار و پیشه خویش و درآمد ناشی از آن است و این زندگی، دارایی خود اوست و به خدا، جامعه یا دولت تعلق ندارد نیز از دیگر آموزه‌های لیبرالیسم است.<sup>۲</sup>

اصل برابری در لیبرالیسم بر برابری همه انسان‌ها در برابر قانون و لزوم ایجاد فرصت‌های برابر برای آحاد جامعه به منظور شکوفاسازی استعداد‌های افراد تأکید می‌کند.<sup>۳</sup> در همین راستا آموزش عمومی به جهت پرورش ذهنی مردم مورد توجه قرار می‌گیرد.<sup>۴</sup>

### تأثیر لیبرالیسم در ظهور فمینیسم

آموزه‌های لیبرالیسم و فضای بازی که در نتیجه آزادی‌های لیبرالی به وجود آمد، زمینه را برای شکل‌گیری اعتراضات، شورش‌ها و جنبش‌های متفاوتی از جمله جنبش زنان مهیا نمود.

لیبرالیسم بر حقوق طبیعی انسان‌ها (آزادی، برابری و...) تأکید می‌کرد و تمام این امتیازات را درخور و شایسته تک‌تک انسان‌ها می‌دید؛ اما زنان می‌دیدند این شعارها تغییری در موقعیت آنان به وجود نیاورد و تنها امتیازاتی مردانه محسوب شد؛ بنابراین تأکید لیبرالیسم بر عمومیت و فراگیری این حقوق و امتیازات، بر آحاد بشر، افزایش توقع و در نتیجه نارضایتی گروه‌های محروم را در پی داشت. تا پیش از این زنان از این حقوق محروم بودند؛ درحالی‌که این

۱. ر. ک به: جان سالوین شاپیرو؛ *لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن*؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ ص ۴ و ۶.

۲. ر. ک به: مهدی براتعلی‌پور؛ *لیبرالیسم*؛ ص ۵۸.

۳. ر. ک به: جان سالوین شاپیرو؛ *لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن*؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ ص ۵.

۴. همان؛ ص ۲۰.



محرومیت امری طبیعی تلقی می‌شد؛ اما با ظهور لیبرالیسم، این محرومیت‌ها در مقام نظر، ظالمانه و دور از عدالت محسوب شد و موجبات نارضایتی زنان را فراهم آورد؛ در نتیجه آموزه‌های لیبرالیسم اسلحه‌ای شد که زنان با آن به مبارزه برای رسیدن به منافع خویش پرداختند.

اصل انسان‌مداری و خردورزی و تأکید بر حیثیت و کرامت فردی، این مطلب را به ذهن متبادر می‌کند که زن نیز در جایگاه انسان، موجودی خردورز و دارای حیثیت و کرامت فردی است. اصل آزادی و نفی اقتدار بر فرد، و تفسیر لیبرالی از آزادی و اقتدار سبب شد زنان نیز آرزو کنند موجوداتی آزاد باشند و از زیر سایه اقتدار مردان بیرون بیایند.

اصل مالکیت نیز که حق طبیعی فرد دانسته می‌شد، زنان را به این فکر واداشت که چرا پس از ازدواج، تمام اموال زن حتی ارثیه پدری او باید تحت مالکیت مرد قرار بگیرد و زن حق تصرف در اموال خود را نداشته باشد؟ چرا شوهر می‌تواند دستمزد نقدی همسر یا دختر کارگرش را قانوناً تصاحب کند؟ تملک بر خویشتن بر این تفکر دامن زد که زن مالک جسم خویش است؛ لذا حق دارد با کنترل باروری بر جسم خود مسلط باشد. بعدها درخواست قانونی شدن سقط جنین نیز از این فکر نشأت گرفت که زن می‌تواند در مورد بدن خود، تصمیم بگیرد.

همچنین اصل برابری افراد در برابر قانون سبب شد زنان هم خواستار فرصت‌ها و امتیازات قانونی برابر با مردان از جمله آموزش عمومی رایگان شوند که از طرفی بر عمومیت آن تأکید می‌شد، اما در عمل، زنان از آن کنار گذاشته می‌شدند.<sup>۱</sup>

نکته حائز اهمیت دیگر آنکه اصطلاح «فرد» که نقشی محوری در آموزه لیبرالیسم دارد و معادل انگلیسی آن man است، ظاهراً خنثی و مشترک بین زن و مرد و به معنای کلی انسان است؛ اما مطالعه نشان می‌دهد به‌کارگیری واژه man به جای انسان و فرد، فراتر از یک عادت کلامی است؛ چراکه اکثر

۱. ر. ک به: حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۶۱.

سردمداران این تفکر در عمل نشان دادند منظورشان از فرد همان مرد است؛<sup>۱</sup> حتی در مورد مسئله مالکیت تصریح می‌شود که مالکیت، حقی مردانه است و زندگی مرد به خود او تعلق دارد. به جز معدودی از افراطیون و رادیکال‌ها کسی چنین حقوقی را بر زنان تسری نداده است.<sup>۲</sup>

باری، زنان متوجه تناقضی عمیق در شعارهای لیبرالیسم شدند: لیبرالیسم از سویی مدعی حقوق طبیعی انسان بود و از سوی دیگر نیمی از انسان‌ها (زنان) را از این حقوق محروم می‌کرد. تمام این مسائل نارضایتی عمومی زنان را به وجود آورد؛ از دیگر سو درون خود لیبرالیسم کانال‌هایی مانند آزادی اندیشه و بیان و آزادی انجمن تعبیه شده بود که باعث می‌شد این نارضایتی‌ها به گوش عموم برسد و مقدمات ظهور جنبشی اجتماعی را فراهم آورد.

### انقلاب امریکا و فرانسه

مهم‌ترین نتیجه گسترش افکار لیبرالیستی، شکل‌گیری انقلاب‌های امریکا، انگلستان و فرانسه بود. هدف انقلاب امریکا در سال ۱۷۷۶، تأسیس دولتی لیبرال بود. طبق اعلامیه استقلال امریکا همه انسان‌ها برابر و با حقوق سلب‌نشده زندگی، آزادی و تعقیب سعادت آفریده شده‌اند و اینها را نمی‌توان با تمسک به قانون پایمال کرد.<sup>۳</sup>

زنان نیز در به انجام رسیدن این انقلاب ایفای نقش کردند. دختران آزادی با مشارکت در سازمان‌های تروریستی آن عصر، خواهان استقلال بودند؛ اما علی‌رغم تمام فعالیتشان، نه اعلامیه استقلال و نه قانون اساسی ایالات متحده، به زنان، پایگاه شهروندی را که دارای حقوق سیاسی است اعطا ننمود.<sup>۴</sup>

در فرانسه قبل از انقلاب، زنان نقش فعالی داشتند. فعالیت صاحبان سالن‌ها در قالب حمایت از متفکران عصر روشنگری یا لیبرال‌ها، اداره روزنامه‌ها و

۱. آنتونی آربلاستر؛ لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس منبر؛ ص ۱۹-۲۰.

۲. همان؛ ص ۱۹-۲۰.

۳. جان سالوین شاپیرو؛ لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ ص ۲۹.

۴. آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۶۷.

فعالیت مادام دو کندرسه و همسرش در جهت تبلیغ برابری جنسی و دفاع از حقوق زنان کارگر، از این جمله است.<sup>۱</sup>

در تدارک و حمایت از انقلاب فرانسه نیز زنان عوام، نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کردند. آنها علاوه بر شرکت در شورش‌ها، در سال ۱۷۸۸ طی درخواستی برای پادشاه به افشاگری نسبت به وضعیت زنان پرداختند. زنان طبقات متوسط نیز باشگاه‌هایی ایجاد کردند و همراه با مردان به حمایت از انقلاب برخاستند. در سال ۱۷۸۸ کندرسه از مجمع ملی خواست حق زنان در به‌دست‌گیری امور کشور را به رسمیت بشناسند.<sup>۲</sup>

سرانجام در سال ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه که از نظر اصول لیبرالی از انقلاب امریکا پیشرفته‌تر بود، به پیروزی رسید. هدف انقلاب، طبق اعلامیه حقوق بشر که در مجلس مؤسسان فرانسه در آگوست ۱۷۸۹ به تصویب رسید، حفظ حقوق طبیعی و سلب‌نشدنی انسان در مورد آزادی، امنیت، مالکیت و مقاومت در برابر ستم همراه با تأکید بر برابری تمام انسان‌ها در برابر قانون بود.<sup>۳</sup>

آرامانی که انقلاب فرانسه پیش‌روی خود داشت، محدود به دگرگون‌سازی نظام اجتماعی فرانسه نبود، بلکه از حقوق تمامی نژاد بشر دم می‌زد و همین امر به ایجاد انگیزه و امکانات برای ظهور شورش‌ها و انقلاب‌های آزادی‌خواه، کمک شایانی می‌کرد. به گفته پین: «دوره‌ای از انقلاب‌ها پدید آمده بود که در آن دنبال کردن هر چیزی میسر می‌نمود».<sup>۴</sup>

اهمیت انقلاب امریکا و فرانسه از آن جهت است که بدون آنها اندیشه‌های لیبرالیسم بی‌آنکه در حیات سیاسی جامعه تأثیر قابل ملاحظه‌ای بگذارد، در مجامع علمی و کتب، سرگردان می‌ماند؛ اما این دو انقلاب، خصوصاً انقلاب

۱. همان؛ ص ۷۰.

۲. همان؛ ص ۷۰-۷۱.

۳. ر. ک به: جان سالوین شاپیرو؛ *لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن*؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ ص ۳۰-۳۱ و ۱۶۱-۱۶۴.

۴. آنتونی آربلاستر؛ *لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط*؛ ترجمه عباس منجر؛ ص ۳۱۳.

فرانسه، لیبرالیسم را از یک رؤیا به واقعیت بدل ساخت و کمک کرد تا گروه‌های مختلف تحت ستم، از جمله زنان و سیاهان، فریاد عدالت‌خواهی سردهند.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، زنان با شرکت در گروه‌های انقلابی و شورش‌ها، فعالیت جمعی را بیش‌ازپیش تجربه کردند و آگاهی‌های لازم برای تشکیل نهضت و جنبش را به دست آوردند. به همین دلایل، پس از وقوع انقلاب فرانسه، فمینیسم خود را به مراتب بیش از هر زمان دیگر نشان می‌دهد.

پس از انتشار اعلامیه حقوق بشر، این اعلامیه با مخالفت زنان انقلابی فرانسه روبه‌رو شد. اولمپ دوگوژ از زنان انقلابی پاریس، با انتشار اعلامیه حقوق بشر زنان در سال ۱۷۹۱ خواستار حقوق برابر زن و مرد در حوزه قانون، دولت و آموزش شد. پارلمان فرانسه اعلامیه حقوق بشر زنان را که در قالب لایحه به پارلمان ارائه شده بود، با اتفاق آرا رد کرد.<sup>۲</sup> اقدامات خانم اولمپ دوگوژ و اثر مکتوب او در شمار اولین متون فمینیستی محسوب می‌شود.

در سال ۱۷۹۲ مری ولستون کرافت انگلیسی، بیانیه معروف سیصد صفحه‌ای خود را تحت عنوان *استیفای حقوق زنان* به رشته تحریر درآورد.<sup>۳</sup> گفته می‌شود کرافت این کتاب را در مقابل آرای اندیشمندان معاصرش خصوصاً ژان ژاک روسو در مورد زنان نگاشته است. روسو به‌رغم تأکید بر حقوق طبیعی فرد و لزوم آزادی و برابری افراد، با صراحت این حقوق را تنها برای مردان می‌دانست. او معتقد بود از آنجاکه منشأ حقوق طبیعی برای انسان خردمندی اوست و چون در خردورزی زن تردید است، نمی‌توان او را واجد این حقوق دانست.<sup>۴</sup>

روسو در کتاب معروف خود به نام *امیل* که منشور بزرگ آموزش و پرورش زمان خویش محسوب می‌شود، نوشت: «زن فقط برای مرد وجود

۱. همان؛ ص ۳۱۳-۳۱۴.

۲. معصومه موسوی؛ «تاریخچه مختصر تکوین نظریه‌های فمینیستی»، بولتن مرجع فمینیسم؛ به‌کوشش مهدی مهریزی، ص ۱۱. نیز ر. ک به: سوزان جیمز؛ «فمینیسم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۸۶ سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۲۶-۲۷.

۳. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۱۷.

۴. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۱۱.

دارد؛ یعنی برای این خلق شده است که پسند او واقع شود و او را اطاعت نماید. این اقتضای طبیعت است. وظایف زن و مرد یکی نیست... و آنهایی که از مساوات زن و مرد طرف‌داری می‌کنند، پرت می‌گویند»<sup>۱</sup>.

در این میان ولستون کرافت از نگاه تحقیرآمیز اندیشمندان معاصر خصوصاً روسو نسبت به زنان شدیداً انتقاد نمود و خواهان بسط اصول لیبرالیسم به زنان شد. اثر ولستون کرافت بعدها در تاریخ فمینیسم جایگاه منحصر به فردی یافت؛ به طوری که از آن با عناوین نخستین بیانیه بزرگ فمینیستی به زبان انگلیسی، نقطه آغاز اندیشه فمینیستی و یا انجیل فمینیسم یاد می‌شود<sup>۲</sup> و امروزه در بسیاری از بررسی‌ها و مطالعات، تاریخ فمینیسم با نشر کتاب ولستون کرافت آغاز می‌شود.<sup>۳</sup>

۱. ژان ژاک روسو؛ امیل، آموزش و پرورش؛ ترجمه غلام حسین زیرک‌زاده؛ ص ۲۴۴.
  ۲. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۶-۱۷. نیز ر. ک به: سوزان جیمز؛ «فمینیسم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۸۶-۸۷.
  ۳. «تاریخ فمینیسم از چه زمانی آغاز می‌شود؟» در این مورد اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. دلایل این اختلافات این است که اولاً افکار و نظریات بشری در طول تاریخ، نظیر سلسله به هم پیوسته علت و معلولی هستند و هر اندیشه و عملی که در پی آن شکل می‌گیرد، معلول اندیشه و اعمال پیشین بوده است؛ لذا تقطیع کامل یک پدیده اجتماعی از تاریخ انسانی ماقبل خود امری نامعقول است و همین امر در نظر گرفتن نقطه شروع یا نقطه عطف تاریخی برای فمینیسم به جهت ارائه نوعی چارچوب تاریخی لازم برای تسهیل مطالعه را با اختلاف‌نظر همراه کرده است.
- ثانیاً فمینیست‌ها معتقدند به جهت تأثیر فرهنگ مردسالارانه در همه علوم از جمله تاریخ، نمی‌توان به گزارش‌های تاریخی‌ای که مردان از تاریخ اعتراضات زنان ارائه می‌دهند، اعتماد نمود (ر. ک به: اندرو وینسنت؛ ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر؛ ص ۲۴۷).
- ثالثاً اختلاف‌نظرهایی که در مورد تعریف فمینیسم وجود دارد نیز به اختلافات در باب آغاز فمینیسم دامن می‌زند. بسته به اینکه فمینیسم را جنبش یا نظریه، برتری طلب یا تساوی خواه، اصلاح طلب یا انقلابی و... تعریف کنیم، تاریخ فمینیسم هم متفاوت می‌شود و به گفته سوزان جیمز: «تا زمانی که فمینیسم بیش از یک تفسیر داشته باشد، تاریخ واحدی نخواهد داشت» (ر. ک به: سوزان جیمز؛ «فمینیسم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۸۴).
- فارغ از این دلایل، نظراتی که در باب آغاز تاریخ فمینیسم وجود دارد، به شرح زیر است:
- الف) فمینیسم به قدمت تاریخ ظلم بر زنان: جورج ریتزر می‌گوید: «به یک معنا همیشه یک نوع چشم‌انداز فمینیستی وجود داشته است: هر کجا که زنان تحت انقیاد بوده‌اند - که تقریباً همیشه و در همه جا چنین بوده است - زنانی نیز بوده‌اند که این موقعیت را تشخیص داده و به صورتی آن را مورد اعتراض قرار داده‌اند (ر. ک به: جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۶۷۳-۶۷۴).

در سال ۱۷۹۳ پس از آنکه زنان، فعالانه در جنگ ۱۷۹۲ شرکت کردند، سه سؤال زیر را به نمایندگان فرانسه تقدیم داشتند:

الف) آیا گردهمایی زنان در پاریس مجاز است؟

ب) آیا زنان می‌توانند از حقوق سیاسی برخوردار بوده، نقش فعالی در امور دولتی ایفا کنند؟

ج) آیا زنان می‌توانند در انجمن‌های سیاسی و یا انجمن‌های مردمی گردهم آیند و مشاوره کنند؟

پاسخ مجلس فرانسه به هر سه منفی بود و بعدها، ممنوعیت فعالیت سیاسی زنان در قانون مدنی تثبیت شد.<sup>۱</sup> بدین ترتیب، زنان که با شرکت مؤثرشان در انقلاب، خودشان را صاحب حق می‌دانستند، با فرایند طرد و حذف از سوی جامعه مواجه شدند و گویی به این نتیجه رسیدند که تمام تلاش‌هایشان، نتیجه‌ای جز کسب آزادی و قدرت بیشتر برای مردان نداشته است.



ب) اولین نوشتار در باب وضعیت زنان: گاهی نیز آغاز فمینیسم به سده پانزدهم و کتاب کریستینا دوپیزان با نام شهر زنان (City of The Ladies) ارجاع داده می‌شود؛ اما آیا واقعاً دوپیزان را می‌توان فمینیست نامید و به قول وینسنت، آیا ارجاع آغاز فمینیسم به این امر، به معنای نوعی تحمیل صورت‌بندی فکری کنونی بر گذشته نیست؟ (ر. ک به: اندرو وینسنت؛ *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*؛ ترجمه مرتضی ناقب‌فر؛ ص ۲۴۸-۲۴۹).

ج) اثر مری ولستون کرافت: از دهه ۱۶۳۰، آثار متکثری در اعتراض به موقعیت زنان منتشر شده است و به‌عنوان یک جریان باریک، ولی مستمر تا ۱۵۰ سال دیگر همچنان ادامه داشته است. نقطه‌نظری وجود دارد که تاریخ آغاز فمینیسم را با انتشار و استمرار معنی‌دار چنین آثاری مرتبط می‌داند (ر. ک به: جورج ریتزر؛ *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۶۴).

از سال ۱۷۸۰ این آثار قوت بیشتری به خود گرفتند که مهم‌ترین ثمره آن در کتاب معروف مری ولستون کرافت با نام *استیفای حقوق زنان* (۱۷۹۲) پدیدار شد (ر. ک به: اندرو وینسنت؛ *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*؛ ترجمه مرتضی ناقب‌فر؛ ص ۲۴۹).

د) سنکافالز: گاهی نیز از گردهمایی سنکافالز و در پی آن صدور اطلاعیه تصمیمات و احساسات در ژوئیه سال ۱۸۴۸ که زمینه‌ساز فعالیت‌های بعدی زنان شد، به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ فمینیسم یاد می‌شود (برای اطلاع بیشتر در مورد این جریان ر. ک به: سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ *فمینیسم، قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۴۵).

۱. آندره میشل؛ *فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان*؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۷۱-۷۲.

از سوی دیگر می‌دیدند دولتی که با شعار برابری انسان‌ها و پایان ظلم بر همه انسان‌ها شکل گرفته بود و تمام هویتش را تضمین حقوق فردی و شهروندی تشکیل می‌داد، فرد را به‌گونه‌ای تعریف کرده است که تنها شامل مردان آن هم مردان سفیدپوست می‌شود؛ زنان، شهروند محسوب نمی‌شوند و حق دخالت در حکومت و سیاست را ندارند.

دولت لیبرال، زنان را به‌کلی از عرصه سیاست خارج ساخت و با تفکیک عرصه عمومی (جامعه) از عرصه خصوصی (خانواده) بین مردان و زنان فاصله بیشتری ایجاد کرد و زن را از حقوق شهروندی (مالکیت، ارث و حقوق سیاسی) محروم نمود. تمام این مسائل باعث احساس نارضایتی و مظلومیت در زنان شد و آنان را برانگیخت تا به اشکال جدیدی از مبارزه برای استقلال و سازماندهی بیشتر روی آورند.<sup>۱</sup>

### ۲-۳. بررسی موج‌های سه‌گانه فمینیسم

تحولات تاریخی جنبش فمینیسم از نظر شدت و ضعف فعالیت‌های این جنبش، شعارها، اهداف و تبیین‌ها و راهبردهای ارائه شده از سوی صاحب‌نظران و فعالان آن، در کنار تنوع آرا و نظریه‌ها، کار بررسی و مطالعه جنبش و نظریه فمینیستی را تا حدودی دشوار می‌سازد. یکی از راهکارهای برون‌رفت از این دشواری، تقسیم‌بندی فمینیسم به موج‌های سه‌گانه و گرایش‌های فمینیستی است. در رویکرد اول که نوعی مطالعه طولی تاریخ فمینیسم است، فمینیسم به موج اول (۱۷۹۲/۱۸۵۰ تا ۱۹۲۰)، موج دوم (۱۹۶۰-۱۹۸۰) و موج سوم (۱۹۸۰ به بعد) تقسیم می‌شود. اینک به بررسی تاریخ فمینیسم در قالب امواج سه‌گانه فمینیستی می‌پردازیم:

#### موج اول (۱۷۹۲/۱۸۵۰-۱۹۲۰)

گفته شد که فمینیسم و به‌دنبالش، موج اول آن، از اواخر قرن هجدهم و اوایل

---

۱. برای توضیح بیشتر ر. ک به: حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۴۳-۴۹.

قرن نوزدهم به آرامی حرکت روبه‌رشد خود را آغاز کرد؛ اما در این میان دو رویداد و جریان تأثیرگذار، ظهور سوسیالیسم در اروپا و جنبش‌های برده‌داری در امریکا، در بالندگی و رشد جنبش فمینیستی در قرن نوزدهم نقش داشتند که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم:

### سوسیالیسم

قرن نوزدهم را قرن سرمایه‌داری وحشی نامیده‌اند؛ به این معنا که وسعت و شدت یافتن رقابت بین سرمایه‌داران، ضرورت انباشت سرمایه و سود بیشتر را ایجاب کرد و یکی از راه‌های کسب سود بیشتر، فشار بر کارگران برای انجام کار بیشتر در قبال مزد کمتر بود. این امر، وضع معیشت کارگران را روز به روز وخیم‌تر کرد تا آنجا که ضرورت تغییر نظام اقتصادی و اجتماعی‌ای که خانواده‌های کارگر را از پای درآورده بود، بیش‌ازپیش احساس شد. در این میان، ایدئولوژی جدیدی موسوم به سوسیالیسم تخیلی با انتقاد شدید از سرمایه‌داری با ادعای حمایت از کارگران و نویدبخشی جامعه‌ای عاری از فقر و فساد و تبعیض، اروپا را درنوردید.

سوسیالیسم تخیلی که توسط جامعه‌شناس فرانسوی سن سیمون بنیان‌گذاری و رهبری می‌شد، بر نقاط کور لیبرالیسم کلاسیک و دیدگاه‌های حقوقی، سیاسی و اقتصادی آن، انگشت نهاده بود و تناقض و تعارض‌های جوهری آن را برملا می‌ساخت. پیروان سن سیمون که مدعی بودند لیبرالیسم علی‌رغم شعارهای بلند و کرکننده‌اش دربارهٔ تضمین تساوی انسان‌ها، نابرابری‌ها را تشدید می‌کند، به تشریح کامل این نابرابری‌ها از جمله تبعیض فاحش لیبرالیسم علیه زنان پرداختند. آنان خواهان برابری زن و مرد در حقوق مدنی و نفی خانواده‌های هسته‌ای - به‌عنوان ثمره و پایگاه بورژوازی و کانون ظلم - شدند.

بدین ترتیب سوسیالیسم در میان زنان، امیدهایی تازه برانگیخت و موجب حضور گستردهٔ زنان در شورش‌ها و مبارزات علیه سرمایه‌داری شد. در سال



۱۸۴۳ فلورا تریستا با انتشار کتاب *اتحادیه کارگری و طرح برنامه‌هایی چون مطالبه حق کار برای همه، اعم از زن و مرد، آموزش همگانی، به رسمیت شناختن اصل مساوات زن و مرد، ایجاد کاخ اتحادیه کارگری در هر استان و...* بین فمینیسم و سوسیالیسم انقلابی، اتحادنظری ایجاد کرد.<sup>۱</sup>

نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد رشد سوسیالیسم انقلابی است که تحت تأثیر کارل مارکس و انگلس، اساس سرمایه‌داری را مالکیت خصوصی ابزار تولید می‌داند و معتقد است انقلاب پرولتاریایی باید مالکیت خصوصی را سرنگون و بدل به مالکیت جمعی مردم نماید تا محرومیتی که کارگران دو جنس را از بدو تولد تا مرگ دربرمی‌گیرد، از بین برود.<sup>۲</sup>

علی‌رغم وفاداری بسیاری از زنان به سوسیالیسم و کمونیسم، بعضی از آنان، تشکیل و سازماندهی مستقل مبارزات برای حقوق زنان را ضروری دانستند و احقاق حقوق زنان را از طریق ذوب شدن در جریانات دیگر و درجه دوم دانستن مسائل زنان تنها باعث اتلاف وقت و انرژی تلقی کردند؛ بدین ترتیب به تدریج مبارزات زنان با حفظ تجربیاتی که از ایدئولوژی‌ها و مبارزات پیشین به دست آورده بودند، از سایر جریان‌ها جدا شد.

### جنبش الغای بردگی

جریان دیگری که در قرن نوزدهم نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در تاریخ فمینیسم و پیدایش موج نخست جنبش زنان، خصوصاً در امریکا داشت، جنبش الغای برده‌داری بود. اگر در اروپا مبارزات برای آزادی‌های دموکراتیک در طول انقلاب فرانسه، زمینه‌ساز فمینیسم شد، در امریکا این جنبش علیه برده‌داری بود که فرصت سازماندهی را برای زنان ایجاد کرد.<sup>۳</sup>

این جنبش که یکی از تجلیات برابری‌خواهی مدرن بود، به‌دنبال بسط

۱. آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۸۱

۲. همان؛ ص ۴۳-۴۴.

۳. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۳۰.

ارزش‌ها، حرمت‌ها و امتیازهای انسان مدرن بر تمام انسان‌ها از جمله سیاهان بود. زنان نیز با توجه به ملاحظات اخلاقی و دینی خود، از نخستین گروه‌هایی بودند که جذب آرمان‌های این جنبش شدند. از سال ۱۸۳۲ میلادی به بعد زنان در ایالات مختلف امریکا انجمن‌های ضدبرده‌داری را تشکیل دادند؛ اما در انجمن بزرگ‌تری چون جامعه ضدبرده‌داری امریکا تنها سه نفر از زنان به‌عنوان ناظر، از سوی جامعه اجازه حضور و سخنرانی یافتند؛ اما حق عضویت و امضای اعلامیه نهایی را نیافتند؛ در نتیجه این حذف و حاشیه‌گذاری، زنان نیز به فکر تشکیل انجمن‌های مستقل ضدبردگی خاص زنان افتادند و مصمم شدند «علاوه بر آزادی بردگان به فکر آزادی خود نیز باشند»<sup>۱</sup> از همین رو در ژوئیه ۱۸۴۸، گروهی از زنان در سنکافالز اعلامیه‌ای را با نام *تصمیمات و احساسات*<sup>۲</sup> منتشر ساختند که در آن بر ستم‌دیدگی تاریخ زنان و لزوم برخورداری آنها از حقوق برابر تأکید شده بود و مورد تصویب صد نفر قرار گرفت و بعدها مفاد آن در اعلامیه استقلال امریکا انعکاس یافت. برخلاف کشورهای اروپایی که پایگاه اولیه جنبش زنان در آنها درون اتحادیه‌های کارگری بود، اکثر شرکت‌کنندگان این گروه‌هایی را بانوان متأهل طبقه متوسط تشکیل می‌دادند. از آنجاکه این گروه‌هایی زمینه‌ساز فعالیت‌های بعدی زنان در جهت حقوقشان گردید، لذا این حرکت به‌عنوان نقطه عطفی در تاریخ فمینیسم محسوب می‌شود.<sup>۳</sup>

با شروع جنگ‌های داخلی (۱۸۶۱-۱۸۶۵) میان ایالات شمالی و جنوبی امریکا، به این امید که پس از جنگ و پیروزی جنبش و اعطای حقوق مدنی و سیاسی از جمله حق رأی به سیاه‌پوستان، زنان نیز با حمایت جنبش الغا، از این

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۵۳-۵۵.

## 2. Declaration of Resolutions and Sentiments .

۳. ر. ک به: حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۵۲-۵۷.  
جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۷. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۵۳. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، *قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۴۵. آندره میشل؛ فمینیسم، *جنبش اجتماعی زنان*؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۹۱.

حقوق برخوردار شوند، زنان فعالیت خود را عمدتاً در جهت آرمان‌های جنبش الغا متمرکز کردند و در طول جنگ داخلی به بالاترین میزان از فعالیت‌های اجتماعی خود رسیدند؛ اما همچنان از داشتن سمت‌های مهم اجرایی و تصمیم‌گیری منع می‌شدند.<sup>۱</sup>

گرچه بعد از اعلامیه سنکافالز، گردهمایی‌های متعددی از سوی طرف‌داران حقوق زنان در شهرهای مختلف تشکیل می‌شد و یک سال پس از سنکافالز نیز انجمن ملی حقوق زن تشکیل شد، اما عملاً در این دوره تشکیلات خاص جنبش زنان به شکل سازمان‌یافته وجود نداشت.<sup>۲</sup>

حال و هوای غالب بر فعالیت‌های زنان تحت تأثیر مدرنیته و لیبرالیسم بود و مطالبات محوری زنان، اصلاح لباس - به گونه‌ای که متناسب با فعالیت بیشتر زنان در عرصه اجتماع باشد - اعطای حق طلاق، حضانت و مالکیت و حق رأی بود که البته بر سر ضرورت حق رأی برای زنان و اولویت دادن به آن بین زنان اختلاف نظر وجود داشت.<sup>۳</sup>

با پایان جنگ داخلی و پیروزی جنبش الغا، زنان تأکید نمودند که هم‌زمان با طرح حق رأی بردگان، باید حق رأی زنان نیز مطرح شود و به تصویب برسد؛ اما این امر مورد صلاحدید رهبران جنبش الغا قرار نگرفت.

تا پیش از این، در قانون اساسی به مذكر بودن رأی‌دهندگان به عنوان یک شرط اشاره نشده بود؛ اما در اصلاحیه چهاردهم که پس از جنگ‌های داخلی ۱۸۶۶-۱۸۶۸ تصویب شد، به صراحت از رأی‌دهندگان مذكر نام برده شد. زنان این اصلاحیه را خیانت به کمک‌های زنان به جنبش الغای بردگی می‌دانستند و همین امر سبب به پایان رسیدن ائتلاف میان دو جنبش زنان و الغای بردگی شد.<sup>۴</sup>

بین رهبران جنبش زنان نیز بر سر اولویت مسائل زنان یا سیاهان اختلاف نظر پیش آمد و موجب ایجاد انشعابی در جنبش زنان و تشکیل دو سازمان جداگانه با

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۵۷-۵۹.

۲. همان؛ ص ۷۷.

۳. همان؛ ص ۶۱ و ۶۷-۷۴.

۴. همان؛ ص ۸۲-۸۴.

عنوان انجمن امریکایی حق رأی زنان و انجمن ملی حقوق زنان با اهداف (اولویت دادن به حق رأی یا سایر مسائل زنان) راهبردها و تاکتیک‌های متفاوت برای بهبود وضعیت زنان شد.<sup>۱</sup>

در سال ۱۸۶۸ با تلاش رهبران جنبش، اصلاحیه قانون اساسی که به نام اصلاحیه آنتونی معروف شد، مطرح گشت. به تدریج طی دهه‌های بعد در برخی از جایگاه‌ها، ایالات زنان به حق مالکیت، طلاق و حضانت و در بعضی ایالات به حق رأی نیز دست یافتند.<sup>۲</sup>

تأثیر سوسیالیسم بر جنبش، باعث ایجاد نظرات رادیکالی از جمله طرفداری از عشق آزاد و انتقاد به نهاد خانواده شد و ترویج این نظرات افراطی در جنبش، پایگاه اجتماعی آن را در بین مردم به مخاطره انداخت و باعث ضعف جنبش شد. در شرایط ضعف هر دو انجمن زنان، صلاح در اتحاد مجدد انجمن و ادغام آنها تحت عنوان انجمن ملی امریکایی حق رأی زنان دانسته شد. بعدها همکاری جنبش زنان با جنبش‌های اجتماعی دیگری که آرمان‌های انسانی‌اش بین مردم محبوبیت داشت، باعث کسب پایگاه مردمی جنبش زنان شد؛ به طوری که در اوایل قرن بیستم که جنبش عملاً به جنبش حق رأی تبدیل شده بود، برای نخستین بار پایگاه حمایتی وسیعی در میان خود زنان به دست آورد.<sup>۳</sup>

فکر اساسی دیگری که در فمینیسم قرن نوزده ظهور کرد، لزوم اتحاد زنان تمام کشورها برای تحقق حقوقشان بود. در پی این درخواست که در سال ۱۸۸۴ توسط فمینیست‌های امریکایی مطرح شد، شورای بین‌المللی زنان<sup>۴</sup> (ICW) اولین بار در سال ۱۸۸۸ در واشنگتن و برای دومین بار در ۱۸۹۹ در لندن با حضور پنج‌هزار زن، به نمایندگی از سوی ۶۰۰/۰۰۰ فمینیست عضو یازده شورای وابسته، تشکیل شد. بدین ترتیب قرن ظهور فمینیسم فراگیر با ایجاد اولین و برجسته‌ترین نمونه بین‌المللی زنان پایان یافت.

۱. برای توضیح بیشتر ر. ک به: حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن*

فمینیسم؛ ص ۸۵-۸۷

۲. همان؛ ص ۸۶ و ۸۸

۳. همان؛ ص ۸۹-۹۳.

۴. آندره میشل؛ فمینیسم، *جنبش اجتماعی زنان*؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۹۴-۹۵.

در سال‌های ابتدایی قرن بیستم، مبارزه برای حق رأی، شکل جدی‌تری به خود گرفت. در سال ۱۹۰۳ در انگلستان تشکلی به نام اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان (WSPU) شکل گرفت که در سال ۱۹۰۷ واجد ۳۰۰۰ دفتر نمایندگی بود. از جمله اقدامات آن، انتشار روزنامه حق رأی برای زنان و تشکیل گردهمایی‌ها و تظاهرات بود. در سال ۱۹۱۱ نخست‌وزیر، قول لایحه‌ای در جهت حق رأی زنان را داده بود؛ اما پس از تاج‌گذاری شاه در سال ۱۹۱۲ لایحه با ترفند کنار گذاشته شد. این امر عکس‌العمل‌های شدید مدافعان حق رأی زنان، از جمله اعتصاب غذا و شورش و اختلال در نظم عمومی و در نتیجه بازداشت‌های گروهی آنان توسط دولت را در پی داشت.<sup>۱</sup>

در سال ۱۹۰۴ در ایالات متحده و انگلستان دومین سازمان بین‌المللی (IAW) تأسیس شد<sup>۲</sup> و به مبارزات حق رأی، شتاب بیشتری داد.

با شروع جنگ جهانی اول، تعداد زیادی از زنان به جای مردانی که به جنگ اعزام شده بودند، در کارخانه‌ها مشغول به کار شدند و تسهیلات لازم از جمله تأسیس مهدکودک برای کار آنها به وجود آمد. تشکلهای فمینیستی نیز فعالیت‌های ضدجنگ و صلح‌طلب را وجهه اصلی همت خود قرار دادند و در کنار آن از حقوق و منافع زنان کارگر نیز دفاع می‌کردند. پس از جنگ اول جهانی، زنان ۲۱ کشور حق رأی به دست آوردند.<sup>۳</sup>

### دوران افول موج اول (۱۹۲۰-۱۹۶۰)

معمولاً از حدود سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ به‌عنوان دوران فترت یا سال‌های افول و رکود و یا تعلیق جنبش زنان یاد می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد در این سال‌ها فعالیت‌های سازماندهی شده فمینیستی به‌طور چشم‌گیری کاهش یافت؛ به‌گونه‌ای که کمتر صدایی از فمینیست‌ها به گوش می‌رسید. برخی صاحب‌نظران معتقدند کاهش قابل ملاحظه و یا حتی عدم هرگونه فعالیت فمینیستی که در این دوره حدوداً چهل‌ساله دیده می‌شود را نباید مترادف با

۱. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۷۴-۷۹.

۲. آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۰۲.

۳. همان؛ ص ۱۰۳-۱۰۴.

عدم تفکر فمینیستی دانست؛ یعنی گرچه به دلیل مشکلات داخلی فمینیست‌ها و مشکلات فضای سیاسی اجتماعی آن روز، درست پس از دوران اوج فمینیسم شاهد رکود آن هستیم، اما نظریات و تفکرات فمینیستی در انواع و اقسام آن در طول این دوره وجود داشت و ظهور دوباره فمینیسم پس از این دوره شاهی بر این مدعاست.<sup>۱</sup>

به هر حال این موضوع واقعیت دارد که طی چهار دهه پس از کسب حق رأی، زنان نتوانستند در جهت تحقق آرمان‌های فمینیستی - به هر ترتیبی که تعریف می‌شد - با تداوم بخشیدن به جنبش، موفقیت چشم‌گیری به دست آورند و به‌رغم امکان دستیابی صوری و رسمی به جامعه سیاسی، حتی نتوانستند از چارچوب سیاست نهادینه نیز به‌نحو بهینه استفاده کنند.<sup>۲</sup>

در ریشه‌یابی این رکود می‌توان به دو دسته از علل اشاره کرد:

الف) مسائل داخلی (تفرقه در درون جنبش)؛

ب) مسائل پیرامونی (نامساعد بودن فضای سیاسی و اجتماعی).

#### الف) مسائل داخلی

تمرکز بیش از حد جنبش زنان بر مسئله حق رأی، خصوصاً در سال‌های آخر و تبدیل جنبش زنان به جنبش حق رأی سبب شد پیروزی این جنبش در سال ۱۹۲۰ در کسب حق رأی، به‌منزله وصول جنبش به اهداف خود و لذا پایان فمینیسم تلقی شود. در بین بعضی از زنان، مردان و دولتمردان این نظر وجود داشت که با کسب این پیروزی، ادامه حضور جنبش معنی ندارد و سایر مسائل نیز به تدریج حل می‌شود.

از سوی دیگر در مورد اینکه سایر خواست‌ها کدام اولویت دارد و از چه راهکاری برای وصول به آن می‌توان استفاده کرد، در بین زنان اختلاف نظر وجود داشت.

۱. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۵۲-۵۳.

نیز ر. ک به: سوزان جیمز؛ «فمینیسم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۹۲ و جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۱۰-۱۱.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۵۲.

به بیانی دیگر اختلاف‌نظرهایی که بعضاً به صورت عمیق بین طرف‌داران جنبش زنان در قرن نوزده وجود داشت و گاه به شکل نهادهای هم‌عرض یا مقابل هم خود را نشان می‌داد و در جنبش حق رأی به منظور وصول به هدف مشترک حق رأی کنار گذاشته شده بود، اکنون خودنمایی می‌کرد. این اختلاف‌نظرها باعث تفرقه در درون جنبش و مانع سازماندهی آن می‌شد.

از سوی دیگر در این زمان، آرمان‌های افراطی و رادیکال فمینیستی جاذبه خود را از دست داد و بسیاری از شعارهای فمینیستی از رونق افتاد. از دهه ۱۹۲۰ زنان مجرد و بدون فرزند، موضوع مطالعات آسیب‌شناختی قرار گرفتند؛ مواضع بسیاری از سازمان‌های زنان، محافظه‌کارانه شد و همبستگی زنان متزلزل گشت.<sup>۱</sup>

#### ب) مسائل پیرامونی

در خاتمه جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه (۱۹۱۷) به وقوع پیوست و برای اولین بار یک دولت کارگری روی کار آمد. انقلاب در روابط دو جنس و ایجاد برابری، از شعارهای مهم این دولت بود. در همان آغاز، لنین، الکساندرا کولونتای (از زنان مبارز حزب بلشویک) را به عنوان وزیر رفاه اجتماعی در دولت خود برگزید.

از نخستین آثار اجتماعی انقلاب بلشویکی برای زنان، ایجاد بیمه‌های درمانی، معالجه رایگان شانزده هفته قبل و بعد از تولد کودک، ممنوعیت اخراج زنان باردار از کار، رفع تسلط مرد در ازدواج و مدیریت اموال خانواده، سهولت طلاق و... بود. ایجاد کمون‌های ارائه‌کننده خدمات جمعی مانند مهدکودک‌ها و رستوران‌ها نیز شرط لازم برابری اجتماعی دو جنس دانسته شد.<sup>۲</sup>

انقلاب بلشویکی از دو جهت در رکود فعالیت‌های فمینیستی تأثیر داشت:

۱. اقدامات دولت لنین، دولت‌های لیبرال را ناچار از اعطای پاره‌ای حقوق

زنان ساخت و رضایت خاطر زنان غرب را نیز فراهم آورد.

۲. از سوی دیگر، بعدها انقلاب روسیه باعث ترس از کمونیسم و «هراس

۱. همان؛ ص ۱۳۰.

۲. آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۰۶-۱۰۷. نیز

ر.ک به: سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۹۰-۹۴.

سرخ» در دولت‌های لیبرال شد که هر نوع حرکت رادیکالی را با کمونیسم و بلشویسم مربوط می‌دانست؛ لذا دولت‌ها، سیاست عادی‌سازی و مقابله با هرگونه جنبش (از جمله جنبش زنان) را در پیش گرفتند.<sup>۱</sup>

روی کار آمدن استالین و اعمال تغییرات استالینی، به سلب اعتماد زنان از سوسیالیسم دامن زد و آنان را از مبارزات فمینیستی ناامید ساخت.

از نظر استالین، ساختن یک جامعه سوسیالیستی مستلزم بازگشت به نقش‌های مردانه و زنانه سنتی در خانواده بود. در دوران او تقویت و تحکیم خانواده به یک وظیفه رسمی تبدیل شد. عشق آزاد باطل اعلام شد و به دنبال آن قوانین ضدسقط جنین و ضدطلاق در سال ۱۹۳۶ تصویب شد.<sup>۲</sup>

گفته می‌شود این تغییرات که هم‌زمان با رشد قدرت مرکزی دولت صورت گرفت، باعث شد اعتماد زنان که قبل و بعد از انقلاب با فعالیت‌هایشان به دولت یاری رسانده بودند، نسبت به سوسیال - مارکسیست‌ها متزلزل شود و همین عامل نیز از دهه ۱۹۲۰ به بعد موجب سرخوردگی فمینیست‌ها از پیگیری مطالبات فمینیستی شد.<sup>۳</sup>

گسترش فاشیسم نیز به گونه‌ای دیگر سبب افول فعالیت‌های فمینیستی گشت. در دهه ۱۹۳۰ که با ورشکستگی اقتصادی در سراسر جهان همراه بود، زمامداران اروپایی و ژاپنی به احزاب فاشیستی روی آوردند. در آیین جوامع فاشیستی منحصراً وظیفه زن، ماندن در خانه، خدمت به شوهر و به دنیا آوردن فرزندان متعدد برای خدمت به دولت تعریف شد.

آلمان اولین کشوری بود که به‌طور قانونی تمامی زنانی را که در مشاغل عمومی کار می‌کردند، اخراج کرد. در کشورهای دیگر نیز فشار اقتصادی و کمبود شغل، اشتغال زنان را از مشروعیت انداخته بود.<sup>۴</sup>

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۱۳۰.

۲. ر. ک به: سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ *فمینیسم، قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی، ص ۹۵. نیز

ر. ک به: آندره میشل؛ *فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان*؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۰۸.

۳. محمد حکیم‌پور؛ *حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد*؛ ص ۳۶۷.

۴. آندره میشل؛ *فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان*؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۰۸-۱۰۹. نیز ر.

ک به: سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ *فمینیسم، قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۹۷.



سرانجام جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) رخ داد و به دنبال آن اشتغال زنان ضرورت پیدا کرد. یک شبه دولت‌ها برای ایجاد مهدکودک‌ها بودجه پیدا کردند! از دیگر سو، زنان زیادی در شوروی، فرانسه، ایتالیا و سایر کشورهای اروپایی در مبارزات ضدفاشیستی حضور مستقیم داشتند.

پس از پایان جنگ، ضمن قدردانی و تشکر دولت‌ها از فداکاری‌ها و تلاش‌های زنان - چه در عرصه ارتش و جنگ و چه در عرصه کار و خدمات - به گونه‌ای محترمانه از زنان خواسته شد به خانه‌هایشان بازگردند و کارها را به مردان بسپارند. این امر باعث نارضایتی عمیق زنان خصوصاً زنان امریکایی شد که مصرانه خواهان حفظ منافع شغلی‌شان بودند.<sup>۱</sup>

با این همه، تمام فشارهایی که در این دوران بر زنان وارد شد، باعث فعالیت‌های فمینیستی نشد. شاید به این دلیل که تمام توان زنان مصروف مبارزات ضدفاشیستی، جنگ جهانی دوم، مشکلات اقتصادی اجتماعی پس از جنگ و مبارزات ضداستعماری می‌شد و زنان، مطالبات عمومی را بر مطالبات جنسیتی خود ترجیح می‌دادند؛ البته طبیعی است که در شرایط مذکور، جامعه نیز حضور این گونه جنبش‌ها را - که به جای پرداختن به بحران‌های عمومی به مسائل خاص خود پردازد - نمی‌پذیرفت.

### موج دوم (۱۹۶۰-۱۹۷۰)

پس از حدود چهار دهه رکود، از دهه شصت به بعد خیزش جدید، گسترده و چندگانه‌ای در نظریه‌پردازی و فعالیت‌های فمینیستی صورت گرفت که به موج دوم فمینیسم موسوم شد.

عوامل متعددی در شکل‌گیری موج دوم مؤثر بودند؛ مسائلی که در فاصله سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ آرام آرام زمینه را برای ظهور چنین فعالیت‌هایی به‌طور عام فراهم نمود و از سوی دیگر ویژگی‌های دهه شصت که به‌طور خاص، واجد شرایط لازم برای تولد دوباره فمینیسم، اما این بار با قدرت و تنوع بیشتر بود.

---

۱. آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۰۹-۱۱۴. نیز ر. ک به: سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۹۸-۹۹.

به‌طور کلی تغییرات در وضعیت زنان، تحولات اقتصادی و تحولات سیاسی و اجتماعی سه دسته از عوامل مؤثر در ظهور موج دوم است که در ادامه بدانها می‌پردازیم.

### تغییرات در وضعیت زنان

حقوق مدنی و آزادی‌های سیاسی‌ای که زنان طی موج اول فمینیسم بدان دست یافتند، گرچه در ابتدا باعث رضایت زنان و فروکش کردن موج اعتراضات آنها شد، اما به تدریج مطالبات و خواسته‌های جدیدی به وجود آورد؛ باز شدن مراکز تحصیلی و دانشگاهی به سوی زنان، قشری از زنان تحصیل کرده را به وجود آورد که مطالبات جدیدتر و جدی‌تری داشتند؛ بنابراین رضایت از کسب حق رأی نیز جای خود را به نارضایتی از حضور نامساوی زنان در کنگره و مدیریت‌های کلان داد.

مسئله دیگری که در این زمان به‌گونه‌ای جهشی، باعث تحولی عمیق در وضعیت زنان شد، پیشرفت علم پزشکی در ابداع روش‌های کنترل موالید بود که پس از سال‌ها فعالیت، در سال ۱۹۶۷ استفاده از این روش‌ها قانونی دانسته شد<sup>۱</sup> و بدین ترتیب زنان را از دغدغه‌های فرزندآوری‌های پیاپی رها ساخت. تمام این مسائل به علاوه تحولاتی که نظام نوین سرمایه‌داری (چنانچه خواهد آمد) در وضعیت زنان ایجاد کرد، باعث کاهش تدریجی تضادهای اجتماعی ناشی از جنسیت می‌شد.

### تحولات اقتصادی

این دوره شاهد حاکمیت امریکا بر نظام جهانی سرمایه‌داری و بسط و گسترش سرمایه‌داری سازمان‌یافته است که مستلزم فرصت‌های بیشتر شغلی، نیاز بازار کار به نیروی کار جدید، ظهور گروه‌های شغلی جدیدی چون مشاغل خدماتی و مدیریتی، بازار کار ثانویه و ظهور پدیده کار نیمه‌وقت بود. این مسائل به شکل‌های مختلف بر زندگی زنان تأثیر داشت: اشتغال زنان سیر صعودی پیدا کرد و گاه به دو برابر نسبت سابق رسید؛ بدین ترتیب قشر عظیمی از زنان شاغل پدید آمد که تحولات سرمایه‌داری بر زندگی آنها اثر مستقیم داشت.

۱. آندره میشل؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۱۷-۱۱۸.

این بار هم مانند گذشته، نظام سرمایه‌داری بنا به ضرورت خود، از جمله در موارد رشد اقتصادی و نیاز به نیروی کار بیشتر و ارزان‌تر و یا در موارد جنگ، از اشتغال زنان سود می‌برد و با تغییر مصالح و ضرورت‌ها مانند دوران رکود اقتصادی یا پایان جنگ و بازگشتن مردان از جبهه جنگ، با غلم کردن ایدئولوژی خانه‌نشینی، زنان را به صورت گروهی اخراج می‌کرد و موجبات نارضایتی زنان را فراهم می‌آورد.

تبعیضات شغلی از جمله اختلاف در دستمزد، تمرکز زنان در مشاغل خدماتی و دفتری، ممانعت از حضور مساوی زنان در سطوح مدیریتی و ارتقای شغلی به این نارضایتی‌ها دامن می‌زد. زنان نیز تا حدودی با شرکت در اتحادیه‌های کارگری برای کسب تسهیلات و امتیازات بیشتر بر کارفرما فشار می‌آوردند.

با گسترش روزافزون سرمایه‌داری و لزوم به کارگیری نیروی کار زنان متأهل، سرمایه‌داری با خلق پدیده‌ای به نام کار نیمه‌وقت که به قولی راهبرد خاص جنسیت بود، توانست از سویی با کمبود کار و از سویی با هزینه‌های اشتغال تمام‌وقت مقابله کند.<sup>۱</sup>

همچنین زنان شاغل، ملزم به اجرای امور حوزه خصوصی و کار در خانه نیز بودند و این به معنای کار مضاعف زنان بود تا جایی که بنابر آمار، زنان در طول هفته حدود ۲۶ ساعت بیشتر از مردان کار می‌کردند.<sup>۲</sup>

به‌طور خلاصه در نظامی که سرمایه‌داری معرفی کرده بود، زنان بیشتر از مردان کار می‌کردند؛ اما کمتر از آنها دستمزد دریافت می‌کردند و از ارتقای شغلی و اشتغال در سطوح مدیریتی نیز محروم بودند. توجه به این نکته لازم است که گرچه بسیاری از این عوامل از قبل نیز وجود داشت، اما به دلیل کم بودن تعداد زنان شاغل، رنگ نارضایتی عمومی به خود نمی‌گرفت؛ درحالی‌که با افزایش فوق‌العاده زنان شاغل، نارضایتی آنان به مسئله‌ای جدی بدل شد.

از سوی دیگر، زنان خانه‌دار نیز در جایگاه خود تحت تأثیر اقتصاد سرمایه‌داری قرار داشتند. پیشرفت‌های روزافزون فناوری و انجام بسیاری از

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۱۹۳.

۲. همان؛ ص ۲۰۲.

امور خانه با ماشین و در نتیجه آسان شدن و گاه حذف کارهای سنتی خانگی تأثیرات چندی در زندگی زنان بر جای گذاشت:

۱. بر هم زدن تفکیک سنتی نقش‌ها در مورد بسیاری از کارهای خانه؛
  ۲. آزاد شدن وقت زنان به‌عنوان یکی از استلزامات کنش جمعی؛<sup>۱</sup>
  ۳. احساس بیهودگی و عدم فایده زنان خانه‌دار از شأن و موقعیت خود.<sup>۲</sup>
- احساس نارضایتی و سرخوردگی در میان زنان - به‌ویژه زنان طبقه متوسط و مرفه - از سال‌های دهه ۱۹۵۰ مطرح شد و به‌تدریج به یک معضل تبدیل گشت که از آن با عنوان مشکل زنان نام برده می‌شد. در ریشه‌یابی این مشکل برخی بر دوری زنان از نقش‌های سنتی‌شان تأکید داشتند و برخی - بیشتر فمینیست‌ها - رابطه زنان با خانه را عامل بروز مشکل می‌دیدند؛ اما به‌هر حال، همه به وجود مشکل اذعان داشتند. مارگارت مید انسان‌شناس معروف، نوشت: «با هر معیاری که دوست دارید به مسئله نگاه کنید. پاسخ یکی است: زنان - و مردان - در مورد تعریف فعلی از جایگاه زنان در امریکا سر درگم شده‌اند، نامطمئن و ناراضی هستند».<sup>۳</sup>
- در همین زمان بتی فریدن با انتشار کتاب خود راز و رمز زنانه (۱۹۶۳) بر این مسئله دست گذاشت و به توضیح و ریشه‌یابی معضل زنان پرداخت.<sup>۴</sup>

### تحولات سیاسی و اجتماعی

الف) دهه شصت قرن بیستم، آستن نظریات جدید سیاسی و اجتماعی بود. نوسازی ایدئولوژی‌های سوسیال - مارکسیسم و لیبرالیسم و پیدایش دو نحله تجدیدنظرطلب جدید از دل این ایدئولوژی‌ها زیر عنوان نئومارکسیسم و نئولیبرالیسم که به برخی سویه‌های سنتی لیبرالیسم و مارکسیسم رویکردی انتقادی داشتند، سبب شد موضع انفعالی و قهرآمیز جریان‌های فمینیستی در قبال دو ایدئولوژی سوسیال - مارکسیسم و لیبرالیسم (در نتیجه حاشیه‌گذاری‌ها و خیانت به

۱. همان؛ ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۱۰۲.

۳. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۲۳۵.

۴. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۱۰۲.

زنان) را به یک موضع انتقادی و فعال تبدیل کند و آنها را دوباره درگیر فعالیت‌های تساوی‌گرایانه و فمینیستی سازد.<sup>۱</sup>

ب) این دهه، دوره اوج ظهور جنبش‌های اجتماعی است؛ چه اینکه جنبش‌های ضداستعماری و آزادی‌طلب در مستعمرات، شورش‌ها و جنبش‌های دانشجویی در اروپا، مبارزه علیه نژادپرستی در امریکا و جنبش‌های چریکی در سراسر امریکای لاتین<sup>۲</sup> حاکی از وضعیت ناآرام این دهه است.

مهم‌ترین و مؤثرترین این جنبش‌ها در موج دوم، «جنبش حقوق مدنی» به نفع سیاه‌پوستان بود که هرگونه تبعیض علیه هر گروه از مردم براساس ویژگی‌های فیزیکی را غیراخلاقی می‌دانست. آرمان و ایده عامی که جنبش حقوق مدنی از آن دم می‌زد، باعث زایش جنبش‌های بعدی اجتماعی شد. نخستین ایده‌ها در مورد حقوق زنان نیز در چارچوب این جنبش از طریق احساس تشابه و نزدیکی میان وضعیت زنان و سیاهان در جامعه مطرح شد.<sup>۳</sup>

حضور فعال زنان در جنبش حقوق مدنی و جنبش دانشجویی از سویی و بازهم حاشیه‌گذاری و برخورد تحقیرآمیز مردان فعال در این جنبش‌ها در قبال زنان و مطالباتشان مانند گذشته، باعث تشکیل سازمان‌ها و تشکل‌های مستقل و البته متنوع فمینیستی گردید:

### فمینیسم لیبرال و سازمان NOW

نقطه شروع این جریانات، اقدام دولت کندی در جهت فعال شدن کمیسیون‌های فدرال و ایالتی برای بررسی وضعیت زنان برای رفع معضل زنان است. پس از اعلام نتیجه این بررسی‌ها که حاکی از وضعیت نامطلوب زنان بود، نهادهای موظف به اجرای قانون ضدتبعیض جنسی از عمل به آن سر باز زدند و زنان بسیاری که در این جریان فعال شده بودند، در واکنشی اعتراض‌آمیز به رهبری

۱. محمد حکیم‌پور؛ زن در کشاکش سنت و تجدد؛ ص ۳۶۸.

۲. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۱۰۴.

۳. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی؛ تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۲۲۵-۲۲۶.

بتی فریدن تصمیم گرفتند سازمان ملی زنان یا «NOW» (National Organization for Woman) (۱۹۶۶) را برای پیشبرد مطالبات زنان تشکیل دهند. این اقدام سرآغاز شکل‌گیری یکی از جریان‌های اصلی موج دوم، یعنی جناح لیبرال اصلاح‌طلب بود<sup>۱</sup> که اغلب متشکل از زنان متأهل صاحب فرزند بود.<sup>۲</sup>

### گروه‌های رادیکال فمینیستی

در سال ۱۹۶۷ دختران دانشجوی فعال در جنبش دانش‌جویی و معترض نسبت به حاشیه‌گذاری آنها در درون جنبش به رهبری شولامیت فایرستون یک گروه رادیکال فمینیستی تشکیل دادند.<sup>۳</sup> زنان مجرد و جوان از NOW جدا شدند تا نخستین هسته یک جنبش افراطی‌تر با نام جنبش آزادی زنان<sup>۴</sup> را به وجود آورند.<sup>۵</sup> رویداد سوم که سرآغاز شکل‌گیری جناح فمینیستی کاملاً رادیکال بود، تشکیل انجمن نابودسازی مردان «SCUM» (Society for Cutting up Men) بود که انعکاس وسیعی در سطح رسانه‌ها یافت.<sup>۶</sup>

بنابراین در موج دوم فمینیسم شاهد فعالیت گروه‌های متفاوت فمینیستی از جمله لیبرال - اصلاح‌طلب، رادیکال - انقلابی، سوسیالیستی و حتی گروه‌های دیگر فمینیستی از جمله جنبش آزادی زنان سیاه‌پوست و فمینیست‌های همجنس‌خواه هستیم که با سازماندهی‌ها، ایدئولوژی‌ها و ابزارهای متفاوت، گاه ضد یکدیگر و گاه در راستای اهداف مشترک فعالیت می‌کردند.

۱. ر. ک به: حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص

۲۳۴-۲۳۶. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ *فمینیسم، قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛

ص ۱۰۳. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۵۴.

۲. آندره میشل؛ *فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان*؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۲۰.

۳. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۳۶-۲۳۷. سوزان

آلیس واتکینز و دیگران؛ *فمینیسم، قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۱۰۶.

4. Woman Liberation Movement.

۵. آندره میشل؛ *فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان*؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ ص ۱۲۰.

۶. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۳۷-۲۳۸.

حدوداً از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۳ عواملی از قبیل رشد تفاوت‌ها و تعارض‌ها میان زنان و به وجود آمدن تفرقه میان سازمان‌های فمینیستی، عدم اقبال عمومی از آرمان‌های رادیکال فمینیست‌ها در این دوره، شکست نسبی سیاسی در ایجاد تغییرات قانونی و نهادی، ناتوانی برای بسیج بلندمدت، گرایش بسیاری از فمینیست‌ها به فعالیت‌های فرهنگی و آکادمیک، جذب شدن و انتقال بخشی از مبارزات رادیکال‌ها به درون نهادها و حاکمیت فضای ضدجنبش در نیمه دوم ۱۹۷۰ برخلاف ۱۹۶۰ و دیگر عوامل، سبب شد موج دوم فعالیت‌های فمینیستی وارد نوعی دوران تعلیق شود. این وضعیت براساس برخی تحلیل‌ها تاکنون ادامه دارد و براساس برخی دیگر تا پایان دهه هفتاد ادامه یافت و از آن‌پس، فمینیسم وارد موج سوم شد.<sup>۱</sup>

### موج سوم

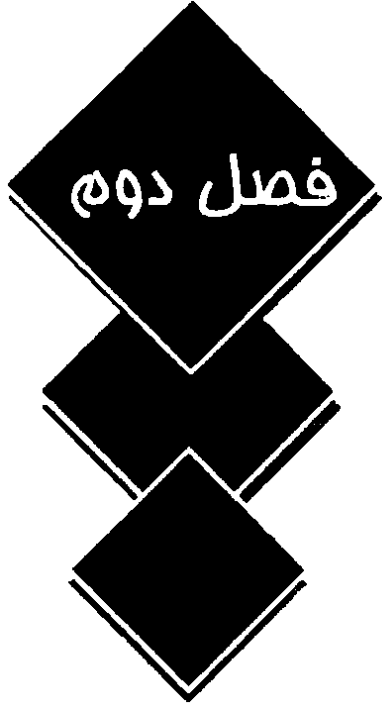
تحولاتی که از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ و به‌طورخاص در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در غرب رخ داد، از جمله شکل‌گیری جامعه جدید پسامدرن یا پسااصنعتی و تحولات پیچیده در سرمایه‌داری و تبدیل آن به سرمایه‌داری بی‌سازمان و ظهور نظریات انتقادی جدید و شدیدی چون پسامدرنیته، ساختارگرایی، پسا ساختارگرایی، شالوده‌شکنی و... سبب شد فمینیسم هم به‌عنوان جزئی از فرهنگ غرب، شدیداً دچار تحول و دگرگونی شود.

انتقاداتی که جامعه و خصوصاً خود فمینیست‌ها به برخی رفتارها و گفتارهای فمینیسم موج دوم داشتند و اغلب آن را به یک‌جانبه‌نگری، مطلق‌انگاری و حاشیه‌گذاری بسیاری از زنان و بی‌توجهی نسبت به شرایط و مطالبات متفاوت زنان در قشرها، فرهنگ‌ها و وضعیت‌های متفاوت محکوم می‌کردند نیز به این تغییر و تحول دامن می‌زد و باعث شکل‌گیری فمینیسم‌های متعددی چون فمینیسم سیاه، فمینیسم همجنس‌خواه، فمینیسم خانواده‌گرا، فمینیسم صلح‌طلب، اکوفمینیسم و... شد که این تنوع از ویژگی‌های فمینیسم موج سوم است.

دیگر خصوصیت عمده و بارز موج سوم، تمرکز فعالیت فمینیست‌ها در نهادهای فرهنگی و دانشگاهی، نشر روزافزون کتاب و مقاله و انتقاد به ماهیت مردگرا و مردمحور همه علوم، اعم از فلسفه، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روان‌شناسی و... و تلاش برای ارائه و جایگزینی علوم با صبغه زنانه به دست زنان است.

موج سوم فمینیسم، گرایش جدیدی از فعالیت‌ها و نظریات فمینیستی موسوم به فمینیسم پسامدرن را درون خود پروراند که در قسمت‌های بعدی بیشتر از آن سخن به میان خواهد آمد.





## گرایش‌های فمینیستی



## مقدمه

چنانچه گذشت، گستره زمانی و جغرافیایی فمینیسم منشأ پیدایش گروه‌ها، سازمان‌ها و گرایش‌های مختلف فمینیستی و بروز اشکال مختلف فمینیسم و انواع نظریات فمینیستی است. تنوع اختلافات به حدی است که گاه از فمینیسم به عنوان مکتبی فاقد انسجام فکری، «شبکه‌ای درهم و برهم و دافع»<sup>۱</sup> تعبیر می‌شود و حتی گاه این عقیده قوت می‌گیرد که به جای فمینیسم با فمینیسم‌ها مواجهیم.<sup>۲</sup> از سوی دیگر، ارائه نوعی دسته‌بندی و طبقه‌بندی جامع برای نظم دادن به نظریات مختلف و متفاوت فمینیستی، قدم اول و ضروری در جهت مطالعه و بررسی فمینیسم به شمار می‌رود. چگونه می‌توان از این اختلاف گذر کرد و از آنها سر بیرون آورد؟ آیا ارائه دسته‌بندی‌ای که تمام نظریات و اشکال فمینیستی را در خود جای دهد و نیز تمایز و حد فاصل هر نظریه را با دیگر نظریات نشان دهد، ممکن است؟ در صورت امکان این امر، ملاک و معیار این دسته‌بندی چیست؟

بعضی محققان معتقدند این اختلافات تا حدی است که ارائه هر گونه دسته‌بندی با هر معیاری که در نظر گرفته شود، محدودیت‌ها و نواقصی به دنبال خواهد داشت؛<sup>۳</sup> به گونه‌ای که یا بعضی از نظرات را در خود نمی‌گنجاند (جامع نیست) و یا بعضی از گرایش‌های مختلف، در بعضی از نظرات باهم تداخل دارند (اقسام قسیم واقعی هم نیستند)؛ دیگر آنکه درون هر گرایش نیز گاهی طیف وسیعی از نظرات مختلف دیده می‌شود که در بسیاری از امور جزئی، اما تأثیرگذار باهم اختلاف نظر دارند.

۱. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۱۲.

۲. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاندر؛ ص ۳۴۶.

۳. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۵-۱۵.

شاید ساده‌ترین راه دسته‌بندی فمینیسم‌ها، ذکر فهرستی از عبارات‌های ترکیبی‌ای باشد که در متون علمی به کار رفته و بند مشترک آن فمینیسم است. این ترکیبات عبارتند از: فمینیسم آنارشستی، فمینیسم اگزستانسیالیستی، فمینیسم الغاگرا، فمینیسم تفاوت، فمینیسم جهان‌سومی، فمینیسم خانگی، فمینیسم خانواده‌گرا، فمینیسم رادیکال، فمینیسم روان‌کاوانه، فمینیسم زیست‌محیطی (اکوفمینیسم)، فمینیسم سوسیالیستی، فمینیسم سیاه، فمینیسم فرهنگی، فمینیسم لیبرال، فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم مسیحی و...<sup>۱</sup>

مزیت این روش آن است که می‌توان ذیل هر کدام از این عناوین، با نظرات مختلفی که باعث تعدد نام‌گذاری شده است، آشنا گردید و طیف وسیعی از آموزه‌های فمینیستی را مطالعه کرد؛ اما از معایب این روش این است که گرایش‌های عمده و تأثیرگذار در تاریخ فمینیسم، هم‌عرض با بعضی گرایش‌هایی ذکر می‌شود که طرف‌داران انگشت‌شماری دارند و دیگر اینکه بسیاری از این عناوین، در یکدیگر تداخل داشته، در بسیاری از موارد زیرمجموعه یک گرایش غالب محسوب می‌شوند؛ گذشته از آنکه بعضی از این جریان‌ها از برخی جهات نه‌تنها در تعریف فمینیسم نمی‌گنجد، بلکه جریانی ضدفمینیسم محسوب می‌شوند.

روش دیگر، تاسی به تقسیم‌بندی نسبتاً مشترکی است که بعضی از صاحب‌نظران این مقوله از جمله جگر، تانگ، والبی،<sup>۲</sup> ریتزر و وینسنت و... ارائه داده‌اند و گرایش‌های غالب و نسبتاً متمایز فمینیسم را با کمی اختلاف‌نظر، گرایش‌های ذیل دانسته‌اند: ۱. فمینیسم لیبرال؛ ۲. فمینیسم مارکسیستی؛ ۳. فمینیسم رادیکال؛ ۴. فمینیسم سوسیالیستی؛ ۵. فمینیسم پسامدرن.

این روش هم برای پژوهندگان فمینیسم و هم برای خود فمینیست‌ها منبعی عمده به حساب می‌آید و الگوی بسیاری از تحقیقات بعدی قرار گرفته است؛ گرچه این اندیشمندان، بسیاری از دیگر گرایش‌ها را درون گرایش‌های پیش‌گفته جا داده‌اند، اما همچنان نمی‌توان ادعا کرد این نوع تقسیم‌بندی شامل تمام نظریات فمینیستی است، بدون آنکه اختلاط و تداخلی در آن رخ دهد.

۱. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۵۲۱.

۲. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۱۲.

در این نوشته به دو دلیل از الگوی فوق پیروی می‌شود؛ نخست آنکه این نوشته گام اول در آشنایی با جریان‌های فمینیستی‌ای محسوب می‌گردد که تلاش دارد با رعایت ایجاز و پرهیز از دشوارنویسی و تفصیل‌های غیرمفید، چشم‌اندازی روشن در باب چیستی و اهداف جنبش فمینیستی ارائه و در نهایت به نقد آن اقدام نماید؛ دوم آنکه میان اندیشمندان و صاحب‌نظران در تقسیم‌بندی گرایش‌های فمینیستی اتفاق نظر چندانی وجود ندارد.<sup>۱</sup>

### فمینیسم لیبرال

به‌لحاظ تاریخی اولین گرایش عمده فمینیستی، فمینیسم لیبرال است که از دل دعاوی عام لیبرالیسم سر برآورد. اهمیت این گرایش از آن جهت است که علاوه بر اینکه گرایش غالب موج اول فمینیسم محسوب می‌شود، در موج دوم و سوم و به بیانی در تمام دوره‌های تاریخ فمینیسم حضور داشته است و به تعبیر بیسلی «فمینیسم لیبرال، شناخته‌شده‌ترین شکل اندیشه فمینیستی است و غالباً مترادف خود فمینیسم دانسته می‌شود».<sup>۲</sup>

صاحب‌نظران، دلیل ماندگاری این شاخه از فمینیسم را همخوانی با فرهنگ و اخلاق امریکایی، داشتن نظریه‌های معتدل در مقایسه با سایر گرایش‌های فمینیستی و در نتیجه مردم‌پسند بودن آن می‌دانند.<sup>۳</sup>

اندرو وینسنت، این گرایش فمینیستی را مؤثرترین و مستدل‌ترین صورت فمینیسم ارزیابی می‌کند.<sup>۴</sup> فمینیسم لیبرال چنانچه از نامش پیداست، اصول و

۱. برای مثال برخی نویسندگان با تفکیک فمینیسم روان‌کاوانه از فمینیسم پسامدرن، ژولیا کریستوا را در ردیف فمینیست‌های پسامدرن معرفی می‌کنند (Tong, *Feminist Thought*; Rosemarie)؛ درحالی‌که نویسنده دیگر با پذیرش همین تفکیک، کریستوا را در ردیف فمینیست‌های روان‌کاو با گرایش لاکانی ذکر می‌کند (کریس بیسلی؛ چیستی فمینیسم: درآمدی بر نظریه فمینیستی؛ ترجمه محمدرضا زمردی؛ ص ۱۰۹).

۲. کریس بیسلی؛ چیستی فمینیسم: درآمدی بر نظریه فمینیستی؛ ترجمه محمدرضا زمردی؛ ص ۸۵

۳. جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۷۴-۴۷۷ و

حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۴۱.

۴. اندرو وینسنت؛ ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی؛ ترجمه مرتضی ناقدفر؛ ص ۲۵۵.

نظریات خود را از لیبرالیسم گرفته است؛ لذا کمتر به نظریه‌پردازی روی آورده و بیشتر عمل‌گرا محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

## نظریات

**چگونگی وضعیت زنان:** از منظر فمینیسم لیبرال، زنان در وضعیتی تبعیض‌آمیز و نابرابر نسبت به مردان به سر می‌برند؛ از بسیاری از امکانات، فرصت‌ها و امتیازها محرومند و نسبت به مردان در شرایط نامطلوبی زندگی می‌کنند و از شأن و منزلت پایین‌تری برخوردارند.

**علت وضعیت زنان:** ریشه این وضعیت فرودستانه، برخوردهای تبعیض‌آمیز تربیتی، عرف‌ها، آداب و رسوم و انتظارات متفاوت جامعه از دو جنس، و بالاخره قوانین تبعیض‌آمیزی است که زنان را از بسیاری از فرصت‌ها و امتیازات جامعه مدنی محروم می‌سازد.

تقسیم جامعه به دو عرصه خصوصی (خانواده) و عرصه عمومی (اجتماع) و راندن زنان به عرصه خصوصی، درحالی‌که تمام امتیازات و حقوق مدنی و لیبرالی برای عرصه عمومی تعریف شده است، تقسیم وظایف خانه‌داری، بچه‌داری و همسرداری برای زنان و تحویل امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به مردان و به‌طور خلاصه تفکیک عرصه‌ها و نقش‌ها از منظر فمینیسم لیبرال، ریشه نابرابری و فرودستی وضعیت زنان است.

**ایدئولوژی:** مبنای فمینیسم لیبرال برابری است. از این منظر، زن و مرد کاملاً برابرند؛ چراکه در عقل و انسانیت - که ملاک امتیاز بشر بر سایر موجودات است - مساوی‌اند و تفاوت‌های جسمانی هیچ تأثیری در این برابری نمی‌گذارد؛ علاوه بر اینکه تمام تفاوت‌های موجود بین زن و مرد، اعم از تفاوت در استعدادها، گرایش‌ها، توانایی‌ها، رفتارها و حتی برخی از تفاوت‌های جسمانی، اکتسابی، غیرذاتی و ناشی از تبعیض‌های موجود در جامعه است. (تفصیل این بحث در فصل بعد خواهد آمد).

**اهداف و آرمان‌ها:** رفع هرگونه تبعیض و ایجاد برابری کامل بین دو جنس،

۱. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۲۳۹.

اصلی‌ترین هدف فمینیسم لیبرال است. در این راستا، بسط و تسری حقوق و منزلت فرد انسانی به زنان، مبارزه با تفکیک نقش‌ها و ایجاد جامعه دو جنسیتی، یعنی جامعه‌ای که زن و مرد به دلیل آموزش‌ها، تربیت‌ها، فرصت‌ها و نقش‌های برابر از کمترین اختلافات جنسیتی برخوردارند، از دیگر اهداف این گرایش فمینیستی می‌باشد.

**راهکارها:** از منظر فمینیست‌های لیبرال، رفع هرگونه تبعیض و ایجاد برابری کامل، از طریق راهیابی زنان به عرصه عمومی و حضور و دخالت آنان در عرصه سیاست و تصمیم‌گیری‌ها و وضع قوانین برابری‌محور، میسر است. با برابری حقوقی می‌توان به برابری فرصت‌ها دست یافت و برابری فرصت‌ها بسیاری از تفاوت‌های موجود بین زن و مرد را از بین می‌برد. این فمینیست‌ها امیدوارند بتوانند از طریق قانون‌گذاری، ساختارهای اجتماعی را متحول کنند و تفکیک جنسیتی نقش‌ها را - که در فرهنگ جامعه ریشه دوانده است - از میان بردارند؛<sup>۱</sup> از این رو حقوق قانونی زنان و حضور عادلانه و برابر آنان در نهادهای سیاسی و قانون‌گذاری، دغدغه اصلی فمینیسم لیبرال است و در همین راستا، کاربرد امکانات موجود برای مبارزه با نابرابری قانونی را در دستور کار خود قرار می‌دهد.

کسب حق رأی که در موج اول به مهم‌ترین شعار فمینیست‌ها تبدیل شده بود، اهمیت خود را از این جهت می‌یابد که حق رأی، اولین قدم برای ورود به عرصه عمومی، یعنی عرصه تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری است؛ و زنان تصور می‌کردند با کسب حق رأی به تدریج می‌توانند به برابری حقوقی و از طریق برابری حقوقی به رفع تبعیض و برابری کامل در همه عرصه‌ها دست یابند.

چنانچه از مطالب مذکور معلوم می‌شود، به اعتقاد آنها از طریق اصلاحات در ساختارهای نظام موجود، می‌توان به آرمان زنان دست یافت؛ لذا فمینیسم لیبرال قائل به اصلاحات و نه انقلاب است.<sup>۲</sup>

۱. همان.

۲. در بحث نظریات فمینیسم لیبرال، از منابع زیر استفاده شده است: جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۷۴-۴۷۷. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۲۳۹-۲۶۶. سوزان مندوس؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۳۲۱-۳۲۳. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۴۹. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۸۷-۲۸۸.

**دستاوردها:** کسب حق رأی، ایجاد فرصت‌های برابر آموزشی، تصویب قوانین رفع تبعیض جنسی، فرصت‌های برابر شغلی، اصلاح قوانین مربوط به حق مالکیت، طلاق و حضانت فرزندان و در کنار اینها امتیازات ویژه دوران بارداری، مرخصی زایمان و ایجاد مهدکودک‌ها از دستاوردهای فمینیسم لیبرال است.<sup>۱</sup>

## شخصیت‌ها و آثار

### ۱. مری آستل<sup>۲</sup>

مری آستل نویسنده‌ای انگلیسی است که در سال ۱۷۰۰ با طرح سؤالات زیر، خواهان تسری لیبرالیسم به جامعه زنان می‌شود: «اگر حاکمیت مطلق در یک کشور ضروری نیست، پس چرا در خانواده لازم است؟ و اگر در خانواده ضروری است، چرا باید در کشور نباشد؟ اگر همه انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند، چرا همه زنان باید برده به دنیا بیایند و هستی آنها در شرایط بردگی کامل، تابع اراده متغیر، مردد، نامعلوم و دلخواه مردان باشد؟»<sup>۳</sup>

### ۲. مری ولستون کرافت<sup>۴</sup>

مری ولستون کرافت به نخستین نظریه پرداز فمینیست بریتانیا معروف است که کتابش با عنوان *استیفای حقوق زنان* نخستین بیانیه کامل فمینیسم لیبرال محسوب می‌شود. ولستون کرافت در این کتاب زنان را انسان‌هایی خردورز و عقلانی و موقعیت فرودست زندگی‌شان را معلول بی‌سواد بودن توصیف می‌کند که با برابری فرصت‌ها جبران می‌شود.<sup>۵</sup>

ولستون کرافت معتقد بود: نقش‌های مبتنی بر جنسیت، طبیعی نیست، بلکه مصنوعی و ساخته دست مردان و در جهت منافع خود آنهاست.<sup>۶</sup> او به گونه‌ای

۱. آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم»؛ ترجمه س. امیری؛ مجله زنان، ش ۲۸، ص ۵۱.

2. Mary Astell.

۳. آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم»؛ ترجمه س. امیری؛ مجله زنان، ش ۲۸، ص ۴۸.

4. Mary Wollstone Craft.

۵. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۴۹ و ۴۶۸.

۶. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۵۸.



خوش‌بینانه اعتقاد داشت: با دستیابی زنان به آموزش‌های عمومی و فرصت‌های برابر، موضوع تفاوت جنسیتی اهمیت خود را در حیات سیاسی و اجتماعی از دست خواهد داد.<sup>۱</sup>

### ۳. جان استوارت میل<sup>۲</sup>

میل فیلسوف لیبرال انگلیسی که در کتاب *انقیاد زنان*<sup>۳</sup> (۱۸۶۹) به دفاع از حقوق زنان پرداخت. او که پیرو فایده‌گرایی لیبرالی بود و به اصل بیشترین منفعت برای بیشترین افراد می‌اندیشید، عقیده داشت: «چنانچه روابط بین مردان و زنان بر مبنای مساوات قرار گیرد، استعداد‌های بیشتری در دسترس خواهد بود و پیشرفت معنوی سریع‌تر حاصل خواهد شد؛ در نتیجه مجموع نیک‌بختی بشر فزونی خواهد گرفت».<sup>۴</sup>

میل نیز مانند ولستون کرافت با رد تفکیک جنسیتی نقش‌ها می‌نویسد: «آنچه امروز به نام طبیعت زن نام برده می‌شود یک چیز کاملاً ساختگی است».<sup>۵</sup>

میل از مبارزان کسب حق رأی و طرف‌داران بهره‌مندی زنان از فرصت‌های برابر آموزشی و شغلی است.

### ۴. هریت تیلور<sup>۶</sup>

همسر، هم‌بحث و همکار میل در فعالیت‌های علمی و سیاسی و خصوصاً در تدوین کتاب *انقیاد زنان و مبارزات فمینیستی* بود. او در حق رأی زنان (۱۸۵۱) و مقالاتش درباره ازدواج، از تساوی سیاسی و مدنی کامل برای زنان - از جمله ورود زنان به مشاغل و مقامات دولتی - دفاع کرد و خواستار لغو قوانین مربوط به ازدواج شد.<sup>۷</sup>

---

۱. اندرو هیوود؛ *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی*؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۲۸.

2. John Stewart Mill.

3. *The Subjection of Woman*.

۴. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۵۹.

۵. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ *فمینیسم، قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۶۳.

6. Harriet Taylor.

۷. مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۴۳۸.

برخلاف میل، او اشتغال را نه یک فرصت، بلکه یک ضرورت برای تمام زنان می‌دانست که علاوه بر استقلال مالی، باعث استقلال روانی و رشد عزت نفس و شخصیت زنان می‌شود.<sup>۱</sup>

## ۵. بتی فریدن<sup>۲</sup>

او از سران فمینیسم لیبرال موج دوم است. کتاب او تحت عنوان رمز و راز زنانه<sup>۳</sup> تأثیری بسزا در جریان‌ات فمینیستی بر جای گذاشت. او در این کتاب به افشا و تحلیل فشار روانی‌ای پرداخت که زنان طبقه متوسط در دهه ۱۹۵۰ در عین برخورداری از رفاه و آسایش کامل از آن رنج می‌بردند. او ریشه این ناراحتی‌ها را محدودیت آنان در زندگی خانوادگی و محرومیت آنان از حضور فعال در عرصه اجتماع دانست و خواستار رفع این محدودیت‌ها شد. فریدن پس از انتشار کتاب خویش، سازمان ملی زنان (NOW) را تأسیس و رهبری کرد. این سازمان که برای حقوق مساوی زنان در عرصه‌های آموزش، قانون و خانواده مبارزه می‌کرد، به تدریج به فعال‌ترین سازمان فمینیسم لیبرال تبدیل شد و هم‌اکنون بزرگ‌ترین سازمان زنان در سطح بین‌المللی است.<sup>۴</sup>

## انتقادات<sup>۵</sup>

فمینیسم لیبرال با انتقادات بی‌شماری از سوی دیگر فمینیست‌ها روبه‌رو شد؛

۱. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۵۹.
  2. Betty Friedan.
  3. Feminine Mystiques.
- برداشت‌های متفاوتی از عنوان کتاب فریدن ارائه شده است. از جمله هیوود مفهوم زن فریب‌خورده را از آن برداشت کرده است که به نظر او حاکی از فرهنگ رایج فریب‌دهنده‌ای است که امنیت و سعادت زن را در خانواده و در قالب رفتار زنانه توصیف می‌کند و او را از ورود به بازار کار، اجتماع و سیاست ناامید می‌سازد (ر. ک به: اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۲۹).
۴. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۶۰ و ۱۷۷. اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۲۹.
  ۵. مباحثی که در این فصل، تحت عنوان انتقادات در پی بحث از هر گرایش می‌آید، انتقاداتی است که عموماً از سوی اندیشمندان غرب و یا فمینیست‌های دیگر بر گرایش فمینیستی مورد نظر وارد شده است.

چه‌اینکه این خوش‌بینی فمینیسم لیبرال که: با برابری حقوقی، تمام مشکلات زنان حل می‌شود، مورد انتقاد شدید فمینیست‌ها قرار گرفت.

فایرستون، از سران فمینیسم رادیکال، این خصوصیت فمینیسم لیبرال را تمرکز صرف بر جنبه‌های صوری‌تر تبعیض جنسی<sup>۱</sup> توصیف می‌کند که باعث غفلت از لایه‌های پنهان فرودستی زنان می‌شود.

بنابراین تحویل تمام مسائل زنان به مسائل حقوقی و نادیده گرفتن عوامل ساختاری نابرابری و ستم جنسی باعث موضع‌گیری دیگر فمینیست‌ها علیه این گرایش شده است.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر، همراهی این گرایش با لیبرالیسم باعث بدبینی فمینیست‌های سوسیالیست و رادیکال، درباره آینده فمینیسم لیبرال گردید. از نظر این افراد، لیبرالیسم «ایدئولوژی خاص جویای حمایت و تقویت روابط مردسالاری و جامعه سرمایه‌داری»<sup>۳</sup> است و فمینیسم لیبرال با راهکارهای اصلاح‌طلبانه خود راه به جایی نمی‌برد.

از نظر اندرو هیوود، فردگرایی موجود در فمینیسم لیبرال در گام اول باعث عدم توجه به سرشت پدرسالاری ساختاری - که زنان را به انقیاد کشانده است - و همچنین غفلت از زنان به‌عنوان جنسیت تحت ستم می‌شود. در گام دوم، تأکید فردگرایی بر زندگی شخصی، عمل جمعی زنان بر مبنای هویت جنسیتی مشترکشان را دشوار می‌سازد. در گام سوم نیز فردگرایی لیبرال «امکان دارد صفات و آمال مردانه را به زنان تحمیل کند؛ زیرا فرد به ظاهر فاقد جنسیت، همواره مظهر هنجارهای مردانه پنهان است؛ لذا رفتار یکسان با افراد، به معنای آن است که با زنان نیز همچون مردان رفتار شود».<sup>۴</sup>

یکی از اشکالاتی که برخی اندیشمندان غرب و بعضی از گرایش‌های فمینیستی از فمینیسم لیبرال گرفته‌اند، سعی در انکار همه تفاوت‌های بین دو

۱. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۴۹.

۲. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۴۳.

۳. اندرو وینسنت؛ ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر؛ ص ۲۵۵.

۴. اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمود رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۳۱.

جنس است. انگاره برابری انسان‌ها علی‌رغم تفاوت‌هایی فیزیکی (رنگ، پوست، نژاد و...) و حول محور عقلانیت، باعث این ادعا شد که زنان نیز از آنجاکه موجوداتی عاقل‌اند باید از تمام حقوق سیاسی و قانونی مردان برخوردار باشند؛ اما به‌گفته سوزان مندوس «اصلاً روشن نیست که تفاوت‌های فیزیکی را بتوان به آسانی نادیده گرفت تا چه رسد به اینکه نادیده گرفتن آن عادلانه باشد. ... در همین ارتباط، به فمینیسم لیبرال هم به دلیل اینکه روی هم‌رفته خیلی مایل است تفاوت بین زن و مرد را انکار کند و انسان‌ها را ذاتاً عاقل بشناسد، انتقاد شده است»<sup>۱</sup>.

نقد دیگری که بر فمینیسم لیبرال وارد شده آن است که اکثر طرف‌داران این گرایش را زنان سفیدپوست و تحصیل‌کرده طبقه متوسط تشکیل می‌دهند؛ بنابراین از آنجاکه اصولاً حقوق مساوی برای این دسته از زنان، فرصت‌های تحصیلی و شغلی وسیع‌تری برای آنها ایجاد می‌کرد، مورد توجه آنها قرار گرفت؛ لذا از دیدگاه دیگر فمینیست‌ها، فمینیسم لیبرال بازتاب علایق گروه خاصی از زنان است و قادر به پاسخ‌گویی به مشکلات دیگر زنان (زنان طبقه کارگر، زنان سیاه‌پوست و...) نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

## فمینیسم مارکسیستی

فمینیسم مارکسیستی حاصل پیوند فمینیسم و مارکسیسم، به‌منظور استفاده فمینیست‌ها از آموزه‌های مارکسیسم در جهت اهداف فمینیستی از سویی، و استفاده مارکسیست‌ها از قابلیت مبارزاتی فمینیست‌ها در جهت اهداف مارکسیستی از سوی دیگر است.

مهم‌ترین ارمغان مارکسیسم برای فمینیسم تحلیل علت فرودستی زنان است. فمینیست‌ها با استخدام ادبیات و آموزه‌های مارکسیسم، تحلیلی از وضعیت زنان در جامعه و خانواده، ریشه‌های تاریخی این وضع، راه‌های رهایی

۱. سوزان مندوس؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۳۲۲.

۲. ر. ک به: اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۳۲. نیز ر. ک به: ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۶۰.

آنان و جامعه آرمانی و مطلوب زنان ارائه دادند که تا آن زمان در تاریخ فمینیسم سابقه نداشت؛ لذا جنبش فمینیسم در پیوند با نظریه اجتماعی - سیاسی مارکسیسم به عرصه نظریه پردازی وارد می‌شود و صبغه نظری به خود می‌گیرد.

مارکسیسم، نظریه‌ای در باب اقتصاد، اجتماع و سیاست است که در اواسط قرن نوزدهم، بر پایه نقادی نظام لیبرال - سرمایه‌داری رایج در غرب شکل گرفت. کلیدواژه‌های این نظریه عبارتند از: مالکیت خصوصی، سرمایه‌داری، طبقه، ستم و جامعه کمونیستی.

مارکس معتقد بود نظام سرمایه‌داری که بر پایه مالکیت خصوصی استوار است، باعث تقسیم جامعه به دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر می‌شود و از آنجا که بقای این نظام در گرو سود بیشتر است، طبقه سرمایه‌دار حفظ موجودیت خود را در تسلط، بهره‌کشی و ظلم و ستم بر طبقه کارگر می‌داند؛ لذا به نظر مارکس لازمه نظام سرمایه‌داری، تقسیم جامعه به دو طبقه ستمگر و ستم‌دیده است و برای داشتن جامعه‌ای عاری از ستم باید با تمام قوا برای نابودی سرمایه‌داری و تشکیل جامعه کمونیستی مبارزه کرد. فمینیست‌ها تمام نظریاتی را که مارکس برای تحلیل وضعیت جامعه مطرح کرده بود، برای تحلیل وضعیت زنان - به گونه‌ای که توضیح خواهیم داد - به کار بردند.

**چگونگی وضعیت زنان:** از منظر فمینیسم مارکسیست نیز مانند فمینیسم لیبرال، زنان در وضعیت نابرابر و تبعیض آمیزی زندگی می‌کنند.

**علت فرودستی زنان:** از منظر این گرایش فمینیستی، موقعیت فرودست زنان، برخلاف تصور عامه، ناشی از ویژگی‌های زیستی و طبیعی آنها و لذا غیرقابل تغییر نیست؛ بلکه ریشه در عوامل اقتصادی دارد؛ چه اینکه تغییر شیوه‌های تولیدی در طول تاریخ و پدید آمدن اصل مالکیت که امتیازی مردانه محسوب می‌شد، باعث وابستگی اقتصادی زن به مرد و در نتیجه تابعیت او شد و موقعیت فرودست او را رقم زد.

از سوی دیگر با توجه به نقش مهمی که کار در نظریه مارکسیسم دارد و اینکه جوهره انسان نه عقل، بلکه عمل و کار او تلقی می‌شود، این تحلیل وجود دارد که: تقسیم عرصه‌های زندگی به عرصه خصوصی و عمومی در نظام سرمایه‌داری و تشویق زنان به ایفای نقش در عرصه خصوصی و سپس تقسیم

کار به تولیدی و غیرتولیدی و در نتیجه بی‌ارزش تلقی کردن کار خانگی زنان نیز از عواملی است که درون نظام سرمایه‌داری، موجبات فرودستی هرچه بیشتر زنان را فراهم آورد؛ بنابراین ریشهٔ ستم بر زنان، نظام سرمایه‌داری است، نه اختلاف منافع دو جنس و یا هر چیز دیگر.

**اهداف و آرمان‌ها:** نابودی نظام سرمایه‌داری و شکل‌گیری جامعه کمونیستی و برجیده شدن اصل مالکیت، آرمان فمینیسم مارکسیستی است و از این منظر رهایی زنان تنها در چنین شرایطی میسر است.

**راهکارها:** مبارزه با سرمایه‌داری تنها از راه انقلاب کارگری و بسیج همه‌جانبه علیه سرمایه‌داری میسر است. ورود زنان به عرصهٔ کار، اقتصاد و سیاست نیز راهکار دیگری است که فمینیسم مارکسیستی آن را پیگیری می‌کند.<sup>۱</sup>

در این راستا اجتماعی یا عمومی کردن کار خانگی به معنای تأسیس مراکزی برای انجام کارهای خانگی زنان، مانند رستوران‌ها و مهدکودک‌ها نیز جزء راهکارهای این نظریه محسوب می‌شود.<sup>۲</sup>

**دستاوردها:** انقلاب بلشویکی سال ۱۹۱۷ فرصتی فراهم کرد تا مارکسیست‌ها به منویات خود برای رهایی زنان، جامعهٔ عمل‌پوشانند. تأسیس مهدکودک‌ها، کودکان‌ها و غذاخوری‌های عمومی به‌منظور قادر ساختن زنان در جهت مشارکت در سیاست و اقتصاد، آسان شدن طلاق و دسترسی و امکان سقط جنین از دستاوردهای این انقلاب است.<sup>۳</sup>

۱. در بحث نظریات فمینیسم مارکسیستی از منابع زیر استفاده شده است: آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم»؛ ترجمهٔ س. امیری؛ مجله زنان، ش ۲۸، ص ۵۱-۵۲. جورج ریتزر؛ نظریهٔ جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمهٔ محسن ثلاثی؛ ص ۴۷۷-۴۸۲. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمهٔ منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۸۸-۲۸۹. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمهٔ م. قاند؛ ص ۳۶۳-۳۶۵. اندرو وینسنت؛ ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی؛ ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر؛ ص ۲۷۰-۲۷۲. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمهٔ فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۶۴-۲۶۵.

۲. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۱۰۵.

۳. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمهٔ م. قاند؛ ص ۳۶۴.

## شخصیت‌ها و آثار

### ۱. مارکس<sup>۱</sup>

هرچند فمینیست‌ها از عقاید مارکس بسیار سود جستند، اما مارکس دیدگاه مستقلی دربارهٔ فرودستی زنان در نظام سرمایه‌داری نداشته است. وی معتقد به بسیج نیروها برای براندازی سرمایه‌داری بود و هرگونه مبارزهٔ درون سرمایه‌داری را به رسمیت شناختن اصل نظام و اتلاف انرژی مبارزاتی تلقی می‌کرد. از نظر او رهایی زنان و برابری دو جنس، نتیجهٔ جانبی تشکیل جامعه کمونیستی است؛ لذا تنها باید برای تشکیل این جامعه مبارزه کرد و نه برای چیز دیگر.

مارکس، ازدواج، خانواده و نقش‌های سنتی زن را به رسمیت می‌شناخت و هیچ دغدغه‌ای نسبت به روابط دو جنس نداشت؛ تنها مسئلهٔ مارکس این بود که سرمایه‌داران از زنان و کودکان برای پایین نگه داشتن دستمزد مردان استفاده می‌کنند؛ لذا هر دو جنس به نوعی تحت ستم سرمایه‌داری‌اند.<sup>۲</sup>

فمینیست‌ها علی‌رغم نقدی که به کم‌توجهی و یا حتی بی‌توجهی مارکس به مسائل خاص زنان داشتند، تحلیل مارکس از جوامع مارکسیستی را پذیرفتند و حتی بسیاری از آنان تا مدت‌ها به مارکسیسم وفادار ماندند.

### ۲. انگلس<sup>۳</sup>

انگلس در مقایسه با مارکس توجه بیشتری به مسائل زنان داشت؛ لذا نظریات او خصوصاً در مورد خانواده مورد توجه فمینیست‌ها قرار گرفت و نقطهٔ شروعی برای نظریه‌پردازی‌های فمینیسم مارکسیستی شد.<sup>۴</sup> او در کتاب خود با نام منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت<sup>۵</sup> (۱۸۸۴) تحلیلی از ریشه‌های انقیاد زنان در جوامع سرمایه‌داری ارائه می‌دهد.

1. Carl Marx.

۲. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمهٔ منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۸۹-۲۹۰.

3. Friedrich Engels.

۴. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمهٔ منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۹۰.

5. *The Origins of The Family, Private Property and The State.*

به نظر انگلس، خانواده هسته‌ای نهادی است که صرفاً برای منافع مردان در نظام سرمایه‌داری پایه‌گذاری شده است. پیش از پیدایش خانواده، مردم در گروه‌ها و قبیله‌ها به صورت اشتراکی زندگی می‌کردند: «همه زنان برای همه مردان و برعکس». با تغییر شیوه‌های تولید و نظام‌های اقتصادی و شکل‌گیری اصل مالکیت، مردان برای حفظ دارایی‌های خود و انتقال آنان به وارثان حقیقی‌شان، نهاد خانواده را تشکیل می‌دادند که در آن انتقال دارایی، ریاست و اقتدار در دست مرد است و نظام تک‌همسری جاری است و زن وابسته به مرد و در خدمت اوست. این نقش فرودست و تابع زنان به تدریج از خانواده به جامعه تسری یافت و نابرابری امروزه زنان را به بار آورد.<sup>۱</sup>

### ۳. میشل بارت<sup>۲</sup>

وی در کتاب *ستم امروزی به زنان*<sup>۳</sup> (۱۹۸۰) تحلیلی مارکسیستی از وضعیت زنان ارائه می‌دهد. وجه تمایز او با سایر فمینیست‌های مارکسیستی، یکی در تأکید بر ستمگری بر مبنای جنسیت، در کنار ستمگری طبقاتی است. او معتقد است: مردان حتی درون طبقه کارگر از امتیازاتی برخوردارند و بر زنان اعمال اقتدار می‌کنند؛ لذا باید نظریه مارکسیستی را به گونه‌ای جرح و تعدیل کرد که مناسبات جنسیتی در مرکز تحلیل‌های آن قرار گیرد.

دیگر اینکه شکل‌گیری خانواده و ایدئولوژی طبیعی دانستن نقش‌های همسری و مادری زنان، گرچه به دیدگاه‌های ماقبل سرمایه‌داری بازمی‌گردد، اما به دلیل تناسب با وضعیت جدید و منفعت زیادی که برای سرمایه‌داری داشت، در این نظام گسترش یافت و تثبیت شد؛ لذا در تحلیل وضعیت زنان باید به مقولات اقتصادی و ایدئولوژیک، همراه باهم پرداخت.<sup>۴</sup>

۱. جورج ریترز؛ *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۸۰-۴۸۱ و حسین بستان (نصفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۴۵.

2. Michele Barrett.

3. *Woman's Oppression Today*.

۴. پاملا ابوت و کلر والاس؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۹۰-۲۹۲. حسین بستان (نصفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۴۶-۴۷.



## انتقادات

شایع‌ترین اعتراضی که به فمینیسم مارکسیستی وارد شده است، مربوط به توجه ناکافی مارکس به مسائل زنان، حاشیه‌گذاری، درجه دوم دانستن مسائل خاص زنان و انکار مشکلات و سختی‌هایی است که زنان به خاطر جنسیت‌شان از سوی مردان متحمل می‌شوند.

آلیسون جگر معتقد است: تأکید مارکسیسم بر طبقات به‌عنوان مهم‌ترین عامل تقسیم اجتماعی، باعث می‌شود عوامل ویژه سرکوب زنان در سایه قرار گیرد؛ از سوی دیگر مارکسیسم با مساوی دانستن کار انسانی با کار تولیدی، فعالیت زایشی زنان را غیرتولیدی و لذا حیوانی ارزیابی می‌کند.

جگر، کورجنسی<sup>۱</sup> ظاهری مارکسیسم را در واقع نوعی جانب‌داری جنسی می‌داند که با مبهم نشان دادن واقعیت اجتماعی، به تداوم اعمال ستم بر زنان، مشروعیت می‌بخشد؛ لذا مارکسیسم را ایدئولوژی دیگری جهت ابقای سلطهٔ جنس مذکر می‌شمارد.<sup>۲</sup>

از نظر ابوت و والاس، ایراد اصلی نظریهٔ فمینیسم مارکسیستی آن است که به‌اندازهٔ کافی به شیوه‌های ستم مردان بر زنان و سودی که با کار رایگان خانگی زنان، عاید مردان می‌شود، نمی‌پردازد؛ دیگر اینکه فمینیسم مارکسیستی با ارجاع دادن تمام مشکلات زنان به نظام سرمایه‌داری، از جنبه‌های گوناگون ستم بر زنان در جوامع سرمایه‌داری و از موقعیت زنان در جوامع غیرسرمایه‌داری، زنان سیاه‌پوست یا زنان جهان سوم غفلت کرده است.

همچنین ابوت و والاس، فمینیسم مارکسیستی را نظریه‌ای چنان انتزاعی می‌دانند که به تجربیات هر روزهٔ زنان در روابطشان با مردان اعتنایی ندارند.<sup>۳</sup> سوزان مندوس نیز بر این باور است که فمینیست‌های مارکسیست، باید صراحتاً این نکته را تبیین کنند که چرا نه تنها سرمایه‌داران، بلکه به‌طور کلی همهٔ مردها از ظلم بر زنان سود می‌برند؛ در غیر این صورت این سؤال به توانایی

1. Gender Blindness.

۲. آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم»؛ ترجمهٔ س. امیری؛ مجلهٔ زنان، ش ۲۸، ص ۵۲.

۳. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمهٔ منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۹۲-۲۹۳.

فمینیسم مارکسیست برای ارجاع همهٔ استثماریها به استثماری طبقاتی، آسیب می‌زند؛ به بیان مندوس، مارکسیسم، تکلیف کار خانگی زنان را مشخص نکرده است: آیا کارهای خانه باید امری خصوصی تلقی شده، بین زن و مرد به‌طور مساوی تقسیم شود؟ یا کار خانگی زنان به‌علاوهٔ فعالیت زایشی آنها، به‌عنوان تولید نیروی کار، کاری تولیدی به‌حساب آید که در ازای آن مزد دریافت شود؟<sup>۱</sup>

اشکال دیگر بر تحلیل تاریخی مارکسیسم از فرودستی زنان، این است که حتی در جوامع ماقبل طبقاتی نیز زنان علی‌رغم مشارکت در اقتصاد، در تساوی کامل با مردان نبوده‌اند و نوعی تقسیم کار طبیعی وجود داشت که مردان را به تولید لوازم کار و معاش و زنان را به کارهای خانگی مشغول می‌کرد.<sup>۲</sup>

همین امر، یعنی مخالفت با واقعیات تاریخی و فقدان شواهد مورد نیاز، باعث مخالفت مردم‌شناسان با دعاوی انگلس در کتاب *منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت* شده است.<sup>۳</sup>

## فمینیسم رادیکال

این گرایش بیشتر تحت تأثیر حال‌وهوای انقلابی و رادیکال دههٔ شصت قرن بیستم در امریکا و از درون جنبش‌های دانشجویی، چپ نو، حقوق مدنی و... جوشید. بیشتر طرف‌داران آن، دختران و زنان سفیدپوست طبقهٔ متوسط امریکایی بودند که اغلب، تحصیلات دانشگاهی داشتند؛ به همین دلیل و به‌دلیل اعتراضاتی که این گروه به گرایش‌های پیشین خود داشت، گاهی فمینیسم رادیکال، جنبشی نخبه‌گرا و امریکایی تلقی می‌شود که به موضع‌گیری علیه فمینیسم اروپایی می‌پردازد.<sup>۴</sup>

فمینیسم رادیکال - چنانچه در توضیح خواهد آمد - به‌شدت تحت تأثیر

۱. سوزان مندوس؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمهٔ عباس یزدانی؛ ص ۳۲۳-۳۲۴.

۲. آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم»؛ ترجمهٔ س. امیری؛ مجله زنان، ش ۲۸، ص ۵۱.

۳. جورج ریتزر؛ *نظریهٔ جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمهٔ محسن ثلاثی؛ ص ۴۸۱.

۴. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۶۶. اندرو وینسنت؛ *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*؛ ترجمهٔ مرتضی ناقب‌فر؛ ص ۲۶۰.

مارکسیسم و در عین حال منتقد آن است. تلاش در نظریه‌پردازی، شاخصه بارز این گرایش محسوب می‌شود. گرچه بعضی از نظریات افراطی و رادیکال آن مانع اقبال عمومی از این گرایش فمینیستی شد، اما صراحت و رک‌گویی در اظهار این عقاید، از فمینیسم رادیکال جنبشی کوچک، ولی مشهور ساخت.<sup>۱</sup> مسئله قابل توجه دیگر، وجود دیدگاه‌های کاملاً متمایز و گاه متضاد و وجود نظریه‌پردازانی است که گرچه رادیکال محسوب می‌شوند، اما در بعضی از مسائل اصلی باهم اختلاف نظر دارند. شاید به دلیل نظریه‌پردازی وسیع و وجود این اختلاف نظرهاست که ریتزر فمینیسم رادیکال را گسترده‌ترین نوع فمینیسم دانسته است.<sup>۲</sup>

**چگونگی وضعیت زنان:** از نظر فمینیست‌های رادیکال زنان تحت ظلم و ستم قرار دارند. استفاده از واژه ستم نوعی وام‌گیری از مارکسیسم است که جامعه را به دو دسته ستمگر (سرمایه‌دار) و ستم‌دیده (کارگر) تقسیم می‌کند؛ اما فمینیست‌های رادیکال برخلاف مارکسیسم معتقدند: اساسی‌ترین نوع تقسیم‌بندی اجتماعی، نه تقسیم به دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار، بلکه تقسیم‌بندی جنسیتی است و تقسیم براساس جنسیت عمیق‌ترین نوع تقسیم‌بندی اجتماعی سیاسی است که برای نمونه اساسی‌تر از تقسیم به ملت، طبقه یا نژاد می‌باشد؛ براین اساس جامعه به طبقه زنان و طبقه مردان تقسیم می‌شود و طبقه زنان صرفاً به لحاظ جنسیت و زن بودنشان تحت ستم قرار می‌گیرند. ظلم جنسیتی (ظلم بر زنان) اساسی‌ترین و فراگیرترین شکل بی‌عدالتی است، سایر شکل‌های بی‌عدالتی (بهره‌کشی طبقاتی، نژادی و...) در درجه دوم اهمیت قرار دارند<sup>۳</sup> و مظلومیت زن، نوع متمایز و فراتری از دیگر اشکال مظلومیت است.<sup>۴</sup>

۱. اندرو وینسنت؛ *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر؛ ص ۲۶۰.

۲. جورج ریتزر؛ *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۹۱.

۳. اندرو هیوود؛ *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۴۰. جورج ریتزر؛ *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۸۸.

۴. سوزان مندوس؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۳۲۵.

به نظر رادیکال‌ها ظلم بر زنان در همه جوامع، از قدیمی‌ترین اجتماعات تاریخی تا تمام جوامع دنیای امروز اعم از پیشرفته یا جهان سوم یا مانند آن، وجود دارد و در درون این جوامع نیز در تمام نهادها و حوزه‌ها اعم از فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، به‌خصوص در نهاد خانواده و ریزترین روابط شخصی موج می‌زند.

## علت تحت ستم بودن زنان

زنان چرا و از چه ناحیه‌ای تحت ستم‌اند؟ رادیکال‌ها معتقدند: وضعیت نامطلوب زنان، محصول نظام مقتدر و جهان‌شمولی موسوم به نظام مردسالاری<sup>۱</sup> است که در آن، زنان تحت سلطه مردان قرار دارند. تسلط مردان بر زنان

---

۱. مردسالاری (Patriarchy) به نظام سلطه مردانه‌ای می‌گویند که از طریق نهادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌اش زنان را سرکوب می‌کند و در تمامی مظاهر تاریخی، چه فئودالی، چه سرمایه‌داری یا سوسیالیستی، نظام جنس - جنسیتی و نظام تبعیض اقتصادی، به‌طور هم‌زمان عمل می‌کند (مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۲۳. نیز: پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۳۲۴). میلت نظام مردسالار را نهادی می‌داند که از طریق آن نیمی از جمعیت که مؤنث‌اند، تحت کنترل نیمی دیگر که مذکرند، قرار می‌گیرند (اندرو هیوود؛ «چهار مبحث اساسی فمینیسم»؛ ترجمه رزا افتخاری؛ مجله زنان، ش ۳۲، ص ۳۱).

ریک ویلفورد گفته است: پدرسالاری به این معناست که مردان در پی این بوده و هستند که بر زنان تسلط داشته باشند و از هر وسیله چه منصفانه و چه ناشایست، برای رسیدن به این مقصود، استفاده خواهند کرد (ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۵).

از نظر رادیکال‌ها، نظام مردسالاری، عمومی‌ترین، قوی‌ترین و درعین حال غیرمحسوس‌ترین نظام‌هاست که بر تمام جنبه‌ها و عرصه‌های زندگی زنان چنبره زده است.

برای توضیح بیشتر درباره عمومیت نظام مردسالاری به منابع زیر رجوع کنید: جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۸۹-۴۹۱. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۵. اندرو هیوود؛ «چهار مبحث اساسی فمینیسم»؛ ترجمه رزا افتخاری؛ مجله زنان، ش ۳۲، ص ۳۱. آنتونی گیدنز؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ ص ۱۸۷. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۹۳. گفتنی است واژه پدرسالاری قبل از اینکه توسط فمینیست‌ها به کار رود، در علوم اجتماعی مطرح بوده است. برای اطلاع بیشتر ر. ک به: باقر ساروخانی؛ دایرةالمعارف علوم اجتماعی؛ ص ۵۲۵-۵۲۶.

فرایندی است که از خانواده شروع می‌شود و به اجتماع راه می‌یابد. مردان به دلیل قدرت بدنی بیشتر و همچنین به‌خاطر منافی که از تسلط بر زنان عایدشان می‌شود، همواره در تداوم و ابقای این نظام می‌کوشند.

از نظر رادیکال‌ها، فرد فرد مردان از تسلط بر زنان سود می‌برند. تحقیقاتی که در دههٔ هفتاد صورت گرفت و حاکی از ستم و خشونت بود که زنان در طول زندگی خویش از ناحیهٔ نیروی بدنی مردان متحمل می‌شوند، به بدبینی رادیکال‌ها نسبت به مردان دامن زد؛ به طوری که مردان علت مظلومیت و دشمن اصلی زنان معرفی شدند؛<sup>۱</sup> بنابراین در فمینیسم رادیکال، شاهد تقابل، رویارویی و دشمنی دو جنس تحت عنوان طبقهٔ ستمگر (مردان) و طبقهٔ ستم‌دیده (زنان) هستیم.<sup>۲</sup>

اگرچه اغلب رادیکال‌ها نظام مردسالار را علت ستم بر زنان می‌دانند، با این حال نظرات دیگری نیز در میان آنها مشاهده می‌شود؛ برای مثال شولامیث فایرستون معتقد است: علت ستم نه مردان، بلکه طبیعت و خصوصیت زیست‌شناختی بدن زن است که قابلیت زادآوری را به عهدهٔ زن نهاده است. کیت میلر نیز برخلاف فایرستون ستم بر زنان را بیشتر در ساختار جنسی مؤنث بودن می‌دید تا در تفاوت‌های زیست‌شناختی. در قسمت شخصیت‌ها و آثار با نظرات این اشخاص بیشتر آشنا می‌شویم.

۱. ر. ک به: جورج ریتزر؛ *نظریهٔ جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمهٔ محسن ثلاثی؛ ص ۴۹۰. سوزان مندوس؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*؛ ترجمهٔ عباس یزدانی؛ ص ۳۲۵. پاملا ابوت و کلر والاس؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمهٔ منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۹۳. آلیسون جگر؛ «چهار تعلق از فمینیسم» (۲)؛ ترجمهٔ س. امیری؛ مجله *زنان*، ش ۳۱، ص ۴۲.

۲. اصولاً در مورد رابطه با مردان سه رویکرد بین فمینیست‌ها وجود دارد: (۱) مردان به‌عنوان دشمنان سازش‌ناپذیری که در زندگی زنان به‌کلی زائدند؛ (۲) مردان به‌عنوان متحدانی بالقوه در مبارزه برای برابری دو جنس که به دلیل اقتضای مصلحت سیاسی و ضرورتی برای داشتن جامعه‌ای عادل، باید از آنها حمایت کرد؛ (۳) مردان به‌عنوان نه دوست و نه دشمن.

چنانچه گفتیم فمینیسم رادیکال از ایدهٔ اول حمایت می‌کند (برای آگاهی بیشتر ر. ک به: ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمهٔ م. قائد؛ ص ۳۴۹-۳۵۰).

## آموزه‌ها

در میان نظریات متفاوتی که از جانب فمینیست‌های رادیکال ارائه شده است، به‌طور کلی می‌توان به دو جهت‌گیری متفاوت اشاره نمود. ریشه این اختلاف‌نظر به نگاه متفاوت رادیکال‌ها به مسئله تفاوت‌های زن و مرد بازمی‌گردد.

رادیکال‌های اولیه معتقدند ماهیت حقیقی دو جنس، مساوی و یکسان است و طبیعت بشر در اصل (و حقیقتاً) متشکل از آمیخته‌ای از صفات زنانه و مردانه و به بیان دیگر دوجنسیتی است. این رادیکال‌ها تفاوت‌های موجود و در نتیجه فرودستی زنان را ناشی از تأثیرات فرهنگ مردسالار و در نتیجه ساختگی و مصنوعی می‌دانند و معتقدند با نابودی مردسالاری تفاوت‌های بین دو جنس ریشه‌کن می‌شود.

اما نسل بعدی رادیکال‌فمینیست‌ها این تحلیل و تبیین را نپذیرفتند و با پذیرش نوعی ذات‌گرایی، قائل شدند که تفاوت‌های بین دو جنس، طبیعی و ذاتی و لذا تغییرناپذیر است. صفات اصلی زنانه (و نه صفاتی که در نظام مردسالار به زنان تزریق شده است) صفاتی برتر و ارزشمند است؛ لذا باید در جامعه گسترش یابد؛ در عوض مردان طبیعتاً خشن، فاسد، جنگ‌طلب و سلطه‌جو هستند و همین خشونت و سلطه‌جویی ذاتی مردان سبب فرودستی زنان شده است؛ لذا مرد، دشمن اصلی است و نظام مردسالار نظام فاسدی است که باید نابود شود.<sup>۱</sup>

## اهداف و آرمان‌ها

هدف کلی فمینیسم رادیکال، شکست نظام مردسالار است. گرچه فمینیست‌های رادیکال در این هدف اتفاق نظر دارند، اما بنابر دو جهت‌گیری متفاوت مذکور، در باب این مسئله که چه نظامی جای نظام مردسالار را بگیرد و یا اینکه جامعه آرمانی چگونه جامعه‌ای است، اختلاف‌نظر دارند.

رادیکال‌های اولیه که طبقه جنسی و نقش‌های جنسیتی را ساختگی و راهی برای انقیاد زنان می‌دانستند، راه‌حل را در محو آن و تثبیت وضعیت دوجنسیتی<sup>۲</sup>

۱. این دو جهت‌گیری را می‌توان به‌طور ضمنی در دو منبع زیر یافت: (۱) پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۹۴؛ (۲) اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ از لیرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۴۲.

2. Androgyny.

دانستند،<sup>۱</sup> جامعه دوجنسیتی که جامعه آرمانی رادیکال‌های اولیه است، جامعه‌ای است که افراد آن به گونه‌ای، خصوصیات زنانه و مردانه را به صورت آمیخته باهم دارند که هیچ‌گونه تفکیک نقش یا تمایز رفتاری ناشی از جنسیت در آن مشاهده نمی‌شود.<sup>۲</sup>

فمینیست‌های ذات‌گرا آرمان دوجنسیتی را به دلایلی از قبیل ایستایی، فقدان کارایی سیاسی و ابهام<sup>۳</sup> رد کردند و در عوض، جامعه آرمانی را جامعه‌ای با خصوصیات اصیل و حقیقتی زنانه دانستند. این گروه که قائل به برتری خصوصیات زنانه‌اند، معتقدند گرچه خصوصیات و نیروهای انسانی ارزشمند زن، تحت نظام مردسالار تضعیف شده، اما نابود نشده‌اند و زنان هرگز به سطح اخلاقی و معنوی مردان تنزل نکرده‌اند؛ لذا باید با رهایی از چنگال نظام فاسد و ستمگر مردسالار، تمام نیروهای انسانی خود را تکامل بخشند و آنها را در سطح جامعه بگسترانند؛ لذا شعار «آینده، مؤنث است»،<sup>۴</sup> یکی از شعارهای اصلی فمینیسم رادیکال محسوب می‌شود.<sup>۵</sup>

۱. آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم» (۲)؛ ترجمه س. امیری؛ مجله زنان، ش ۳۱، ص ۴۱.
۲. واژه یونانی دوجنسیتی (Androgyny) مرکب از (Andro) مرد و (gyn) زن به معنای آمیزه‌ای روانی و جسمانی از خصایص مردانه و زنانه است. بسیاری از ادیان هند و اروپایی زن و مرد را در یک موجود نخستین دوجنسیتی تلفیق می‌کنند. الیزابت کدی استتن، انسان ساکن بهشت را دوجنسیتی توصیف می‌کند. بعضی روان‌شناسان فمینیست معتقدند: انسان هرچه باهوش‌تر باشد دوجنسیتی‌تر است و بسیاری از فیلسوفان فمینیست مدعی‌اند شخصیت‌های دوجنسیتی کل‌نگر هستند و توان تجربه کردن طیف کامل عواطف و احساسات انسانی را دارند (ر. ک به: مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۴-۳۵).
۳. مری دیلی در رد آرمان دوجنسیتی گفته است: «مفهوم دوجنسی بودن، دو نیمه تحریف شده موجود انسانی را که به هم چسبانده شده‌اند، تداعی می‌کند»؛ همچنین جنیس ریموند گفته است: «برای تعریف یک انسان آزاده ترکیب کردن زبان و تصویر ارباب و برده بی‌معنی است. ما به الگوی تازه‌ای از سرشت انسانی نیاز داریم» (آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم»؛ ترجمه س. امیری؛ مجله زنان، ش ۳۱، ص ۴۱). سایر فمینیست‌ها بر این نظرند که دوجنسیتی بودن، مفهومی ایستاست؛ چون مسائل قدرت را که می‌تواند از طریق تغییر مادی به دگرگونی روانی فرد یاری رساند، نادیده می‌گیرد؛ همچنین دیلی و ادربن ریچ معتقدند: حتی اگر هم دوجنسیتی یک نمونه ایدئال محتمل مناسب باشد، به‌عنوان هدف سیاسی کاملاً فاقد کارایی است؛ زیرا قادر به بیان تفاوت‌ها نیست و در لزوم مبارزه برای جدایی طلبی شبهه ایجاد می‌کند (مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۴-۳۵).

#### 4. The Future is Female.

۵. آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم» (۲)؛ ترجمه س. امیری؛ مجله زنان، ش ۳۱، ص ۴۲.

## راهکارها

راهکارهایی که رادیکال‌ها برای شکست پدرسالاری و ایجاد جامعه آرمانی خود پیشنهاد می‌دهند، عبارت است از:

۱. **افزایش آگاهی:** از آنجا که سلطه مردان بر فرهنگ، باعث شده است زنان، ظلم و اعمال قدرت مردان را یا درک نکنند و یا آن را امری فرهنگی و طبیعی بپندارند، برای مقابله با این امر باید آگاهی زنان در مورد قدر و منزلت و حقوق خود و ابعاد مخفی ظلم مردان به زنان را بالا برد. به قول ریتزر «فمینیست‌های رادیکال معتقدند: در این مبارزه نخست باید ذهن زنان را به گونه‌ای بازسازی کرد که هر زنی ارزش و توانایی‌اش را تشخیص دهد؛ فشارهای پدرسالارانه را از ذهن خود بردارد تا دیگر خود را ضعیف، وابسته و دست‌دوم نپندارد».<sup>۱</sup>

۲. **جدایی طلبی:**<sup>۲</sup> اگر زنان یک طبقه‌اند، پس باید همچون یک طبقه برای نبرد علیه عوامل سرکوب، سازمان یابند.<sup>۳</sup> رشد و بالندگی زنان تنها با فاصله گرفتن از نهادهای مردانه و تشکیل سازمان‌ها و نهادهای جداگانه برای زنان میسر است و تنها در این نهادهای جایگزین است که زنان می‌توانند حتی‌الامکان از فرهنگ مسلط مردسالار فاصله بگیرند و از دام سلطه مردان بگریزند.<sup>۴</sup> مشخص است که راهکار جدایی طلبی، بیشتر از سوی رادیکال‌های ذات‌گرا که قائل به دشمنی ذاتی مردانند، دنبال می‌شود.

۳. **خواهری:**<sup>۵</sup> در راستای سیاست جدایی طلبی، مفهوم رادیکالی خواهری جهانی شکل می‌گیرد. اگر قرار باشد زنان از مردان فاصله بگیرند، مردان باید نقش انحصاری خود را در زندگی زنان از دست بدهند که راه آن در پیوند واقعی میان زنان است. خواهری که مبتنی بر شباهت‌های زنان جهان، در موقعیت فرودست ناشی از

۱. جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۹۰.  
 ۲. Separatism.  
 ۳. آلیسون جگر؛ «چهار تلقی از فمینیسم» (۲)؛ ترجمه س. امیری؛ مجله زنان، ش ۳۱، ص ۴۳.  
 ۴. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۹۷.  
 ۵. Sisterhood.



نظام مردسالار است، به معنای همبستگی جنس مؤنث، احترام به زنان به عنوان زن و حمایت زنان از همه زنان است.<sup>۱</sup>

۴. لزبینیسم<sup>۲</sup> (همجنس‌گرایی): لزبینیسم در فمینیسم رادیکال به معنای تسری سیاست جدایی‌طلبی به عرصه خصوصی است. از آنجاکه رادیکال‌ها معتقدند مردسالاری در تمام عرصه‌های زندگی از جمله عرصه خصوصی و شخصی‌ترین روابط زن و مرد حکم‌فرماست و تمام روابط دو جنس، رابطه قدرت و سیاسی است، زنان باید در عرصه خصوصی نیز از مردان فاصله بگیرند. این دیدگاه ازدواج‌های ناهمجنس‌خواهانه را ساخته نظام مردسالار و در جهت ابقای ستم بر زنان می‌داند و زنان را به روابط جنسی لزبینی (همجنس‌خواهانه) تشویق می‌کند. گفتنی است در اینجا لزبینیسم تنها یک ترجیح جنسی نیست، بلکه سایر حمایت‌های سیاسی، عملی، عاطفی و... را نیز دربرمی‌گیرد و به معنای نوعی رابطه همه‌جانبه بین زنان برای دستیابی به هویتی کاملاً زنانه است.<sup>۳</sup>

نظریه پردازان رادیکال از قبیل شارلوت بانچ، تی - گریس اتکینسان و آدرین ریچ معتقدند: لزبینیسم هم ترجیحی جنسی و هم انتخابی سیاسی محسوب می‌شود؛ زیرا تعاریف مردانه از زندگی زنان را رد می‌کند. بدین ترتیب یکی دیگر از شعارهای فمینیسم رادیکال شکل می‌گیرد: «فمینیسم، نظریه و لزبینیسم عمل است».<sup>۴</sup>

## شخصیت‌ها و آثار

### ۱. شولامیث فایرستون<sup>۵</sup>

کتاب *دیالکتیک جنس*<sup>۶</sup> (۱۹۷۱) اثر فایرستون، یکی از نخستین بیانی‌های مهم و نظام‌مند رادیکال فمینیسم محسوب می‌شود.<sup>۷</sup> او که کتابش را به سیمون دوبوار

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۷۶ و مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۴۱۳.

2. Lesbianism.

۳. مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۴۶-۲۴۸ و ۳۶۴-۳۶۵.

۴. همان؛ ص ۲۴۷.

5. Shulamith Firestone.

6. The Dialectic of Sex.

۷. پاملا ابوت و کلر والاس؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۹۳.

دوبار تقدیم کرد، با تغییراتی در ادبیات مارکسیستی (طبقه بیولوژیکی و جنسی به جای طبقه اقتصادی، انقلاب زیست‌شناختی به جای انقلاب اقتصادی و دیالکتیک جنس و...)،<sup>۱</sup> تحلیلی جدید و البته رادیکال در مسائل زنان ارائه داد. به گفته وی، زنان تا پیش از پیدایش کنترل موالید در سرتاسر تاریخ تحت سیطره بیولوژی خود بودند. خصوصیت زادآوری زن و احتیاج نوزاد انسان به مراقبت طولانی، زنان را به مردان وابسته کرد و منجر به اولین تقسیم کار (تبعیض مبتنی بر ویژگی‌های بیولوژیک) گردید؛<sup>۲</sup> بنابراین گرچه نهادهای اجتماعی نیز در فرودستی زنان تأثیر داشتند، اما ریشه این وضعیت به بیولوژی خود زنان بازمی‌گردد. با توجه به پیشرفت تکنولوژی از جمله راه‌های قابل اعتماد پیشگیری از بارداری، امکانات بارداری خارج از رحم، ایجاد نوزادان آزمایشگاهی و تربیت فرزندان در خارج از خانواده، این امکان فراهم آمده است تا زنان از قید و بندهای زیست‌شناختی خود آزاد شوند.<sup>۳</sup> در این روند خانواده به‌عنوان واحدی برای تولید مثل و برای اقتصاد از میان خواهد رفت و جامعه‌ای آزاد از نقش‌هایی مبتنی بر جنسیت شکوفا خواهد شد.<sup>۴</sup> فایرستون معتقد بود: ماهیت حقیقی دو جنس مرد و زن مساوی و یکسان است و طبیعت بشر اساساً دو جنسیتی است؛ لذا با کنترل ابزار تولید مثل توسط زنان و برچیده شدن خانواده و نقش‌های جنسیتی، تفاوت‌های جنسیتی به تدریج کاهش می‌یابد و سرانجام از میان می‌رود.<sup>۵</sup>

## ۲. کیت میلِت<sup>۶</sup>

کتاب سیاست‌های جنسی<sup>۷</sup> میلِت (۱۹۷۰)، نخستین متنی بود که مفهوم

۱. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۷۲.
۲. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۵۰، به نقل از: Shulamith Firestone, "The Dialectic of Sex", in: *The Second Wave*, p. 23.
۳. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۵۰، به نقل از: Alison M. Jaggar, "Human Biology in Feminist Theory: Sexual Equality Reconsidered", in: *Knowing Women*, p. 81.
۴. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۷۳.
۵. اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۴۲.

6. Kate Millett.
7. *Sexual Politics*.

پدرسالاری را توضیح داد. به اعتقاد میلث، ایدئولوژی پدرسالارانه باعث ترویج و بزرگ‌نمایی تفاوت‌های زن و مرد و مسلم انگاشتن نقش‌های مسلط برای مردان و نقش‌های تابع برای زنان می‌شود.

نهادهای فرهنگی، دینی و به‌ویژه خانواده در نظام مردسالار با طبیعی و فرهنگی نشان دادن این تفاوت‌ها و نقش‌ها، باعث درونی‌سازی این مسائل در زنان می‌شوند.<sup>۱</sup> میلث برخلاف فایرستون ریشه‌های پدرسالاری را در تربیت اجتماعی و ساختار جنسی مؤنث بودن می‌دید و معتقد بود: با انقلاب جنسی به معنای پایان ازدواج تک‌همسری و مادری و پرورش کودکان خارج از نهاد خانواده، نقش‌ها و تفاوت‌های جنسیتی ساختگی به تدریج از بین می‌روند. او نیز مانند فایرستون طبیعت انسان را اساساً دوجنسیتی و تفاوت‌ها را ساختگی و جامعه‌اندروژنی را جامعه‌آرمانی تلقی می‌کرد.<sup>۲</sup>

### ۳. آن اُکلی<sup>۳</sup>

خانواده، تقسیم کار جنسی و خصوصاً مادری، موضوعاتی است که اُکلی، جامعه‌شناس انگلیسی در چند کتاب خود با نام‌های جنس، جنسیت، جامعه (۱۹۷۲)، زنان تحت سلطه (۱۹۸۲) بدانها پرداخته است.<sup>۴</sup>

از نظر اُکلی جامعه‌شناسان و روان‌شناسان با ترسیم ریشه بیولوژیک برای تقسیم کار جنسی، جهان‌شمول دانستن آن، تأکید بر کارکردهای مثبت این نوع تقسیم کار و پرمسئولیت، خطیر و سخت جلوه دادن مسئله تربیت کودک از سویی و اصرار بر نیاز زیاد کودکان به مادران و نه به پدران، باعث تعمیق دو اسطوره تقسیم کار جنسی و مادری شده‌اند.<sup>۵</sup>

۱. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ به نقل از:

Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 96.

۲. اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۳۷۳. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۴۴۲.

3. Ann Oakely.

۴. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۰۹.

۵. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۵۱ به نقل از: Ann Oakley, *Woman's Work: The Housewife, Past and Present*, p. 157-158 and 67-68.

از نظر اکلی، خانواده هسته‌ای قالبی فرهنگی است که مردان آن را جزء دارایی خود می‌دانند. اکلی تأکید می‌کند: این قضیه که خانه‌ها و مادران برای مراقبت از کودکان بهتر از مؤسسات هستند، نادرست است و در واقع مردان می‌کوشند تحت پوشش اهمیت مادری، زنان را به کودکان گره بزنند.<sup>۱</sup>

#### ۴. مری دیلی<sup>۲</sup>

این فیلسوف رادیکال امریکایی در کتاب‌هایش با عناوین *کلیسا و جنس دوم* (۱۹۶۸)، *فراسوی خدا - پدر* (۱۹۷۳)، *زن، بوم‌شناسی* (۱۹۷۸)، *لذت ناب: فلسفه فمینیستی بنیادی* (۱۹۸۴) و *نخستین شرارت بیناکهکشانی جدید زبان انگلیسی ویستر* (۱۹۸۷)<sup>۳</sup> به بیان نظریاتش در باب زنان می‌پردازد.

دیلی از آن دسته فمینیست‌های رادیکال است که شرارت و خشونت ذاتی و طبیعی مردان را علت ستم‌دیدگی زنان می‌داند. او با ارائه گزارشی از رسم ساتی (سوزاندن زن به همراه جنازه شوهر) در هندوستان، بستن پای نوزادان دختر در چین، ختنه دختران در بعضی کشورهای آفریقایی، شکار جادوگران در اروپا و روش‌های درمان بیماری‌های زنان در امریکا، این موارد را نمونه‌هایی از خشونت مردان برای کنترل و مهار زنان می‌داند.<sup>۴</sup>

از نظر او مردان علاوه بر اینکه بدن‌های زنان را از این طرق، آزار و شکنجه می‌دهند، از نظر ذهنی نیز به آنان آزار می‌رسانند؛ از این رو تا زمانی که زن در وضعیت پدرسالاری باقی است، نه تنها امکان پیشرفت ندارد، بلکه حتی قادر به ادامه حیات هم نیست.<sup>۵</sup>

### انتقادات

چنانچه در ابتدای بحث فمینیسم رادیکال اشاره شد، آموزه‌های افراطی این

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۸۳-۲۸۵، به نقل از:

Ann Oakely, *Subject Woman*, p. 216-257.

2. Mary Daly.

۳. برای آگاهی بیشتر ر. ک به: مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۱۰-۱۱۱.

۴. پاملا ابوت و کلر والاس؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۹۴.

۵. حسین بستان (نجفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۵۲-۵۳، به نقل از:

Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 104.

گرایش، مانند لزوم فروپاشی خانواده و مادری، دشمنی دو جنس و لزوم جدایی طلبی آنها و روابط لذبینی مانع اقبال عمومی از این گرایش و باعث انتقادات شدید نسبت بدان شد که در ادامه، آنها را از نظر می‌گذرانیم:

۱. **مردان مرد و زنان زن:**<sup>۱</sup> «ذات‌گرایی به این اعتقاد اشاره دارد که مردان، مرد و زنان، زن هستند و هیچ راهی برای تغییر طبیعت آنها وجود ندارد و همین اعتقاد آنان را گرفتار یک بن‌بست تحلیلی و نیز خطر سیاسی کرده است.»<sup>۲</sup>

۲. **تقلیل‌گرایی:**<sup>۳</sup> یکی از مهم‌ترین اشکالات سایر فمینیست‌ها بر این گرایش، تأکید بیش از اندازه بر پدرسالاری به‌عنوان یگانه عامل سرکوب زنان و نادیده انگاشتن سایر عوامل است.

از نظر ریتزر، این تأکید افراطی باعث ساده‌انگاری واقعیت‌های اجتماعی و برداشت غیرواقع‌بینانه از عوامل بهبود وضع زنان شده است.<sup>۴</sup>

همچنین منتقدان با ارائه شواهد تاریخی، جنبه‌های مختلف عمومیت پدرسالاری را زیر سؤال می‌برند و معتقدند: اینکه همه مردان ستمگر و همه زنان قربانی‌اند، اینکه زنان به شیوه‌های یکسانی تحت ستم‌اند و اینکه پدرسالاری در تمام اقوام و ملل وجود دارد، دور از واقعیت است.<sup>۵</sup>

ابوت و والاس نیز فمینیست‌های رادیکال را به عدم توجه کافی به شکل‌های گوناگون روابط مردسالارانه در جوامع مختلف و همچنین دست‌کم گرفتن تفاوت‌هایی که میان تجربیات زنان طبقه‌های مختلف اجتماعی وجود دارد، متهم کرده‌اند؛ علاوه بر اینها تعابیر زیست‌شناختی رادیکال فمینیست‌ها را تقلیل‌گرایانه دانسته‌اند.<sup>۶</sup>

۳. **جنگ با خانواده و مادری:** ایده فایرستون در مورد به‌کارگیری تکنولوژی در جهت الغای مادری با انتقادات شدید مواجه شد. بعضی از فمینیست‌ها با

#### 1. Essentialism.

۲. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۵۴.
۳. کوشش برای تحویل عوامل گوناگون در بررسی یک پدیده به یک عامل به‌خصوص.
۴. جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۹۱.
۵. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۵۴، به‌نقل از: Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 127-135.
۶. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۹۶-۲۹۷.

برحذر داشتن زنان از تبعات این امر، هشدار دادند: در این صورت، از یک‌سو زنان بدون اینکه چیزی به دست آورند، تنها قابلیت را که از آن برخوردار و مردان از آن محرومند و از سوی دیگر وجود کودکان خود به‌عنوان سرمایه‌هایی برای مادران را از دست می‌دهند.<sup>۱</sup>

جین بتکه الشتین<sup>۲</sup> نیز در کتاب *مرد عمومی*، زن خصوصی (۱۹۸۱) به دفاع از زندگی خصوصی پرداخته است و مادر بودن را فعالیتی پیچیده، غنی، چندرویه، پرزحمت و شادی‌آفرین می‌داند.<sup>۳</sup>

۴. **رد جدایی‌طلبی:** دشمنی دو جنس و کناره‌گیری زنان از مردان نیز مورد حمله منتقدان قرار گرفت. آلیسون جگر تأکید می‌کند: گرچه ایجاد سازمان‌ها و اماکن زنانه می‌تواند تاحدی برای زنان مفید باشد، اما بهترین راه برای آزادی زنان، مشارکت دو جنس در رابطه‌ای غیرستم‌آلود است.<sup>۴</sup>

فمینیست‌های سوسیالیست - که در بخش بعد به آن می‌پردازیم - نیز معتقدند: این استراتژی مورد علاقه رادیکال‌ها، حتی اگر موفق از آب درآید، نابرابری‌های ساختاری ذاتی سرمایه‌داری را به حال خود می‌گذارد.<sup>۵</sup>

## فمینیسم سوسیالیستی

سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ و آغازین دهه ۱۹۷۰ شاهد تقریر جدیدی از فمینیسم است. فمینیسم سوسیالیستی گرایشی است که در صدد ادغام آموزه‌های موجود فمینیستی خصوصاً آموزه‌های رادیکال و مارکسیستی برآمد و کوشید با استفاده از تحلیل‌های ارائه شده در این دو گرایش و با پرهیز از اشکالات آنها، تحلیلی همه‌جانبه در مسائل زنان ارائه دهد.

۱. حسین بستان (نجفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۱۱۰، به نقل از: مارلین فرنچ؛ *جنگ علیه زنان*؛ ترجمه توراندخت تمدن؛ ص ۳۳۱-۳۳۲ و

Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 78-90.

2. Jean Bethke Elshtain.

۳. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۶۴.

۴. حسین بستان (نجفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۱۱۲، به نقل از:

Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 129-130.

۵. همان؛ ص ۳۷۷.

در حقیقت، زیربنا و شالوده فمینیسم سوسیالیستی، انتقاد این گروه از فمینیست‌ها از کورجنسی مارکسیسم، درجه دوم تلقی شدن مسائل زنان و عدم توجه به ستم بر زنان از جانب مردان در درون خانواده در فمینیسم مارکسیستی از یک سو و نادیده انگاشتن تأثیر مسائل اقتصادی و نظام سرمایه‌داری در سرکوب زنان و تحلیل تک‌علتی و تحویل همه مسائل زنان به پدرسالاری در فمینیسم رادیکال، از سوی دیگر می‌باشد.

**چگونگی وضعیت زنان:** فمینیست‌های سوسیالیست، به تبع فمینیست‌های مارکسیست و رادیکال، وضعیت زنان را تحت ستم ارزیابی می‌کنند. **علت تحت ستم بودن زنان:** از دیدگاه فمینیسم سوسیالیستی نظام دوگانه‌ای<sup>۱</sup> متشکل از عناصر اقتصادی (سرمایه‌داری) و جنسیتی (پدرسالاری)، موسوم به سرمایه‌داری پدرسالارانه ریشه و علت سرکوب زنان تلقی می‌شود.

به نظر فمینیست‌های سوسیالیست، مردسالاری مقوله‌ای فراتاریخی و جهانی است؛ یعنی مردان در همه جوامع بر زنان اعمال قدرت می‌کنند، اما مردسالاری در جوامع سرمایه‌داری شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد؛ به همین دلیل تنها با بررسی ارتباط و تأثیر و تأثرات دو عامل مردسالاری و سرمایه‌داری می‌توان به تحلیلی واقع‌بینانه از وضعیت زنان در جوامع سرمایه‌داری دست یافت.

در نظام سرمایه‌داری، هم مردان و هم سرمایه‌داران، زنان را تحت استثمار قرار می‌دهند. تقسیم عرصه‌های زندگی به عمومی و خصوصی در نظام سرمایه‌داری و حذف زنان از عرصه عمومی به همان اندازه که به مردان سود می‌رساند، به نفع سرمایه‌داران نیز هست. تقسیم جنسیتی کار و تعریف کار رایگان خانگی برای زنان، تقسیم مشاغل به مردانه و زنانه و به‌کارگیری زنان در مشاغل سطح پایین با دستمزد کمتر، تقدیس ازدواج و مادری و استفاده از جذابیت‌های زنانه در

### 1. Daul Systems.

«نظام‌های دوگانه» به نوعی از نظریه‌پردازی فمینیستی گفته می‌شود که منشأ ستم بر زنان را وجود دو نظام متمایز می‌داند. نظریه‌پردازان نظام‌های دوگانه برای مردسالاری و سرمایه‌داری جوهره و موجودیت‌های متمایز قائل می‌شوند که هریک دارای برنامه و فضای روابط اجتماعی خاص خودش است. اینان معتقدند: در تحلیل سرکوب زنان باید ابتدا این دو نظام را به صورت مجزا بررسی و تحلیل کرد و سپس نقاط مشترک آنها را مورد توجه قرار داد (ر. ک به: مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۳۰).

جهت اطفای نیروی جنسی مردان و ایجاد بازار مصرفی برای سرمایه‌داران، نمونه‌هایی از سرکوب زنان در عرصه خانواده و اجتماع توسط نظام دوگانه سرمایه‌داری پدرسالارانه معرفی می‌شود.<sup>۱</sup>

ماتریالیسم تاریخی، آموزه‌ای است که فمینیست‌های سوسیالیست با اقتباس آن از مارکسیسم و ایجاد تغییرات و گسترش آن در جهت تحلیل فرودستی زنان در نظام سرمایه‌داری پدرسالارانه از آن استفاده می‌کنند.

ماتریالیسم تاریخی به این معنا اشاره دارد که شرایط مادی زندگی بشری، در شخصیت و افکار انسانی و نیز تنظیم‌های اجتماعی نقش اساسی دارند و این شرایط نیز با گذشت زمان تغییر می‌پذیرد. فمینیست‌های سوسیالیست معتقدند گسترده‌ترین نوع تنظیمات اجتماعی تسلط یک گروه بر گروه دیگر و یک جنس بر جنس دیگر است. آنها در صددند با استفاده از ماتریالیسم تاریخی به تحلیل ریشه‌ها و شیوه‌های تسلط پردازند. این فمینیست‌ها از چند جهت این آموزه مارکسیستی را گسترش دادند:

۱. **تأکید بر تمام انواع تسلط:** دغدغه مارکسیست‌ها تحلیل نابرابری طبقاتی بود؛ اما تحلیل تمام انواع تسلط و نابرابری، مورد توجه فمینیست‌های سوسیالیست قرار گرفت.

۲. **بازتعریف شرایط مادی:** منظور مارکسیست‌ها از شرایط مادی، شیوه‌های اقتصادی و تولید کالا بود؛ اما فمینیست‌های سوسیال، شرایط مادی را شرایط گسترده‌ای می‌دانند که زندگی بشری را ایجاد و حفظ می‌کند؛ از جمله: جسم انسان، جنسیت و نقش آن در تولید مثل و پرورش فرزندان، خانه‌داری بدون اجر و مزد، وظایف خانگی نامرئی و تغذیه عاطفی. تمام این فعالیت‌ها، تنظیم‌های اجتماعی‌ای را خلق می‌کند که باعث تسلط بعضی بر بعضی دیگر می‌شود.

۳. **اهمیت ایدئولوژی:** برخلاف مارکسیسم که اهمیت چندانی به ایدئولوژی

۱. پاملا ابوت و کلر والاس؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۹۷ و ۲۹۹. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۷۵-۳۷۶.



نمی‌داد، اینان معتقدند: ایدئولوژی و دانش بشری که خود ثمره و نتیجه ساختارها و شرایط مادی است، بر شخصیت و کنش انسانی و نیز بر ساختارهای تسلطی که از طریق این کنش تحقق می‌یابند، عمیقاً تأثیرگذار است.<sup>۱</sup> شرایط مادی خاص باعث پیدایش ایدئولوژی خاص می‌شود و ایدئولوژی‌های خاص، ساختارهای تسلط را تغذیه می‌نمایند.

بدین ترتیب فمینیست‌های سوسیالیست برای تحلیل انواع نابرابری‌های اجتماعی در عرصه‌های مختلف عمومی و خصوصی (از جمله نابرابری جنسیتی)، سلسله‌ای از عوامل مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی را مطرح می‌کنند که با تأثیر و تأثر متقابل به ساختارهای تسلط قوام می‌بخشند.<sup>۲</sup>

## اهداف و آرمان‌ها

فمینیست‌های سوسیالیستی معتقدند: برخلاف تصور مارکسیسم، آزادی زنان با فروپاشی نظام سرمایه‌داری محقق نمی‌شود؛ چراکه آن روی سکه که مارکسیسم از آن غافل بود، ستم بر زنان از ناحیه مردان و در حیطه خصوصی و خانواده و در نتیجه ساختار عمیق پدرسالاری است. پدرسالاری آنچنان جان‌سخت است که با نابودی سرمایه‌داری نیز از بین نمی‌رود؛ لذا آزادی زنان در گرو نابودی دو نظام مردسالاری و سرمایه‌داری به‌طور هم‌زمان است.

در این راستا کشف و تحلیل انواع شیوه‌های تسلط در زندگی زنان از اهداف نظری فمینیست‌های سوسیالیستی محسوب می‌شود.

۱. جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۹۳-۴۹۴.  
 ۲. ریتزر به دو گونه متمایز از فمینیسم سوسیالیستی اشاره می‌کند که هر دو به نظام‌های دوگانه و ماتریالیسم تاریخی معتقدند؛ اما نوع اول تنها مسئله تحلیل ستم زنان را با استفاده از نظام پدرسالاری سرمایه‌دارانه در دستور کار خود قرار می‌دهند؛ اما نوع دوم بر آن است تمام صور ستمگری اجتماعی (ستمگری مبنی بر سلسله‌مراتب جهانی ملت‌ها، طبقه، نژاد، قومیت، سن و از جمله جنسیت) را توصیف و تبیین کند. این‌گونه از فمینیسم سوسیالیستی، صبغه فمینیستی‌اش را از آن جهت حفظ می‌کند که اولاً انواع ستم را از دیدگاه تجربه زنان بررسی می‌کند؛ ثانیاً ستمگری در مورد زنان، موضوع اصلی تحلیل آنها به‌شمار می‌آید (ر. ک به: جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۹۲).

## شخصیت‌ها و آثار

### ۱. هایدی هارتمن<sup>۱</sup>

هارتمن، اقتصاددان و منتقد امریکایی است که در کتاب‌هایش سرمایه‌داری، مردسالاری و تفکیک شغلی براساس جنس و وصلت نامیمون مارکسیسم و فمینیسم، به بررسی تأثیرات سرمایه‌داری در وضعیت زنان پرداخته است.<sup>۲</sup> هارتمن، تحلیل مارکسیستی را دچار کورجنسی و تحلیل فمینیستی را به دلیل بی‌توجهی به تاریخ، ناقص می‌داند و تبیین جامع را تنها با بررسی نظام دوگانه میسر می‌داند.

او ریشه و پایه پدرسالاری را کنترل مردان بر نیروی کار زنان می‌داند و معتقد است: این کنترل از طریق محدود کردن زنان از دسترسی به منابع مهم اقتصادی و نیز از طریق جلوگیری از کنترل زنان بر امور جنسی زنانه به‌ویژه قابلیت‌های تولید مثل حاصل می‌شود.<sup>۳</sup>

او توضیح می‌دهد که چگونه مردان و سرمایه‌داران از تقسیم کار جنسی در بازار کار و خصوصاً در خانه سود می‌برند.<sup>۴</sup>

### ۲. جولیت میچل<sup>۵</sup>

میچل، روان‌کاوی انگلیسی است که در کتاب جایگاه طبقاتی زن (۱۹۷۱) و نوشته‌های بعدی‌اش فمینیسم رادیکال را به ماتریالیسم تاریخی پیوند زد.<sup>۶</sup> او

---

1. Heidi Heartman.

۲. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۰۲.

۳. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۵۷، به نقل از: Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 179-180

۴. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۷۶-۳۷۵ و حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۶۲، به نقل از:

Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 180.

5. Juliet Mitchell.

۶. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۸۲.

نیز مانند هارتمن قائل به نظام دوگانه بود؛ اما برخلاف او، ریشه پدرسالاری را صرفاً در شرایط مادی (کنترل مردان بر کار زنان) جستجو نمی‌کرد، بلکه به ابعاد روان‌کاوانه و فرهنگی آن نیز توجه داشت.<sup>۱</sup>

به اعتقاد میچل<sup>۲</sup> برخی از جنبه‌های حیات زنان در خانواده، اقتصادی‌اند؛ یعنی نتیجه تغییرات به وجود آمده در شیوه تولید هستند؛ برخی دیگر، خصلت زیستی - اجتماعی دارند؛ یعنی نتیجه تأثیر متقابل زیست‌شناختی زنان و محیط اجتماعی‌اند؛ در عین حال، بعضی هم دارای ماهیت ایدئولوژیک‌اند؛ یعنی نتیجه اندیشه‌هایی هستند که جامعه در مورد چگونگی ارتباط زنان با مردان پذیرفته است.<sup>۳</sup> او به توضیح نقش خانواده در ایجاد نقش‌های زنانه و مردانه و اعطای ارزش بیشتر به نقش‌های مردانه می‌پردازد. میچل با رد مبنای زیست‌شناختی برای پدرسالاری، آن را نظامی ساخته اجتماع می‌داند که می‌توان آن را تغییر داد. او با ارائه تحلیلی روان‌کاوانه مدعی شد زنان در خانواده از نظر روانی نیز تحت ستم‌اند؛ لذا انقلابی روانی - فرهنگی به رهبری زنان را برای از میان بردن پدرسالاری ضروری می‌داند.<sup>۴</sup>

از آنجا که فمینیسم سوسیال، ترکیبی از دو گرایش فمینیسم رادیکال و فمینیسم مارکسیستی محسوب می‌شود، از انتقادات وارد بر هر کدام از گرایش‌های یاد شده برخوردار است؛ به‌ویژه از جهت فروکاستن مسئله زنان به مسئله کارگران و پذیرش چارچوب تحلیلی مارکسیسم.<sup>۵</sup>

## فمینیسم پسامدرن

با ظهور فمینیسم پسامدرن، موج سوم تاریخ فمینیسم آغاز می‌شود. مهم‌ترین ویژگی این گرایش فمینیستی تأثیری‌پذیری آن از مکاتب فکری پسامدرنیته و پسااساختارگرایی است که از دهه هشتاد و نود در اروپا شکل گرفت. فمینیسم

۱. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۷۶.  
 ۲. Mitchell.  
 ۳. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۵۸، به نقل از: Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 160-175.  
 ۴. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۷۶-۳۷۷.  
 ۵. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۵۹.

پسامدرن حاصل جمع نظرات و افکار شماری از فیلسوفان زن پسامدرن است که با استفاده از نظرات پسامدرنی‌شان، مسائل زنان را مورد مطالعه و بررسی قرار دادند. از آنجاکه فهم فمینیسم پسامدرن تا حدود زیادی در گرو آشنایی با دو مکتب پسامدرنیته و پسا ساختارگرایی است، در اینجا به توضیح اجمالی این دو مکتب پرداخته می‌شود و سپس گرایش فمینیسم پسامدرن مورد بحث قرار می‌گیرد.

### پسامدرنیته<sup>۱</sup>

پسامدرنیته به جریان فکری‌ای گفته می‌شود که از نیمهٔ دوم قرن بیستم و در انتقاد به آموزه‌های مدرنیته آغاز شد.<sup>۲</sup> اولین انتقاد پسامدرنیته بر مدرنیته، رد ادعای فیلسوفان مدرن، مبنی بر توانایی عقل در شناخت واقع است.

فیلسوفان مدرن با تأکید بر توانایی‌های نامحدود عقل و خرد بشری، نظرات و مکاتب فکری متعددی مانند لیبرالیسم و مارکسیسم را به وجود آوردند که هر کدام مدعی درک صحیح از واقع بود. شاید تعدد و تقابل این مکاتب که هر کدام مدعی بازنمایی حقیقت بودند، سبب شد پسامدرن‌ها، واقع‌نمایی همهٔ مکاتب مدرن را زیر سؤال ببرند. در پسامدرنیته این ایده مطرح می‌شود که آموزه‌ها و نظریاتی که در طول دوران مدرن تحت عنوان دستاوردهای عقل بشری یا علم عنوان شد و درست به همین دلیل (دستورد عقل بشری بودن) همهٔ انسان‌ها به‌طور ضمنی ملزم به پذیرش آن شدند، در حقیقت ساخته و پرداختهٔ عقل و خرد عدهٔ محدودی از انسان‌ها در قالب متفکر، فیلسوف، دانشمند و مستقیماً تحت تأثیر خصوصیات و ویژگی‌های شخصی این افراد است؛ در حالی که این افراد، منکر تأثیرات مذکور بر نظریاتشان می‌شوند و نظریاتشان را عام، جهان‌شمول و برخاسته از عقل بشر و لذا مناسب انسان‌ها معرفی می‌نمایند؛ بدین ترتیب اندیشمندان مدرن بدون اینکه عامهٔ مردم را در نظر بگیرند، نظریات شخصی خود را عمومیت می‌دهند.<sup>۳</sup>

#### 1. Post Modernism.

۲. در مورد اینکه پسامدرنیسم ادامه مدرنیسم است یا اینکه جریانی ضد آن است، نظرات مختلفی وجود دارد. برای توضیح بیشتر رک به: کتاب حاضر، بخش نقد مبانی نظری فمینیسم.

۳. اریک ماتیوز؛ فلسفهٔ فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمهٔ محسن حکیمی؛ ص ۲۵۷.

## گرایش‌های فمینیستی ۱۰۱

بر همین اساس، علم مدرن مجموعه‌ای از فراروایت‌ها یا روایت‌های کلان معرفی می‌شود که با دعاوی عام، کلی و جهان‌شمول خود، نظریات گروه کوچکی از انسان‌ها را بر سایرین تحمیل می‌کند و به همین سبب سبک‌های گوناگون فکری را به حاشیه می‌راند یا حذف می‌کند.

از نظر پسامدرن‌ها، علم مدرن اولاً آنچنان‌که ادعا می‌کند واقع‌نما نیست؛ چراکه تحت تأثیر شرایط شخصی است و از سوی دیگر جامعه و دانش آنچنان پیچیده شده‌اند که دعاوی مطلق‌انگارانه، عاجز از درک آن است؛ ثانیاً علم مدرن ستمگر است؛ چراکه در طول تاریخ خود تعداد بی‌شماری از نظریات و افکار را سرکوب کرده است.<sup>۱</sup>

ژان فرانسوا لیوتار<sup>۲</sup> (۱۹۲۴-۱۹۹۹) شخصیت بارز جریان فکری پسامدرن است که اصل اساسی پسامدرنیته را ناباوری به فراروایت‌ها می‌داند؛<sup>۳</sup> به این معنا که در پسامدرنیته ارزش و اعتبار تمام علوم مدرن تحت عنوان فراروایت، زیر سؤال می‌رود.

### پساساختارگرایی<sup>۴</sup>

پساساختارگرایی، جریان فکری‌ای است که به موازات جریان پسامدرنیته<sup>۵</sup> و پس از جریان ساختارگرایی<sup>۶</sup> در غرب شکل گرفت.

توجه ساختارگرایی عمدتاً به مقولهٔ زبان است و زبان‌شناس سوئیسی، فردیناند دو سوسور بنیان‌گذار این نحوهٔ تفکر محسوب می‌شود. از نظر سوسور، هر زبان، نظامی خاص محسوب می‌شود و کلمات موجود در هر

---

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک به: همان؛ ص ۲۵۷ و ۲۶۵. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۸۰ و مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمهٔ فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۴۴-۳۴۵.

2. Zhan Fransua liotar.

۳. استوارت سیم و بورین وان لون؛ *نظریهٔ انتقادی، قدم اول*؛ ترجمهٔ پیام یزدانجو؛ ص ۱۰۰.

4. Post Structuralism.

۵. نزدیکی و همراهی پسامدرنیسم و پاساختارگرایی تا بدان جاست که بسیاری از متفکران، این دو جریان را در حقیقت یک جریان فکری دانسته‌اند و البته گروهی نیز از بعضی جهات بین آنها فرق گذارده‌اند (ریچارد آپینگانزی و گریس کارات؛ *پسامدرنیسم، قدم اول*؛ ترجمهٔ فاطمه جلالی سعادت؛ ص ۵).

6. Structurealism.

زبان، حاکی از مصداق خارجی نیستند؛ بلکه حاکی از معنا و مفهوم خاصی‌اند که مردم برای آن کلمه در نظر گرفته‌اند؛ برای مثال کلمهٔ گوسفند بر گوسفند خارجی دلالت نمی‌کند، بلکه حاکی از مفهومی است که مردم آن جامعه برای کلمهٔ گوسفند در نظر گرفته‌اند؛ دیگر اینکه هر کلمه تنها در داخل همان نظام خاص و در ارتباط با سایر کلمات، معنای خاص خودش را پیدا می‌کند. سوسور نتیجه می‌گیرد: زبان هر جامعه‌ای نشانگر نحوهٔ تفکر متفاوت مردم آن جامعه است؛ به تعبیر دیگر اینکه مردم هر جامعه چگونه به واقعیت می‌نگرند و چگونه آن را تقسیم می‌کنند به‌طور مستقیم در زبان آن جامعه تأثیر می‌گذارد؛ بر همین اساس، ساختارگرایان مدعی می‌شوند با مطالعه و بررسی قواعد و قوانین هر زبان می‌توان اصول و پایه‌های فرهنگ هر جامعه را کشف نمود.<sup>۱</sup>

ژاک لاکان،<sup>۲</sup> روان‌کاو فرانسوی است که نظریات روان‌کاوی فروید را با ساختارگرایی تلفیق نمود. یکی از مهم‌ترین نظریات لاکان در مورد نقش زبان و جامعه در شکل‌گیری هویت فردی است. از نظر لاکان هویت فردی در نظام زبان شکل می‌گیرد: هویت انسان وقتی شکل می‌گیرد که گفتن «من» را یاد می‌گیرد؛ از سوی دیگر شکل‌گیری هویت فردی در گرو اجتماعی شدن انسان است؛ یعنی تنها وقتی انسان خود را در درون اجتماع می‌بیند، به هویت خود پی می‌برد و در حقیقت اجتماع، هویت فردی را می‌سازد.<sup>۳</sup>

مطلب دیگری که لاکان با مدد از روان‌کاوی به ساختارگرایی افزود، این است که هر گفته یا نوشته‌ای حاکی از واقعیت خارجی نیست، بلکه از حالات روانی شخص گوینده یا نویسنده حکایت می‌کند.<sup>۴</sup>

نظریات ساختارگرایان و لاکان نتایجی را در پی داشت: اول اینکه نفس یا

۱. اریک ماتیوز؛ فلسفهٔ فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمهٔ محسن حکیمی؛ ص ۱۹۵-۱۹۹ و استوارت سیم و بورین وان لون؛ نظریهٔ انتقادی، قدم اول؛ ترجمهٔ پیام یزدانجو؛ ص ۶۷.

2. Jacques Lacan.

۳. اریک ماتیوز؛ فلسفهٔ فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمهٔ محسن حکیمی؛ ص ۲۴-۲۵ و ۲۰۵-۲۰۷. جان لچت؛ پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پسا مدرنیته؛ ترجمهٔ محسن حکیمی؛ ص ۱۱۲-۱۱۳. ریچارد آپینگانزی و گریس کارات؛ پسا مدرنیسم، قدم اول؛ ترجمهٔ فاطمه جلالی سعادت؛ ص ۹۲.

۴. اریک ماتیوز؛ فلسفهٔ فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمهٔ محسن حکیمی؛ ص ۲۱۰.

فاعل شناسایی امری ساختگی (ساخته زبان و اجتماع) است؛<sup>۱</sup> دوم اینکه دیگر زبان و بنابراین اندیشه نشانگر واقعیت خارجی نیست: سرشت جهان نیست که مفاهیم ما را درباره جهان تعیین می‌کند، بلکه برعکس، مفاهیم ما است که سرشت جهان را تعیین می‌کنند؛ و سوم اینکه اگر اندیشه، نشانگر واقعیت، عینی نیست، پس ادعای فیلسوفان و دانشمندان مبنی بر کشف واقعیت، نادرست است؛ بنابراین تمام علوم حاکی از حالات روانی دانشمندان است.<sup>۲</sup>

گرچه ساختارگرایی ادعای عینیت و قطعیت علم را زیر سؤال برد، اما همچنان قائل به اصول و قواعد کلی و ثابتی در پس هر زبان و فرهنگ بود. پس‌ساختارگرایی یک قدم جلوتر می‌گذارد و قواعد و اصول کلی مطرح در ساختارگرایی را نیز زیر سؤال می‌برد.<sup>۳</sup>

دغدغه پس‌ساختارگرایان توجه به خرده‌فرهنگ‌ها و صداها، متکثر است. ساختارگرایان معتقدند: عقلانیت مدرن با طرح فراروایت‌ها، صداها، فرهنگ‌ها و اندیشه‌های متفاوت را سرکوب نمود. عنصر نظام در ساختارگرایی نیز باعث سرکوب یا حذف بسیاری از تفاوت‌های فرهنگی و فکری می‌شود، لذا باید با از بین بردن نظام‌ها و ساختارها، زمینه را برای ابراز خرده‌فرهنگ‌ها فراهم نمود.<sup>۴</sup> ژاک دریدا،<sup>۵</sup> فیلسوف فرانسوی، معتقد است: باید با شکستن ساختارهای فرهنگی از سرکوبگری، انحصارطلبی و یک‌سونگری آن پرده برداشت.<sup>۶</sup> دریدا

---

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک به: مادن ساراپ؛ راهنمایی مقدماتی بر پس‌ساختارگرایی و پس‌مدرنیسم؛ ترجمه محمدرضا تاجیک؛ ص ۱۱-۱۳ و اریک ماتیوز؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲. اریک ماتیوز؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۱۹۹ و ۲۰۹.

۳. جان لچت؛ پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پس‌مدرنیته؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۱۵۱.

۴. استوارت سیم و بورین وان لون؛ نظریه انتقادی، قدم اول؛ ترجمه پیام یزدانجو؛ ص ۸۸-۸۹. 5. Jacques Derrida.

۶. برای توضیح بیشتر ر. ک به: مگی هام و سارا گمیل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۱۶. جان لچت؛ پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پس‌مدرنیته؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۱۶۰. استوارت سیم و بورین وان لون؛ نظریه انتقادی، قدم اول؛ ترجمه پیام یزدانجو؛ ص ۹۱. اریک ماتیوز؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ از ساختارگرایی تا پس‌مدرنیته؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۴۳. ریچارد آپینگنازی و گریس کارات؛ پس‌مدرنیسم، قدم اول؛ ترجمه فاطمه جلالی سعادت؛ ص ۷۸.

نیز مانند لاکان، معنای یک کلمه را در نسبت بین آن کلمه با کلمات دیگر جستجو می‌کند، نه در نسبت بین واژه و موضوع شناخت. از نظر او جهان تنها در معانی و با معانی پدید می‌آید و چیزی سوای معنا وجود ندارد؛<sup>۱</sup> حتی هویت خود ما نیز در این فرایند پدید می‌آید؛ لذا نسبی و موقتی است.<sup>۲</sup>

دریدا معتقد است: فرهنگ، زبان و اندیشه غرب بر پایه مجموعه‌ای از مفاهیم شکل گرفته‌اند که به صورت دویه‌دو در تضاد و تقابل یکدیگر قرار دارند؛ مانند بالا و پایین، قوی و ضعیف، صورت و ماده، عقل و احساس، مرد و زن. در این تقابل‌ها همیشه یکی از دو طرف، مثبت، با ارزش و متعالی و طرف دیگر منفی، کم‌ارزش و پست قلمداد می‌شود و مهم‌تر اینکه همواره طرف مثبت مقتدرانه بر طرف دیگر تسلط دارد. ساختار شکنی با هرگونه سلسله‌مراتب و اقتدار به علت تمامیت‌خواهی و به حاشیه راندن اندیشه‌های متفاوت به شدت مخالف است؛ لذا می‌کوشد تا فرایندهایی را که این تقابل‌ها را خلق می‌کند و طبیعی جلوه می‌دهد، کشف و ساختار شکنی نماید.<sup>۳</sup>

میشل فوکو<sup>۴</sup> با ارائه مفهوم جدید گفتمان،<sup>۵</sup> آموزه‌های پس‌ساختارگرایی را گسترش داد. گفتمان، مجموعه‌ای از قواعد و قوانینی است که دانش، در قالب آنها شکل می‌گیرد و با آنها گزاره‌های صادق یا کاذب، ساخته می‌شود. فوکو معتقد است: گفتمان‌ها موقت و متغیرند؛ یعنی از دوره‌ای تا دوره بعد و از جامعه‌ای تا جامعه بعد تغییر می‌کنند. فوکو اضافه می‌کند: هر گفتمان، دانش مخصوص به خود را در درون خود می‌پروراند و هر دانشی تنها در گفتمان خود، ارزشمند و پذیرفته است؛ ولی خارج از گفتمان‌ها هیچ علمی بر دیگری تفوق و برتری ندارد؛ بنابراین حقیقت مطلق که علم بخواهد از آن پرده بردارد، وجود ندارد؛ بلکه علوم، محصول گفتمان‌های مخصوص خویش‌اند.<sup>۶</sup>

۱. یان کرایب؛ نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی از پارسونز تا هابرماس؛ ترجمه محبوبه مهاجر؛ ص ۲۲۰.

۲. ریچارد آپینگانزی و گریس کارات؛ پس‌امدرنیسم، قدم اول؛ ترجمه فاطمه جلالی سعادت؛ ص ۷۸.

۳. استوارت سیم و بورین وان لون؛ نظریه انتقادی، قدم اول؛ ترجمه پیام یزدانجو؛ ص ۹۲.

4. Michel Foucault.

5. Discourse.

۶. ر. ک به: اریک ماتیوز؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم: از ساختارگرایی تا پس‌امدرنیته؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۱۵-۲۱۷. یان کرایب؛ نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی از پارسونز تا هابرماس؛ ترجمه محبوبه مهاجر؛ ص ۲۱.



مسئله دیگری که در نظریات فوکو طرح می‌شود، رابطه قدرت و دانش است. از نظر فوکو دانش و قدرت ارتباطی دوسویه دارند که نقش قدرت در آن قوی‌تر است؛ یعنی اگرچه دانش برای دانشمند، قدرت به ارمغان می‌آورد، اما اصالتاً این قدرت است که تعیین‌کننده دانش است.<sup>۱</sup>

فوکو معتقد است: نظام‌ها و حکومت‌های مقتدر، در طول تاریخ، فرهنگ و دانش را در جهت منافع خویش خلق کرده‌اند و فرهنگ‌ها بر پایه قدرت استوار شده‌اند نه بر پایه حقیقت. از نظر فوکو باید با ساختارشکنی علم و فلسفه به ماهیت سرکوبگر گفتمان‌های قدرتمند پی برد و ماهیت گفتمان‌های سرکوب‌شده را کشف نمود؛ چراکه گفتمان‌های سرکوب‌شده، به‌اندازه گفتمان‌های رایج و غالب ارزشمندند.<sup>۲</sup>

### تعامل فمینیسم با پسامدرنیته و پسااختارگرایی

فمینیست‌ها از قبل با طرح نظراتی چون نظام مردسالاری و تسلط مردان در فرهنگ و ساختگی دانستن زنانگی و جنسیت، زمینه‌های مثبتی برای تعامل با نظریات پسامدرنیته داشتند و در حقیقت بعضی از آموزه‌های پسامدرنیته با نظریات فمینیست‌ها تقارن پیدا کرد؛ لذا فمینیست‌ها را به استفاده از آموزه‌های پسامدرن در جهت گسترش نظریات فمینیستی سوق داد.<sup>۳</sup>

عمده‌ترین نظریاتی که در فمینیسم پسامدرن مورد توجه واقع می‌شود، بحث مردانه دانستن دانش، سیالیت هویت زنانه و توجه به تفاوت‌های زنان است که در ذیل بدان‌ها می‌پردازیم.

---

۱. ر. ک به: یان کرایب؛ نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی از پارسونز تا هابرماس؛ ترجمه محبوبه مهاجر؛ ص ۲۲۲. کریستین دولاکامپانی؛ تاریخ فلسفه در قرن بیستم؛ ترجمه باقر پرهام؛ ص ۴۶۸.  
۲. استورات سیم و بورین وان لون؛ نظریه انتقادی، قدم اول؛ ترجمه پیام یزدانجو؛ ص ۹۶. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۲۰۳.  
۳. بحثی وجود دارد که آیا فمینیسم پسامدرن محصول و نتیجه پسامدرنیسم است یا آموزه‌های تکثرگرایی و نسبیت‌گرایی در بطن فمینیسم وجود داشت و با پسامدرنیسم تقارن پیدا کرد؟ برای توضیح بیشتر ر. ک به: مادن ساراپ؛ راهنمایی مقدماتی بر پسااختارگرایی و پسامدرنیسم؛ ترجمه محمدرضا تاجیک؛ ص ۲۱۰ و حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۶۰.

## مردانه دانستن دانش

چنانچه اشاره شد، مردانه ارزیابی کردن علوم رایج از مقولاتی است که از موج دوم، توسط فمینیست‌های رادیکال مورد بحث و بررسی قرار گرفت؛<sup>۱</sup> اما در فمینیسم موج سوم، با استمداد از آموزه‌های فیلسوفان پسامدرن از قبیل لیوتار، دریدا و فوکو ابعاد جدیدی یافت. فمینیست‌ها علوم رایج را مجموعه‌ای از فراروایت‌ها و روایت‌های کلان می‌دانند که عمدتاً توسط دانشمندان مرد شکل گرفته و متأثر از حالات و ویژگی‌های شخصی دانشمندان مذکر است؛ لذا علوم، بازتاب علایق مردانه‌اند.

همچنین فمینیست‌ها با استفاده از آموزه‌های فوکو ادعا می‌کنند: تمام گفتمان‌های تاریخ، تحت تأثیر قدرت مردان به وجود آمده و قدرت مردانه تمام گفتمان‌ها و در نتیجه تمام دانش‌ها را در جهت منافع مردان سوق داده است. برای مقابله با این امر باید تمام علوم و نظریات فرهنگی از جمله تقابل‌های دودویی - که زنان را هم‌ردیف امور پست نگاه می‌دارد - ساختارشکنی و تأثیر پنهانی قدرت سرکوبگر مردان در علم و فرهنگ برملا شود؛ از سوی دیگر باید زمینه‌ای فراهم آید تا گفتمان‌ها و اندیشه‌ها و در نتیجه علوم زنانه احیا گردد.<sup>۲</sup> تفصیل این بحث در فصل بعد در بخش معرفت و جنسیت خواهد آمد.

## سیالیت هویت زنانه

همان‌طور که گفته شد، لاکان، هویت را ساخته‌ی زبان و اجتماع و دریدا هویت را نسبی و موقتی می‌داند. فوکو نیز هرگونه هویت ثابت برای انسان را رد می‌کند و هویت فردی را معلول گفتمان‌های قدرتمند می‌داند.<sup>۳</sup> فمینیست‌ها این بحث را عیناً در مورد مسائل زنان به‌کار بردند و مدعی

۱. برای توضیح بیشتر ر. ک به: حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۳۰۱-۳۱۷.

۲. ر. ک به: مگی هام و سارا گمیل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۱۳ و ۱۲۴. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۲۰۳.

۳. ر. ک به: میشل فوکو؛ *دانش و قدرت*؛ محمد ضیمران؛ ص ۱۹۰. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۸۳.

شدند: هویت زنانه نیز به تبع هویت انسانی سیال و متغیر است؛ بنابراین هیچ تعریف ثابتی از خصوصیات و رفتارهای زنانه وجود ندارد؛ در نتیجه زنانگی یا جنسیت، نسبی و متغیر است و نمی‌توان آن را معیار و پایه‌ای برای تفکیک نقش‌ها، تعریف وظایف و نقش‌های زنانه قرار داد.

نظریه‌پردازی فمینیست‌ها تنها در ساختگی، نسبی و متغیر دانستن زنانگی متوقف نمی‌شود و تا آنجا پیش می‌رود که اصولاً مقوله‌ای به اسم زن در مقابل مرد را سیال و متغیر می‌دانند. از نظر فمینیست‌های پسامدرن در نظر گرفتن معنای واحد و ثابت برای زن، در حقیقت در راستای تقابل‌های دودویی رایج در فرهنگ غرب است که حقیقت و عینیت ندارد و باید ساختارشکنی شود.<sup>۱</sup>

ژولیا کریستوا، با رد مقوله مستقلی با نام زن طبیعی می‌گوید: «چنین زنی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد».<sup>۲</sup> الن سیزو نیز بر آن است که زن را باید در مبارزه اجتناب‌ناپذیرش علیه مرد متعارف دید؛ اما هیچ زن عام یا زن نوعی وجود ندارد، زنان نقاط اشتراک دارند، اما زنانگی یکپارچه و همگن وجود ندارد.<sup>۳</sup>

به عبارتی دیگر در موج دوم، جنسیت امری ساختگی دانسته شد؛ اما در موج سوم حتی جنس نیز مصنوعی و سیال و متغیر ارزیابی می‌شود؛ چراکه تقسیم انسان‌ها به زن و مرد یکی از تقابلات دوجویی سرکوبگر فرهنگ مردانه تلقی می‌شود. جودیت باتلر تصریح می‌کند: هیچ جنس راستینی وجود ندارد و فرهنگ، هم جنس و هم جنسیت را می‌سازد و جنس فقط یک امر مصنوعی یا خیالی است.<sup>۴</sup>

### توجه به تفاوت‌های زنان

چنانچه پیش از این نیز اشاره شد، یکی از اشکالاتی که همواره بر فمینیسم وارد می‌شد، این بود که فمینیسم، حاصل فکر و عمل گروه کوچکی از زنان

---

۱. جان لچت؛ پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پسامدرنیته؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۱۱۶. الهام قیطانچی؛ «موج‌های فمینیسم، تاریخچه‌ای کوتاه»؛ فصل زنان: مجموعه آرا و دیدگاه‌های فمینیستی؛ ترجمه لیلا فرجامی؛ ص ۱۹۲.

۲. ریچارد آپینگانزی و گریس کارات؛ پسامدرنیسم، قدم اول؛ ترجمه فاطمه جلالی سعادت؛ ص ۱۰۱ و ۱۰۳. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۵۱.

۳. همان؛ ص ۴۴۸.

۴. همان؛ ص ۴۴۵.

است و رهبران آن را بیشتر، زنان تحصیل کرده از طبقه متوسط و سفیدپوست تشکیل می‌دهند. به تدریج این ایده قوت گرفت که گرچه فمینیسم خود را نماینده تمام زنان معرفی می‌کند، اما از نظرات، علایق و مشکلات خاص گروه‌های مختلف زنان مانند زنان سیاه‌پوست، زنان خانه‌دار و زنان کارگر غافل است و بدون در نظر گرفتن این تفاوت‌ها، نظرات خود را بر سایر زنان تحمیل می‌کند؛ لذا برخلاف ادعای خود، فمینیسم نماینده تمام زنان نیست.

از سوی دیگر با ترویج ایده‌های پسامدرن که هرگونه فراروایت، ستمگر و سرکوبگر تفاوت‌ها، معرفی می‌شود، دعاوی عام و کل‌گرایانه فمینیسم نیز به دلیل غفلت از تفاوت‌های زنان به سرکوبگری و ستمگری محکوم می‌شد؛ لذا فمینیسم مجبور بود در فضایی که مشروعیت نظام سیاسی جامعه نیز در گرو توجه به تفاوت‌ها تلقی می‌شد، نیازها، علایق و سلایق و مشکلات گروه‌های متفاوت زنان را بیشتر مورد توجه قرار دهد.<sup>۱</sup>

در همین راستا در موج سوم فمینیسم، شاهد شکل‌گیری گروه‌های متعدد و متفاوت فمینیستی هستیم که بر پایه تفاوت‌های زنان، شکل گرفته‌اند؛ مانند فمینیسم سیاه<sup>۲</sup> (جنبش زنان سیاه‌پوست)؛ و گاهی نیز حاصل تلفیق آرمان‌های فمینیستی با آرمان‌های عام‌تر اجتماعی است؛ مانند فمینیسم صلح‌طلب<sup>۳</sup> یا اکوفمینیسم.<sup>۴</sup>

فمینیسم سیاه تأکید می‌کند: زنان سیاه‌پوست همواره مورد ستم مضاعفی قرار دارند: از سویی قربانی نژادپرستی مردان سفیدپوست، از سویی تحت ستم مردان خود و از دیگر سو تحت ستم زنان سفیدپوستی هستند که مشکلات خاص آنان را نادیده می‌گیرند؛ از این رو ضرورت پرداختن به همه ستم‌ها یکی از ویژگی‌های اصلی اندیشه فمینیسم سیاه است.<sup>۵</sup>

زنان فعال در جنبش‌های اکوفمینیسم یا فمینیسم زیست‌محیطی تأکید

۱. همان؛ ص ۳۹۳-۳۹۷.

2. Black Feminism.

3. Pacifist Feminism.

4. Ecofeminism.

۵. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۱۳-۴۲۱. مگی

هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۵۸.

جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۱۲۲-۱۲۸.

می‌کنند: زنان اساساً بیشتر از مردان از لطمه دیدن و آلودگی محیط زیست صدمه می‌بینند و اصولاً تخریب محیط زیست، کاری مردانه است؛ لذا خواهان نوعی تغییر در تکنولوژی و نظام‌های اقتصادی مردسالارانه هستند.<sup>۱</sup>

در فمینیسم صلح‌طلب، تلقی بر این است که زنان به دلایل زیست‌شناختی یا فرهنگی، دغدغه‌خاطر بیشتری برای حفظ حیات و صلح دارند؛ درحالی‌که جنگ از تجلیات پرخاشگری مردان است؛ ازاین‌رو این دسته از فمینیست‌ها سعی می‌کنند از طریق اعمال فشار بر نهادهای دولتی و افزایش حضور زنان در نهادهای تصمیم‌گیرنده، سیاست‌های جنگ‌طلبانه مردان را تحت تأثیر قرار دهند.<sup>۲</sup>

## انتقادات

گرچه پسامدرنیته ابزارهای لازم برای توجه به تفاوت‌های زنان و نقد جنسیت و زنانگی و... را در اختیار فمینیست‌ها قرار داد، اما در بعضی از موارد مشکلاتی را نیز برای فمینیسم به دنبال داشت.

به‌طورکلی مشکلات فمینیسم پسامدرن از آنجا آغاز می‌شود که بخواهیم لوازم منطقی آموزه‌های پسامدرن را در مورد خود فمینیسم نیز بپذیریم. دانستیم که تأکید پسامدرن‌ها بر نفی هویت ثابت سبب شد فمینیست‌ها زن و زنانگی را مقوله‌های ساختگی، متغیر و نسبی ارزیابی کنند. در اینجا این مسئله پیش می‌آید که اگر هویت زنانه و اصولاً مفهوم ثابتی به‌عنوان زن وجود ندارد، فمینیسم اصولاً در پی دفاع از حقوق چه کسانی است؟ وقتی نتوان زن را تعریف نمود، پس چگونه می‌توان از مشکلات زنان سخن گفت و از حقوق زنان دفاع نمود؟

از سوی دیگر اگر هیچ نظریه‌ای نتواند ادعای عینیت و حقیقت کند، ارزش و اعتبار نظریات فمینیستی نیز کاملاً از بین می‌رود؛ چراکه فمینیست‌ها هم نمی‌توانند در مورد دعاوی خویش از جمله تحت ستم بودن زنان و ستمگر بودن مردان، ادعای عینیت و حقیقت نمایند.<sup>۳</sup>

---

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۴۲۲-۴۲۵. مگی

هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۳۳.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۴۲۶-۴۳۲.

۳. سوزان مندوس؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*؛ ترجمه عباس

یزدانی؛ ص ۳۲۸.

خلاصه اینکه چگونه می‌توان در شرایط سیالیت هویت، بی‌اعتباری و عدم وثوق اندیشه‌ها و نامشخص بودن طرف ستمگر، عمل اجتماعی را توجیه کرد؟<sup>۱</sup> بنابراین کاربرد آموزه‌های پسامدرن در مورد فمینیسم، باعث نوعی بی‌عملی، ضعف در فعالیت‌های سیاسی و تناقضات نظری می‌شود و به‌طور کلی مبانی فمینیسم را چه به‌عنوان جنبش و چه به‌عنوان نظریه، سست می‌نماید. فمینیست‌ها برای حل این مشکلات، راه‌حل‌های گوناگونی پیشنهاد داده‌اند: گروهی از آنان معتقدند: باید تا آنجا که پسامدرنیته، تمامیت دانش‌ها و نظریات مردانه را زیر سؤال می‌برد، از آن بهره‌برد و مدافع آن بود؛ ولی آن‌گاه که بخواهد به تمامیت نظریات فمینیستی خدشه وارد سازد، چنانچه مصلحت اقتضا می‌کند، باید آن را کنار گذاشت.<sup>۲</sup>

گروهی نیز کثرت‌گرایی و نسبی‌گرایی پسامدرنیته را تام و تمام، حتی علیه خود فمینیسم پذیرفته‌اند؛ لذا معتقدند: عصر فمینیسم سر آمده است و ما وارد عصر پسافمینیسم شده‌ایم.<sup>۳</sup> برخلاف این گروه بعضی از فمینیست‌ها با قبول تبعات پسامدرنیته، قائل‌اند: به تعداد زنان عالم هویت‌های جنسی متفاوت و فمینیسم‌های متعدد وجود دارد.<sup>۴</sup>

بعضی از فمینیست‌ها نیز تقریر معتدل‌تری از پسامدرنیته (پسامدرنیته میانه‌رو) ارائه می‌دهند و به آن ملزم می‌شوند.<sup>۵</sup> شماری از فمینیست‌ها نیز اصولاً پیوند فمینیسم با پسامدرنیته را پیوندی نامیمون می‌دانند و به مخالفت با آموزه‌های پسامدرنیته می‌پردازند. آن فیلیپس معتقد است: سیاست مبتنی بر تفاوت،

۱. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۳۸۸.
۲. ر. ک به: گرگور مک لنان؛ پلورالیسم؛ ترجمه جهانگیر معینی علمداری؛ ص ۳۹. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۸۸. مادن ساراپ؛ راهنمایی مقدماتی بر پاسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم؛ ترجمه محمدرضا تاجیک؛ ص ۲۱۱.
۳. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۳۹۲.
۴. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاندر؛ ص ۶۸. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۴۸. محمد ضیمران؛ اندیشه‌های فلسفی در پایان هزاره دوم؛ ص ۲۰۸.
۵. گرگور مک لنان؛ پلورالیسم؛ ترجمه جهانگیر معینی علمداری؛ ص ۴۱-۴۵. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۸۹.

ضربه جبران‌ناپذیری بر نظریه سیاسی فمینیستی وارد می‌سازد؛ درحالی که فمینیسم، مایه لازم برای قبول تفاوت‌ها و تکثرها را ندارد.<sup>۱</sup>

از نظر او، تزریق آموزه‌های تکثرگرایی و نسبیت‌گرایی به فمینیسم، یکی از آخرین ترفندهای مردان است که به بهانه تفاوت‌های زنان، از نظریه‌پردازی در مورد واقعیت‌های وضعیت زنان طفره می‌روند و فمینیسم را تکثیر و تضعیف می‌کنند.<sup>۲</sup>

این فمینیست‌ها با سوءظن تمام به تحولات پسامدرن می‌نگرند؛ چراکه معتقدند: این تحولات - دقیقاً در زمانی که زنان در آستانه قدرت و پیشرفت قرار دارند - با ایجاد تفرقه و تضعیف بنیان‌های نظری فمینیسم در صدد است مانع پیشرفت آنان شود.<sup>۳</sup>

بنابراین از نظر برخی از فمینیست‌ها پسامدرنیسم درحالی که علوم دیگر را ساختگی می‌داند، خود نیز ساخته و پرداخته مردان است و درحالی که کلیت‌گرایی و تمامیت‌خواهی علوم را زیر سؤال می‌برد، خود نیز موقت بودن و تاریخی بودن خود را فراموش می‌کند و حاوی دعاوی کلی است؛ از سوی دیگر اگر همه گفتمان‌ها گفتمان قدرتمند، خود پسامدرنیته نیز به‌عنوان یک گفتمان، تحت تأثیر قدرت است.<sup>۴</sup>

۱. گرگور مک لنان؛ پلورالیسم؛ ترجمه جهانگیر معینی علمداری؛ ص ۴۰.

۲. همان؛ ص ۲۶-۲۷.

۳. نیره توحیدی؛ «جنسیت، مدرنیته و دموکراسی» (۲)؛ جنس دوم؛ ج ۴، ص ۴۰، به نقل از: Hartsock, Nancy, "Rethinking Modernism" *Minority Vs. Majority Theories. Cultural Critique*, 7. 1987. p. 187-209.

۴. حمیرا مشیرزاده؛ از جنس تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۸۸.





فصل سوم

آموزه‌های فمینیستی



## ۱. خانواده و مادری

یکی از موضوعاتی که از آغاز فعالیت جنبش فمینیستی تاکنون همواره مورد توجه، مطالعه و بررسی فمینیست‌ها بوده، بحث خانواده است. نقش تعیین‌کننده خانواده در زندگی عملی و روزانه زنان سبب شده است نظریه‌پردازان فمینیستی نتوانند بدون اظهار نظر در باب مسائل مطرح در این موضوع، از کنار آن بگذرند؛ به همین دلیل بحث خانواده در نظریات فمینیستی از مباحث اختلافی و به شدت مورد منازعه به‌شمار می‌رود.

عواملی که باعث توجه بیشتر فمینیست‌ها به بحث خانواده شده، این است که اولاً، خانواده محل و مظهر تفکیک نقش‌هاست و مهم‌ترین معیار و ملاکی که تفکیک وظایف و مسئولیت‌های خانوادگی براساس آن صورت می‌گیرد، جنسیت است.<sup>۱</sup> ثانیاً، خانواده منشأ مهم‌ترین نقش زنان، یعنی مادری است؛ لذا بحث خانواده و مادری به هم گره خورده است. دیگر اینکه بیشتر فعالیت‌ها و کارهای زنان در عرصه خانواده صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر بعضی از فمینیست‌ها از آن جهت به بحث خانواده اهمیت می‌دهند که خانه و خانواده را محل کار زنان می‌دانند؛ از سوی دیگر خانواده محل زادوولد و تولید مثل است؛ مباحث مربوط به تولید مثل و در قدم بعد تربیت فرزندان و تزریق خصوصیات جنسیتی به آنان، برای نظریه‌پردازان فمینیسم، حائز اهمیت است.

علاوه بر این، از نظر فمینیست‌ها، تفکیک دو حوزه عمومی و خصوصی از دیرباز سبب غفلت اندیشمندان و کارشناسان، نسبت به مسائل حوزه

---

۱. پاملا ابوت و کلر والاس؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۱۱۴-۱۱۵ و مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۵۲.

خصوصی، یعنی خانواده شد؛ لذا مسائل مطرح در این حوزه، باید مورد بازبینی و موشکافی قرار گیرد. در این رویکرد دیدگاه‌ها و نظراتی که در عرف و فرهنگ عامه در باب خانواده و مادری وجود داشت، بی‌تأثیر نبود و فمینیست‌ها را واداشت تا به این مسائل توجه بیشتری نشان دهند.

به‌طورکلی دو رویکرد متفاوت نسبت به خانواده و مادری بین فمینیست‌ها وجود دارد: رویکرد اول با اصل خانواده موافق است؛ اما خواهان اصلاحاتی در آن می‌باشد. رویکرد دوم اساساً با نهاد خانواده مخالف و خواهان براندازی آن می‌باشد. عین این دو رویکرد در مسئله مادری نیز به چشم می‌خورد.

در هر یک از این دو رویکرد، تحلیل‌هایی در مورد منافع و مضرات خانواده و مادری برای زنان، راهکارهایی برای اصلاح یا براندازی آن دو، مباحثی در مورد ریشه‌های خانواده و بررسی تاریخی در مورد مادری و دیگر مباحث وجود دارد که در ادامه بحث، ابتدا رویکرد گرایش‌های فمینیستی نسبت به مسئله خانواده مورد توجه قرار می‌گیرد و سپس به بحث مادری و تولید مثل، به‌صورت جداگانه اشاره خواهد شد.

### فمینیسم لیبرال (موج اول)

انتقاد به خانواده و ازدواج از همان اوایل آغاز فعالیت‌های فمینیستی در بین فمینیست‌ها رواج داشت. نخستین نشانه‌های این بحث در میان نظریات فمینیست‌های لیبرال دیده می‌شود. از اواخر قرن هجده و اوایل قرن نوزده دیدگاه‌های مختلفی در مورد ازدواج و خانواده اظهار می‌شد که بعضی از آنها کاملاً مخالف ازدواج و تشکیل خانواده بود؛ از جمله ایزادورا دانکن از جوانی تصمیم گرفته بود علیه ازدواج بجنگد و این جنگ را مترادف با مبارزه در راه رهایی زنان می‌دید؛<sup>۱</sup> اما اکثر فمینیست‌های لیبرال گرچه انتقاداتی جدی به نهاد خانواده داشتند و گاه آن را ابزار اصلی ستم بر زنان، نهادی ناعادلانه و در جهت انقیاد و فرودستی زنان می‌دانستند، اما مایل به براندازی آن نبودند و صرفاً بر لزوم اعمال اصلاحاتی در آن تأکید می‌کردند. بسیاری از این

۱. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۷۵.

فمینیست‌ها رفتار مردان در خانواده را ظالمانه می‌دانستند و بر از دست رفتن استقلال اقتصادی و حتی هویت فردی زن، پس از ازدواج معترض بودند؛ اما اصل ازدواج را به‌عنوان نهادی مقدس و حافظ عفت عمومی تصدیق می‌کردند.<sup>۱</sup>

ولستون کرافت، محدودیت در خانه و محرومیت از آزادی‌ها و فرصت‌های اجتماعی را عامل اصلی فرودستی زنان می‌دانست<sup>۲</sup> و معتقد بود: اگر این محرومیت‌ها و محدودیت‌ها برچیده شود، زنان نیز قادر به فکر و عمل عقلانی خواهند بود. او هیچ مخالفتی با اصل ازدواج و خانواده نداشت و ازدواج و مادر شدن را جزو سرنوشت زنان می‌دانست؛ اما اصرار داشت بقبولاند: دسترسی زنان به امکانات شهروندی و در نتیجه استقلال و رشد عقلانی آنان، باعث می‌شود زنان، وظایف اداره‌خانه را از روی عقل و با کفایت انجام دهند و همسران و مادران شایسته‌تری باشند.<sup>۳</sup> کرافت همچنین اشتغال زنان را محدود به زنانی می‌کرد که تصمیم به ازدواج ندارند.<sup>۴</sup>

جان استوارت میل، علی‌رغم انتقاداتی که به تفکیک نقش‌ها داشت و بر لزوم برخورداری زنان از فرصت‌های حوزه عمومی تأکید می‌کرد، پیش‌بینی می‌کرد زنان متأهل، وظایف همسری و مادری را ترجیح دهند.<sup>۵</sup>

هریت تیلور نیز طی مقالاتی راجع به ازدواج، خواستار لغو قوانین مربوط به ازدواج شد.<sup>۶</sup>

## فمینیسم لیبرال (موج دوم)

توجه به مسائل خانواده در گرایش‌های فمینیستی موج دوم، از جمله فمینیسم لیبرال، شدت گرفت. جسی برنارد<sup>۷</sup> اولین جامعه‌شناسی بود که مسئله جنسیت

۱. همان؛ ص ۷۵.

۲. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۴۲، به نقل از: Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, p. 13-40.

۳. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قائد؛ ص ۳۵۸.

۴. همان؛ ص ۳۵۹.

۵. همان.

۶. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۴۳۸.

7. Jessie Bernard.

در خانواده را به‌عنوان موضوعی جامعه‌شناختی مورد بحث قرار داد. او در کتاب *آینده زن‌شویی* (۱۹۸۲) تصویری جدید از نهاد زن‌شویی ارائه داد. او بیان داشت که گرچه این نهاد برای جامعه آمریکایی به معنای یک نوع همزیستی برابانه میان زن و شوهر است، اما هر یک از زن و مرد، پس از ازدواج، موقعیت‌های متفاوتی پیدا می‌کنند. به نظر برنارد در هر ازدواج، دو نوع زن‌شویی وجود دارد: «یکی زن‌شویی مرد که او طی آن با وجود اعتقاد به مفید بودن و قبول بار مسئولیت‌های خانوادگی، از اختیارات ناشی از هنجارهای اجتماعی برخوردار می‌شود که عبارتند از: اقتدار، استقلال و حق برخورداری از خدمات خانگی، عاطفی و جنسی همسرش؛ دیگری زن‌شویی زن که او طی آن، اعتقاد فرهنگی به برخورداری از مواهب زن‌شویی را تصدیق می‌کند، ضمن آنکه از بی‌قدرتی و وابستگی، الزام به ارائه خدمات خانگی، عاطفی و جنسی و محرومیت تدریجی از موقعیتی که پیش از ازدواج به‌عنوان یک دختر جوان و مستقل داشت، رنج می‌برد».<sup>۱</sup>

اما چنانچه درباره نظر کلی لیبرال‌ها در باب خانواده و ازدواج گفته شد، برنارد علی‌رغم تمام بدی‌هایی که معتقد است ازدواج برای زنان به‌دنبال می‌آورد، خواستار اصلاحات در نهاد زن‌شویی است و نه براندازی آن.<sup>۲</sup> بتی فریدن در کتاب *رمز و راز مؤنث* (۱۹۶۳) منشأ فرودستی زنان را سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی‌ای دانست که نقش زنان را در خانه مورد ستایش و تقویت قرار می‌دهند و نقش سنتی همسر و مادر را برای سعادت زن کافی می‌دانند.<sup>۳</sup>

اما فضای رادیکال موج دوم و نظریات بعضی از گرایش‌های فمینیستی - که شرح آن خواهد آمد - مبنی بر لزوم نابودی نهاد خانواده، ازدواج و حتی مادری و به رسمیت شناخته شدن عشق آزاد، سبب واکنش بعضی از فمینیست‌های لیبرال و

۱. جورج ریتزر؛ *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۷۶.

۲. همان.

۳. ر. ک به: حسین بستان (نجفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۴۲، به‌نقل از: Rosemarie Tong, *Feminist Thought*, P. 22-23 ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۶۸-۳۶۹. مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۷۷-۱۷۸.

میان‌رو، از جمله بتی فریدن، جرمن گریر (۱۹۳۹) و جین بتکه الشتین، در جهت دفاع از خانواده گردید که گاه از این جریان به‌عنوان «فمینیسم خانواده‌گرا» یاد می‌شود.

کتاب دوم فریدن تحت عنوان مرحله دوم، جریانات فمینیستی مذکور را به انکار واقعیت‌های رابطه زیست‌شناختی زنان و مردان و همچنین انکار واقعیت‌های مربوط به جنسیت زنان، مادری و وابستگی‌های خانوادگی محکوم می‌کند.<sup>۱</sup>

جرمن گریر<sup>۲</sup> نیز مانند فریدن در طول زمان، مواضع متفاوتی از خود نشان داد. او در کتاب *خواجه مؤنث* (۱۹۷۱) به مخالفت با ازدواج تک‌همسری و خانواده هسته‌ای پرداخت و در عوض از خانواده ریشه‌ای و احیای نیروی جنسی در زنان دفاع نمود؛<sup>۳</sup> اما در سال ۱۹۸۴ در کتاب *جنسیت و سرنوشت*،<sup>۴</sup> به دفاع از خانواده پرداخت و با اعتراض به نظریات افراطی فمینیسم رادیکال، خانواده هسته‌ای را یکی از شکل‌های ارتباطی دانست که در آن نیازهای عاطفی زنان برآورده می‌شود.<sup>۵</sup>

الشتین،<sup>۶</sup> در کتاب *مرد عمومی، زن خصوصی* (۱۹۸۱)<sup>۷</sup> به تلاش فمینیست‌های رادیکال برای سیاسی کردن زندگی خصوصی حمله می‌کند و ضمن دفاع از زندگی خصوصی، مادر بودن را فعالیتی پیچیده، غنی، چندرویه، پرزحمت و شادی‌آفرین می‌داند که زیستی، طبیعی، اجتماعی، نمادین و عاطفی است.<sup>۸</sup>

۱. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۷۹، به نقل از:

Betty Friedan, *The Second Stage*, p. 51.

2. Germaine Greer.

۳. خانواده هسته‌ای (Unclear Family) مرد، زن و فرزندان را دربرمی‌گیرد؛ در برابر خانواده گسترده یا ریشه‌ای (Stem Family / Extended Family) که برادران، خواهران زن و شوهر و مادربزرگ و پدربزرگ و نوه‌ها در آن همزیستی می‌کنند (ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۷۸).

4. Sex and Destiny.

۵. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۷۸-۳۷۷.

6. Jean Bethke Elshtain.

7. Public Man, Private Woman.

۸. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۸۰، به نقل از:

Jean Bethke Elshtain, *Public Man, Private Woman, Woman in Social and Political Thought*, p. 243.

## فمینیسم مارکسیست و خانواده

رویکرد فمینیسم مارکسیست به خانواده، نسبت به فمینیسم لیبرال کاملاً متفاوت است. در فمینیسم مارکسیست نفس نظام خانواده، نتیجه و ثمره نوعی نابرابری و ستم در جامعه تلقی می‌شود.

این گروه از فمینیست‌ها معتقدند: خانواده هسته‌ای با تمام سنت‌ها و فرهنگ‌هایی که برای آن تعریف می‌شود، نهادی است که صرفاً در جهت تأمین منافع نظام سرمایه‌داری، ساخته شده است و در حقیقت، ریشه طبیعی ندارد.

از این منظر خانواده زنان را تحت انقیاد درمی‌آورد؛ به این صورت که زنان در خانواده مجبورند بیشتر اوقات خود را به کارهایی چون اداره امور خانه و مراقبت از شوهر و فرزندان اختصاص دهند؛ بدون آنکه در قبال این همه کار، دستمزدی دریافت کنند. بدین ترتیب وابستگی اقتصادی زنان به مردان، فرایندی است که در خانواده شکل می‌گیرد و منشأ سایر محرومیت‌ها و عقب‌ماندگی‌های زنان می‌شود.

به‌طور کلی، رویکرد این گرایش فمینیستی به خانواده، ناشی از نظریات مارکس و انگلس درباره خانواده است و کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت اثر انگلس را می‌توان منشور فمینیست‌های مارکسیستی در باب خانواده دانست.

انگلس خانواده را مخلوق سیستم اجتماعی و انعکاسی از فرهنگ می‌داند؛ لذا ادوار زندگی بشر را به سه دوره تقسیم می‌کند و برای هر دوره، نوع به‌خصوصی از ازدواج را تعریف می‌کند:

۱. ازدواج گروهی برای دوره توحش؛

۲. ازدواج یارگیری برای دوره بربریت؛

۳. تک‌همسری به انضمام فحشا برای دوره تمدن.<sup>۱</sup>

انگلس می‌گوید: بنابر نظریات مارکس، در عصرهای اولیه، ازدواج میان همخون‌ها رواج داشت؛ یعنی عموزادگان و بچه‌های خاله و دایی و عمه، خواهر و برادر دانسته می‌شدند و دقیقاً به‌دلیل خواهر و برادر بودن، همه،

---

۱. فردریک انگلس؛ منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت؛ ترجمه مسعود احمدزاده؛ ج ۲،



شوهران و زنان یکدیگر بودند. در این ازدواج‌های گروهی، نسب با مادر مشخص می‌شد و اداره امور خانه مانند تهیه غذا به وسیله مرد، صنعتی عمومی و اجتماعاً ضروری تلقی می‌شد. با شیوع و گسترش دامپروری، مالکیت به وجود آمد و پس از آن نسب از مادر به پدر منتقل شد؛ چراکه تنها راه توارث مردان بود. مارکس این مرحله را شکست تاریخی جنس مؤنث می‌داند؛ چراکه برای تضمین حق وراثت و پدری، حکومت و اقتدار مرد بر زن رواج یافت و ازدواج تک‌همسری شکل گرفت.<sup>۱</sup>

انگلس بر این باور است که تک‌همسری به هیچ‌وجه، ثمره عشق جنسی فردی نبود؛ زیرا ازدواج مصلحتی بود و این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود؛ یعنی بر غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که به‌طور طبیعی به وجود آمده بود.

یونانیان آشکارا فرمانروایی مرد در خانواده، تولد فرزندان که می‌توانستند بدون تغییر متعلق به او و وارث ثروت او باشند را تنها هدف‌های تک‌همسری می‌شمردند. بدین ترتیب تک‌همسری به صورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، به مثابه اعلام تضاد بین جنس‌ها به شدتی که تاکنون در اعصار ماقبل تاریخ سابقه نداشته است، ظاهر می‌شود. در این نوع ازدواج، اداره امور خانه خصلت عمومی خود را از دست داد و دیگر امری نبود که مربوط به جامعه باشد، بلکه خدمتی خصوصی شد. زن، اولین خدمتکار خانگی گشت و از شرکت در تولید اجتماعی بیرون رانده شد. انگلس تصریح می‌کند: خانواده نوین، مبتنی بر بردگی خانگی آشکار یا پنهان زن است. او معتقد است: با از بین رفتن برتری اقتصادی مرد (در نتیجه تحولات اقتصادی) برتری مرد در ازدواج نیز از بین می‌رود.<sup>۲</sup>

### فمینیسم رادیکال و خانواده

بحث از خانواده در فمینیسم رادیکال، به اوج خود می‌رسد. برخلاف فمینیسم لیبرال که نگاهی نسبتاً حاشیه‌ای به مسئله خانواده داشت و برخلاف فمینیسم مارکسیست که خانواده را بازتاب نظام اقتصادی می‌داند - که مردان مالک،

۱. همان؛ ص ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۸۴، ۸۵ و ۱۰۶.

۲. همان؛ ص ۹۵، ۹۶، ۱۰۶ و ۱۱۷.

به اقتضای مصالح اقتصادی آن را ساخته بودند - رادیکال‌ها مرد را دشمن اصلی و خانواده را ابزار اصلی ستم مردان بر زنان از طریق بردگی جنسی و مادری اجباری می‌دانند.

در این دیدگاه، ازدواج، نهادی است که انقیاد مستمر زنان را به لحاظ اقتصادی، مالی، حقوقی، سیاسی و عاطفی استمرار می‌بخشد. در خانواده هسته‌ای مردان، زنان و کودکان را دارایی خود می‌دانند. این مردان هستند که از روابط قدرت در درون خانواده سود می‌برند و خانواده برای آنها منشأ رضایت روانی است. خانواده هم علت و هم معلول کم‌ارج کردن زنان است.

به این ترتیب، رادیکال‌ها منکر تکامل بخشی ازدواج و زندگی خانوادگی و مفید بودن آن برای زنان می‌شوند. سیمون دوبوار در کتاب جنس دوم به تفصیل، مضرات ازدواج برای زنان را برمی‌شمارد و در آخر نتیجه می‌گیرد: ازدواج تقریباً همیشه زن را نابود می‌کند.<sup>۱</sup>

آن اُکلی، با یادآوری سخن لنین که گفته بود: زمانی که نیمی از جمعیت در آشپزخانه اسیر شده‌اند، هیچ ملتی نمی‌تواند آزاد باشد، راه آزادی زنان را در این سه دستورالعمل خلاصه می‌کند:

۱. نقش زن خانه‌دار باید منسوخ گردد؛

۲. خانواده باید منسوخ گردد؛

۳. نقش‌های جنسیتی باید به‌طور کلی منسوخ شوند.<sup>۲</sup>

به گفته وی، تنها موهبت خانواده برای زنان، کارآموزی در نقش زن خانه‌دار است. به این دلیل، منسوخ شدن این نقش، مستلزم منسوخ شدن خانواده و جایگزین شدن مناسباتی بازتر و انعطاف‌پذیرتر است؛ نه مرد معیل، زن خانه‌دار و کودکان وابسته، بلکه افرادی که در یک رابطه صمیمی اختیاری در کنار هم و در فضایی زندگی می‌کنند که به هریک از آنها اجازه می‌دهد سرنوشت جداگانه خود را دریابند.<sup>۳</sup>

۱. سیمون دوبوار؛ جنس دوم؛ ترجمه قاسم صنعوی؛ ج ۲، ص ۲۷۴ و ۳۳۵.

۲. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۱۰۸، به نقل از: Ann Oakley, *Womans Work: The Housewife, Past and Present*, p. 222.

۳. همان؛ به نقل از: Ann Oakley, *Womans Work: The Housewife, Past and Present*, p. 236.

بدین ترتیب در فمینیسم رادیکال، طلاق، امری مثبت و در جهت رهایی فردی از نهاد ازدواج تلقی می‌شود و جدایی‌طلبی، یعنی دوری از هرگونه رابطه با مردان به دلیل دشمنی و شرارت ذاتی آنها، راهکاری کلی برای رهایی معرفی می‌گردد.<sup>۱</sup>

کیت ملیت نیز راهکار انقلاب جنسی را پیشنهاد نمود. این انقلاب به معنای پایان ازدواج تک‌همسری و ایدئولوژی مادری است که پرورش کودکان به صورت دسته‌جمعی، جای خانواده خصوصی را خواهد گرفت. مشخصه دیگر این انقلاب، آزادی عمل و انتخاب در روابط زناشویی، چه با جنس مخالف و چه همجنس‌خواهی بود.<sup>۲</sup>

### مادری و تولید مثل

گفته شد که یکی از دلایل اهمیت بحث خانواده برای فمینیست‌ها آن است که مهم‌ترین نقش زنان، یعنی مادری، درون خانواده شکل می‌گیرد. رویکرد فمینیسم لیبرال و رادیکال به بحث مادری به تبع بحث خانواده متفاوت است. به‌طور کلی می‌توان گفت فمینیسم لیبرال اصل مادری را می‌پذیرد و در آن هیچ بحث و مناقشه‌ای ندارد؛ اما تأکید می‌کند مادری باید جزء اختیارات زنان باشد و به مادران تحمیل نشود؛ لذا حق سقط جنین و حق کنترل باروری به‌منظور حفظ حقوق فردی زنان، مطالبه می‌شود؛ بنابراین لیبرال‌ها هرگونه اعمال کنترل مردان یا دولت بر این حق فردی زنان را نفی می‌کنند.<sup>۳</sup>

رادیکال‌ها گرچه در مطالبه حق سقط جنین و کنترل باروری با لیبرال‌ها هم‌صدا هستند، اما در اصل مسئله مادری با آنها اختلاف اساسی دارند و نقش مادری را منشأ ستم و فرودستی زنان می‌دانند.

سیمون دوبوار از جمله کسانی است که معتقد است: کنترل باروری و سقط جنین قانونی به زن اجازه خواهد داد که مادر شدن‌های خود را آزادانه به عهده بگیرد؛<sup>۴</sup> اما دیدگاه او به بارداری و مادری کاملاً منفی است. او معتقد است: مردان با تقدیس و ارزش‌گذاری بارداری و مادری، این نقش‌ها و مسئولیت‌ها را به زنان

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۸۴-۲۸۵.

۲. حسین بستان (نجفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۱۰۹.

۳. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۸۶-۲۸۷.

۴. سیمون دوبوار؛ *جنس دوم*؛ ترجمه قاسم صنعوی؛ ج ۲، ص ۳۴۳، ۳۵۶، ۳۸۳ و ۳۸۷-۳۹۲.

تحمیل می‌کنند و از سوی دیگر سعی می‌کنند با ترویج نظریه‌هایی در مورد غریزهٔ مادری قبول مسئولیت‌های ناشی از مادری را برای زنان طبیعی جلوه دهند. از نظر دوبوار، مادری سرنوشتی است که فیزیولوژی زن برای او رقم زده است؛ اما جامعهٔ انسانی هرگز به دست طبیعت سپرده نشده است. او امکانات کنترل جمعیت و سقط جنین را ابزاری برای فرار زنان از مادری می‌داند. دوبوار در کتاب جنس دوم اظهار کرده است: «غریزه مادری وجود ندارد و این کلمه در هیچ مورد برای نوع انسانی به کار برده نمی‌شود». وی در ادامه به تشریح بیماری‌ها و مشکلات روانی‌ای می‌پردازد که معمولاً مادران گرفتار آن می‌شوند. بدبینی دوبوار نسبت به بارداری و مادری در گفته‌هایش کاملاً پیداست: بارداری ماجرای غم‌انگیزی است که در زن، بین خودش و خودش صورت می‌گیرد... جنین قسمتی از پیکر اوست و نیز انگلی است که از او بهره‌برداری می‌کند و زن که در دام‌های طبیعت گرفتار آمده، گیاه و جانور است، انباری از ژلاتین است، ماشین جوجه‌کشی است.<sup>۱</sup> آن اُکلی، بر لزوم تفکیک دو نوع مادری تأکید می‌کند:

۱. مادری زیست‌شناختی، به معنای رشد جنین انسان در بدن زن؛

۲. مادری اجتماعی، به معنای مراقبت پس از تولد کودک، شیردهی و...

اُکلی معتقد است: این واقعیت که طبیعت، فرایند شکل‌گیری و رشد جنین انسان و سپس تغذیه آن را در بدن زن تعیین نموده است، نباید باعث شود وظیفهٔ مراقبت و پرورش دادن نوزاد انسان به عهده زن قرار گیرد. به نظر اُکلی بزرگ کردن کودک که در دنیای معاصر به مسئولیتی پیچیده برای زنان تبدیل شده است، مسئله‌ای تاریخی و اجتماعی و لذا قابل تغییر است؛ بنابراین باید این مسئولیت از عهده زنان برداشته شود.<sup>۲</sup>

اُکلی معتقد است: مردان با اشاعهٔ اصولی چون نیاز طولانی‌مدت کودکان به مادر و نه پدر، نقش خطیر مادران در شکل‌گیری هویت و تربیت کودکان و تعریف مادری به‌عنوان وظیفه‌ای خطیر و پرمسئولیت برای زنان، همواره می‌کوشند زنان را به کودکان گره بزنند.<sup>۳</sup>

۱. همان؛ ص ۳۶۳.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۲۸۵.

۳. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۱۰۸، به نقل از:

کیت میلث نیز خواهان براندازی نقش مادری و پرورش کودکان به دست مردان یا نهادهای اجتماعی است؛<sup>۱</sup> همچنین بعضی از رادیکال‌ها، رهایی زنان را در گرو رهایی از مادری زیست‌شناختی می‌دانند. فایرستون ریشه فرودستی و تمام بدبختی‌های زنان را در این می‌داند که طبیعت، قابلیت و ظرفیت پرورش و رشد جنین را در جسم او قرار داده است. او باروری را وضعیت غیرانسانی<sup>۲</sup> و مادری را ضد آزادی زنان<sup>۳</sup> ارزیابی می‌کند. از نظر او با پیشرفت تکنولوژی، دیگر دلیلی برای باروری و مادری زنان باقی نمی‌ماند و این نقش باید به آزمایشگاه‌ها سپرده شود.<sup>۴</sup>

برخلاف فایرستون که تکنولوژی باروری‌های آزمایشگاهی را کلید آزادی زنان می‌داند، بعضی از فمینیست‌ها با نگرانی و سوءظن زیادی به این تکنولوژی‌ها می‌نگرند. این فمینیست‌ها معتقدند: مردان با تسلط بر علم پزشکی و دورنگه داشتن زنان از آن، توانستند بر فرایند تولید مثلی زن تسلط یابند. از این منظر، ظرفیت خاص تولید مثلی زن و مادری، برای زن قدرتی ایجاد می‌کند که مردان از آن بی‌بهره‌اند و لذا از آن هراس دارند؛ در نتیجه می‌خواهند این قدرت زنان را تحت کنترل خود درآورند.<sup>۵</sup> ادرین ریچ از دو جنبه به مادری می‌نگرد:

۱. تجربه مادری که برای زنان لذت‌بخش و قدرت‌آفرین است؛
  ۲. نهاد اجتماعی مادری که علت و ریشه کنترل مردان و سرکوب زنان در موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و... بوده است.
- او معتقد است: کنترل مذکر بر زایمان و مادری، مادری را به بستری ستم‌خیز برای زنان بدل کرده است؛ درحالی‌که مادری خود، امری مثبت است.<sup>۶</sup>

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۸۳ و حسین بستان (نجفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۱۰۹.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۲۸۳ و حسین بستان (نجفی)؛ *نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم*؛ ص ۲۸۷.

۳. مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۹۰-۲۹۱.

۴. آرای فایرستون در فصل گرایش‌ها، ذیل عنوان شخصیت‌ها و آثار فمینیسم رادیکال آمده است.

۵. جین فریدمن؛ *فمینیسم*؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۱۱۴.

۶. همان؛ ص ۱۱۴-۱۱۵.

در این راستا، بعضی از فمینیست‌ها، باروری‌های آزمایشگاهی را هم ادامه کنترل مردان بر قدرت مادری زنان قلمداد می‌کنند؛ برای مثال جانسیس ریموند (۱۹۸۵) معتقد است: تکنولوژی‌های مربوط به تولید مثل جدید، وسیله‌ای است برای مردان، تا نه تنها کنترل روی تولید مثل که خود تولید مثل را هم از دست زنان خارج کنند.<sup>۱</sup>

## ۲. برابری و تفاوت<sup>۲</sup>

به حقیقت می‌توان گفت: محور تمام نظریات فمینیستی، بحث برابری و تفاوت است. رویکردهای متفاوتی که گرایش‌های متعدد فمینیستی در موضوعات ریشه‌های فرودستی زنان، وضعیت آرمانی و راهکارها اتخاذ می‌کنند، بستگی به پاسخی دارد که به این سؤال می‌دهند: آیا زن و مرد انسان‌هایی برابرند؟ بنابراین باید با آنها به‌گونه‌ای یکسان و برابر برخورد کرد یا اینکه متفاوتند و لذا درخور برخورد متفاوت می‌باشند؟

این سؤال همواره ذهن فمینیست‌ها را به خود مشغول کرده است و هیچ‌گاه نتوانسته‌اند در مورد آن به توافق برسند. از جمله عللی که توافق فمینیست‌ها بر مسئله برابری و تفاوت را مشکل ساخته، گستردگی این مبحث است. در این بحث فمینیست‌ها مجبورند در برابر انبوهی از سؤالات، موضع خودشان را مشخص کنند؛ بعضی از این سؤالات عبارتند از: آیا زن و مرد انسان‌هایی کاملاً برابر و یکسانند؟ اگر پاسخ مثبت است، پس علت این همه تفاوت و ظایف و نقش‌ها، تفاوت در رفتارها، احساسات، علایق، سلیقه‌ها، واکنش‌ها، توانایی‌ها و گرایش‌ها چیست؟ گذشته از اینها مسئله تفاوت‌های ظاهری و بیولوژیکی و ظرفیت‌های متفاوت تولید مثلی دو جنس را چگونه می‌توان تحلیل نمود؟

اگر ایدئال جامعه انسانی برابری زن و مرد است، این برابری از چه راهی میسر می‌شود و دیگر اینکه آیا آرمان برابری در همه عرصه‌های زندگی بشر باید اعمال شود یا در بعضی از عرصه‌ها، و در این صورت این عرصه‌ها کدامند؟

۱. همان؛ ص ۱۱۷.

از سوی دیگر اگر زن و مرد انسان‌هایی متفاوتند، این تفاوت در چه حد و در چه زمینه‌ها و مواردی است؟ آیا تفاوت‌ها بار ارزشی دارند و یکی از دو جنس را برتر از دیگری می‌سازد؟ برخورد قانون با این تفاوت‌ها باید چگونه باشد؟

طبیعی است که اتفاق‌نظر بر این مسائل پیچیده برای نظریه‌های فمینیستی که هر کدام بستر، گرایش و تاریخ خاص به خود را داشتند، حاصل نمی‌شود؛ لذا سؤال همیشگی فمینیست‌ها از برابری یا تساوی به تعبیر فریدمن به معضل ابدی فمینیسم<sup>۱</sup> تبدیل می‌شود.

مشکل مهم دیگری که این اتفاق‌نظر را برای فمینیست‌ها سخت‌تر ساخت، عوارض و نتایجی بود که در اثر اتخاذ هریک از این دو رویکرد (برابری یا تفاوت) گریبان‌گیر آنها می‌شد؛ لذا هر گروه برای فرار از آنها به طرف دیگر پناه می‌برد که البته از عوارض طرف دیگر نیز در امان نبود.

بخش پیش‌رو در صدد آن است که شکل‌گیری دو نظریه برابری و تفاوت در موج اول فمینیسم و علت گرایش فمینیست‌ها به هریک از این دو نظریه و سپس مراحل رشد و تغییر این دو نظریه را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

## برابری

دو اصل و شاخصه مهم نظریه برابری، تأکید بر برابری زن و مرد و انکار تفاوت‌های دو جنس است. مطالعات نشان می‌دهد اصل برابری زن و مرد مستقیماً تحت تأثیر آموزه‌های لیبرالیسم و آرای بزرگان روشنگری، خصوصاً دکارت شکل گرفته است و موضعی که فمینیست‌های قائل به برابری در مورد تفاوت‌های دو جنس اتخاذ کرده‌اند، ناشی از آموزه‌های برابری طلبانه لیبرالیسم و نگاه تحقیرآمیز فرهنگ غرب به تفاوت‌های زنان است.

## تأثیر لیبرالیسم در نظریه برابری

چنان‌که گذشت،<sup>۲</sup> از آنجاکه اولین جریانات فمینیستی در بستر لیبرالیسم شکل گرفت، شعار برابری به تبع آموزه‌های لیبرالی، مورد توجه فمینیست‌ها قرار گرفت. ضمن آنکه در فضایی که فمینیسم لیبرال در آن شکل گرفت، عقل و خرد بشری گوهر بی‌بدیلی

۱. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۱۷.

۲. ر. ک به: بخش تاریخ و گرایش‌های فمینیسم کتاب حاضر.

بود که با توانایی‌ها و قابلیت‌های گسترده‌ای که برای آن تصور می‌شد، تنها ملاک شرف انسان و برتری او نسبت به سایر موجودات، تلقی می‌گردید.

لیبرالیسم نیز مدعی شد: بشر به دلیل برخورداری از این موهبت ممتاز، درخور احترام و اکرام و شایسته حقوق بسیاری است.

طرز فکر جدید دیگری که شالوده فرهنگ آن زمان را تحت تأثیر قرار داد، از آموزه‌های فلسفی دکارت برخاست. دکارت که پدر فلسفه و عصر جدید خوانده می‌شود، نظریات جدیدی ارائه داد که در تاریخ تفکر فلسفی غرب مؤثر واقع شد؛ از جمله آنها دوگانه‌انگاری نفس و بدن بود. او انسان را متشکل از دو جوهر متمایز و مستقل نفس و بدن می‌دانست که گرچه باهم در ارتباطند، اما هیچ تأثیری در یکدیگر ندارند.<sup>۱</sup>

یکی از نتایج و لوازم اعتقاد به دوگانه‌انگاری دکارت این بود که اگر جسم، هیچ‌گونه تأثیری بر نفس و عقل ندارد، پس تفاوت‌های جسمانی (رنگ پوست، نژاد، ملیت و از جمله جنسیت) هیچ تأثیری بر توانایی عقلی انسان‌ها نخواهد داشت؛ لذا دکارت در آغاز کتاب گفتار در روش مدعی شد: «میان مردم، عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است... عقل و خرد در همه یکسان است».<sup>۲</sup>

فمینیست‌ها با جمع‌بندی بین آموزه لیبرالی حقوق طبیعی افراد بر مبنای بهره‌مندی از عقل و آموزه دکارتی برابری عقل در تمام انسان‌ها قائل به برابری عقلی زنان با مردان و لذا خواهان منزلت و حقوقی برابر با مردان شدند.

### انکار تفاوت‌ها و ساختگی دانستن آنها

فمینیست‌ها پس از اتخاذ رویکرد برابری خواهانه، مجبور بودند موضع خود را در مورد تفاوت‌های موجود بین دو جنس مشخص کنند. در این مرحله فمینیست‌های پیرو این دیدگاه، منکر هرگونه تفاوت اصیل و جوهری بین زن و مرد شدند و تفاوت‌های موجود را ساخته و پرداخته فرهنگ، آداب و رسوم، روش‌های تربیتی متفاوت و به‌طور خلاصه ساختگی و مصنوعی دانستند.

۱. محمدعلی فروغی؛ سیر حکمت در اروپا؛ ص ۱۴۰.

۲. همان؛ ص ۶۰۱. البته دکارت در ادامه توضیح می‌دهد: اختلاف آرا ناشی از روش‌های مختلفی است که افراد در به‌کارگیری قوه عقل در پیش می‌گیرند و تأکید می‌کند: نظریات و افکار باطل و اشتباه، ناشی از روش‌های نادرست به‌کارگیری این قوه است.



اما چرا فمینیست‌ها منکر تفاوت‌ها شدند و آنها را ساختگی دانستند؟ ریشه‌های این بحث را باید هم در آموزه‌های لیبرالیسم و روشنگری و هم در نگاه تحقیرآمیز تاریخی فرهنگ غرب به تفاوت‌های زنان جستجو کرد.

### تأثیر لیبرالیسم در ساختگی دانستن تفاوت‌ها

چنانچه گفتیم، در عصر روشنگری و ترویج لیبرالیسم، این عقیده شکل گرفت که عقل به صورت تمام و کمال در همه افراد وجود دارد؛ اما بر این مسئله هم تأکید شد که عقل، برای رشد و تکامل و به فعلیت رسیدن استعدادها و توانایی‌هایش باید تحت آموزش قرار بگیرد و تنها به‌واسطه آموزش است که عقل، روش صحیح تفکر و اندیشیدن را خواهد آموخت.<sup>۱</sup>

بحث دیگری که در همین راستا توسط بعضی از اندیشمندان عصر روشنگری مطرح شد، بحث لوح سفید<sup>۲</sup> بود. این اندیشمندان مدعی شدند ذهن انسان در بدو تولد چون لوح سفیدی است که از هرگونه اندیشه و باور خالی است؛ هیچ باور ذاتی و اصیلی وجود ندارد و تنها از راه آموزش (از ناحیه فرهنگ، آداب و رسوم، مذهب و مانند آنها) است که باورها و بینش‌های مختلف، لوح ذهن را پر می‌کند؛ لذا از راه آموزش می‌توان تمام باورها را تغییر داد.<sup>۳</sup>

در نتیجه این آموزه‌ها بود که هواداران حقوق زنان در آن زمان مانند جان استوارت میل<sup>۴</sup> و کندرسه،<sup>۵</sup> صفات، استعدادها و توانایی‌های متفاوتی که جامعه به زنان نسبت می‌داد را غیراصیل، غیرذاتی و محصول آموزش‌های غلط و متفاوت نهادهای اجتماعی و یا محرومیت زنان از آموزش‌های درست و برابر دانستند.

مارکی کندرسه، چهره برجسته لیبرال فرانسوی در مقاله‌ای با عنوان قبول حق شهروندی برای زنان (۱۷۹۰) خطاب به مخالفان حقوق زنان نوشت: یک تفاوت طبیعی بین زن و مرد به من نشان دهید که بتوان آن را منطقاً مبنایی برای محرومیت از یک حق به‌شمار آورد. او همچنین معتقد بود: توانایی‌های زنان بر

۱. آنتونی آربلاستر؛ لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۱۹۳.

2. Table Rasa.

۳. آنتونی آربلاستر؛ لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۲۸۹-۲۹۰.

4. John Stewart Mill.

5. Marquis de Condorcet.

اثر آموزش کم‌مایه و عامیانه‌ای که برای بانوان جوان مناسب قلمداد می‌شود، سرکوب می‌شود و از تکامل بازمی‌ماند.<sup>۱</sup>

جان استوارت میل، در کتاب *انقیاد زنان* نابرابری حقوق زن و مرد را با تمدن جدید ناسازگار دانست. از نظر او این نوع نابرابری، ناشی از اصل برتری قوی‌تر است که نوع بشر، در بخش اعظم زندگی خود، حتی زمانی که داعیه‌دار تمدن و پیشرفت بوده، آن را سرلوحه رفتار خود قرار داده است. میل، موقعیت زنان را حاصل نوع آموزش و پرورش آنها می‌داند که در این نوع آموزش، اخلاقیات مرسوم، به زنان می‌آموزد و وظیفه زن این است که برای دیگران زندگی کند، تمام وجودش را در محبت متجلی سازد، تسلیم و سربه‌زیر باشد، از خود اراده‌ای نداشته باشد و اختیار خود را یکسره در دستان توانمند یک مرد قرار دهد.<sup>۲</sup>

میل در جایگاه اندیشمندی لیبرال، خاطر نشان می‌سازد: کسانی که زنان را از آزادی و حقوقی که به حق برای مردان، جایز دانسته شده است، محروم می‌کنند، در حقیقت با دو فرض بدیهی به تعارض برخاسته‌اند؛ زیرا هم با آزادی مخالفت می‌کنند و هم تبعیض را مقبول می‌شمارند.<sup>۳</sup>

مری ولستون کرافت نیز که از نظریه برابری طرف‌داری می‌کرد، در کتاب مشهورش *استیفای حقوق زنان*، ذهن را لوح سفیدی دانست که با آموزش و پرورش پر می‌شود و از همین اصل نتیجه گرفت زنان نیز محصول شرایطی هستند که در آن پرورش یافته‌اند. او همچنین تحت تأثیر نظریه یکسانی عقل در همه انسان‌ها این سؤال را مطرح می‌کند که وقتی زن و مرد در عقل برابرند، چه کسی حق ریاست، داوری و فرماندهی را به مردان واگذار کرده است؟<sup>۴</sup>

### نگاه تحقیرآمیز غرب به زنان

مطالعه آرای اندیشمندان بزرگ غرب از دوران باستان گرفته تا عصر روشنگری و حتی پس از آن، نشانگر نگاه به شدت تحقیرآمیز آنان به زنان است؛ چه اینکه مذمت، سرزنش، بدگویی، تحقیر و حتی گاه احساس نفرتی که در سخنان

۱. آنتونی آریلاستر؛ *لیبرالیسم غرب*، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۲۹۰ و ۳۶۴.

۲. جان استوارت میل؛ *انقیاد زنان*؛ ترجمه علاءالدین طباطبایی؛ ص ۸، ۱۰ و ۲۳.

۳. همان؛ ص ۳.

۴. آنتونی آریلاستر؛ *لیبرالیسم غرب*، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۸۷، ۱۲۷ و ۱۴۲.

مردان اندیشمند پرآوازه غرب در مورد زنان دیده می‌شود، حقیقتاً حیرت‌انگیز و قابل تأمل است.

در ادامه این دیدگاه، سقراط، فیلسوف بزرگ یونانی، وجود زن را بزرگ‌ترین منشأ انحطاط بشریت می‌دانست. فیثاغورث، دیگر دانشمند یونانی، معتقد بود: اصلی خوب وجود دارد که نظم، نور و مرد را آفریده است و اصلی بد که آشوب، تیرگی و زن را آفریده است؛ همچنین ارسطو بر این باور بود که زن چیزی نیست مگر مرد ناکام، خطای طبیعت و حاصل نقصی در آفرینش.<sup>۱</sup> به عقیده ارسطو، طبیعت آنجاکه از آفریدن مرد ناتوان است، زن را می‌آفریند. زنان و بندگان بنا بر طبیعت محکوم به اسارت هستند و به هیچ وجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند.<sup>۲</sup>

در سال ۵۶۸ میلادی، در فرانسه کنفرانسی برای رسیدگی به این موضوع برگزار شد که آیا زن انسان است یا خیر؟! توماس آکویناس - پرآوازه‌ترین دانشمند مسیحی در قرون وسطی - نیز بر این اعتقاد بود که زن با نخستین مقصود طبیعت، یعنی کمال‌جویی منطبق نیست، بلکه با دومین مقصود طبیعت، یعنی گنبدیگی، بدشکلی و فرتوتی انطباق دارد.<sup>۳</sup>

به گفته تیچمن در نوشته‌های اندیشمندان مختلف از جمله ارسطو، شوپنهاور، فروید، اتو وینگر و... نیز این شکل از تفکر عجیب وجود دارد که زنان، مردان غیرعادی، بچگانه، بیمار یا عقیم هستند.<sup>۴</sup> بحث محوری تقابل‌های دودویی در فرهنگ غرب و گنجاندن زنان هم‌ردیف با پستی، ظلمت، عدم، جهل و چیزهایی از این دست<sup>۵</sup> نیز شاهدهی مهم بر این امر است. بدیهی است افکار متفکران هر جامعه‌ای، هم تحت تأثیر فرهنگ جامعه و هم به نوبه خود فرهنگ‌ساز است؛ یعنی این دید منفی و تحقیرآمیز به گونه‌ای مشترک و همیشگی در جوامع مغرب‌زمین وجود داشته است.

۱. بنوات گری؛ *زنان از دید مردان*؛ ترجمه محمدجعفر پوینده، ص ۷، ۴۵ و ۴۷.

۲. ویل دورانت؛ *لذات فلسفه: پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر*؛ ترجمه عباس زریاب؛ ص ۱۴۸.

۳. بنوات گری؛ *زنان از دید مردان*؛ ترجمه محمدجعفر پوینده؛ ص ۸ و ۵۷.

۴. جنی تیچمن؛ *فلسفه به زبان ساده*؛ ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه؛ ص ۲۴۷.

۵. بحث تقابل‌های دودویی به تفصیل در بحث فمینیسم پسامدرن آمد.

بنابراین در جوامع غرب، زنان به دلیل تفاوتی که با مردان داشتند، همواره مورد تحقیر مردان قرار می‌گرفتند؛ به بیانی دیگر تفاوت، امری خنثی نبود، بلکه بار ارزشی منفی داشت؛ از سوی دیگر این دید منفی تنها در عرصه ذهن و فکر مردان باقی نمی‌ماند، بلکه به عرصه عین و عمل نیز کشیده می‌شد؛ مثلاً از نظر مردان، زنان به دلیل ضعف قوای جسمانی و فکری روحیه انفعالی و احساساتی و تفاوت‌های زیست‌شناختی‌ای که داشتند، از انجام امور خطیر سیاسی، اجتماعی و مدیریتی عاجز و ناتوان تشخیص داده می‌شدند و تنها انجام امور خانه، مراقبت و ارائه انواع خدمات به شوهر و فرزندان و وظیفه زن تلقی می‌شد. برای مثال ژان ژاک روسو - که از مدعیان نامدار آزادی و برابری و حقوق فردی در قرن هجده است - با صراحت تمام، زنان را به دلیل تفاوت‌هایی که با مردان، خصوصاً در خردورزی دارند، مستحق حقوق طبیعی نمی‌دانست.<sup>۱</sup> او مانند دیگر بزرگان روشنگری، آموزش را برای پرورش خرد مردان لازم می‌دانست و نه برای زنان. روسو در کتاب مشهورش *امیل، آموزش و پرورش*، که در آن اساس آموزش و پرورش جدید را پی‌ریزی کرد، تأکید نمود: دختران باید آموزش داده شوند تا با صفاتی چون ملامت، بردباری، اطاعت و گذشت فراوان، بار بیابند. همه اینها به خاطر آن است که زنان باید منحصراً برای مردان پرورش یابند.<sup>۲</sup>

روسو تصریح می‌کند: «زن فقط برای مرد وجود دارد؛ یعنی برای این خلق شده است که پسند او واقع شود و از او اطاعت نماید. این اقتضای طبیعت است».<sup>۳</sup> او تأکید می‌کند: «در نتیجه، آموزش زنان باید تمام و کمال در ارتباط با مردان و برای رضایت مردان طراحی شود؛ به دلیل اینکه برای مردان مفید باشند و عشق و احترام مردان را به دست آورند...».<sup>۴</sup>

روسو شرایط محیط و نوع آموزش غالب در جامعه را در شکل‌گیری کمبودهای انسان‌ها دخیل می‌داند؛ اما تمامی کمبودهای زنان را مادرزادی و

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۱۱.

۲. ژان ژاک روسو؛ *امیل، آموزش و پرورش*؛ ترجمه غلام‌حسین زیرک‌زاده؛ ص ۲۴۷.

۳. همان؛ ص ۲۴۴.

۴. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ *فمینیسم، قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۱۳.

طبیعی تلقی می‌کند. در کتاب *امیل*، به امیل (مرد داستان)<sup>۱</sup> باید در روند آموزش یاد داده شود که چگونه می‌توان از تأثیرات محیط اجتماعی خفقان‌آور خارج شد و به استدلال مستقل دست یافت؛ درحالی‌که باید به سوفی (زن داستان) یاد داده شود که او دارای یکسری وظایف زنانه و طبیعی است که شامل حیا، فروتنی، انفعال و مقاومت قابل فتح در مقابل مردان می‌باشد.<sup>۲</sup>

فمینیست‌ها شاهد این مسئله بودند که همیشه تفاوت‌های زنان، نقطه شروع و توجیهی بود برای محرومیت آنان از امتیازاتی که مردان از آن برخوردار بودند و به‌طور خلاصه دلیلی بود برای فرودستی آنان؛ به همین خاطر رهایی از موقعیت فرودست خود را در گرو انکار هرگونه تفاوت تشخیص دادند.

بدین ترتیب، اولین صداهای فمینیستی - که در موج اول فمینیسم و در قالب فمینیسم لیبرال اظهار می‌شد - مدعی برابری کامل زن و مرد و منکر هرگونه تفاوت بین زن و مرد بود؛ بر همین اساس این گروه از فمینیست‌ها خواهان برخورد کاملاً برابر قانون با دو جنس بودند و هر قانونی را که براساس تفاوت‌های جنسیتی شکل می‌گرفت - حتی اگر به نفع زنان بود - مخالف اصل برابری و در جهت تحکیم اصل تفاوت و در نتیجه، در درازمدت به ضرر زنان تلقی می‌کردند؛ برای مثال بعدها، معتقدان به این نظریه، قوانین حمایتی برای زنان را نوعی توهین به زنان و در جهت تضعیف آنها ارزیابی می‌کردند و معتقد بودند: زنان نه تنها در حقوق و مزایا، بلکه در وظایف و مسئولیت‌ها نیز باید کاملاً با مردان برابر باشند. زنان و مردان باید به‌طور مساوی در بیرون از خانه و برای کسب درآمد خانواده کار کنند و وظایف خانه‌داری و بچه‌داری نیز به‌طور مساوی بر عهده هر دو می‌باشد. در اجتماع نیز فرصت‌های شغلی، مدیریتی، سیاسی و آموزشی باید به‌طور مساوی و فارغ از هرگونه جنسیت‌محوری فراهم شود. در قوانین کار نیز نباید هیچ فرقی بین زن و مرد لحاظ شود. زن و مرد در

---

۱. روسو در این کتاب در قالب یک داستان و خلق دو شخصیت امیل (پسر) و سوفی (دختر) روش‌های تربیتی و آموزشی را در مورد امیل توضیح می‌دهد و در آخر سوفی را - که از نظر روسو

دارای ویژگی‌های مخصوص یک زن خوب است - برای همسری امیل در نظر می‌گیرد.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۱۱-۱۲.

ساعات مساوی کار کنند و به‌طور مساوی به مرخصی بروند؛ حتی وقتی خانواده‌ای صاحب فرزندی شد، زن و مرد به‌طور مساوی مرخصی زایمان دریافت کنند؛ چون هر دو به‌طور مساوی در قبال مراقبت از فرزند مسئول‌اند.

## تفاوت

گرچه در مراحل ابتدایی موج اول، جریان غالب فمینیستی مبتنی بر نظریه برابری بود، اما در مراحل بعدی این موج، آرام آرام جریان فکری دیگری نمود پیدا کرد که برخلاف فمینیسم لیبرال، بر تفاوت‌های دو جنس تأکید و از وجود چنین تفاوت‌هایی استقبال می‌کرد. بعضی از طرف‌داران این آموزه، زنان مسیحی متدینی بودند که آموزه برابری و انکار تفاوت‌های دو جنس را مخالف با آموزه‌های مسیحیت می‌دیدند، از این رو به فمینیست‌های انجیلی<sup>۱</sup> معروف شدند. شاید بتوان گفت اصرار زیادی که فمینیسم لیبرال بر برابری مطلق زن و مرد داشت، در ذائقه عمومی و حتی خود زنان، تاحدی افراطی، مخرب و دور از واقعیت به نظر می‌رسید؛ لذا شکل‌گیری نظریه تفاوت، در حقیقت واکنشی انتقادی به نظریه برابری محسوب می‌شد.

در همین زمان بود که بحث بر سر فمینیست راستین و فمینیست خوب بالا گرفت؛ درحالی‌که فمینیست‌های لیبرال، فمینیست خوب را کسی می‌دانستند که با هرگونه تبعیض مبارزه کند و به آرمان برابری وفادار بماند، فمینیست‌های قائل به تفاوت، لیبرال‌ها را افراطی و ماورای فمینیست می‌خواندند و خودشان را فمینیست‌های معتدل و میانه‌رو می‌دانستند و معتقد بودند: به یک فمینیسم جدید نیاز است که مبتنی بر نیازهای زنان باشد و نه فرض تساوی.<sup>۲</sup> در ادامه به نظریات فمینیست‌های قائل به تفاوت و انتقادات آنان به طرف‌داران برابری می‌پردازیم:

## تأکید بر صفات متمایز و ممتاز زنان

در سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ میلادی، جریانی به نام پاک‌دامنی اجتماعی ظهور

۱. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاند؛ ص ۳۵۵.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۵۷، ۱۶۱ و ۱۶۶.

کرد که براساس تعلیمات و اصول انجیل به مبارزه با مفاسدی از جمله مصرف الکل، ابراز خشونت، افراط در تمایلات جنسی پرداخت که در بین مردان رایج شده بود و خانواده‌ها را تهدید می‌کرد. این جریان که مورد استقبال بسیاری از زنان قرار گرفت، نظریه تفاوت را در خود پروراند؛ به طوری که فمینیست‌های قائل به تفاوت - که به فمینیسم طرف‌دار کلیسا یا فمینیسم انجیلی نیز مشهور شدند - مفاسد فوق را اهریمن‌های مذکر و مردانه دانستند و زنان را از نظر اخلاقی، برتر، پاک‌تر و مبرا از این مفاسد معرفی کردند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب این نظریه شکل گرفت که: درحالی که مردان، اهل فساد و خشونت و رقابت و به دنبال سود خصوصی و قدرت شخصی‌اند، زنان اهل همکاری، ملایم، صلح‌جو، ایثارگر و دل‌مشغول خدمات عمومی و آرمان‌های متعالی و از نظر اخلاقی از مردان برترند.<sup>۲</sup>

### برابری، یعنی مردگرایی و نفی ویژگی‌های متعالی زنان

این ایده در رویکرد برابری که زنان باید از همان حقوقی که مردان دارند، برخوردار شوند، توسط فمینیسم تفاوت به چالش کشیده شد. یکی از انتقادات وارد بر آموزه برابری این بود که در این نظریه، حقوق شهروند مذکر نمونه حقوقی شد که باید به زنان داده شود و در حقیقت مردان معیار زنان قرار گرفتند. فمینیست‌های تفاوت معتقد بودند: این مذکرمحوری و غفلت از تفاوت‌های زنان، زنان را به سوی مرد شدن سوق می‌دهد و باعث نابودی ویژگی‌های ارزشمند زنانه می‌شود.<sup>۳</sup>

آنان تأکید می‌کردند: اگر زنان هویت خود را به عنوان یک گروه ذی‌نفع متفاوت حفظ نکنند، اصولی که آنها را منحصر به فرد می‌سازد، نابود خواهد شد؛

۱. سوزان آلیس واتکینز و دیگران؛ فمینیسم، قدم اول؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ ص ۶۶.  
 ۲. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاندا؛ ص ۳۵۶.  
 ۳. برای آگاهی بیشتر ر. ک به: اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۲۵. ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاندا؛ ص ۳۵۵. الیزابت بدانترا؛ «عصر تشابه جنس‌ها»؛ ترجمه افسانه وارسته‌فر؛ مجله زنان، ش ۴۸، ص ۴۸.

لذا از زنان می‌خواستند به شکلی متمایز زن بمانند<sup>۱</sup> نه به‌عنوان انسان‌هایی بدون جنسیت، بلکه به‌عنوان زن برای آزادی مبارزه کنند.<sup>۲</sup>

### نقش و ضرورت ویژگی‌های زنان در جهت اصلاح جامعه

برخلاف فرهنگ رایج در جامعه که زنان را به‌دلیل ویژگی‌های زنانه از قبیل عاطفه و مهربانی، انعطاف‌پذیری، ایثارگری و مانند آن از امور سیاسی و اجتماعی ناتوان و برای خانه و خانواده مناسب و کارآمد می‌دید، فمینیست‌های تفاوت معتقد بودند: زنان دقیقاً به خاطر همین ویژگی‌ها باید به عرصه اجتماع و سیاست وارد شوند؛ براین‌اساس، اگر ویژگی‌های ارزشمند زنان در سراسر جامعه گسترش یابد، جنگ و خشونت، رقابت و دشمنی و سایر مشکلات سیاسی و اجتماعی، جای خود را به صلح و دوستی و مهربانی خواهد داد.

فرانسیس ویلارد معتقد بود: «زنان وارد حکومت می‌شوند و آن را تطهیر می‌کنند. وارد سیاست می‌شوند و آن را می‌پالایند؛ زیرا زن هر جا که وارد می‌شود آن را همچون خانه می‌سازد».<sup>۳</sup>

مری لیورمور در سال ۱۸۹۴ در کتاب *در باب سپهر و نفوذ زنان*<sup>۴</sup> نوشت: «زن با تلقی‌ای که من از او دارم، به‌عنوان نیمه برتر بشریت، همواره با سرشتی ظریف‌تر و حساس‌تر از مرد و با سازمانی پالوده‌تر و معنوی‌تر باید نگهبان اخلاقی عمومی باشد».<sup>۵</sup>

و به‌قول ریتزر، نظریه‌پردازان تفاوت جنسی معمولاً درخواست می‌کنند شیوه‌های متمایز زندگی زنان - نه به‌عنوان انحراف‌هایی از شیوه‌های بهنجار، بلکه به منزله شقوق کارآمدی که می‌توانند جای شیوه‌های مردانه را بگیرند - به رسمیت شناخته شوند و مدعی‌اند هرگاه شیوه‌های زندگی زنانه در جامعه عجین شد و بخشی از حیات همگانی گردید، جهان برای همه، مکانی امن‌تر و انسانی‌تر خواهد شد.<sup>۶</sup>

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۱۶۰.

۲. اندرو هیوود؛ *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی*؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۲۵.

۳. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۱۰۳-۱۰۴.

4. On The Sphere and Influence of Woman.

۵. همان؛ ص ۱۰۵.

۶. جورج ریتزر؛ *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۷۳.



## ریشه صفات ارزشمند زنانه

این مسئله که چرا زنان واجد چنین صفات متمایز و ممتازی هستند، توسط فمینیست‌های تفاوت به‌طور مشخص مورد بحث قرار نگرفت و پاسخ روشنی به آن داده نشد؛ اما دو دیدگاه را می‌توان از میان سخنان آنان به دست آورد:

**الف) ذات‌گرایی:**<sup>۱</sup> اندرو هیوود معتقد است: فمینیست‌های تفاوت معتقد به نوعی ذات‌گرایی بودند؛ به این معنا که مردان را ذاتاً رقابت‌طلب و پرخاشگر و زنان را ذاتاً اخلاقی و عاطفی تلقی می‌کردند و معتقد بودند تفاوت‌های ذاتی زن و مرد، نشانگر تفاوت‌های هورمونی و سایر تفاوت‌های ژنتیکی است و صرفاً بازتاب ساختار جامعه نمی‌باشد.<sup>۲</sup>

مشخص است که این دیدگاه کاملاً در مقابل دیدگاهی است که در فمینیسم برابری، تفاوت‌ها را ساخته اجتماع می‌داند.

**ب) مادری:** در بسیاری از موارد نیز این فمینیست‌ها، صفات ارزشمند زنانه را ناشی از مادری می‌دانستند و به‌طور ضمنی اظهار می‌کردند: نقش انحصاری زنان به‌عنوان مادر و تجربه‌هایی که در این جریان به دست می‌آورند، به شخصیت متفاوت زنان شکل می‌دهد.<sup>۳</sup>

## لزوم حمایت قانون از زنان

برخلاف فمینیسم برابری که وضع قانون براساس تفاوت‌های جنسیتی را عملی تبعیض‌آمیز و مخالف اصل برابری می‌دانست و وضع قوانین حمایتی به نفع زنان را عاملی برای تأکید بر ناتوانی و ضعف زنان نسبت به مردان و لذا توهین‌آمیز تلقی می‌کرد، فمینیسم تفاوت دیدگاه کاملاً متمایزی در مورد قوانین حمایتی داشت. به نظر فمینیست‌های تفاوت، اجرای قوانین برابر، در حقیقت به نوعی بی‌عدالتی و ظلم در حق زنان می‌انجامد؛ چراکه اولاً زنان به دلیل نابرابری‌ها و ظلم‌های گذشته، در شرایطی نابرابر با مردان به‌سر می‌برند و اجرای قوانین برابر

---

### 1. Essentialism.

۲. اندرو هیوود؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ ص ۴۲۵.

۳. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۶۰ و ریک ویلفورد؛ «فمینیسم»، مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی؛ ترجمه م. قاندا؛ ص ۳۵۵.

در این حالت نابرابر نمی‌تواند محرومیت‌های تاریخی زنان را جبران کند<sup>۱</sup> و تنها باعث پنهان ساختن نابرابری‌های موجود در جامعه و خانواده می‌شود.<sup>۲</sup> ثانیاً، زنان به دلیل نقش‌های خاص مادری که به آن گرایش دارند، در شرایط برابر شغلی متحمل کار و مسئولیت بیشتری نسبت به مردان می‌شوند؛ لذا قوانین برابر، ناعادلانه است.<sup>۳</sup>

فمینیست‌های تفاوت، معتقد بودند: از آنجاکه زنان به لحاظ جسمانی و نقش مادری آسیب‌پذیرترند، باید مورد حمایت خاص قانون قرار گیرند؛ از سوی دیگر برای جبران نابرابری‌های پیشین، فمینیست‌ها راه‌حل «تبعیض مثبت»<sup>۴</sup> را پیشنهاد کردند؛ به این معنا که باید امتیازات خاصی در قانون برای زنان در نظر گرفته و قوانینی به نفع زنان تصویب شود که به تدریج فاصله‌ای که بین دو جنس در اثر شرایط نابرابر ایجاد شده است، از بین برود. پس از برقراری شرایط برابر، این قوانین تبعیض‌آمیز جای خود را به قوانین برابر می‌دهند و تنها در این شرایط است که قوانین برابر می‌تواند مفید و عادلانه باشد.<sup>۵</sup>

بدین ترتیب، فمینیسم تفاوت، به هیچ‌وجه مخالف برابری فرصت‌ها نیست، بلکه خواهان آن است که در این جریان، تفاوت‌ها به هر قیمت حفظ شوند؛ به تعبیری دیگر آنان مانند مدافعان فرهنگ‌های اقلیت (یهودیان، سیاه‌پوستان، مهاجران و...) شعار «برابری در تفاوت» را سر می‌دادند؛<sup>۶</sup> برای مثال هریت برتون،<sup>۷</sup> در جریان حق رأی، اظهار داشت: زنان تا جایی که شبیه مردان هستند، شایسته همان حقوقی هستند که مردان دارند و تا جایی که با مردان تفاوت دارند، باید نماینده خود باشند نه آنکه مردان آنها را نمایندگی کنند؛<sup>۸</sup> به بیان

۱. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۶۲.

۲. ای. اف. کینگ‌دام؛ «حقوق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۴۶-۱۴۷.

۳. جنی تیچمن؛ فلسفه به زبان ساده؛ ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه؛ ص ۲۴۹.

#### 4. Affirmative Action.

۵. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۶۲-۱۶۳.

۶. الیزابت بدانتز؛ «عصر تشابه جنس‌ها»؛ ترجمه افسانه وارسته‌فر؛ مجله زنان، ش ۴۸، ص ۴۸.

#### 7. Harriet Burton.

۸. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۰۳.

دیگر فمینیسم تفاوت، به جای برابری در قانون، برخوردها یا حتی فرصت‌ها، در جستجوی برابری در نتایج بود.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب از همان آغاز و در موج اول فمینیسم، دو قطب‌بندی و جریان کاملاً متفاوت در فمینیسم شکل گرفت؛ گرچه این دو گروه در جریان مبارزه برای حق رأی، حول محور هدف مشترک حق رأی، اختلافات را کنار گذاشتند، اما پس از آن، این دو نظریه متفاوت، همواره بین فمینیست‌ها وجود داشت و باعث اختلاف‌نظر و چنددستگی‌های بسیاری شد.

### فمینیسم رادیکال و نظریه برابری یا تفاوت

دو نظریه تفاوت و برابری، البته همراه با تغییراتی نسبت به قبل، به‌نحو بسیار پیچیده و مغشوش در فمینیسم رادیکال وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که جدا کردن آنها گاه ناشدنی است؛ از سویی فمینیست‌های رادیکال نظام مردسالار را ریشه فرودستی زنان دانستند و در توضیح عملکرد این نظام مدعی شدند: مردان با تعریف صفات، نقش‌ها و وظایف تحقیرآمیز برای زنان باعث عقب‌ماندگی آنان شده‌اند. مشخص است که این ادعا مبتنی بر برابری دو جنس است که با استمداد از نظریه «تفکیک جنس و جنسیت»<sup>۲</sup> تفاوت‌های زنان را ساخته نظام مردسالاری می‌داند.

از سوی دیگر، در فمینیسم رادیکال، زنان واجد صفات متعالی و برتر و مردان انسان‌هایی ذاتاً خشن، ظالم و دشمنان اصلی و تغییرناپذیر زنان معرفی می‌شوند که باید از آنها کناره‌گیری کرد. در این دیدگاه نیز چنانچه پیداست، جوهره و ذات زن و مرد اساساً متفاوت و در مقابل هم تلقی می‌شود.

گاهی چنین توضیح داده می‌شود که دیدگاه برابری، در مراحل اولیه فمینیسم رادیکال، رایج بود و حدوداً از سال ۱۹۷۰ به بعد بر تفاوت و برتری زنان تأکید شد و گاهی نیز دیدگاه برابری به فمینیسم لیبرال موج دومی - که بیشتر در اوایل موج دوم دیده می‌شد - نسبت داده و فمینیسم رادیکال، پرچم‌دار نظریه تفاوت تلقی می‌شود؛ اما بسیار دیده می‌شود که فمینیست‌های رادیکال، این دو نظریه را همراه باهم و گاه به‌صورت ناقص در سخنانشان دنبال می‌کنند.

۱. همان؛ ص ۱۶۴.

۲. توضیح این نظریه در همین بخش خواهد آمد.

برای مثال، نظریه تفکیک جنس و جنسیت - که از آموزه‌های مهم فمینیسم رادیکال در بحث برابری و تفاوت است - به‌گونه‌های متعدد مورد استفاده فمینیست‌ها قرار می‌گیرد: بعضی از فمینیست‌ها با ساختگی دانستن نقش‌ها و صفات زنانه قائل به برابری اصیل و ذاتی زن و مرد می‌شوند و گروهی دیگر نتیجه می‌گیرند که مردان - که ذاتاً به‌دنبال تسلط بر زنانند - این نقش‌ها و ویژگی‌ها (جنسیت) را برای عقب نگه داشتن زنان ساخته‌اند؛ لذا مرد دشمن اصلی است. گذشته از این اختلافات، نظریه جنس - جنسیت که محصول فمینیسم رادیکال است، گام بلندی در رشد و گسترش نظریه تفاوت و برابری محسوب می‌شود که در ادامه به توضیح آن می‌پردازیم:

### تفکیک جنس و جنسیت

در قرن نوزدهم و بیستم با گسترش علم زیست‌شناسی، بحث‌های جدیدی درباره اثبات تفاوت‌های بنیادین زیست‌شناختی و حتی اثبات تفاوت عقلی بر پایه حجم مغز زن و مرد صورت گرفت. این نظرات زیست‌شناسانه به‌منزله اکتشافاتی علمی بود که تفاوت‌های زن و مرد را ثابت می‌کرد و در مقابل، نظریه «ساختگی دانستن تفاوت‌ها» که فمینیست‌هایی مانند ولستون کرافت و میل دنبال کرده بودند را با دلایل علمی رد می‌کرد. در این مرحله، فمینیست‌ها مجبور بودند برای دفاع از موضع و نظرات خود در برابر این شواهد و توجیحات علمی، راه‌حلی علمی و نظری پیدا کنند. در حل این معضل، نظرات دوبوار در کتاب جنس دوم، نظرات مردم‌شناسان و خلق اصطلاح جدید جنسیت در علم پزشکی، به کمک فمینیست‌ها آمد.

نظرات دوبوار به طرز شگفت‌انگیزی به فمینیست‌ها جان داد. او در جنس دوم بین زن و زنانگی فرق گذاشت. دوبوار برای اولین بار این سؤال را مطرح کرد که «زن چیست؟» و سپس در ادامه گفت: همه بر سر این نکته هم عقیده‌اند که نوع انسان دارای ماده هم هست. در حال حاضر نیز مانند گذشته تقریباً نیمی از جامعه بشری را مادینگان تشکیل می‌دهند؛ باین‌همه به ما گفته می‌شود: زنانگی در خطر است، زن باشید، زن بمانید! بنابراین ماده انسانی، لزوماً زن نیست، بلکه ماده انسانی باید در این واقعیت مرموز و مورد تهدید که عبارت از

زنانگی است، شرکت جوید. آیا این زنانگی مترشح از تخمدان‌هاست یا در اعماق آسمان افلاطونی منعقد شده است!<sup>۱</sup>

بدین ترتیب فمینیست‌ها دریافتند: می‌توانند بین تفاوت‌هایی که علم زیست‌شناسی آنها را ثابت می‌کند و تفاوت‌هایی که خود فمینیست‌ها آنها را ساختگی می‌دانند، تفکیک قائل شوند؛ از سوی دیگر مطالعات مردم‌شناختی (با انسان‌شناختی) دریچه‌های جدیدی را به روی فمینیست‌ها باز کرد. این مطالعات نشان داد: معنای زن و مرد بودن در جوامع مختلف، متفاوت است و در جوامع مختلف واکنش‌های متفاوتی نسبت به زن و مرد بودن، دیده می‌شود.<sup>۲</sup>

مارگارت مید، مردم‌شناس امریکایی، با مطالعه در میان سه گروه از اقوام ابتدایی در گینه جدید، زنانگی و مردانگی را در این جوامع بررسی کرد. مطالعات او نشان داد: «در میان قوم آراپش<sup>۳</sup> زنان و مردان دارای شخصیتی هستند که امریکایی‌ها آن را مادرانه و زنانه می‌نامند. زن و مرد در میان آراپش‌ها معمولاً آرام، غیرپرخاشجو و در برآوردن نیازهای یکدیگر بسیار حساس هستند؛ برعکس در جامعه دوم، یعنی ماندا گومورها هر دو جنس طوری رفتار می‌کنند که امریکایی‌ها آن را رفتاری مردانه می‌نامند. زن و مرد هر دو بی‌رحم، شرور و پرخاشگر هستند؛ و در میان گروه سوم، یعنی قوم چامبولی همه چیز طبق عقیده امریکایی‌ها غیرطبیعی و واژگونه است؛ یعنی زنان دارای شخصیتی مسلط، غیرشخصی و مدیر هستند و مردان بیشتر احساساتی، وابسته و در امور زندگی غیرمسئول‌اند».<sup>۴</sup>

مید نتیجه می‌گیرد: هیچ‌گونه پایه و اساسی که برخی از رفتارها را خاص زنان و پاره‌ای دیگر را مردانه قلمداد کنیم، وجود ندارد و خصوصیات زنانه و مردانه تحت تأثیر شرایط اجتماعی و فرهنگی است.<sup>۵</sup>

۱. سیمون دوبوار؛ جنس دوم؛ ترجمه قاسم صنعوی؛ ص ۱۶.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۳۱۳.

3. Arapesh.

۴. شرمین وود؛ دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی: دیدگاه‌های کلاسیک و رادیکال؛ ترجمه مصطفی ازکیا؛ ص ۱۳۹.

۵. همان.

فمینیست‌ها با استناد به این‌گونه شواهد، توانستند تعریف و تقسیم‌بندی جدیدی ارائه دهند؛ بدین ترتیب آنان قائل به دو نوع تفاوت بین دو جنس شدند:

۱. تفاوت‌های زیست‌شناختی که ریشه در طبیعت و خصوصیات بیولوژیکی زن و مرد دارد و تغییرناپذیر است؛

۲. تفاوت‌های جامعه‌شناختی که تحت تأثیر فرهنگ، اجتماع، آموزش و مانند آنها، به وجود می‌آید و لذا با تغییر عوامل مذکور قابل تغییر است.

فمینیست‌ها تفاوت‌های زیست‌شناختی را جنس (Sex) و تفاوت‌های جامعه‌شناختی را جنسیت<sup>۱</sup> (Gender) نامیدند.

آن اُکلی در کتاب جنس، جنسیت و جامعه<sup>۲</sup> با تمایز قائل شدن میان جنس و جنسیت اعلام کرد: جنس واژه‌ای است که به تفاوت‌های زیست‌شناختی میان زن و مرد یعنی تفاوت مشهود در اندام‌های جنسی و عمل تولید مثل اشاره دارد؛ اما جنسیت مسئله‌ای است فرهنگی که به طبقه‌بندی اجتماعی مذکر و مؤنث مربوط می‌شود.<sup>۳</sup>

نکته دیگری که مطالعات انسان‌شناختی نشان می‌داد، این بود که علی‌رغم تفاوت معنای مردانگی و زنانگی در جوامع مختلف، چند امر مشترک در این رابطه بین جوامع مختلف وجود دارد: یکی اینکه محور اصلی نقش‌های جنسیتی زنان «مادری» است؛ یعنی از زنان انتظار می‌رود همان‌طور که کودک را به دنیا می‌آورند، غذای او را تأمین کنند و سایر مسئولیت‌های مراقبتی از او را

۱. اصطلاح جنسیت در آغاز، کاربرد پزشکی و روان‌پزشکی داشت و روان‌شناسان از دهه ۱۹۳۰ از آن برای توصیف صفت‌های روانی افراد، بدون ربط دادن آنها به مرد یا زن استفاده کردند. در سال ۱۹۶۸ روان‌پزشکی به نام رابرت استلر در کتاب جنس و جنسیت به مطالعه کودکانی پرداخت که از لحاظ زیست‌شناختی (مطابق با کروموزم‌ها) از یک جنس بودند، اما متعلق به جنس دیگر به نظر می‌رسیدند. بیشتر نمونه‌های یافت‌شده، نوزادانی بودند که از لحاظ ژنتیکی مؤنث بودند، اما با خصوصیات جنسی مذکر زاده می‌شدند. این اطفال را می‌شد، پسر یا دختر بار آورد؛ بنابراین استلر، جنسیت را برای اشاره به رفتار، احساسات، اندیشه‌ها و رویاهایی که به هر دو جنس مربوط می‌شدند، اما معانی ضمنی زیست‌شناختی مهمی نداشتند به کار برد. فمینیست‌ها واژه جنسیت را در راستای نظریه‌پردازی خودشان به کار بردند (جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۲۷).

2. Sex, Gender and Society.

۳. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۲۷.

به عهده بگیرند؛ دوم اینکه ممکن است کاری در جامعه X مردانه و در جامعه Y زنانه تلقی شود، اما این طرز برخورد مشترک وجود دارد که آن کار در جامعه X (مردانه) ارزشمند و در جامعه Y (زنانه) بی‌ارزش تلقی می‌شود.<sup>۱</sup>

براین اساس، فمینیست‌ها تفکیک جنس و جنسیت در نظام مردسالار را امری سیاسی برای عقب‌نگه‌داشتن زنان و تسلط مردان بر آنان ارزیابی کردند. کیت میلث، نقش‌های جنسیتی را شکلی از سرکوب می‌داند که مردان توسط آن زنان را از عرصه عمومی که عرصه قدرت و فعالیت اجتماعی است، دور می‌کنند. فیلیس چسلر در کتاب *زنان و جنون* (۱۹۷۲) انتظارات جامعه از زنان، در قالب نقش‌های زنانه را انتظاراتی از انسان‌های غیرعادی یا از کارافتاده می‌داند که زنان را به سوی شکست و جنون می‌کشاند.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب فمینیست‌ها با تفکیک بین جنس و جنسیت، فصل جدیدی در مبحث تفاوت گشودند و قسمت اعظم تفاوت‌های زن و مرد را محصول فرهنگ و جامعه دانستند؛ اما نتوانستند تفاوت‌های زیست‌شناختی زن و مرد را انکار کنند و حداقلی از آن را پذیرفتند.

### ۳. فمینیسم و سیاست

یکی از عرصه‌هایی که نظرات انتقادی فمینیست‌ها همواره آن را نشانه رفته، عرصه سیاست و نظرات سیاسی است.

نحوه برخورد و تعامل فمینیسم با سیاست نیز مانند سایر موضوعات مطرح در فمینیسم، در طول تاریخ فمینیسم متفاوت و متغیر بوده است. نقطه اشتراکی که علی‌رغم تمام تفاوت‌ها در این موضوع وجود دارد، تأکید فمینیست‌ها بر نامساعد بودن وضع سیاسی زنان، کوشش برای کشف علل این وضع و ارائه راه‌حل برای رهایی از آن است. بحثی که پیش‌رو داریم به مباحث مطرح شده در این رابطه در موج اول، دوم و سوم و در گرایش‌های مختلف فمینیستی می‌پردازد.

۱. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۳۱۳.

۲. مگی هام و سارا گمبل؛ *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۴۰۱-۴۰۲.

## موج اول: فمینیسم لیبرال و سیاست

چنانچه گذشت، فمینیسم لیبرال تحت تأثیر لیبرالیسم، وصول زنان به برابری حقوقی را وجهه همت خود قرار داده بود. تأکید فمینیسم لیبرال بر حقوق برابر آنچنان بود که ماهیت اصلی آن را تشکیل می‌داد؛ به طوری که در این زمان از جنبش زنان به عنوان جنبش حقوق زنان یاد می‌شود؛ ضمن آنکه تأکید بر مسئله حق رأی و تمرکز مبارزات بر کسب آن نیز بر این مطلب دلالت می‌کند.

بنیان فکری این مطالبات چنانچه در آرای متفکران فمینیست آن زمان (ولستون کرافت، میل و...) دیده می‌شود، اعتقاد به برابری زن و مرد در قوه عقل و خرد و لذا لزوم برابری آنان در قانون است؛ بنابراین اولین برخورد و فعالیت سیاسی فمینیستی مربوط به فمینیسم لیبرال می‌شود که به محرومیت زنان از حقوق سیاسی لیبرالی، از جمله حق رأی اعتراض می‌کند. در این مرحله فمینیست‌ها با مطلوب شمردن آموزه‌های سیاسی لیبرالیسم، خواهان اصلاح آن به نفع زنان و برخورداری زنان از حقوق شهروندی شدند؛ برای نمونه اولمپ دوگوژ، انقلابی فرانسوی در سال ۱۸۹۱ در پاسخ به اعلامیه حقوق بشر و شهروند<sup>۱</sup> اعلامیه حقوق زن و شهروند<sup>۲</sup> را تدوین کرد. جمله معروف او: «همان‌طور که زن حق بالا رفتن از سکوی اعدام را دارد، باید حق بالای تریبون رفتن را هم داشته باشد»<sup>۳</sup> نمونه بارز مطالبات سیاسی فمینیست‌ها در آن زمان است.

تلقی‌ای که فمینیست‌ها از مبارزه برای کسب حق رأی داشتند، این بود که با دستیابی زنان به حق رأی، به تدریج و خودبه‌خود سایر نابرابری‌های سیاسی و حقوقی نیز از بین خواهد رفت. خلاصه اینکه در موج اول، فمینیست‌ها با پذیرش چارچوب سیاسی موجود در جامعه، نسبت به نابرابری‌های سیاسی موجود انتقاد نمودند و خواهان اصلاح آن به نفع زنان شدند.

## موج دوم: فمینیسم رادیکال و سیاست

نظریات سیاسی فمینیستی در فمینیسم رادیکال وارد مرحله جدید و متفاوتی

1. Declaration of The Rights of Man and Citizen.

2. Declaration of The Rights of Woman and Citizen.

۳. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۵۱-۵۲.



شد؛ به‌طور خلاصه توجه به تفاوت‌ها و انتقاد از فلسفه سیاسی سنتی دو شاخصه نظریات فلسفی فمینیسم رادیکال می‌باشد.

### توجه به تفاوت‌ها

رادیکال‌ها معتقد بودند: برابری قانونی که در فمینیسم لیبرال دنبال می‌شد، برخلاف تصور لیبرال‌ها به برابری سیاسی نمی‌انجامد. فمینیست‌های رادیکال (بر مبنای همان اختلاف‌نظری که با لیبرال‌ها در مورد بحث تفاوت یا برابری داشتند) اظهار داشتند تأکید بر مساوات و برابری و غفلت از تفاوت‌ها، سبب شده است زنان نتوانند از حقوق برابر به‌طور کامل استفاده کنند.<sup>۱</sup> از نظر آنها شاهد این امر، حضور کم‌رنگ زنان در عرصه‌های سیاسی و فاصله قابل ملاحظه تعداد نمایندگان زن نسبت به نمایندگان مرد در پارلمان، حتی سال‌ها پس از اخذ حق رأی بود؛<sup>۲</sup> همچنین از نظر رادیکال‌ها، تلاش برای احراز حقوق شهروندی برابر با مردان که در فمینیسم لیبرال پیگیری می‌شد، به‌دلیل نادیده گرفتن تفاوت‌های واقعی، به نابرابری، تبعیض و مرد کردن زنان می‌انجامد.<sup>۳</sup>

در این راستا، رادیکال‌ها تأکید می‌کنند: اجرای عدالت در همه عرصه‌ها از جمله در سیاست تنها با در نظر گرفتن تفاوت‌ها (گرایش‌ها، علایق، شرایط و مسائل سیاسی خاص زنان) عملی و محقق می‌شود.<sup>۴</sup>

### انتقاد از فلسفه سیاسی سنتی

فمینیست‌های رادیکال، معتقدند: مشکلاتی ریشه‌ای و جدی در نظام و نظریه سیاسی رسمی وجود دارد که باعث نابرابری‌ها و تبعیضات موجود در عرصه سیاست می‌شود و راهکارهای سطحی‌نگرانه فمینیسم لیبرال، نه تنها ریشه نابرابری را نمی‌خشکاند، بلکه به مخفی نگه داشتن آن نیز کمک می‌کند.

---

۱. سوزان مندوس؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۳۲۹.

۲. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۵۴.

۳. تونی فیتس پاتریک؛ «شهروندی بر مبنای جنسیت»، نظریه رفاه: سیاست اجتماعی چیست؟؛ ترجمه هرمز همایون‌پور؛ ص ۱۴۹.

۴. برای توضیح بیشتر ر. ک به: سوزان مندوس؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۳۲۹.

برهمن اساس، فمینیست‌های رادیکال، انتقاد از فلسفه سیاسی سنتی، تحلیل چگونگی پرورش تبعیض‌ها در این نظام و ارائه نظریات و مفاهیم جدید سیاسی را وجهه همت خود قرار دادند.

### تفکیک عمومی - خصوصی<sup>۱</sup>

نقطه آغاز انتقادات سیاسی رادیکال‌ها به تفکیک عرصه‌های زندگی به عرصه خصوصی (خانه، خانواده و به‌طور کلی امور و مسائل شخصی) و عرصه عمومی (اجتماع، عرصه کار، سیاست و سایر مسائل عمومی) برمی‌گردد.

تفکیک عمومی و خصوصی در فرهنگ غرب امری ریشه‌دار، بنیادین و پذیرفته شده به‌شمار می‌آید که سایر نظریه‌پردازان‌های سیاسی، اجتماعی و حقوقی بر پایه این مفهوم صورت می‌گیرد. علی‌رغم توصیف‌های متفاوتی که گروه‌های مختلف از این عرصه‌ها به عمل می‌آورند،<sup>۲</sup> نقطه مشترک تمام این نظریات آن است که اولاً عرصه خصوصی بیرون از وظایف قانون‌گذاران تلقی می‌شود و ثانیاً، زنان برای حضور در عرصه عمومی، نامناسب و جایگاه مناسب آنها، خانه، خانواده و عرصه خصوصی تشخیص داده می‌شود.<sup>۳</sup>

تاریخ فرهنگ غرب نشان می‌دهد نامناسب دانستن زنان برای عرصه عمومی، امری با سابقه، ریشه‌دار و رایج است. از نظر ارسطو هیچ ابهامی درباره خارج بودن زنان از فعالیت‌ها و جریان‌های اداره شهر وجود نداشت. به نظر او گرچه زنان در حیات و بقای زندگی شهر نقش حیاتی دارند، اما با وجود مسئولیت‌هایی چون تغذیه کودکان و پرداختن به امور خانه، وقت لازم برای درگیری در سیاست را ندارند. افلاطون نیز که در نظریه‌ای انقلابی نسبت به هم‌عصرانش معتقد بود تواناترین افراد طبقه بالای زنان، می‌توانند در حکومت سیاسی دست داشته باشند، در کتاب قوانین خود سنتی را پایه‌گذاری نمود که در آن سیاست و زنان ناموافق هستند.<sup>۴</sup>

#### 1. Public / Private.

۲. مثلاً لیبرال‌ها عرصه خصوصی را عرصه آزادی فرد می‌دانند که مرد زیر فشار قدرت حکومت قرار ندارد، اما جمهوری خواهان عرصه عمومی را عرصه آزادی حقیقی می‌دانند؛ چراکه عرصه حقوق شهروندی و مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی مردان است.

۳. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۴۵.

۴. نسرین مصفا؛ گزارش کتاب «تفسیرهای فمینیستی و نظریه سیاسی»، نشریه سیاست خارجی؛ ش ۲،

موضوع خارج بودن زنان از سیاست، گرچه به‌طور ضمنی در آرای متفکران غرب وجود داشت، اما تا قبل از دوران مدرن و مسائلی چون اعلامیه حقوق بشر، حقوق شهروندی و دولت لیبرال به‌طور رسمی مطرح نبود و تنها پس از این دوران بود که قانونی و نهادینه شد.

### دور نگه داشتن زنان از سیاست

یکی از تبعات منفی ایدئولوژی تفکیک دو عرصه عمومی و خصوصی، از نظر رادیکال‌ها، دور نگه داشتن زنان از سیاست است. مردان همواره این‌گونه وانمود کردند که زنان به دلیل ماهیت عاطفی و غیرمنطقی‌شان نمی‌توانند در امور سیاسی فعالیت کنند؛ از سوی دیگر امور سیاسی، اموری معرفی شدند که با علائق ذاتی زنان نیز ناسازگار است؛ چراکه علائق اصلی زنان در قلمرو امور خانگی واقع شده است. حضور کم‌رنگ زنان در عرصه‌های سیاسی (انتخابات، احزاب و تشکیلات سیاسی) نیز شاهدی بر بی‌علاقگی زنان به سیاست تلقی شده است؛ همچنین این طرز فکر وجود دارد که زنان استقلال سیاسی ندارند و تحت تأثیر آرای سیاسی پدران و شوهران خویش‌اند.<sup>۱</sup>

فمینیست‌ها به تمام این مسائل از زاویه‌ای دیگر می‌نگرند. آنان ترویج ایده نامناسب بودن و بی‌علاقگی زنان به سیاست را ابزاری در دست مردان برای دور نگه داشتن آنان از عرصه سیاست و نگه داشتن آنان در خانه برای انجام انواع خدمات به مردان عنوان می‌کنند. از نظر آنان این درست نیست که زنان به سیاست، کاری ندارند، بلکه سیاست به‌گونه‌ای تعریف شده است که با مسائل مبتلابه زنان کاری ندارد.

رادیکال‌ها معتقدند: جریانی از سوی مردان وجود دارد که در صدد است تمام امور مورد علاقه و مورد اهمیت برای زنان را که می‌تواند سیاسی تلقی شود، اخلاقی و غیرسیاسی تعریف کند؛ برای مثال کاهش بودجه آموزش و بهداشت و خدمات اجتماعی بر زندگی زنان بیش از مردان تأثیر می‌گذارد و طبیعی است که زنان به این‌گونه امور حساسیت بیشتری نشان می‌دهند؛ اما معمولاً اعتراضات و مبارزات زنان در این راستا نادیده گرفته و به اخلاقیات یا

مسائل عرصه خصوصی و... موکول می‌شود؛ درحالی که می‌تواند اموری سیاسی تلقی شود. دیگر اینکه اگر بپذیریم زنان واقعاً به عرصه عمومی کمتر توجه و علاقه نشان می‌دهند، این امر می‌تواند نه به دلیل بی‌علاقگی ذاتی آنان، بلکه به این خاطر باشد که زنان با دیدی واقع‌گرا احساس می‌کنند مردان عرصه سیاست را تحت سیطره و حاکمیت خود گرفته‌اند و آنان نمی‌توانند نقشی در این عرصه ایفا کنند.<sup>۱</sup>

### غفلت از مشکلات زنان در عرصه خصوصی

یکی دیگر از تبعات ایدئولوژی عمومی - خصوصی از نظر رادیکال‌ها، غفلت جامعه و قانون‌گذاران از مسائل و مشکلات عرصه خصوصی است. از نظر رادیکال‌ها، تعریف عرصه خصوصی به‌عنوان عرصه‌ای خارج از دستور کار حکومت و آزاد از قیدهای قانون، و از سوی دیگر میل درونی مردان برای اعمال سلطه بر زنان، سبب شده است خانه به قلمرو حکمرانی، استبداد و زورگویی مردان و استثمار زنان تبدیل شود. رادیکال‌ها تأکید می‌کنند: مردان هم در عرصه عمومی و هم در عرصه خصوصی بر زنان تسلط دارند و تفکیک همراه‌کننده<sup>۲</sup> عمومی - خصوصی همواره بر مظالم مردان بر زنان در عرصه خصوصی سرپوش گذاشته است.

### گسترش مرزهای سیاست

فمینیسم رادیکال، پس از انتقاد از نظریات سیاسی معاصر و نابسندگی ارزیابی کردن آنها، به طرح مفاهیم، تعاریف، مسائل و نظریات جدید سیاسی می‌پردازد. گسترش مرزهای سیاست رویکردی است که فمینیست‌ها در این مرحله در پیش گرفته‌اند. فمینیست‌ها معتقدند: مرزهای سیاست باید به‌گونه‌ای گسترش یابند که تمام عرصه‌های زندگی را دربرگیرد. از نظر آنان تفکیک عمومی و خصوصی، غفلت از مسائل زنان در عرصه خصوصی و ناتوان انگاشتن زنان از سیاست باید به‌عنوان اقدام سیاسی و مقوله سیاسی مورد بحث قرار گیرد.<sup>۳</sup>

۱. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۵۳-۲۵۴.

۲. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۲۸.

۳. آلیسون جگر؛ «فمینیسم به‌مثابه فلسفه سیاسی»؛ ترجمه مریم خراسانی؛ جامعه سالم، ش ۲۶، ص ۶۲ و جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۵۴.

در راستای گسترش مرزهای سیاست در فمینیسم رادیکال، معنای جدید و متفاوتی از سیاست ارائه می‌شود؛ به گونه‌ای که مرزهای قلمرو خصوصی را می‌شکند و شخصی‌ترین و خصوصی‌ترین روابط دو جنس را از منظر سیاست ارزیابی می‌کند. کیت میلِت در آغاز کتاب *سیاست جنسی*<sup>۱</sup> (۱۹۷۰) این سؤال را مطرح می‌کند که: آیا می‌توان رابطه دو جنس را از زاویه‌ای سیاسی نگریست؟ میلِت مدعی می‌شود: با تعریف جدیدی از سیاست، حتی روابط دو جنس نیز وارد مفهوم سیاست می‌شود. در این تعریف جدید، سیاست به معنای روابط مبتنی بر قدرت و سلسله‌مراتبی است که طی آن گروهی از اشخاص، توسط گروهی دیگر کنترل می‌شوند.<sup>۲</sup>

فمینیسم رادیکال با تعریف سیاست به عنوان روابط مبتنی بر قدرت یا روابط مبتنی بر سلطه، باب جدیدی در نظریات سیاسی گشود. در مرحله بعد فمینیست‌ها ادعا می‌کنند: روابط قدرت در همه جا و در همه عرصه‌ها و حتی در خصوصی‌ترین روابط زن و مرد وجود دارد و مردان در کلی‌ترین و جزئی‌ترین روابطشان با زنان سعی دارند بر آنها تسلط یابند و اعمال قدرت نمایند؛ بر همین اساس شعار معروف «امر شخصی، سیاسی است»<sup>۳</sup> در فمینیسم رادیکال شکل گرفت و به شعار اصلی فمینیسم موج دوم تبدیل شد.<sup>۴</sup>

توجه به این نکته لازم است که از نظر رادیکال‌ها گمراه‌کننده و سیاسی دانستن تفکیک عرصه خصوصی و عمومی به معنای عدم تمایز این دو عرصه نیست و برخلاف نظر تعداد کمی از آنها که معتقدند مرزهای این دو عرصه باید به طور کلی از بین برود، اکثر رادیکال‌ها خواهان بازسازی این دو مفهوم‌اند؛ به عبارت دیگر فمینیست‌ها به نحوه تفکیک و معنایی که برای دو عرصه در نظر گرفته می‌شود، اشکال وارد می‌کنند نه به اصل تفکیک. از نظر آنها در وهله نخست، تعریف دو عرصه عمومی و خصوصی باید فارغ از هرگونه جنسیت‌محوری (مردانه یا زنانه دانستن هریک از عرصه‌ها) صورت پذیرد؛ دوم

### 1. Sexual Politics.

۲. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۵۶-۵۵.

### 3. Personal is Political.

۴. مگی هام و سارا گمبل؛ فرم‌نگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۲۸.

اینکه نباید این دو عرصه کاملاً جدا از هم تلقی شوند؛ بلکه باید روابط و تعاملات آنها با یکدیگر مدنظر قرار گیرد و سوم اینکه تغییرپذیری مرزهای این دو عرصه باید براساس تغییرات و تحولات اجتماعی پذیرفته شود.<sup>۱</sup>

الگویی که نانسی فریزی برای تعریف جدید این دو عرصه پیشنهاد می‌کند، این است که هر دو عرصه به‌طور برابر برای هر دو جنس تعریف شود؛ به‌طوری‌که مردان و زنان در مزایا و مسئولیت‌های کارهای دستمزدی عرصه عمومی و غیردستمزدی عرصه خصوصی، به‌طور برابر شریک و سهم باشند؛ بدین ترتیب ضمن حفظ تمایز عرصه‌ها از تبعات جنسیت‌محوری آن دو در امانیم.<sup>۲</sup>

#### ۴. علم و معرفت‌شناسی فمینیستی

همان‌طور که گذشت<sup>۳</sup> ماجرای انتقاد فمینیست‌ها از علوم و دانش‌های موجود، به فمینیسم رادیکال و طرح آموزه نظام مردسالاری بازمی‌گردد. رادیکال‌ها مدعی شدند: همه عناصر نظام مردسالار اعم از سیاست، مذهب، فرهنگ، علوم و دانش‌ها و مانند آنها، به دست مردان و در جهت منافع آنان و به سلطه کشاندن زنان طراحی شده است.

موضوع تأثیر مردسالاری در علوم، در فمینیسم پسامدرن محوریت بیشتری یافت؛ چراکه آموزه‌های مبنایی این گرایش فمینیستی، یعنی پساختارگرایی و پسامدرنیته، بستر نظری مناسبی برای پرورش این موضوع فراهم آورد.

نقد فرافکنی، مطلق‌انگاری و ادعای حقیقت و عینیت عقلانیت مدرن در مکتب پساختارگرایی و پسامدرنیته، فمینیست‌ها را در نقد علوم به اصطلاح مردانه یاری رساند.

نقد علوم زمانه برای فمینیست‌ها از آن جهت اهمیت دارد که به اعتقاد آنها رابطه مستقیمی میان جایگاه زنان در نظریات علمی و جایگاه آنان در اجتماع

۱. جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۵۰.

۲. تونی فیتس پاتریک؛ «شهروندی بر مبنای جنسیت»، نظریه رفاه: سیاست اجتماعی چیست؟؛ ترجمه هرمز همایون پور؛ ص ۱۴۹.

۳. ر. ک به: بحث گرایش‌ها، گرایش فمینیسم رادیکال.

وجود دارد. ایریگاری، فیلسوف فمینیست موج سوم، این اهمیت را چنین ترسیم می‌نماید: «آنچه زنان را از فلسفه محروم می‌کند و آنچه زنان را از سیاست محروم می‌کند، یک چیز واحد و همسان است و میان وضعیت زنان در اندیشه غربی و وضعیت زنان در جامعه غربی رابطه‌ای وجود دارد».<sup>۱</sup>

لورین کد نیز تصریح می‌نماید: «زنان تنها با دست یافتن به مواضع معتبر علمی، می‌توانند به آزادی‌ای برسند که سیاست فمینیستی ملتزم به تحقق آن است».<sup>۲</sup>

چیزی که در این میان مشخص می‌شود، رابطه علم و معرفت‌شناسی فمینیستی با سیاست فمینیستی است. اکثر فمینیست‌ها اذعان دارند: نظریات مطرح در علم و معرفت‌شناسی فمینیستی در پی یافتن حقیقت و صدق نیست، بلکه ملاک اصلی این نظریه‌پردازی‌ها مفید بودن سیاسی و یا به عبارت دیگر، پشتوانه نظری‌ای است که برای مبارزات فمینیستی به دست می‌دهند.<sup>۳</sup>

فعالیت‌های نظری فمینیست‌ها در این عرصه را می‌توان در مراحل ذیل طبقه‌بندی نمود:

مرحله اول به نقد علوم توسط فمینیست‌ها اختصاص دارد که هسته مرکزی این انتقادات، مردانه بودن علوم و دانش‌ها در ابعاد مختلف است. در مرحله دوم، فمینیست‌ها با مطالعه و بازبینی علوم در تاریخ اندیشه غربی، سعی می‌کنند جهت‌گیری‌های جنسیتی‌ای را که در عمق اندیشه غربی ریشه دوانده است، نشان دهند و از مردانگی علم پرده بردارند. پس از اثبات این جهت‌گیری و لذا رد اعتبار علوم مردانه، مسئله طرح علمی معتبر برای جایگزینی با علوم مردانه مطرح می‌شود؛ اما از آنجاکه ریشه مشکلات علوم، جهت‌گیری‌های نادرست معرفت‌شناختی تشخیص داده می‌شود، فمینیست‌ها در مرحله سوم، به بازبینی و نقد نظریات معرفت‌شناختی موجود می‌پردازند و نظریاتی را نیز تحت عنوان «معرفت‌شناختی فمینیستی» طرح می‌کنند.

۱. مادن ساراپ؛ راهنمایی مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم؛ ترجمه محمدرضا تاجیک؛ ص ۱۶۳.

۲. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی و فمینیسم»؛ ترجمه فاطمه مینایی؛ ناقد، ش ۱، ص ۱۶۵.

۳. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۵۹.

با استفاده از اصول معرفت‌شناختی اتخاذ شده، فمینیست‌ها می‌کوشند علمی جایگزین با رعایت اصول معرفت‌شناختی فمینیستی و به دور از اشتباهات موجود در علوم مردانه ارائه دهند. تفصیل مسائلی مذکور در ادامه همین بخش خواهد آمد.

### سرشت مردانه علم

تحقیقات فمینیستی در بررسی علوم و دانش‌ها به این نتیجه رسید که تسلط نظام مردسالار بر عرصه علم و دانش، سرشتی مردانه برای علم و اندیشه غرب فراهم آورده است؛ برای مثال این مطالعات نشان داد زنان در نمونه‌های پژوهشی جامعه‌شناسی کاملاً نادیده انگاشته شدند و یا در حاشیه قرار گرفتند. در این پژوهش‌ها توجهی به علایق و منافع زنان نشان داده نمی‌شود و زنان با معیارهای مردانه سنجیده و اصول مربوط به زندگی آنها با پیش‌داوری‌های مردانه استنتاج می‌شود.<sup>۱</sup>

به نظر فمینیست‌های رادیکال، نظریات اجتماعی و سیاسی را مردان نوشته و می‌نویسند و این نظریه‌ها برای مردان و درباره مردان بوده و هست و زن در نظریه اجتماعی و سیاسی غایب است. در علم جامعه‌شناسی، آنچه مستقیماً به زندگی زنان مربوط می‌شود، یعنی خانواده، عرصه خصوصی، عواطف، روابط و مانند آنها، موضوعات ارزشمندی برای مطالعه قلمداد نمی‌شود؛ درحالی‌که مسائل و ارزش‌های مردانه از قبیل رقابت، پرخاشگری، قدرت، کار مردان و نظیر آن به صورت جدی مورد بحث قرار می‌گیرد.<sup>۲</sup>

فمینیست‌ها ادعا می‌کنند: تاریخ، تاریخ مردان است و به زنان توجه نکرده است. مطالعات تاریخی همواره به عرصه عمومی که عرصه مردان است، توجه نموده است و زنان در تاریخ یا به‌طورکلی مطرح نشده‌اند و یا به‌عنوان موجوداتی مستقل از مردان مطرح نشده‌اند.<sup>۳</sup>

فمینیست‌ها بیان می‌دارند: جهت‌گیری مردانه در زیست‌شناسی، علت بسیاری از نظریات موجود در این علم است؛ به‌طوری‌که تغییر این رویکرد به

۱. پاملا ابوت و کلر والاس؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۷۴.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۳۰۷-۳۰۸.

۳. همان؛ ص ۳۰۳.



نتایجی کاملاً برعکس می‌انجامد. فرض‌هایی چون قدرت فیزیکی و ذهنی بیشتر مردان که زیربنای بسیاری از تحقیقات و نتیجه‌گیری‌های زیست‌شناختی قرار می‌گیرد، از منظر فمینیست‌ها کاملاً متعصبانه و مردود است.<sup>۱</sup>

روان‌شناسی نیز با ارائه و ترویج کلیشه‌های جنسیتی، در خدمت حفظ و بقای نظام پدرسالار قرار می‌گیرد؛<sup>۲</sup> به بیان جورج ریتزر، این سؤال فمینیسم که زنان در کجای تحقیقات علمی جا گرفته‌اند و در صورت عدم حضور، دلیل آن چیست، پیامدهای انقلابی‌ای را در پی داشته است؛ چراکه مشخص ساخته آنچه به‌عنوان تجارب علمی پنداشته شده، در واقع تجارب جزئی مردان بوده است.

فمینیست‌ها به این نتیجه رسیدند که برای داشتن علمی جامع باید مجموعه کلی جدیدی از کنشگران را بازشناسی کنیم که مسلماً زنان بخش عمده‌ای از این افراد فراموش شده هستند. ریتزر تأثیر این بازشناسی را به کشف انواع ستاره‌های تاکنون رصد نشده در کیهان، از طریق عدسی‌های یک تلسکوپ جدید تشبیه می‌کند.<sup>۳</sup>

در ادامه پرده‌برداری فمینیست‌ها از ماهیت مردانه علوم، فمینیست‌ها به دلیل اهمیت فلسفه در فرهنگ غربی که فلسفه را گفتمان برتر و گفتمان در باب گفتمان‌ها می‌دانند،<sup>۴</sup> بیشتر به سراغ آرای فیلسوفان غرب می‌روند و خصلت مردم‌محورانه نظریات آنان را نقد می‌کنند.

ژنویو لوید، لوس ایریگاری و میشل لدوف، به بررسی مردم‌محوری فلسفه غرب پرداخته‌اند. ژنویو لوید در کتاب *عقل مذکر سعی دارد سرشت مردانه فلسفه غرب را در آرای یک‌کایک فیلسوفان - از باستان تا روشنگری - نشان دهد و ثابت کند عقلی که در فلسفه و سپس در علوم از آن سخن می‌رود، برخلاف ادعای فیلسوفان و دانشمندان عقلی، فارغ از جنسیت نیست، بلکه عقل مذکر است. لوید، بیش از هر چیز بر استعاره‌های جنسیتی شایع و معروف در فلسفه غرب انگشت می‌گذارد که تأثیر عمیقی بر تفکر فیلسوفان داشته است. مطالعه*

۱. همان؛ ص ۳۰۵-۳۰۶.

۲. همان؛ ص ۳۰۸-۳۰۹.

۳. جورج ریتزر؛ *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۶۶۱.

۴. اریک ماتیوز؛ *فلسفه فرانسه در قرن بیستم*؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۷۲.

نشان می‌دهد از آغاز تفکر فلسفی غرب، همواره جسم و بدن به زن و عقل و نفس به مرد تشبیه شده است. در فلسفه یونان قدیم، زمین (زنانگی) چیزی بود که عقل باید از آن بگذرد.

هیلمن نیز علم غربی و مدرن را ابزار بلند و برنده ذهن مذکر دانسته است که بخش‌هایی از ماهیت خود را - که آنها را حوا، مؤنث و پست می‌خواند - دور ریخته است.<sup>۱</sup>

فرانسیس بیکن، فرهنگ علمی و فلسفی مسلط در قرن هفدهم را یک زایش حقیقتاً مذکر اعلام نمود و هنری الدنبرگ، منشی انجمن سلطنتی در سال ۱۶۶۴ بیان کرد که مشغله آن انجمن، برپا کردن یک فلسفه مذکر بوده است.<sup>۲</sup>

لوید با ارائه شواهدی تفصیلی از کلمات فیلسوفان غربی در باب عقل نتیجه می‌گیرد: زن‌ستیزی اندیشه‌های فلسفه آنچنان در تاروپود فکر فلسفی غرب ریشه دوانده است که جزء ذات فلسفه است و از آن جدا نمی‌شود.<sup>۳</sup>

با توجه به نقش مبنایی فلسفه برای سایر علوم، عقلانیت مذکر از فلسفه به سایر علوم تسری می‌یابد و بدین ترتیب تمام علوم در تلقی فمینیست‌ها زن‌ستیز و یا حداقل مردانه ارزیابی می‌شوند.

لوس ایریگاری، فیلسوف فمینیست معاصر، در تحقیقاتش می‌کوشد بنیادهای پدرسالاری را در آثار فلسفی نشان دهد. ایریگاری هم مانند لوید معتقد است: عقل و خرد مدرن و به بیانی ارزش‌های عصر روشنگری، با خمیرمایه زن‌ستیزی شکل گرفته است؛ لذا نمی‌توان زن را در جریانی که کاملاً بر ضد او شکل گرفته است، جای داد. ایریگاری تأکید می‌کند: فرهنگ، فلسفه و اندیشه غرب برخلاف ادعای بی‌طرفی و فراگیری‌اش، تک‌جنسی و در حقیقت حاصل اندیشه مذکر است.<sup>۴</sup>

۱. همان؛ ص ۶۷۵.

۲. همان؛ ص ۶۷۶.

۳. ژنویو لوید؛ عقل مذکر: مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب؛ ترجمه محبوبه مهاجر؛ ص ۱۴۸-۱۵۰.

۴. مادن ساراپ؛ راهنمایی بر پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم؛ ترجمه محمدرضا تاجیک؛ ص ۱۵۹.

میشل لدوف به ابعاد دیگری از جهت‌گیری مردانه فلسفه اشاره می‌کند. لدوف اظهار می‌دارد: در طول تاریخ، فلسفه، علمی مردانه و زن، موجودی غیرفلسفی تلقی شده است.<sup>۱</sup>

از این هم که بگذریم، فلسفه، امری عقلانی نشان داده شده است که می‌کوشد مخاطب خود را فقط با نیروی منطقی استدلال‌هایش مجاب کند؛ اما فیلسوفان در ارائه نظریات خود، از استعارات و تصویرسازی‌هایی استفاده می‌کنند و مدعی می‌شوند: استفاده از این تصاویر تنها برای تمهید ذهن مخاطب است و جزء مقدمات استدلال محسوب نمی‌شود. به نظر لدوف، این مسئله فریبی بیش نیست و بررسی دقیق نشان می‌دهد تصویرهایی که فیلسوف به کار می‌برد، اجزای تعیین‌کننده استدلال او است؛ اضافه بر اینکه بسیاری از این تصاویر، بیانگر دشمنی با زن و زنانگی است.<sup>۲</sup>

## ۵. فمینیسم و معرفت‌شناسی

فمینیست‌ها پس از تبیین چگونگی رسوخ علایق و منافع مردان و تأثیرات نظام مردسالار در فلسفه و علم و به عبارت دیگر، بی‌اعتبار خواندن علوم، بر لزوم ارائه علمی جدید و معتبر و فمینیستی تأکید می‌کنند.

اهدافی که در علم فمینیستی دنبال می‌شود، عبارت است از ارائه دانشی که در تحلیل‌ها و نظریه‌پردازی‌هایش به جای استفاده از رویکردهای مردانه، به علایق، منافع و مسائل زنان نظر داشته و از هرگونه مردمحوری و مردسالاری مصون باشد؛ دانشی که از نظریات زنان غفلت نکند و آنها را در مقام فاعل شناسایی بپذیرد، دانشی که با اصول و معیارهای فمینیستی منطبق باشد و در

---

۱. جان لچت؛ پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پسا مدرنیته؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۵۸.  
 ۲. اریک ماتیوز؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۸۸-۲۸۹. البته لدوف، برخلاف ایریگاری و لوید معتقد است: عقلانیت مدرن و فلسفه، ذاتاً مردسالار و زن‌ستیز نیستند و می‌توان آنها را نقد کرد و عناصر مردانه آن را به دور انداخت. به نظر او عملکرد تاریخی فلاسفه باید نقد شود، نه فلسفه به خودی خود (ر. ک به: اریک ماتیوز؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۹۰ و جان لچت؛ پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پسا مدرنیته؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۵۵).

جهت پیشبرد سیاست فمینیستی به کار آید و بالاخره ارائه دانشی که از زنان در برابر عقلانیت مردانه که براساس زن‌ستیزی و سلطه‌جویی بر زنان شکل گرفته است، دفاع کند.<sup>۱</sup>

ارائه هرگونه دانشی در گرو تعریف و تبیین اصول و مبانی معرفت‌شناختی‌ای است که پایه‌های علم بر آن استوار می‌شود. معرفت‌شناسی یا نظریه شناخت هسته اصلی فلسفه و یا شاخه‌ای از فلسفه است که به بررسی مسائل پیرامون معرفت بشری می‌پردازد؛ اینکه آیا انسان می‌تواند به واقع، معرفت و شناخت حاصل کند؟ معرفت به واقع تا چه حد قابل حصول و تا چه حد قابل اطمینان و اتکا است؟ راه‌ها و مسیرهای شناخت کدامند؟ و به‌طور کلی مسائلی از قبیل ماهیت شناخت، امکان یا عدم امکان دستیابی به شناخت و اطلاق یا نسبییت شناخت، مباحثی است که معرفت‌شناسی بدان‌ها می‌پردازد.<sup>۲</sup>

از آنجا که قدم اول برای دستیابی به دانش فمینیستی، اتخاذ مواضع معرفت‌شناختی است، فمینیست‌ها به مباحث معرفت‌شناختی توجه نشان داده‌اند. در این مسیر، بررسی و نقد مکاتب و نظریات معرفت‌شناختی موجود - که علوم به اصطلاح مردانه، براساس آنها شکل گرفته‌اند - مورد توجه فمینیست‌هاست. آنان ضمن نقد اصول حاکم بر معرفت‌شناسی، نظریات و اصول معرفت‌شناختی جدیدی نیز پیشنهاد نموده‌اند.

در قسمت بعد، ضمن بیان انتقادات فمینیست‌ها بر معرفت‌شناسی، سه موضع معرفت‌شناسی فمینیستی مورد بحث قرار می‌گیرد.

### ۱-۵. نقد فمینیسم بر معرفت‌شناسی سنتی

هسته مرکزی نقد فمینیستی بر معرفت‌شناسی سنتی، ادعای عینیت و بی‌طرفی است. اصل مبنایی حاکم بر معرفت‌شناسی سنتی این است که ذهن انسان، فارغ از

۱. ر. ک به: پاملا ابوت و کلر والاس؛ *جامعه‌شناسی زنان*؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۷۶-۲۷۳ و

حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی*؛ تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۴۵۹-۴۶۴.

۲. ر. ک به: مالکوم واترز؛ *جامعه سنتی و جامعه مدرن*؛ مدرنیته و مفاهیم انتقادی؛ ترجمه

منصور انصاری؛ ص ۲۸ و حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی*؛ تاریخ دو قرن

فمینیسم؛ ص ۴۶۴.

تعلقات و ویژگی‌های شخصی، فارغ از شرایط اجتماعی، مذهبی و فرهنگی و به دور از تأثیر عواطف و احساسات و هرگونه تأثیر از ناحیه متعلق شناسایی (چیزی که ذهن به دنبال شناسایی آن است)، می‌تواند به شناختی حقیقی، ثابت و راستین از حقیقت - همان‌گونه که هست - دست یابد؛ سپس از آنجا که این نوع معرفت‌شناسی پایه علوم قرار گرفته است، این چنین استنتاج می‌شود که دستاوردهای علوم، به دور از تأثیرات مذکور و در نتیجه مطابق با واقع (= عینیت) می‌باشد.

فمینیست‌ها مدعی‌اند در پس نقاب عینیت که علوم را فراتر از منافع و تعلقات شخصی و کاملاً مستقل و عقلانی و در نتیجه قابل پذیرش برای تمام انسان‌ها معرفی می‌کند، تعداد اندکی از فاعلان شناسایی قرار دارند که غالباً مذکر، سفیدپوست، اروپایی و دارای موقعیت‌های خاص اجتماعی‌اند.

انتقادات فمینیست‌ها در این زمینه، متأثر از آموزه‌های پسامدرنیسم مبنی بر رد هرگونه ادعای کلان و مطلق‌انگاری و ناباوری به فراروایت‌هاست. اندیشمندان پسامدرن در عرصه معرفت‌شناسی، عینیت‌گرایی را به دلیل مطلق‌انگاری و نادیده گرفتن تفاوت‌ها مؤاخذه می‌کنند. در این زمینه آرای نیچه، فوکو و دریدا در زمینه تأثیر چشم‌اندازهای متفاوت و نهادهای قدرت در جریان معرفت، به یاری فمینیسم آمد و بدین ترتیب فمینیست‌ها در رد عینیت‌گرایی مدرن که به علوم مردانه مشروعیت و اعتبار می‌بخشید، با متفکران پسامدرن هم‌صدا شدند.

فمینیست‌ها به‌طور کلی عینیت را غیرممکن و ادعایی گمراه‌کننده دانستند و معرفت‌شناسی رسمی را به غفلت از نقش فاعل شناسایی، غفلت از نقش اجتماع، سیاست و قدرت و غفلت از نقش و رابطه متعلق شناخت با فاعل شناسایی، محکوم نمودند.

### غفلت از نقش فاعل شناسایی

لورین کد، گفته است: طرح این سؤال که از معرفت چه کسانی سخن می‌گوییم، بنیان‌های معرفت‌شناسی رسمی که علوم تجربی بر پایه آن شکل گرفته است را به چالش می‌کشد. فمینیست‌ها نقش قابل توجهی برای فاعل شناسایی در شناخت قائل‌اند و معتقدند: ذهنیت شناسنده‌ها همچون متعلق‌های شناخت، دارای

اهمیت‌اند و باید اطلاعات تفصیلی دربارهٔ موقعیت معرفت‌شناختی محقق و علایق او در روند تولید معرفت و شناخت، لحاظ شود.<sup>۱</sup>

تأکید فمینیسم به اهمیت نقش فاعل شناسایی در شناخت را می‌توان متأثر از آموزه‌های معرفت‌شناختی نیچه دانست. نیچه، نظریهٔ چشم‌انداز عواطف را به جای معرفت‌شناسی سنتی مطرح می‌کند. به اعتقاد نیچه، شناخت حقیقت برای انسان‌ها جز از طریق چشم‌انداز خاص امکان‌پذیر نیست و همگی ما حقیقت را از دیدگاه فردی و با توجه به اوضاع و احوال زندگی خود درخواهیم یافت. فیلسوفان و دانشمندان نیز همچون سایر انسان‌ها، هنگامی که از حقایق بحث می‌کنند، در واقع از چشم‌انداز خودشان بدان می‌نگرند و لذا آن‌گونه که در معرفت‌شناسی ادعا می‌کنند، نگاهی بی‌غرض و عینی ندارند. نیچه نتیجه می‌گیرد: حقیقت، نسبی است و حقیقت مطلق وجود ندارد.<sup>۲</sup>

نیچه به فیلسوفان توصیه می‌کند: در برابر افسانهٔ خطرناک یک سوژهٔ شناسندهٔ ناب، بی‌خواست، بی‌درد و بی‌زمان و از قرار گرفتن در برابر دام‌های مفاهیمی چون خرد ناب و دانش مطلق بپرهیزند؛ چراکه مطلق دیدن و مطلق دانستن، برابر است با ندیدن و ندانستن؛ دیدن و دانستن، یعنی از چشم‌انداز دیدن و از چشم‌انداز دانستن و بس!<sup>۳</sup>

فمینیست‌ها تأکید می‌کنند معرفت‌شناسی رسمی به دلیل غفلت از نقش فاعل معرفت در معرفت به دام عینیت‌گرایی می‌افتد و آگاهانه یا ناآگاهانه معرفت و دانش عدهٔ محدودی از فاعلان شناسایی را که اغلب مردان سفیدند، به تمام انسان‌ها از جمله زنان تسری می‌دهد.

فمینیست‌ها در ادامه توضیح می‌دهند: از آنجاکه ویژگی‌های فاعل معرفت در شناخت و علمی که به دست می‌دهد، نقش تعیین‌کننده دارد و از آنجاکه جنسیت یکی از عناصر مهم شخصیت افراد است، جنسیت نیز در معرفت فاعل

۱. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمهٔ عباس یزدانی؛ ص ۲۰۶.

۲. نوشین شاهنده؛ نیچه و فمینیسم معاصر؛ ص ۹۵.

۳. همان؛ ص ۹۷.

شناسایی نقش بسزایی دارد. در این زمینه فمینیست‌ها به تأثیر جنسیت مردانه در مردانه رقم خوردن علوم اشاره می‌کنند و معتقدند: جنسیت می‌تواند در تمام مراحل تحقیق، اعم از اینکه دانشمند چه مسئله‌ای را نیازمند به تحقیق ببیند، چه روشی را برای تحقیق برگزیند، چگونه فرضیه خویش را تقریر و فرمول‌بندی کند و حتی در اینکه چه فرضیه‌ای را تأیید کند، تأثیر بگذارد.<sup>۱</sup>

سندرا هاردینگ در این باره گفته است: «فمینیسم، جنسیت را در علوم یا فلسفه وارد نمی‌کند؛ زیرا جنسیت هم‌اکنون نیز در آنها وجود دارد، بلکه فمینیسم، جنسیت را به‌عنوان مقوله‌ای تحلیلی در فلسفه و حوزه مطالعات اجتماعی و گفتمان‌های علمی مطرح می‌کند...»<sup>۲</sup>

### غفلت از نقش اجتماع در معرفت

یکی دیگر از ویژگی‌های معرفت‌شناسی رسمی که فمینیست‌ها با آن مخالف‌اند، فردگرایی<sup>۳</sup> است. فردگرایی در حیطه معرفت‌شناسی به این معناست که فاعل شناسایی، موجودی مستقل و مجزا از جامعه و شرایط اجتماعی است که شرایط پیرامون در معرفتش تأثیری ندارد. این نوع فردگرایی، بیشتر بعد از دکارت رواج یافت که تأکید داشت برای وصول به شناختی واضح و متمایز باید از تأثیر هرگونه عوامل پیرامونی اجتناب کرد.<sup>۴</sup>

در برابر فردگرایی معرفت‌شناختی، گروهی از معرفت‌شناسان تحت تأثیر جریان‌ات ساختارگرایی و پسامدرنیته نقشی محوری و مبنایی برای عوامل و شرایط اجتماعی در معرفت قائل شدند؛ به‌طوری‌که هر معرفتی را ساخته و پرداخته اجتماع دانستند.<sup>۵</sup>

---

۱. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۴۸-۴۷.

۲. سندرا هاردینگ؛ «جنسیت و علم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه بهروز جندقی؛ ص ۲۲۳.

3. Individualism.

۴. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۴۱ و ۲۰۵.

۵. همان؛ ص ۶۱.

در این راستا گرایش نوظهور جامعه‌شناسی معرفت به این مسئله می‌پردازد که انواع اندیشه‌ها، نسبت و رابطه خاصی با یک موقعیت اجتماعی خاص دارد و در انطباق با منافع و علایق اجتماعی معینی تنظیم شده است.<sup>۱</sup> جامعه‌شناسی معرفت، تأثیرگذاری شرایط و موقعیت اجتماعی در جریان تولید معرفت را عنصر ذاتی معرفت می‌داند؛ به طوری که ورای عوامل اجتماعی، حقیقتی برای معرفت قائل نیست.<sup>۲</sup>

بسیاری از فمینیست‌ها در مقابل فردگرایی معرفت‌شناختی، عمیقاً به تأثیر جامعه در معرفت معتقدند و تولید معرفت را فعالیت اجتماعی می‌دانند. سندرا هاردینگ معتقد است: «داننده علم، جامعه علمی است و نه فرد دانشمند.<sup>۳</sup> نلسون نیز تأکید می‌کند: «از آنجاکه معرفت در جامعه ممکن است، لذا در واقع جوامع شناسنده هستند».<sup>۴</sup>

تأثیر آرای میشل فوکو مبنی بر تأثیر قدرت‌های حاکم بر جامعه در تولید معرفت، در موضع‌گیری معرفتی فمینیست‌ها بسیار روشن است؛ برای نمونه، به نظر هاردینگ، فضای سیاسی و اجتماعی، علت تولید دانش است و متناسب با هر فضای سیاسی و اجتماعی، گونه‌ای معین از دانش به وجود می‌آید.

او بین علم و سیاست، رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌کند و علم را مخلوق سیاست می‌داند. او با ایجاد این رابطه، سعی می‌کند نشان دهد چگونه قدرت سیاسی و اجتماعی مردان، علم معاصر را در جهت منافع و اقتدار آنان سوق داد. هاردینگ تصریح می‌کند: «علم تنها یکی از راه‌های ابقا و مشروعیت بخشیدن به سلطه مردانه است».<sup>۵</sup>

فمینیست‌ها با ارائه عوامل و علل اجتماعی و سیاسی در تشکیل معرفت،

۱. مایکل جوزف مولکی؛ علم و جامعه‌شناسی معرفت؛ ترجمه حسین کچوئیان؛ ص ۳۰.

۲. همان؛ ص ۳۴.

۳. سندرا هاردینگ؛ «جنسیت و علم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه بهروز جندقی؛ ص ۲۳۴.

۴. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۲۰۷.

۵. خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۰۹-۱۱۱.



بار دیگر ادعای عینیت در معرفت‌شناسی و علوم رسمی را ادعای گزاف و بی‌معنا تلقی می‌کنند؛ چراکه به تعبیر لورین کد، «وقتی شناخت‌سازی و معرفت‌شناسی درون شرایط اجتماعی - سیاسی قرار می‌گیرد، عینیت هم به‌عنوان ارزشی که محصول جامعه است و از طریق جامعه پدید می‌آید، باید دوباره‌سازی شود».<sup>۱</sup>

فمینیست‌ها به‌تبع قائلین به گرایش جامعه‌شناسی معرفت، معیار سنجش‌ها و باورهایی که از طریق جامعه ساخته شده‌اند و عینیتی ورای جامعه ندارند را خود جامعه می‌دانند و بر این باورند: «اجتماع، در مقام منتقد و داور در توجیه دعاوی معرفتی و در تعیین اینکه پروژه‌های چه کسی تأیید می‌شود و شناخت چه کسی معتبر است، نقش اساسی دارد».<sup>۲</sup>

### تفکیک فاعل‌شناسایی<sup>۳</sup> از متعلق‌شناخت<sup>۴</sup>

سوزان بوردو و فاکس کلر برآنند که علوم جدید بر این پیش‌فرض استوار شده است که بین فاعل‌شناسا و متعلق‌شناخت، تفکیک و تمایز قاطعی وجود دارد؛ درحالی‌که در دوره ماقبل مدرن، این تمایز تا بدین حد وجود نداشت. شناختی که انسان از جهان داشت، به‌منزله پللی بود که انسان را به جهان متصل می‌ساخت؛ یعنی شناخت انسان انعکاس جهان خارج بود؛ اما در دوره مدرن این ارتباط از بین رفت و شناخت، امری ساخته ذهن فاعل‌شناسایی دانسته شد.<sup>۵</sup>

فمینیست‌ها این تفکیک را ناشی از روحیه استقلال‌طلبی و انزوای طلبی مردان و لذا متناظر با خصوصیات مردانه می‌دانند. آنان در توضیح این امر، از نظریه روان‌شناختی روابط با شیء استفاده می‌کنند؛ که حاکی از همانندسازی دختران در جریان کسب هویت جنسی با مادر خود است؛ لذا ارتباط بین مادر و فرزند

---

۱. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۶۴.

۲. همان؛ ص ۱۶۴.

3. Subject.

4. Object.

۵. خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۰۴-۱۰۵.

مشکلی برای شکل‌گیری هویت او ایجاد نمی‌کند؛ درحالی‌که پسران مجبورند این ارتباط را قطع کنند تا به هویت مردانه برسند؛ لذا عنصر جدایی و استقلال از ابتدا با هویت مردان عجین می‌شود. فمینیست‌ها تأکید علم مدرن بر جدایی و استقلال فاعل شناسایی از متعلق شناخت را ناشی از همین خصوصیت روانی مردان می‌دانند.<sup>۱</sup>

بوردو، معتقد است: باید به عنصر زنانه ارتباط در روند معرفت اهمیت بیشتری داد؛ چراکه علت اصلی مشکلات ما در شناخت امور، ناتوانی از برقرار ساختن ارتباط با آنهاست.<sup>۲</sup>

### تأثیر عواطف و احساسات در معرفت

به نظر فمینیست‌ها، باید نقش عواطف و احساسات را به‌عنوان عواملی تأثیرگذار در معرفت، پذیرفت. تأکید بر نقش عواطف و احساسات را می‌توان ذیل تأثیر فاعل شناسایی در شناخت یا لزوم ارتباط با متعلق شناخت، طبقه‌بندی کرد. معرفت‌شناسی مدرن، خصوصاً از دکارت به بعد، عواطف و احساسات را باعث ایجاد خطا در شناخت قلمداد نمود؛ لذا بر لزوم اجتناب از دخالت هرگونه عاطفه و احساس در فرایند شناخت، تأکید کرد.

فمینیست‌ها این طرز فکر را در نتیجه و ادامه تقسیمات و نظام‌های دودویی دانستند که با رعایت نوعی سلسله‌مراتب، عقل را در برابر احساس قرار می‌دهد. به نظر فمینیست‌ها، این تقسیم‌بندی‌ها، پایه و اساسی ندارند و باید ساختارشکنی شوند؛ چون همان‌قدر که عقل و ذهن، در فرایند شناخت، نقش دارند، عاطفه و احساس نیز در این فرایند دخیل‌اند و به‌عبارت‌دیگر، شناخت به همان میزان با احساسات خوب تربیت‌یافته رشد می‌کند که با عقل خوب پرورش‌یافته، پرورده می‌شود.<sup>۳</sup>

۱. همان؛ ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲. همان؛ ص ۱۱۳.

۳. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۲۱۲-۲۱۳.

فمینیست‌ها ذیل تأکید بر ارتباط با متعلق شناخت، تأکید می‌کنند: عواطف، نه تنها مانع و مزاحمی برای دانش محسوب نمی‌شود، بلکه نقشی اساسی در به دست آوردن دانش ایفا می‌کند تا جایی که فاکس کلسر، همدردی<sup>۱</sup> همدلی<sup>۲</sup> و عشق<sup>۳</sup> را به منزله روش‌هایی برای کسب دانش، دانسته است.<sup>۴</sup>

## ۲-۵. معرفت‌شناسی فمینیستی

فمینیست‌ها در کنار نقد نظریات معرفت‌شناسی رسمی و متداول، طرح‌ها و الگوهای جدید معرفت‌شناختی را به منظور جایگزینی با نظریات مورد انتقاد، ارائه نموده‌اند. هرچند ارتباطات این نظریات، گاه طبقه‌بندی آنها را دشوار می‌سازد، اما با این حال می‌توان به سه نظریه معرفت‌شناسی فمینیستی اشاره کرد:

### تجربه‌گرایی فمینیستی

تجربه‌گرایی فمینیستی، حاصل تلفیق نظریات فمینیستی در باب شناخت و مبانی تجربه‌گرایی است؛ به عبارت دیگر این دسته از فمینیست‌ها ضمن قبول اصول و مبانی تجربه‌گرایی، تنها خواستار ایجاد اصلاحاتی در آن می‌شوند. سخن تجربه‌گرایان فمینیست این است که تجربه‌گرایان سنتی، به‌رغم بی‌طرفی و عینیتی که بدان تظاهر می‌کنند، با فرافکنی نظرات مردان دانشمند سفیدپوست اروپایی بر دیگران، تفاوت‌های جنسیتی، قومی، نژادی و... را نادیده می‌گیرند و با بی‌طرفی و غیرسیاسی خواندن دستاوردهای معرفتی خود، بدان مهر عینیت می‌زنند.<sup>۵</sup>

در مقابل تجربه‌گرایی سنتی، این فمینیست‌ها در صددند تا نقش حاشیه‌ای زنان در معرفت را به نقش محوری بدل سازند و هرگونه مردم‌محوری را از مراحل شناخت بزدايند؛<sup>۶</sup> بنابراین هدف تحقیق برای تجربه‌گرایان فمینیست،

---

1. Sympathy.

2. Empathy.

3. Love.

۴. خسرو باقری؛ مبانی فلسفه فمینیسم؛ ص ۱۱۴.

۵. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی و فمینیسم»، ترجمه فاطمه مینایی؛ ناقد؛ ش ۱، ص ۱۶۰ و همو؛

«معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۲۰۵.

۶. پاملا ابوت و کلسر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۸۲.

ایجاد شناختی است که مردانه و دارای گرایش جنسی، نژادی، طبقه‌ای و یا سایر گرایش‌ها نباشد.<sup>۱</sup>

برای مثال ماگریت آیچلر و تجربه‌گرایان فمینیست پیشنهاد می‌کنند: برای ایجاد تحقیقی غیرجنسی باید از هرگونه جنس‌گرایی اجتناب کرد؛ بدین صورت که در عنوان‌ها باید آشکارا جنس پژوهش‌شونده قید شود (عدم جنس‌گرایی در عنوان پژوهش)، باید زبانی به‌کار رود که کاملاً مشخص کند زنان یا مردان یا هر دو گروه مورد خطابند (عدم جنس‌گرایی در زبان تحقیق)، هر دو جنس باید در تحقیقات منظور شوند، مفاهیم و روش‌ها و نتایج تحقیق نیز نباید جنسیت‌زده باشند.<sup>۲</sup>

در این راستا، مفهوم جدیدی از عینیت ارائه می‌شود که حاصل توجه و لحاظ کردن نقش و تأثیر فاعل شناسایی در شناخت به دست آمده است و سندرا هاردینگ آن را عینیت قوی می‌خواند.<sup>۳</sup>

هاردینگ، عینیت تجربه‌گرایی سستی را می‌پذیرد؛ اما آن را به دلیل غفلت از عمومیت نداشتن خود، عینیت ضعیف می‌داند.<sup>۴</sup> او معتقد است: معرفت‌شناسی فمینیستی با رفع چنین نقیصه‌ای می‌تواند به شناختی حقیقی‌تر و عینی‌تر دست یابد. اما بسیاری از فمینیست‌ها، مواضع اصلاح‌طلبانه تجربه‌گرایی فمینیستی را ناکافی و غیرقابل پذیرش می‌دانند. بنا به نظر این عده، تجربه‌گرایی فمینیستی، مفروضات زیربنایی تجربه‌گرایی را که از بیخ‌وبن مردم‌محور است، به چالش نمی‌کشد و صرفاً به اصلاحات و جنسیت‌زدایی‌های روبنایی اکتفا می‌کند.<sup>۵</sup>

مخالفان تجربه‌گرایی فمینیستی معتقدند: «تلفیق تجربه‌گرایی و معرفت‌شناسی فمینیستی کاری ناصواب است؛ چراکه این دو در بعضی اصول مبنایی باهم

۱. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۲۰۶.

۲. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۸۲.

۳. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۲۰۶.

۴. خسرو باقری؛ مبانی فلسفه فمینیسم؛ ص ۱۱۴-۱۲۰.

۵. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۸۲-۲۸۳.

اختلاف نظر دارند؛ از جمله این موارد، فردگرایی حاکم بر تجربه‌گرایی است که با نقش اصولی اجتماع در معرفت‌شناسی فمینیستی تغایر دارد؛ از سوی دیگر این واقعیت که تجربه‌گرایی فمینیست، در مقام فاعل شناسا، نمی‌تواند فردی مجرد و بی‌تاریخ و فارغ از جسم باشد، چنان به‌صراحت، ناقض یکی از اصول اساسی تجربه‌گرایی است که این نوع معرفت‌شناسی را حتی نمی‌توان تجربه‌گرایانه خواند.<sup>۱</sup>

## نظریه دیدگاه فمینیستی<sup>۲</sup>

طرف‌داران نظریه دیدگاه در معرفت‌شناسی فمینیستی می‌پذیرند که انسان قادر به کسب معرفت نسبت به جهان واقعی است؛ اما این معرفت، بسته به جایگاه، چشم‌انداز یا افق دید و نگرش هر شخص متفاوت است و به همین دلیل، از شائبه جانب‌داری، مصون نمی‌باشد.

طرف‌داران نظریه دیدگاه، اضافه می‌کنند: گرچه تمام گزاره‌های معرفتی از دیدگاه و چشم‌انداز خاص برآمده و لذا جانب‌دار هستند، اما نباید تصور کرد که تمام گزاره‌ها و دستاوردهای معرفتی به یک اندازه جانب‌دارانه‌اند و یا به‌عبارت‌دیگر به یک اندازه توانایی و قابلیت بازنمایی و حکایت از جهان واقعی را دارند، بلکه برخی از گزاره‌ها، به‌رغم جانب‌داری اجتناب‌ناپذیرشان، واقعیت اجتماعی را بهتر از گزاره‌های دیگر بیان می‌کنند؛ لذا بسنده‌تر و معتبرترند.<sup>۳</sup>

فمینیست‌های چشم‌اندازگرا، شناخت و معرفت زنان را در مقایسه با مردان، کامل‌تر و عینی‌تر می‌دانند که به‌دلیل ویژگی‌ها و قابلیت‌های خاص خود، از تحریف و جانب‌داری کمتری نسبت به دستاوردهای معرفتی و علمی مردان برخوردار است.<sup>۴</sup> نظریه دیدگاه، به‌شدت تحت تأثیر نظریات معرفتی مارکسیسم است. مارکس معتقد بود: طبقات مختلف اجتماع، به‌تبع موقعیت‌های خاص و متفاوتشان، افق‌های دید متفاوتی دارند؛ لذا شناختی که انسان‌های هر طبقه دارند، با شناخت انسان‌های دیگر طبقات کاملاً متمایز است.

۱. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی و فمینیسم»؛ ترجمه فاطمه مینایی؛ ناقد، ش ۱، ص ۱۶۰.

2. Feminist Standpoint Theory.

۳. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم‌عراقی؛ ص ۲۸۴-۲۸۵.

۴. همان.

مارکس به تمایز معرفتی اکتفا ننمود و اضافه کرد: کارگران و طبقات فرودست، به دلیل موقعیت خاصی که تجربه می‌کنند، افق دید ممتاز دارند؛ چراکه از سویی به‌عنوان تولیدکنندگان، مسئولیت و موقعیت بااهمیتی دارند و از سوی دیگر هرچند در موقعیت کارفرمایان خویش نیستند، ولی از خارج، ناظر اعمال‌شان هستند و از افق بهتری، خوب و بد عملکرد آنان را تشخیص می‌دهند.<sup>۱</sup>

توضیحات متفاوتی در باب چگونگی امتیاز دیدگاه و چشم‌انداز زنانه، توسط فمینیست‌ها ارائه شده که همه آنها ناشی از دخیل دانستن فاعل شناسایی، ویژگی‌های شخص و جنسیت او و همچنین دخیل دانستن عوامل و شرایط اجتماعی در فرایند شناخت است:

۱. گاهی چنین عنوان شده که: از آنجاکه زنان در زندگی‌شان همواره تحت سلطه مردان بوده‌اند و خوب و بد زندگی‌شان وابسته به اراده مردان بوده است، لذا ناچار بودند برای ادامه زندگی‌شان دریابند در ذهن مردان چه می‌گذرد و سرکوبگران خود را برای بقا، حفظ و به دست آوردن منافع خود شناسایی کنند؛ لذا زنان به جهت تلاش برای شناسایی مردان، بر تفکر آنان اشراف دارند؛ در حالی که مردان نیازی به درک تفکرات زنانه احساس نمی‌کردند؛ لذا به آنچه در ذهن زنان می‌گذرد اشراف ندارند؛<sup>۲</sup> بنابراین تفکر زنان، تلفیقی است از چشم‌انداز فرودستی خود و چشم‌اندازهای گروه مسلط.<sup>۳</sup>

۲. نوع دیگری از تبیین نگاه ممتاز زنان، بازهم به موقعیت خاص اجتماعی‌شان مربوط می‌شود. ریتزر می‌گوید: در اجتماع از زنان انتظار می‌رود در نقش‌های همسر، مادر و دختر، گوش شنوایی برای افکار و عقاید مختلف و حتی متضاد داشته باشند و با حوصله تمام و با انگیزه میانجیگری و اصلاح روابط، فرصت منصفانه‌ای برای شنیدن آرا و مواضع گوناگون فکری ایجاد کنند؛ از این‌رو زنان با این کار، به حفظ افکار مختلف کمک می‌کنند و از سوی دیگر در نزد خویش با سبک، سنگین کردن نظرات مختلف، به نتیجه معتدل و متوازن و ممتازی می‌رسند.<sup>۴</sup>

۱. جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۶۳.

۲. همان؛ ص ۴۶۳.

۳. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۴۲۸.

۴. جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۹۹-۵۰۰.

۳. برخی فمینیست‌ها نیز معتقدند: زنان به دلیل نوع متفاوت فعالیت‌های‌شان، جهان را به گونه‌ای کامل‌تر و عمیق‌تر درک می‌کنند. هیلاری رز، خصوصیت کار زنان را وحدت کار دست، مغز و قلب یا فعالیت یدی، ذهنی و عاطفی می‌داند.<sup>۱</sup> این نوع فعالیت لذت‌بخش، انضمامی و ارتباطی زنان، به آنان امکان درک جنبه‌هایی از طبیعت و زندگی اجتماعی را می‌دهد که در تحقیق‌های مبتنی بر فعالیت‌های ویژه مردان، قابل دسترسی نیست.<sup>۲</sup>

۴. تقریر دیگری که در امتیاز معرفت زنانه عنوان شده است، به اصل و پیش فرض معرفت‌شناسی فمینیستی مبنی بر نقش اساسی عواطف و احساسات در فرایند معرفت برمی‌گردد. در این راستا، معرفت‌شناسی حاکم مردانه، به علت برخورداری کمتر مردان از احساسات و عواطف، معرفتی تنگ‌نظرانه و یک‌سونگر محسوب می‌شود و زنان به دلیل احساسات قوی‌ترشان، واجد موقعیت ممتاز معرفتی عنوان می‌شوند.<sup>۳</sup>

در برخی توضیحات عنوان می‌شود زنان صرفاً به دلیل جایگاه محروم و فرودستان، از افق دید بهتری برخوردارند؛ چراکه نظریه‌هایی که از جایگاه‌های اجتماعی محروم برمی‌خیزد، درکی از طبیعت و روابط اجتماعی به ما می‌دهند که کمتر جانب‌دارانه و تحریف شده است.<sup>۴</sup>

بعضی از منتقدان معتقدند: قائل شدن به یک دیدگاه مشخص و برتر به عنوان دیدگاه زنانه، به معنی نادیده گرفتن تفاوت‌های زنان و لذا به حاشیه راندن دیدگاه‌های متفاوت و متکثر زنان است؛ اگر هرکس از زاویه‌ای به واقعیت می‌نگرد، پس نه تنها چشم‌انداز زنان با مردان فرق می‌کند، بلکه دیدگاه تک‌تک زنان نیز با یکدیگر متفاوت است؛ از این رو نظریه دیدگاه فمینیستی با معیارهای فمینیستی خودش رد می‌شود.

---

۱. سندرا هاردینگ؛ «از تجربه‌گرایی فمینیستی تا شناخت‌شناسی‌های دارای دیدگاه فمینیستی»؛ متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم؛ ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده؛ ص ۶۴۷.

۲. همان؛ ص ۶۵۳.

۳. زهرا تشکری؛ زن در نگاه روشنفکران؛ ص ۷۶.

۴. سندرا هاردینگ؛ «جنسیت و علم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه بهروز جندقی؛ ص ۲۳۵.

برخی دیگر نیز برآنند که دیدگاه زنانه همچون سایر دیدگاه‌ها محدودیت دارد؛ لذا نمی‌توان برای آن اعتبار خاصی قائل شد.<sup>۱</sup>

### نسبی‌گرایی فمینیستی

به دلیل انتقاداتی که بر نظریه دیدگاه فمینیستی، حتی از سوی خود فمینیست‌ها وارد می‌شود، گروه دیگری از فمینیست‌ها نظریه دیدگاه را کاملاً رد می‌کنند. قائلین نظریه دیدگاه معتقد بودند: گزاره‌های معرفتی، شناختی هرچند جانب‌دارانه از جهان واقعی ارائه می‌دهند، اما در نسبی‌گرایی فمینیستی گفته می‌شود: «مقوله‌ای با نام جهان یا مجموعه ساختارهای اجتماعی که باید شناخته شوند، در اصل، وجود خارجی ندارد و همه آنها فقط تصورات ذهنی است».<sup>۲</sup> در این دیدگاه، گزاره‌های معرفتی باز نمود ذهن افراد است و هیچ‌یک نمی‌تواند اعتبار بیشتری برای خود قائل شود و تمامی دانش‌ها به یک اندازه معتبر دانسته می‌شود.

نسبی‌گرایان فمینیست، علم و معرفت‌شناسی مردانه را به دلیل ادعای عینیت و قطعیت مورد حمله قرار می‌دهند و همچنین تأکید می‌کنند: از آنجاکه گزاره‌های معرفتی، باز نمود ذهن افراد است، تنها زنان می‌توانند در مورد زنان نظریه‌پردازی کنند.<sup>۳</sup>

جورج ریتزر، معتقد است: نسبی‌گرایی فمینیستی و معتبر دانستن تمام انواع شناخت، به رد هرگونه علم و معرفت نمی‌انجامد؛ چراکه دغدغه نسبی‌گرایان فمینیست آن است که انواع گوناگون دیدگاه‌ها (حتی دیدگاه‌هایی که از نظر قدرت باهم برابر نیستند) بدون اینکه ادعای اعتبار نهایی و عینیت داشته باشند و درحالی‌که هریک جزئیت و جانب‌داری‌شان را آشکارا قبول داشته باشند، برابری در کنار یکدیگر جمع شوند و باهم به مبادله و مباحثه پردازند.<sup>۴</sup>

۱. لورین کد؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۲۱۰ و همو؛ «معرفت‌شناسی و فمینیسم»؛ ترجمه فاطمه مینایی؛ ناقد، ش ۱، ص ۱۶۲.

۲. پاملا ابوت و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ ص ۲۸۵.

۳. همان.

۴. جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ص ۴۹۸-۴۹۹.



## ۶. فمینیسم و اخلاق

نظرات فمینیست‌ها در باب اخلاق، تقریباً تاریخی به قدمت تاریخ خود فمینیسم دارد. اولین نمود این نظرات را می‌توان در آرای ولستون کرافت، جان استوارت میل و هریت تیلور مشاهده نمود که اخلاقیاتی که جامعه به زنان نسبت می‌داد، از جمله فروتنی، اطاعت، بردباری، محبت و عاطفه، ایشار و از خودگذشتگی، انعطاف‌پذیری، انفعال و دیگر خلیقات به اصطلاح زنانه را سطحی، غیراصیل، غیرواقعی و به بیان کامل‌تر، ساخته فرهنگ و جامعه تلقی می‌کردند. کمی بعد، این بحث در فمینیسم رادیکال، به صورتی جدی‌تر پیگیری شد و خلیقات زنانه، صفاتی تلقی شدند که مردان در نظام مردسالار برای اعمال سلطه و انقیاد هرچه بیشتر و آسان‌تر بر زنان، برای آنان معرفی و ترویج نمودند. در این راستا فمینیست‌های رادیکال، با طرح آموزه تفکیک جنس و جنسیت خواستار تفاوت قائل شدن بین خصوصیات زنانه واقعی و خصوصیات زنانه ساختگی شدند.

جریان دیگری که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و در نظریات رادیکال فمینیستی وجود داشت، انتقاد فمینیست‌ها نسبت به جهت‌گیری و سوگیری مردانه علوم و دانش‌ها، از جمله اخلاق و فلسفه اخلاق بود.

در این زمان، فمینیست‌ها بسیاری از احکام و موازین اخلاقی رایج را مورد تردید قرار دادند. اغلب این موارد، احکامی اخلاقی بودند که در نظریه‌پردازی فمینیست‌ها با آزادی و رهایی زنان منافات داشتند. از بارزترین این احکام اخلاقی می‌توان به غیراخلاقی بودن سقط جنین و لزبینیسم اشاره کرد.

سیمون دوبوار در کتاب جنس دوم با صراحت تمام، همجنس‌گرایی را امری طبیعی و لذا قابل قبول دانست و اخلاق سنتی را به دلیل غیرطبیعی جلوه دادن و ممنوعیت آن مورد انتقاد قرار داد.<sup>۱</sup> او همچنین با گردآوری مشکلاتی که زنان به دلیل ممنوعیت سقط جنین بدان گرفتار می‌شوند و همچنین تنگناهایی که سقط جنین را برای زنان ضروری می‌سازد، غیراخلاقی بودن سقط جنین را شدیداً مورد حمله قرار داد. دوبوار پس از تشریح وضعیت نامطلوبی که

۱. سیمون دوبوار؛ جنس دوم؛ ترجمه قاسم صنعوی؛ ج ۲، ص ۲۰۲.

کودکان ناخواسته، در آن به‌سر می‌برند و پس از ارائه آماری از سقط جنین‌های پس‌پرده که زیان‌های جبران‌ناپذیری را برای زنان به‌دنبال دارد و پس از تشریح رفتارها و شکنجه‌های والدین نسبت به فرزندان ناخواسته، کسانی را که سقط جنین را غیراخلاقی می‌دانند، متهم می‌کند و می‌گوید: اگر اینها به سود اخلاق باشد، دربارهٔ چنین اخلاقی چگونه باید اندیشید؟<sup>۱</sup>

دوبار اخلاق سستی را مجموعه‌ای از اصول و قوانین می‌داند که تنها حول محور منافع مردان و به‌منظور به سلطه کشانیدن زنان طراحی شده است. او معتقد است: در این اخلاق مردانه که بارداری، زایمان و مادری اموری مقدس برای زنان تعریف می‌شود، نوعی لجاجت و دیگرآزاری مردانه وجود دارد که با هرگونه اقدامی که زنان را از وظایف مادری و خانه‌داری رها کند، به‌شدت مقابله می‌شود.<sup>۲</sup>

چنانچه مشاهده می‌شود، مردانه و جانب‌دارانه و حتی ستمگرانه دانستن اخلاق سستی از نخستین سال‌های موج دوم فمینیسم، از میان نظریات فمینیست‌ها به گوش می‌رسید. رفته‌رفته این نظریات حالت جدی‌تر و متمرکزتری به خود گرفت و مباحثی تحت عنوان اخلاق فمینیستی<sup>۳</sup> پدیدار شد.

مباحثی که فمینیست‌ها ذیل عناوینی چون اخلاق فمینیستی، اخلاق زنانه یا زنانه‌نگر و مانند آنها، طرح کرده‌اند، همچون دیگر موضوعات مورد بحث فمینیست‌ها از تشتت، پراکندگی، اختلاف‌نظر و حتی تناقض‌گویی خالی نیست؛ به‌طور کلی و فارغ از این پراکندگی‌ها، رویکردهای مختلف اخلاقی در آرای فمینیست‌ها مشاهده می‌شود.

در این بخش، رویکردها و نظریات فمینیست‌ها در باب اخلاق و فلسفه

۱. همان؛ ص ۳۴۰-۳۴۵.

۲. همان؛ ص ۳۵۴-۳۵۵.

۳. در مورد تاریخچهٔ این مباحث آمده است: در سال ۱۹۷۵، لورین هانس بری نمایشنامه‌نویس سیاه‌پوست امریکایی نامه‌ای به یک مجله مربوط به زنان همجنس‌گرا نوشت و از زنان خواست مسائل اخلاقی را تحلیل نمایند که توسط فرهنگ مردم‌محور مطرح شده است. در ۱۹۷۸ سارا هوگ‌لند اصطلاح اخلاق همجنس‌گرایی زنانه را در کارگاهی در مؤسسهٔ کارآموزی زنان، به‌کاربرد و در بوستون، مری دیلی عنوان فرعی رسالهٔ پزشکی خود را فرااخلاق فمینیسم رادیکال نهاد، اما اصطلاح اخلاق فمینیستی در واکنش به آرای گیلیگان به گوش رسید (کلودیا کارد؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمهٔ زهرا جلالی؛ حوراء، ش ۶، ص ۴۱).

اخلاق ذیل دو عنوان انتقاد فمینیست‌ها از اخلاق سنتی و اخلاق فمینیستی یا اخلاق زنانه مطرح می‌شود.

## ۶.۱. نقد اخلاق سنتی

دعاوی فمینیست‌ها در نقد اخلاق سنتی، در یک عبارت، یعنی مردمحور بودن اخلاق سنتی خلاصه می‌شود. این ادعا، از چند جهت مورد توجه و دقت فمینیست‌ها قرار گرفته است:

### اخلاق سنتی ناظر به ارزش‌های مردانه است

در قدم اول، فمینیست‌ها مفاهیمی را که در فلسفه اخلاق به‌عنوان ملاک و معیار عمل اخلاقی و چارچوب و بنیاد نظام اخلاقی در نظر گرفته می‌شود، مورد بررسی قرار می‌دهند.<sup>۱</sup> آنان معتقدند: فلسفه اخلاق سنتی و در نتیجه اخلاق سنتی به‌طور کلی بر اساس ارزش‌های مردانه تنظیم شده است. از نظر فمینیست‌ها دو مفهوم عدالت و حق که فلسفه اخلاق بر پایه آن بنا شده است، شدیداً دچار سوگیری مردانه است.

مفهوم عدالت در فلسفه اخلاق افلاطون و ارسطو اهمیتی بنیادین داشت. افلاطون، جامعه را به سه طبقه حاکمان حکیم، نظامیان و کارگران تقسیم می‌کرد و هر کدام را مظهر صفات انسانی عقل، جرئت، غضب و شهوت می‌دانست. از نظر افلاطون عدالت - که فضیلتی نهایی و عام است - در این است که عقل در رأس جامعه قرار گیرد. ارسطو نیز سعادت آدمی را در فعالیت عقل نظری می‌دانست. از نظر فمینیست‌ها افلاطون و ارسطو در عدالت‌گرایی‌شان، مردمحور بودند؛ چراکه عقل در تاریخ اندیشه غرب همیشه عنصری مردانه تلقی شده است. شاهد دیگر فمینیست‌ها بر این مردمحوری، این است که گرچه افلاطون معتقد است زنان نیز می‌توانند در طبقه حاکم حضور داشته باشند، اما این

---

۱. علم اخلاق به مجموعه گزاره‌هایی گفته می‌شود که ارزش و غیرارزش، خوب و بد و فضیلت و رذیلت را می‌شناساند؛ اما در فلسفه اخلاق مسائلی از قبیل تعریف خوب و بد، ملاک و معیار عمل اخلاقی، اطلاق یا نسبییت اخلاق، ریشه حسن و قبح و مانند آنها مورد بحث قرار می‌گیرد. گفتنی است بسیاری از انتقادات فمینیست‌ها در باب اخلاق به فلسفه اخلاق سنتی بازمی‌گردد.

حضور را مشروط بدان می‌داند که زنان، امور زنانه را ترک گویند و به کسوت و خلق و خوی مردان درآیند.<sup>۱</sup>

اخلاق مبتنی بر حقوق فردی که از دوران لیبرالیسم و روشنگری رواج پیدا کرد، از جهت تکیه بر مفاهیمی چون فرد، استقلال و رقابت، مورد انتقاد فمینیست‌ها قرار گرفت. محور اخلاق مبتنی بر حقوق فردی است، در حالی که از نظر فمینیست‌ها، فرد در فرهنگ غرب علی‌رغم ظاهر خنثایش، در واقع مرد است؛ از سوی دیگر یکی از مهم‌ترین حقوق فردی، استقلال عنوان می‌شود که این مفهوم نیز دچار سوگیری مردانه است؛ چراکه استقلال اقتصادی و عاطفی در فرهنگ گذشته غرب، صفت بارز مردان و وابستگی عاطفی و اقتصادی، صفت بارز زنان محسوب شده است؛ همچنین در اخلاق حق‌گرا، فرض بر این است که بین افراد بر سر حفظ و برخورداری هر چه بیشتر از حقوق فردی، رقابت وجود دارد؛ لذا قرارداد اجتماعی برای حفظ حقوق همه افراد، در این محیط سرشار از رقابت، وضع می‌شود و بدین ترتیب، رقابت، قرارداد اجتماعی را ضروری می‌سازد؛ در حالی که فمینیست‌ها قائل‌اند: رقابت همچون استقلال، خصیصه‌ای مردانه بوده است و وضع اخلاق حق‌گرا بر مبنای رقابت به معنی سوگیری مردانه این اخلاق است.<sup>۲</sup>

گفتنی است اخلاق عدالت‌گرا و حق‌گرا علاوه بر سوگیری مردانه‌اش، از جهت کارآمدی و کفایت نیز مورد انتقاد فمینیست‌ها قرار می‌گیرد که در بحث اخلاق فمینیستی خواهد آمد.

### اخلاق سنتی حامی فرودستی زنان است

فمینیست‌ها معتقدند: فضیلت برشمردن صفاتی مانند اطاعت و فرمان‌برداری، سکوت، شکیبایی و وفاداری برای زنان در اخلاق سنتی، برای ایجاد، تداوم و سهولت فرایند سلطه‌گری مردان و سلطه‌پذیری زنان تعبیه شده است؛ به عبارت دیگر ترویج معیارها و الگوهای اخلاقی زن خوب، همسر خوب، مادر خوب برای زنان، خدمت مردسالاری و منافع مردان است.<sup>۳</sup>

۱. خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. همان؛ ص ۱۴۷-۱۴۸.

۳. رزماری تونگ؛ «اخلاق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۷۴.

## تحقیر صفات زنانه

از نظر فمینیست‌ها تسلط فرهنگ مردسالار بر نظام اخلاقی سنتی سبب شده است صفات اخلاقی ای که - به گونه‌ای درست یا نادرست - مخصوص زنان دانسته می‌شود، مشمول درجه‌بندی و ارزش‌گذاری خاصی باشد؛ بدین ترتیب اخلاق سنتی تمایل دارد ویژگی‌هایی چون استقلال، عدم وابستگی، تعقل، اراده، احتیاط، رعایت سلسله‌مراتب، سلطه‌گری، زهد، جنگ و مرگ - که به‌طور سنتی مردانه شمرده می‌شوند - را بیش از ارزش واقعی آنها ارزیابی کند و از سوی دیگر ویژگی‌هایی مثل وابستگی به دیگران، اشتراک، ارتباط، سهیم شدن، عاطفه، اعتماد، نفوذ، شادی، صلح و زندگی را - که به‌طور سنتی زنانه شمرده می‌شوند - کمتر از ارزش واقعی آنها ارزیابی کند.<sup>۱</sup>

## ضعف اخلاقی زنان در اخلاق سنتی

در اخلاق سنتی، زنان توانایی کامل برای رسیدن به بلوغ اخلاقی را ندارند و همواره نسبت به مردان از قدرت و توان کمتری برای صعود به سلسله‌مراتب فضایل اخلاقی برخوردارند. در بعضی از موارد، دلیل این ناتوانی ضعف قدرت عقلانی زنانه عنوان می‌شود که در گذشته فرهنگ غرب جایگاهی عمیق دارد. از زمان ارسطو و افلاطون تا فروید و حال حاضر، فیلسوفان مرد، زنان را تنها برای محدوده‌ای از اندیشه و عمل اخلاقی مستعد دانسته‌اند. افلاطون و فیلون، پیشرفت اخلاقی را در گرو ترک کامل خصوصیات و جنسیت زنانه و استحاله به جنسیت مردانه و تقویت صفات و ملکات مردانه می‌دانستند.<sup>۲</sup> آکوئیناس معتقد بود: زن نمی‌تواند زاهد و پارسا باشد؛ چون متزلزل است.<sup>۳</sup>

از نظر کهلبرگ - روان‌شناس معاصر - معنا و رشد اخلاقی، شش مرحله دارد و مردان مستعدند دست‌کم تا مرحله پنجم این نردبان، یعنی تا موقعیت حقوقی قرارداد اجتماعی بالا روند؛ درحالی‌که زنان در مرحله سوم این نردبان، یعنی موقعیت پسر خوب، دختر خوب توقف می‌کنند.<sup>۴</sup>

۱. همان؛ ۱۷۵.

۲. ژنویو لویو؛ عقل مذکر: مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب؛ ترجمه محبوبه مهاجر؛ ص ۵۸.

۳. همان؛ ص ۶۹.

۴. رزماری تونگ؛ «اخلاق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۷۱.

## غفلت از مسائل اخلاقی زنان

تفکیک عرصه‌های زندگی به عمومی و خصوصی در اخلاق سنتی، تأثیر عمیقی داشته است؛ به گونه‌ای که اخلاق، امری مخصوص عرصه عمومی و اجتماع قلمداد می‌شود و مسائل مربوط به عرصه خصوصی به‌طور کلی موضوع و مورد بحث علم اخلاق قرار نمی‌گیرد.

فیلسوفانی چون جان رالز و یورگن هابرماس تصریح کرده‌اند: داوری اخلاقی، تنها در عرصه عمومی ممکن است؛ زیرا این عرصه با اصول مربوط به حق و عدالت تنظیم می‌شود؛ براین اساس مسائل عرصه خصوصی که عرصه زندگی زنان تلقی می‌شود، قابل داوری اخلاقی نیستند.<sup>۱</sup> به این ترتیب مسائل جدی زندگی زنان، مانند تقسیم کار در خانه، روابط و تعاملات زنان با همسر و فرزندان، وظایف خانه‌داری، زحمات بارداری و زایمان و پرورش فرزند و مانند آنها هیچ‌گاه به عنوان موضوعات اخلاقی جدی، در اخلاق سنتی مورد بحث قرار نگرفته است؛<sup>۲</sup> حتی فلاسفه‌ای مانند ارسطو و هگل که برای خانه و خانه‌داری اهمیت قائل‌اند، خانه را جایی نمی‌دانند که در آن کمالات عالی انسان بتواند تحقق یابد.<sup>۳</sup>

## ۶.۲. اخلاق فمینیستی

اصطلاح اخلاق فمینیستی به تدریج در واکنش به تحقیقات روان‌شناختی کارول گیلیگان<sup>۴</sup> در باب اخلاقیات زنان شکل گرفت. گیلیگان ضمن استفاده از تحقیقات کهلبرگ در باب تفاوت‌های رفتاری و اخلاقی دختران و پسران، نظرات جدیدی در باب اخلاق زنان ارائه نمود که سرآغازی شد برای نظرات متفاوت و گسترده فمینیست‌ها که بعدها این نظرات، به اخلاق فمینیستی یا اخلاق زنانه موسوم گشت.

۱. خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۴۹-۱۵۰.

۲. رزماری تونگ؛ «اخلاق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۷۵.

۳. «نگاهی به فمینیسم»؛ تازه‌های اندیشه، ش ۲، ص ۶۹.

کهلبرگ در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که زنان از رسیدن به بلوغ اخلاقی ناتوانند و بیشتر آنها در مراحل اولیه رشد و پیشرفت اخلاقی متوقف می‌شوند. گیلیگان در کتاب خود با نام *صدایی متفاوت*<sup>۱</sup> (۱۹۸۲) اظهار نمود: توقف زنان در مراحل اخلاقی مذکور نه به دلیل عجز آنان از وصول به بلوغ اخلاقی، بلکه به این خاطر است که اصولاً زنان از نظام و اصول اخلاقی متفاوتی تبعیت می‌کنند. ارزش‌های اخلاقی، مراحل رشد و پیشرفت اخلاقی و حتی استدلال اخلاقی زنان ماهیتاً متفاوت با مردان است و لذا نادرست است که زنان را با معیارها و ملاک‌های اخلاقی مردانه بسنجیم. گیلیگان ضمن تک‌بعدی و مردمحور خواندن نتایج تحقیقات کهلبرگ، سعی نمود با ارائه آمارها و شواهد روان‌شناختی، تفاوت‌های دو جنس را در مسائل اخلاقی نشان دهد.<sup>۲</sup>

گیلیگان ادعا نمود: درحالی‌که زنان از جدایی و تنهایی هراس دارند، مردان باهم بودن را خطرناک می‌دانند. دختران و زنان، اغلب، معضلات اخلاقی را تعارض وظایف می‌دانند تا تعارض حقوق، و تلاش می‌کنند این تعارض‌ها را به‌گونه‌ای حل نمایند که شبکه روابط را تعمیر و مستحکم نمایند؛ علاوه بر این، زنان، بسیار کمتر از مردان به توجیه تصمیمات اخلاقی با قواعد انتزاعی علاقه دارند و بیشتر مایل هستند براساس احساسات، عشق و عطف نسبت به افرادی خاص عمل نمایند.<sup>۳</sup>

او در مطالعه‌ای در باب تفاوت‌های جنسی در بازی‌های کودکان به این نتیجه رسید که پسرها بیشتر از دخترها در بیرون خانه بازی می‌کنند؛ پسرها بیشتر از دخترها در گروه‌های بزرگ و ناهمگن بازی می‌کنند و بیشتر از دخترها به بازی‌های رقابتی روی می‌آورند و در هنگام بروز منازعه، به حل و فصل آن به شکل عادلانه و منصفانه علاقه نشان می‌دهند؛ درحالی‌که دختران نسبت به نقض قواعد، سعه صدر بیشتری نشان می‌دهند و استثناهای بیشتری

1. in a Different Voice.

۲. سوزان مندوس؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه رضا نجف‌زاده؛ طبرستان سبز، ش ۱۷ و الیزابت پرنر؛ «علم اخلاق زنانه‌نگر»؛ ترجمه سوگند نوروزی‌زاده؛ ناقد، ص ۱۰۳ و خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۵۰-۱۵۱.

۳. «نگاهی به فمینیسم»؛ تازه‌های اندیشه، ش ۲، ص ۶۷.

قائل می‌شوند؛ ضمن آنکه در ایجاد تغییر در بازی، توافق بیشتری نشان می‌دهند و تعارض‌ها را با خلاقیت بیشتری حل می‌کنند؛ به‌طور کلی پسرها بیشتر به قواعد کلی و انتزاعی توجه نشان می‌دهند؛ درحالی‌که استثنا قائل شدن در مورد قواعد، در موقعیت‌های خاص، بیشتر برای دختران اهمیت دارد.<sup>۱</sup>

نتیجه نهایی گیلیگان از تحقیقات مذکور این است که دو نوع داوری اخلاقی وجود دارد: اول، اخلاق معطوف به عدالت یا عدالت‌گرا - که به‌طور سنتی با مذکر بودن و عرصه عمومی ارتباط دارد - و دوم، اخلاق معطوف به مسئولیت یا مسئولیت‌گرا - که با مؤنث بودن و عرصه خصوصی و خانوادگی ارتباط دارد.<sup>۲</sup> در هر حال، یافته‌های گیلیگان دستاویز فمینیست‌ها قرار گرفت تا بیش‌ازپیش، اخلاق سنتی را به خاطر غفلت از مسائل زنان، تحقیر ارزش‌های زنان و ناتوان پنداشتن آنها از بلوغ اخلاقی مورد انتقاد قرار دهند؛ از سوی دیگر نتایج او در باب تفکیک اخلاق مسئولیت‌گرا و عدالت‌گرا باب جدیدی را به سوی نظریات اخلاقی فمینیستی گشود.

در اخلاق فمینیستی، مفاهیم جدید ارزشی، الگوهای نوین اخلاقی و مباحثی پیرامون اخلاق و فلسفه اخلاق ارائه می‌شود که محور تمام آنها توجه کردن به مسائل و اخلاقیات زنان و ارزش نهادن به آنهاست. با نگاهی کلی به نظریات متنوعی که در این باب مطرح شده است، مشاهده می‌شود که اکثر این مفاهیم و نظریات، در تقابل با مفاهیم و نظریات اخلاق و فلسفه اخلاق سنتی شکل گرفته است و بدین‌وسیله فمینیست‌ها با نقد و خرده‌گیری مفاهیم ارزشی اخلاق سنتی و نظریات اخلاقی آن، مفاهیم و نظریات جدیدی را ارائه نموده‌اند؛ ضمن آنکه الگوهایی که در اخلاق فمینیستی ارائه می‌شود، الگوهایی برگرفته از زندگی زنان است که مورد غفلت و تحقیر مردان واقع شده است و فمینیست‌ها خواهان عنایت و ارزش‌گذاری بر آنان هستند. ذیلاً به این مفاهیم و الگوها اشاره می‌شود:

۱. خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۵۱-۱۵۲.

۲. همان؛ ص ۱۵۲-۱۵۳.



## مفاهیم اخلاقی

الف) مسئولیت در برابر عدالت: اساسی‌ترین مفهوم اخلاقی فمینیستی که از نتایج تحقیقات گیلیگان اخذ شده، مفهوم مسئولیت است. تحقیقات گیلیگان نشان داد، معیار و ملاکی که مردان در استدلال و داوری اخلاقی مدنظر قرار می‌دهند، رعایت حق، عدالت و انصاف به‌طور کلی است؛ اما زنان بیشتر به مسئولیتی که در قبال نیازهای دیگران دارند و مراقبت آنان در برابر آسیب‌ها می‌اندیشند.<sup>۱</sup>

ب) جمع‌گرایی در برابر فردگرایی: درحالی‌که در اخلاق عدالت‌گرا و حق‌گرا، مبنایی‌ترین مفهوم، حقوق فردی است، در اخلاق فمینیستی رابطه یا ارتباط مفاهیمی کلیدی محسوب می‌شوند.<sup>۲</sup> ایجاد روابط و مناسبات مطلوب و حفظ آن از آسیب‌پذیری‌ها از عوامل ارزشی‌ای محسوب می‌شود که در تصمیمات اخلاقی زنان نقش بسزایی دارد.

اهمیت فوق‌العاده ارتباطات نزد زنان تا بدان جاست که برخی، اخلاق زنان را اخلاق مبتنی بر روابط می‌دانند و دلیل اهمیت آن را در این نکته می‌دانند که، درحالی‌که مردان با جدایی از علایق و دستیابی به استقلال، هویتشان را احراز می‌کنند، زنان هویتشان را در روابطشان با دیگران به‌عنوان مادر، همسر، خواهر و مانند آن می‌یابند.

به‌دلیل این تفاوت رویکرد در اخلاق زنانه و مردانه، رقابت و استقلال به‌عنوان مفاهیمی ارزشی برای اخلاق سنتی و در مقابل، همدلی و وابستگی به‌عنوان ارزش‌های اخلاق فمینیستی محسوب می‌شود.

ج) عاطفه در برابر عقل: در اخلاق عدالت‌گرا، عقل، محور اصلی تصمیمات اخلاقی محسوب می‌شود و شاهد این امر، آن است که در اخلاق سنتی، زنان به‌دلیل ضعف عقلانی، به ضعف اخلاقی متهم می‌شوند؛ در نتیجه تقابل عقل و عاطفه در فرهنگ غرب، اخلاق، عقلانی و غیرعاطفی محسوب می‌شود و عاطفه، نقشی حاشیه‌ای و فرعی و حتی گاه مزاحم در اخلاق عدالت‌گرا پیدا می‌کند. مثل‌اعلای این امر در اخلاق وظیفه‌گرای کانت مشهود است.

۱. کلودیا کارد؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه زهرا جلالی؛ حوراء، ش ۶، ص ۴۱.

۲. خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۵۴.

در نظام اخلاقی کانت، عمل اخلاقی تا هنگامی ارزشمند خواهد بود که صرفاً با نیت ادای تکلیف و وظیفه، انجام شود و دخالت داشتن هرگونه عاطفه و احساس در انگیزه عمل اخلاقی، ارزش آن را از بین می‌برد.<sup>۱</sup>

فمینیست‌ها با وظیفه‌گرایی کانت به شدت مخالفت نمودند و در مقابل، عاطفه را عاملی محوری در اخلاق دانستند؛ از این جهت فمینیست‌ها دنباله‌رو فیلسوفانی چون هیوم و شوپنهاور هستند که ضمن انتقاد بر اخلاق عدالت‌محور، هسته اصلی اخلاق را حس شفقت و دلسوزی به دیگران می‌دانند. هیوم، عدالت را فضیلتی سرد و حسادت‌آمیز دانست و معتقد بود: مسائل اخلاقی، نه مقولات عقلی، در عرصه احساسات بشری و خیرخواهی برای دیگران قابل حل و فصل است.

شوپنهاور نیز بر آن بود که فعل انسان به دلیل خودخواهی ذاتی او تنها هنگامی اخلاقی است که انگیزه آن، برطرف کردن رنج از دیگران باشد؛ لذا احساس شفقت نسبت به دیگران، اساس اخلاق است.<sup>۲</sup>

در این راستا، فمینیست‌ها اخلاق سنتی را به دلیل عدم توجه به نقش و تأثیر عاطفه مورد انتقاد قرار دادند. لارنس بلوم اظهار داشت: اخلاق سنتی از درک این مسئله عاجز است که عواطف نوع‌دوستانه، مثل همدردی و شفقت، دلایلی برای عمل اخلاقی فراهم می‌کنند. گیلیگان نیز محبت را اصلی کلی می‌داند که مناسب‌ترین راهنما برای رفع تعارضات در روابط انسانی و علیه آزار رساندن به دیگران محسوب می‌شود.<sup>۳</sup>

د) **موقعیت‌گرایی در برابر کلیت‌گرایی:** از جدی‌ترین موارد اختلاف اخلاق مسئولیت‌گرا با اخلاق عدالت‌گرا، اصول‌گرایی است. گیلیگان نشان داد مردان براساس اصول کلی و انتزاعی و زنان براساس شرایط و موقعیت‌های خاص تصمیم می‌گیرند؛ بر همین اساس، فمینیست‌ها مبتنی بودن اخلاق سنتی بر اصول کلی و انتزاعی را مورد خدشه و اشکال قرار می‌دهند. سیمون دوبوار اخلاق کلیت‌گرا را اخلاق ابهام می‌نامد؛ چراکه اصول کلی و انتزاعی آن - که توجهی به

۱. مجتبی مصباح؛ فلسفه اخلاق؛ ص ۹۹-۱۰۰.

۲. خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۸۱-۱۸۲.

۳. الیزابت پرنر؛ «علم اخلاق زنانه‌نگر»؛ ترجمه سوگند نوروزی‌زاده؛ ناقد، ش ۲، ص ۱۱۴.

شرایط و موقعیت‌ها ندارد - در بسیاری از شرایط پیچیده زندگی عملی، مبهم است و کسی نمی‌تواند صراحتاً تصمیم بگیرد که چه چیزی عادلانه یا ناعادلانه است.<sup>۱</sup> الیزابت پرنر مدعی است: «علم اخلاق به‌طور نظری و مجرد به وجود نمی‌آید؛ بلکه در تنگناهای زندگی هر روزه ایجاد می‌شود».<sup>۲</sup> او معتقد است: بدون دانستن سرگذشت زندگی انسان‌ها، ما در مورد چگونگی رفتار با آنها محدودیت خواهیم داشت و جزئیات خاص در مورد شخص یا اشخاصی که در حال اتخاذ یک تصمیم اخلاقی هستند، پیش‌پاافتاده، بی‌ربط یا کم‌اهمیت نیستند؛ بدین ترتیب، پرنر ضمن انتقاد از اصول‌گرایی و کلیت‌گرایی اخلاق سنتی توجه به تجارب شخصی و شرایط و موقعیت‌ها را اساس اخلاق فمینیستی می‌داند.<sup>۳</sup>

تادینگر، توجه اساسی به مخاطب یا موضوع عمل اخلاقی را یکی از ویژگی‌های اخلاق فمینیستی می‌داند. به نظر تادینگر مهم‌ترین امر در اخلاق آن است که حقیقتاً مشکلی از طرف مقابل حل شود و غیر از نتیجه، اینکه چه اصل اخلاقی‌ای فرد را به این کار واداشته است یا انگیزه و نیت فاعل اخلاقی، هیچ اهمیتی ندارد. توجه به مخاطب، هرگونه اصل کلی را نیز نفی می‌کند؛ چراکه عمل مسئولانه نسبت به هرکس، برحسب موقعیت و مسئله خاص وی، می‌تواند با عمل مسئولانه نسبت به فرد دیگر متفاوت باشد.<sup>۴</sup>

عدم گرایش به اصول کلی و انتزاعی اخلاقی نیز، فمینیست‌ها را از جهتی با فلسفه اخلاق سنتی درگیر می‌کند که مهم‌ترین آن، تمایز «هست» و «باید» است. تادینگر و جگر که از معتقدان این تمایز در فلسفه اخلاق سنتی‌اند، معتقدند: فیلسوفان همواره کوشیده‌اند مفاهیم اخلاقی را از سطح جهان حسی و مادی فراتر برند و آنها را به‌منزله اموری کلی، انتزاعی و بی‌زمان نشان دهند؛ درحالی‌که حیات اخلاقی از دنیای مادی جدا و با آن بیگانه نیست و تجویزهای اخلاقی (بایدها) منشأ مستقلی

---

۱. همان؛ ص ۱۰۶.

۲. همان؛ ص ۹۹.

۳. همان؛ ص ۹۸-۱۰۷.

۴. خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۵۹-۱۶۰.

از هست‌ها یا وضعیت‌های واقعی ندارند؛ در نتیجه مفاهیم و گزاره‌های اخلاقی ماهیتی متحول و متکثر می‌یابند و در شرایط متغیر، متفاوت خواهند بود.<sup>۱</sup>

مثال‌اعلای این بحث - که در آن، نظریات اخلاق فمینیستی در رابطه با تجربه شخص، شرایط و موقعیت‌ها و عدم گرایش به اصول کلی و انتزاعی به تصویر کشیده شده است - دیدگاه اخلاق فمینیستی در رابطه با سقط جنین است؛ بر این اساس فمینیست‌ها معتقدند: در خصوص سقط جنین نمی‌توان با توسل به اصولی کلی و انتزاعی، چون مفهوم کلی انسان یا حق حیات، ممنوعیت سقط جنین را نتیجه گرفت؛ بلکه باید به شرایط و موقعیت‌هایی که زن را به سمت این عمل می‌کشاند، مشکلاتی که زن برای مراقبت از کودک دارد و شرایط سختی که کودک باید در آن زندگی کند و نظیر آنها اندیشید و البته با توجه به عوامل فوق، حکم اخلاقی<sup>۲</sup> صادر کرد.

### الگوهای اخلاقی

فمینیست‌ها الگویی را که در اخلاق سنتی برای شکل رابطه افراد با یکدیگر ارائه شده است، یعنی رابطه براساس قرارداد اجتماعی و حقوق فردی، ناکافی و ناکارآمد می‌دانند و الگوهای جدیدی برای روابط معرفی می‌نمایند.

### الگوی مادری

ویرجینیا هلد (۱۹۹۳)، کارولین وایت بک (۱۹۷۴ - ۱۹۷۵) و سارا رایک (۱۹۸۰)، همگی ارتباط مادر - فرزندی را الگویی امیدبخش برای هرگونه روابط از جمله روابط اجتماعی می‌دانند. توجیه هلد و دیگران در بهترین الگو خواندن رابطه مادر - فرزندی از این قرار است که اصولاً روابط و تعاملات انسانی که بیشترین نیاز به اخلاق و الگویی اخلاقی در آن موقعیت‌ها احساس می‌شود، اغلب بین بزرگ‌سالانی که به‌طور یکسان از استقلال و اقتدار برخوردارند، اتفاق نمی‌افتد، بلکه بیشتر بین کسانی رخ می‌دهد که شرایط یکسانی باهم ندارند؛ مانند روابط بین فرزند و والدین، دانشجو و استاد، رئیس و مرئوس، کارگر و کارفرما،

۱. همان؛ ص ۱۶۰-۱۶۲.

۲. همان؛ ص ۱۶۳.

متخصص و غیرمتخصص؛ و این نابرابری‌ها تنش‌های اخلاقی را ایجاد می‌کنند؛ درحالی‌که در روابط مادر و فرزند علی‌رغم اینکه رابطه، نامتوازن و نابرابر است، فضایل اخلاقی موج می‌زند: مادر بیشترین علاقه قلبی را به فرزندش دارد، از او محافظت می‌کند، به او آموزش می‌دهد و او را از جنبه اجتماعی، موفق، قابل قبول، حساس و مسئول بار می‌آورد.<sup>۱</sup>

سارا رادیک<sup>۲</sup> در مقاله *اندیشه مادرانه*<sup>۳</sup> قابلیت‌ها و موفقیت‌هایی را توصیف می‌کند که زنان در مادری به نمایش می‌گذارند. او معتقد است: زنان از طریق بچه‌داری فضایی چون صلح‌طلبی، زمینه‌سازی برای رشد دیگران، عشق‌ورزی، همدلی، سازگاری، سهل‌گیری و احترام گذاردن به دیگران را می‌آموزند که این فضایل، بدیلی اخلاقی در برابر پرخاشگری و تهاجم مردانه ایجاد می‌کند. به نظر رادیک مهارت‌های مادری، نوعی الگوی عملی اخلاقی برای همگان در همه عرصه‌ها خصوصاً سیاست ایجاد می‌کند. او این الگو را به مادران محدود نمی‌کند، بلکه معتقد است: همه زنان حتی اگر مادر نباشند، به دلیل ظرفیت باروری، واجد چنین توانایی‌ای هستند و نیز این توانایی می‌تواند از طریق آموزش به مردان منتقل شود.<sup>۴</sup>

آلیو شراینر نیز بر نوعی اخلاقیات زن‌محور بر پایه تجربه زنان از پرورش کودک یا قابلیت روحی آنها برای چنین کاری تأکید می‌کند.<sup>۵</sup>

گفتنی است این الگو از سوی بعضی از فمینیست‌ها و غیرفمینیست‌ها مورد انتقادات ذیل قرار گرفته است:

۱. بعضی غیرفمینیست‌ها الگو قرار دادن یک نوع رابطه برای همه انواع روابط را نادرست می‌دانند.
۲. بعضی فمینیست‌ها، شایستگی روابط مادر - فرزندی را مورد انتقاد قرار

---

۱. رزماری تونگ؛ «اخلاق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۷۲ و سوزان مندوس؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه رضا نجف‌زاده؛ طبرستان سبز، ش ۱۷.

2. Sara Raddick.

3. Maternal Thinking.

۴. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۶۹، ۳۴۹ و ۳۸۴.

۵. همان؛ ص ۲۸۷ و ۳۸۸.

داده‌اند؛ چراکه معتقدند این نوع رفتار در جوامع مردسالار در جهت برآوردن توقعات و نیازهای مردان تنظیم می‌شود.

۳. بعضی فمینیست‌ها تأکید می‌کنند هیچ‌کسی به‌جز زنان حاضر به تن دادن به یک رابطه کاملاً دلسوزانه مادرانه به دیگری نیست و تسری این الگو غیرعملی است.<sup>۱</sup>

### الگوی همجنس‌گرایی

سارا هوگلند، الگوی همجنس‌گرایی زنان را جایگزینی مناسب برای الگوی مادری می‌داند. هوگلند الگوی مادر - فرزندی را به این دلیل که نمونه‌ای از مراقبت غیردوجانبه است و تسری آن در جامعه به تبعیض می‌انجامد، رد می‌کند و در عوض، معتقد است: الگوی همجنس‌گرایی می‌تواند به‌عنوان نمونه صحیحی از مراقبت دوجانبه، الگوی سایر روابط اجتماعی قرار گیرد.<sup>۲</sup>

### رابطه اخلاق مردانه و زنانه

خرده‌گیری‌های فمینیستی بر اخلاق سنتی مبنی بر مردم‌محور بودن و غفلت از زنان در این اخلاق و ارائه نظریات جدید اخلاقی، موسوم به اخلاق فمینیستی یا زنانه به معنای آن نیست که از دیدگاه فمینیسم، اخلاق سنتی به‌طور کلی مردود شمرده می‌شود؛ از سوی دیگر بسیاری از فمینیست‌ها معتقدند: اصولی که به‌عنوان اخلاق زنانه معرفی می‌شود، اختصاصی به زنان ندارد و می‌تواند یا باید در تمام جامعه گسترش یابد.

گرچه گاه این اعتقاد در بین فمینیست‌ها خصوصاً رادیکال‌ها دیده می‌شود که اخلاق زنانه را اخلاق برتر و گاه اخلاقی مخصوص زنان می‌دانند، اما رویکرد غالب فمینیست‌ها در مورد رابطه اخلاق مردانه و زنانه این است که اخلاق

۱. ر. ک به: سوزان مندوس؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه رضا نجف‌زاده؛ طبرستان سبز، ش ۱۷

و رزماری تونگ؛ «اخلاق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۷۳.

۲. کلودیا کارد؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه زهرا جلالی؛ حوراء، ش ۶، ص ۴۲. برای توضیح

درباره اخلاق همجنس‌گرایی ر. ک به: رزماری تونگ؛ «اخلاق فمینیستی»، فمینیسم و

دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۷۳-۱۷۴.

زنانه می‌تواند کاستی‌ها و نقایص اخلاق سستی را که بیشتر به دلیل مردمحوری به آن دچار شده است، جبران نماید و نظام اخلاقی واحدی را به بشریت ارائه نماید. به اعتقاد گیلیگان، انتزاعی بودن و کلیت اخلاق عدالت‌گرا باید با موقعیت‌گرایی و جزئی‌نگری اخلاق مسئولیت‌گرا تکمیل شود، در غیر این صورت، هریک از آنها به تنهایی ناقص و ناتمام خواهد بود.

آنیت بایر (۱۹۹۵) بر آن است که در اخلاق، به چیزی بیشتر از عدالت نیاز داریم و آن ترکیب عدالت و مسئولیت است. بایر در ادامه توضیح می‌دهد: برای ایجاد این پیوند باید به مفاهیمی میانی بین این دو اخلاق دست یابیم تا به عنوان پل ارتباط این دو نوع نگرش اخلاقی عمل کند و آن مفهوم اعتماد است.<sup>۱</sup>

جون ترانتو معتقد است: اخلاق مردانه و زنانه شکل‌های متفاوت امر واحد است و مسئولیت، پایه هر دو اخلاق را تشکیل می‌دهد؛ لیکن نظام مردسالار، سبب تفکیک مسئولیت مردان در حوزه عمومی و مسئولیت زنان در حوزه خصوصی شده است؛ همچنین از نظر کروجر-میز (۱۹۹۴)، تفکیک و تمایز دو نوع اخلاق باید کنار گذاشته شود و به صورت نظام واحدی درآید که عنصر مسئولیت، شرط لازم یا مبنای ضروری عدالت در نظر گرفته شود.<sup>۲</sup>

اوکین (۱۹۸۹) نیز این نظریه را ارائه نموده است که در ابتدا باید مفهومی غیرجنسیتی از عدالت تعریف کرد و عدالت را علاوه بر حوزه عمومی در حوزه خصوصی نیز جاری نمود؛ سپس مفاهیم مربوط به اخلاق مسئولیت‌گرا مانند همدلی و علاقه به بهبود وضع دیگران را در ذیل آن گنجانند.<sup>۳</sup>

الیزابت پرئر معتقد است: تنها در سایه تلفیق مفاهیم اخلاق عدالت‌گرا و اخلاق مسئولیت‌گرا می‌توان به نظام اخلاقی کاملی دست یافت که به نیازهای چندگانه و متفاوت افراد مختلف پاسخ دهد. او دوگانگی این دو نوع اخلاق را مورد اعتراض قرار می‌دهد و کفایت اخلاقی هر کدام بدون دیگری را زیر سؤال می‌برد.<sup>۴</sup>

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک به: خسرو باقری؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲. همان؛ ص ۱۶۷-۱۶۸.

۳. همان؛ ص ۱۶۸-۱۷۰.

۴. الیزابت پرئر؛ «علم اخلاق زنانه‌نگر»؛ ترجمه سوگند نوروزی‌زاده؛ ناقد، ش ۲، ص

نل نودینگز، عدالت را جانشین ضعیفی برای مراقبت می‌داند؛ همچنین از نظر ویرجینیا هلد عدالت امری اجتناب‌ناپذیر است؛ اما باید با مراقبت تکمیل شود.<sup>۱</sup>

### جمع‌بندی

با نگاهی کلی بر نظریات فمینیستی در باب اخلاق می‌توان به دو جهت‌گیری متضاد اخلاقی در تاریخ فمینیسم اشاره کرد. در صفحات پیشین آمد که در موج اول فمینیسم، اشخاصی چون کرافت، میل و تیلور زنانگی، یعنی خلیقاتی را که جامعه به زنان نسبت می‌داد، ساختگی و غیراصیل می‌دانستند. در موج دوم و فمینیسم رادیکال نیز این خلیقات، مصنوعی و ساخته فرهنگ مردسالار تلقی شد؛ همچنین در موج سوم، علناً هرگونه هویت و سرشت مشترک زنانه نفی شد و با هرگونه ذات‌گرایی<sup>۲</sup> و اسناد صفاتی خاص به زنان یا مردان مقابله شد؛ اما در همین زمان و خصوصاً پس از انتشار آثار گیلیگان، گویی ماجرای ساختگی بودن صفات و خلیقات زنانه فراموش شد و گروهی از فمینیست‌ها با توسل به دیدگاهی ذات‌گرایانه، خلیقات متفاوتی برای دو جنس تعریف نمودند و برای خلیقات زنانه ارزش و اولویت فوق‌العاده‌ای قائل شدند.<sup>۳</sup>

چنانچه مشاهده می‌شود ماجرای اخلاق زنانه و مادری در جهت مخالف اصل برابری و ساختگی دانستن تفاوت‌هاست و بیشتر به اصل تفاوت گرایش دارد. نظریه‌پردازان اخلاق فمینیستی گاه در میان نظریات خود اشاره‌هایی به منشأ و خاستگاه اخلاقیات زنانه داشته‌اند؛ برای مثال گرایش زنان به اخلاق مراقبت و مسئولیت، گاه ناشی از نقش مراقبتی آنها به‌عنوان مادر، همسر و مانند آن دانسته شده و گاه بر پایه تجربه زنان از پرورش کودک و گاه به قابلیت روحی آنان نسبت داده شده است؛<sup>۴</sup> اما این مسئله هیچ‌گاه به‌طور جدی در بین نظریه‌پردازان اخلاق فمینیستی مورد بحث قرار نگرفت.

۱. کلودیا کارد؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه زهرا جلالی؛ حوراء، ش ۶، ص ۴۲.
۲. ذات‌گرایی در اینجا به معنای آن است که قائل شویم هریک از دو جنس ذاتاً و اصالتاً خصوصیات و ویژگی‌های متفاوتی دارند.
۳. دیو رایبسون و کریس کارات؛ اخلاق، قدم اول؛ ترجمه علی‌اکبر عبدالآبادی؛ ص ۱۳۶-۱۳۸.
۴. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۱۸۶ و ۳۸۸.



از سوی دیگر همواره این نقد از جانب خود فمینیست‌ها به نظریات اخلاقی ایراد شده است که اخلاق مراقبت، در جهت تثبیت همان تفاوت‌هایی گام برمی‌دارد که فرهنگ مردسالار مروج آن بوده است و فمینیسم همواره با آن به مقابله برخاسته است؛ ازاین‌رو گروهی از فمینیست‌ها مبانی اخلاق سنتی و عدالت‌محور را می‌پذیرند و صرفاً خواهان توجه بیشتر اخلاق به مسائل زنان و به تعبیری گسترش اخلاق عدالت‌محور به گونه‌ای برابر به عرصه خصوصی و خانواده می‌شوند.<sup>۱</sup>

به همین دلیل، استدلال‌های اخلاقی و جهت‌گیری فمینیست‌ها در باب مسائل زنان از جمله مسئله سقط جنین و همجنس‌خواهی<sup>۲</sup> تا حدی متفاوت است: در حالی که طرف‌داران اخلاق مراقبت، حکم اخلاقی سقط جنین را منوط به شرایط و موقعیت‌های خاص می‌دانند و ممنوعیت آن به‌طور کلی را به دلیل نادیده گرفتن این شرایط محکوم می‌کنند، فمینیست‌هایی که اخلاق سنتی را پذیرفته‌اند، بنابر اصل عدالت و برابری و حقوق فردی، سقط جنین و لزبینیسم را به‌عنوان حق کنترل بر باروری و حق تسلط زن بر جسم خودش و حق انتخاب نوع رابطه جنسی، مطالبه می‌نمایند.<sup>۳</sup>

---

۱. ر. ک به: رزماری تونگ؛ «اخلاق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ ص ۱۷۵-۱۷۶ و سوزان مندوس؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه رضا نجف‌زاده؛ طبرستان سبز، ش ۱۷.

## 2. Homosexuality.

بحث نظریه‌پردازان معاصر (تحت تأثیر نظریه‌های میشل فوکو) این است که شکل‌گیری یک هویت همجنس‌خواه مشخص، پدیده‌ای است اجتماعی - تاریخی که برای همه جوامع و همه دوره‌های تاریخی معتبر نیست. هویت همجنس‌خواه یک مفهوم ایدئولوژیک است و اعمال همجنس‌خواهانه به خودی خود لزوماً مؤلفه‌های کافی یا قطعی تشکیل‌دهنده یک هویت همجنس‌خواه نیستند (مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۱۱).

۳. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۲.





نقد فمینیسم

## مقدمه

نقد فمینیسم به عنوان یک جریان فکری، فرهنگی و اجتماعی از اهمیت و جایگاه متفاوتی در مقایسه با سایر مکاتب و اندیشه‌های دیگر برخوردار است. اهمیت ویژه نقد فمینیسم در ماهیت عمل‌گرا و تهاجمی این مکتب ریشه دارد. فمینیسم و آموزه‌های آن عینیت حیات اجتماعی در گسترده‌ترین وجه آن را هدف گرفته است. دگرگونی در حیات اجتماعی زنان، تغییر در مناسبات میان دو جنس و در نتیجه تمام شئون زندگی انسانی - که شامل تمام حوزه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی می‌شود - هدف جنبش فمینیسم در ناحیه عینیت و عمل‌گرایی است؛ به گونه‌ای که الگوی عملی فرد یا گروهی که پیرو این جنبش محسوب می‌شود، با افراد و گروه‌های دیگر تفاوت معناداری دارد.

جنبش فمینیسم علاوه بر عمل‌گرا بودن، از ماهیتی تهاجمی نیز برخوردار است. جنبش فمینیسم هم داعیه‌دار صدور جنبش فمینیسم است و هم عملاً فراگیری این جنبش را در کشورهای دیگر از جمله کشورهای جهان سوم و کشورهای اسلامی دنبال کرده است. حمایت از جنبش‌ها و گروه‌های فمینیستی بومی، ترویج آموزه‌های فمینیستی در قالب برنامه‌های آموزشی و امدادی در کشورهای جهان سوم و در قالب برنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی، ترویج این آموزه‌ها با استفاده از ابزارهای ارتباط جمعی و دیگر اقدامات صورت گرفته، بیانگر ماهیت تهاجمی جنبش فمینیسم است.

در نقد فمینیسم نیز، مانند شناخت فمینیسم و گرایش‌های آن، یک مشکل اساسی وجود دارد و آن وجود تنوعات، تضادها و تعارض‌های فراوان میان هواداران گفتمان فمینیستی است؛ البته این رهیافت‌های متفاوت، با وجود تنوع

وسیعی که دارد، به‌عنوان کلی واحد نمود می‌یابد<sup>۱</sup> که عامل وحدت‌بخش رهیافت‌ها و گرایش‌های متنوع فمینیستی، رویکرد تمامی این گرایش‌ها در توجه دادن به فرودستی جنس مؤنث و استیلای جنس مذکر است.<sup>۲</sup>

طبیعی است این عامل وحدت‌بخش، توانایی آن را ندارد که از بروز جریان‌های متعارض فمینیستی پیشگیری کند. تنوع گرایش‌ها و دیدگاه‌های فمینیستی از یک‌سو باعث تفرقه و تضعیف جنبش فمینیسم می‌شود؛ زیرا رویکردها و راهبردهای این گرایش‌ها در برخی موارد به نقض رویکردها و راهبردهای گرایش‌های دیگری می‌انجامد؛ به‌علاوه بخشی از نیروی جنبش فمینیستی صرف مقابله و نقد گرایش‌های فمینیستی نسبت به یکدیگر می‌شود؛ از سوی دیگر تنوع گرایش‌های فمینیستی باعث بقا و تداوم حیات این جنبش می‌شود. این تنوع، به جنبش فمینیسم این امکان را می‌دهد تا در جوامع مختلف با ایدئولوژی‌های مختلف، در قالب یک گرایش فمینیستی سازگار با آن ایدئولوژی به حیات اجتماعی خود ادامه دهد. تکثر گرایش‌های فمینیستی در عین حال این امکان را برای مدافعان جنبش فمینیسم فراهم می‌آورد که در برابر نقدهای وارد بر فمینیسم به‌خصوص در کشورهای غیرغربی به بهانه تکثر دیدگاه‌ها و گرایش‌ها از پاسخگویی به انتقادات سر باز زنند.

به‌همین دلیل در نقد فمینیسم به دو شکل می‌توان عمل کرد: نخست آنکه ابتدا آموزه‌ها و مبانی مشترک در همه گرایش‌ها یا اکثر آنها و سپس مبانی و آموزه‌های خاص هر گرایش را مورد بحث قرار داد. طبیعی است پرداختن به مبانی نظری و آموزه‌های هر یک از گرایش‌های فمینیستی با اهداف اصلی این مجموعه ناسازگار است؛ به‌همین دلیل تلاش می‌شود در این بخش ابتدا مبانی و آموزه‌های مشترک در تمام گرایش‌های فمینیستی یا اکثر آنها را مورد بررسی قرار داده، سپس به برخی از آموزه‌های مهم و تأثیرگذار گرایش‌های مختلف فمینیستی اشاره کنیم. در این فصل در قالب سه بخش کلی به نقد آموزه‌های فمینیستی پرداخته می‌شود: فصل اول: نقد مبانی فمینیستی، فصل دوم: نقد آموزه‌های فمینیستی و فصل سوم: نقد پیامدهای فمینیستی.

۱. کریس بیسلی؛ چستی فمینیسم: درآمدی بر نظریه فمینیستی؛ ترجمه محمدرضا زمردی؛ ص ۱۲.

۲. همان؛ ص ۱۷۱.

## نقد مبانی فمینیسم

مراد از مبانی فمینیسم، پیش‌فرض‌ها و اصول عامی است که پایه‌گذار تمدن مدرنیته به‌عنوان تنها خاستگاه فمینیسم است. گام اول برای شناخت مبانی فمینیسم، شناخت مبانی تمدنی آن است. جنبش‌های فمینیستی مانند بسیاری از مکاتب و جنبش‌های غربی محصول تمدن مدرنیته هستند. حتی جنبش‌ها و نظریات انتقادی تند سالیان اخیر همچون مارکسیسم و پسامدرنیته در قالب و چارچوب‌های مدرنیته شکل گرفته‌اند؛ بنابراین فهم و درک صحیح مدرنیته و مبانی نظری آن، مقدمه فهم، درک و در نهایت نقد مکاتب و جنبش‌های غربی است.

مدرنیته به‌لحاظ تاریخی، از قرن شانزدهم به بعد آغاز می‌شود و گستره جغرافیایی اروپای غربی و امریکای شمالی را دربرمی‌گیرد. در این دوران، چهره زندگی بشر در اروپا دستخوش تغییراتی اساسی شده است. از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوران، پیشرفت سریع علوم و فناوری جدید، وقوع انقلاب‌های دموکراتیک در اروپا، استقلال امریکا، گسترش نظام سرمایه‌داری و افزایش تدریجی دین‌گریزی و سکولاریسم است.<sup>۱</sup>

این دوران تاریخی، حاوی نوعی نگرش فلسفی و جهان‌بینی مخصوص به خود است که شامل دیدگاه‌ها و ارزش‌هایی است که فیلسوفان جنبش روشنگری، یعنی دکارت، لایب‌نیتس، کانت، هیوم، لاک و... پرورش داده‌اند.<sup>۲</sup> اومانیزم،<sup>۳</sup> سکولاریسم،<sup>۴</sup> خردگرایی<sup>۵</sup> و فردگرایی<sup>۶</sup> اصول اساسی نگرش فلسفی مدرنیته را تشکیل می‌دهند. براساس خردگرایی، خرد انسانی و توانایی‌های عقل بشری تنها عنصر سعادت‌آفرین بشر است و هیچ امری ورای عقل و خرد انسانی پذیرفته نیست.<sup>۷</sup> فردگرایی به نگرشی گفته می‌شود که فرد

۱. شاهرخ حقیقی؛ گذر از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا؛ ص ۱۹-۲۰. آنتونی گیدنز؛ نتایج مدرنیته، به نقل از: بابک احمدی؛ معمای مدرنیته؛ ص ۶۲ و حسینعلی نودزی؛ مدرنیته و مدرنیسم؛ ص ۱۳۷.

۲. اریک ماتیوز؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمه محسن حکیمی؛ ص ۲۶۰.

3. Humanism.  
4. Secularism.  
5. Rationalism.  
6. Individualism.

۷. شاهرخ حقیقی؛ گذر از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا؛ ص ۲۰-۲۱.

انسانی را شالوده نظام فکری، اخلاقی و رفتاری و واقعیت اساسی و به طور خلاصه، والاترین ارزش قلمداد می‌نماید.<sup>۱</sup> اومانیسیم دیدگاهی است که معتقد است خواست، اراده، ادراک و تمایلات انسانی باید به عنوان محور تفسیر عالم و تصرف در جهان قرار گیرد، و سکولاریسم دیدگاهی است که معتقد است قلمروهای مختلف حیات اجتماعی باید از یکدیگر تفکیک شوند. این جداسازی در واقع جداسازی قلمروهای عمومی مانند حکومت، سیاست، اقتصاد و اجتماع از قلمروهای خصوصی مانند اخلاق، خانواده، هنر و دین است. در این قسمت به بررسی و نقد این چهار مفهوم به عنوان مبانی نظری تمدن مدرنیته و تأثیر آن بر فمینیسم می‌پردازیم:

### اومانیسیم

یکی از مفاهیم کلیدی و در عین حال مبهم در فهم گذشته و حال دنیای غرب، واژه اومانیسیم است. این واژه که با عنوان اصالت بشر یا انسان‌گرایی معادل‌گذاری می‌شود، بیانگر نوعی رویکرد نظری و عملی است که توجه به انسان را سرلوحه تمامی امور قرار می‌دهد. بدیهی است با این مقدار از توضیح، ابهام این واژه یا مفهوم مرتفع نمی‌شود. آنچه در توضیح این واژه در فرهنگ‌نامه‌ها آمده است، تأکید بر این امر است که در میان نخبگان، اندیشمندان، هنرمندان و به تدریج توده مردم در غرب، از قرن چهاردهم به بعد تمایلی به وجود آمد که خواست، اراده، ادراک و تمایلات انسانی به عنوان محور تفسیر عالم و تصرف در جهان قرار گیرد. اگرچه رواج اندیشه‌های جدید اومانستی را به رنسانس فرهنگی و ادبی در فلورانس ایتالیا نسبت می‌دهند،<sup>۲</sup> اما وجود نوعی اومانیسیم پیش از رنسانس در تاریخ و فرهنگ غرب به خصوص در دوران یونان باستان گزارش شده است.<sup>۳</sup>

آنچه در اینجا مورد تأکید است، فهم اومانیسیم جدید و تأثیرات آن بر جامعه

۱. آلن بیرو؛ فرهنگ علوم اجتماعی؛ ترجمه باقر ساروخانی؛ ص ۱۷۰ و باقر ساروخانی؛

درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی؛ ص ۳۵۰.

۲. اولیور استالی برس و آلن بلوک؛ فرهنگ اندیشه نو؛ ترجمه احمد بیرشک و دیگران؛ ص ۱۳.

۳. فردریک کاپلستون؛ تاریخ فلسفه؛ از دکارت تا لایبنیتس؛ ترجمه غلامرضا اعوانی؛ ج ۴، ص ۱۰۳.

غربی و به‌خصوص بر جنبش یا نظریه فمینیسم است. برای درک بهتر فمینیسم نیازمند آن هستیم تا بدانیم اومانیسم در واقع در مواجهه و مقابله با چه تفکر و نظریه‌ای در غرب جدید ظهور کرده است. لوفان بومر در اثر خود، جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، چند ویژگی عمده را برای جامعه قرون وسطایی برمی‌شمرد؛ از جمله این ویژگی‌ها به اقتدارطلبی، ایزدسالاری و انداموارگی جامعه قرون وسطایی می‌توان اشاره کرد. مراد از اقتدارطلبی آن است که در اندیشه قرون وسطایی، همواره برای تأسیس مفروضات درباره جهان و انسان به مراجع اقتدار و حجیت از قبیل کلیسا، متون مقدس و فلسفه یونانی — مسیحی مراجعه می‌شد.<sup>۱</sup> مراد از ایزدسالاری، پذیرش حکومت خدا و نمایندگان او بر جامعه است. بنابر مفهوم ایزدسالاری، مذهب، تمام وجوه حیات انسانی را دربرمی‌گیرد و ارزش‌های مستقل از مذهب تماماً نفی می‌شود.<sup>۲</sup>

اما از همه مهم‌تر تشبیه جامعه در قرون وسطی به اندامی انسانی است که براساس آن جامعه از اندام‌ها یا اجزایی (روحانیون، اشراف، کارگران) تشکیل می‌شود که هر یک، نقش جداگانه‌ای در بقا و حیات کل بدن (جامعه) ایفا می‌کنند. فرد همچون عضوی از یک طبقه در نظر گرفته می‌شد و طبقه نیز تنها در حیات اندامواره‌ای بزرگ‌تر، یعنی جامعه مسیحی زنده بود و در نهایت کلیسا بر دولت، همچون روح بر تن برتری داشت<sup>۳</sup> (یعنی رابطه کلیسا و دولت به‌منزله رابطه روح و بدن بود).

به نظر می‌رسد اومانیسم در دوران مدرنیته، به نفی و طرد این سه مفهوم و نظریه توجه دارد. با روی‌گردانی غرب جدید از انگاره‌های مسیحی و قرون وسطایی به سوی آموزه‌ها و ارزش‌های یونان باستان، توجه به انسان به‌عنوان موجودی در برابر جهان و تصرف‌کننده آن به جای موجودی در جهان و جزء جهان، در کانون توجهات انسان غربی قرار گرفت. بسیاری از منتقدان دوره

۱. فرانکلین لوفان بومر؛ جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غرب؛ گزیده آثار بزرگ در تاریخ

اندیشه اروپای غربی از سده‌های میانه تا امروز؛ ترجمه حسین بشیریه؛ ص ۴۶.

۲. همان؛ ص ۵۱.

۳. همان؛ ص ۵۲.



روشنگری و بعد از آن، قرون وسطای مسیحی را معلول فاصله گرفتن از ارزش‌های یونانی و اومانیستی می‌دانند.

«عزت نفس انسان و حس آزادی او باید در دامن مردم آلمان پیدا شود. این حس همراه یونانیان از جهان رخت برپست و با مسیحیت در فضای مه‌آلود و آبی آسمان جای گرفت».<sup>۱</sup>

براین اساس، می‌توان اومانیسم را این‌گونه تعریف کرد: اومانیسم هیچ مرجع و اقتداری را به رسمیت نمی‌شناسد. هیچ مرجعیتی برای تفسیر عالم و نظم‌بخشی به آن، جز انسان وجود ندارد و حاکمیت بر سرنوشت انسان در اختیار انسان است و تمام پیوندهای پیش‌ساخته از حیات بشری نفی می‌شود. نوع پیوندهای اجتماعی و همچنین غایات آن در حیات انسانی، توسط انسان تفسیر و تعیین می‌شود؛ به‌بیانی دیگر اومانیسم دیدگاهی ایجابی درباره ارزشمندی انسان و یا نظریه‌ای فلسفی درباره ماهیت آن نیست، بلکه بیشتر دیدگاهی سلبی است که به نفی دخالت دین و مرجعیت آن در حیات بشری و همچنین نفی تعلق انسان به شبکه‌ای از روابط انسانی توجه دارد.

## سکولاریسم

یکی از مبانی تأثیرگذار در ساخت دنیای جدید غرب، سکولاریسم است. سکولاریسم که در اصطلاح به معنای اهل این زمان بودن و دنیاگرایی است،<sup>۲</sup> عمدتاً به گرایشی اطلاق می‌شود که طرف‌دار حذف دین یا بی‌اعتنایی به آن در ساحت‌های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت و علم است؛<sup>۳</sup> اما می‌توان گفت: سکولاریسم در اصل به معنای جداسازی و تفکیک قلمروهای عمومی مانند حکومت، سیاست و اقتصاد از قلمروهای خصوصی نظیر اخلاق، خانواده، هنر و دین است.

از آنجاکه بنیاد غرب جدید بر ارزش‌های مادی و سرمایه‌گذاری بنا شده

۱. تونی دیویس؛ اومانیسم؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۱۶.

۲. عبدالکریم سروش؛ سنت و سکولاریسم؛ ص ۷۶.

۳. عبدالرسول بیات؛ فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر؛ ص ۳۲۸.

است، تمام ارزش‌ها و هنجارهای روبنایی جامعه براساس نسبتی که با ارزش‌های بنیادین جامعه غربی دارند، ارزش‌گذاری می‌شوند. از آنجا که قلمرو عمومی، یعنی حکومت، سیاست و اقتصاد عرصه تولید و مبادله ارزش‌های مادی (قدرت، ثروت) هستند، نظام غربی خود را متعهد به مدیریت و توسعه این قلمرو می‌داند. نهادهای متعلق به قلمرو خصوصی نباید عرصه را برای نهادهای متعلق به قلمرو عمومی تنگ کنند.

غرب جدید تا آنجا که قلمرو خصوصی برای قلمرو عمومی ایجاد مزاحمت نکند، آن را به رسمیت می‌شناسد و در صورتی که هنجارهای نهاد خصوصی بخواهند در عرصه عمومی دخالت کنند، نسبت به محدود کردن این هنجارها و یا مقابله با آن، اقدام خواهند نمود.

نتیجه چنین تفکیکی، به تعبیر ژورژ بوردو، رهایی فرد از دل‌مشغولی‌هایی است که ایمان دینی می‌تواند در مورد رفتار اجتماعی وی ایجاد کند. پیامد دیگر، واگذاری نقش فرودست به نهادهای متعلق به قلمرو خصوصی، از جمله نهاد دین است.<sup>۱</sup>

## عقل‌گرایی

یکی از مبانی نظری غرب جدید عقل‌گرایی است. اصطلاح عقل‌گرایی که عمدتاً از قرن هفدهم میلادی به بعد در غرب رواج پیدا کرد، از مفاهیم پیچیده و چندپهلوی است. بخش مهمی از پیچیدگی به تنوع معانی ارائه شده از این لفظ برمی‌گردد؛ در واقع عقل‌گرایی مشترک لفظی است.

آنچه در مبانی نظری فمینیسم مدنظر است، عقل‌گرایی فلسفی و یا عقل‌گرایی کلامی نیست.<sup>۲</sup> مراد از عقل‌گرایی به عنوان مبنای نظری فمینیسم، عقل‌گرایی

۱. ژورژ بوردو؛ لیبرالیسم؛ ترجمه عبدالوهاب احمدی؛ ص ۱۱۶.

۲. عقل‌گرایی فلسفی در مقابل تجربه‌گرایی است. بنابر تعریف، عقل‌گرایی فلسفی قائل به وجود حقایق فطری برای نفس است که براساس آن، عقل می‌تواند نظام‌های نظری و فلسفی را بنیان کند؛ در مقابل تجربه‌گرایی وجود بنیان‌های این‌چنینی را نفی می‌کند (ر. ک به: فردریک کاپلستون؛ تاریخ فلسفه: از دکارت تا لایبنیتس؛ ترجمه غلام‌رضا اعوانی؛ ج ۴، ص ۲۸ به بعد). عقل‌گرایی کلامی، گرایشی است که به ضرورت ابتدای باورهای دینی بر براهین عقلی تأکید دارد و مقابل ایمان‌گرایی است که قائل به چنین ضرورتی نیست (ر. ک به: مایکل پترسون و دیگران؛ عقل و اعتقاد دینی؛ ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی؛ ص ۸۵-۶۹).

ویژه دوران روشنگری است که اغلب از آن با عناوینی چون عقل ابزاری، عقل جزئی و عقل مدرن یاد می‌شود. ویژگی عقل‌گرایی این دوران، تأکید بر محدودیت‌های عقل در گام اول است؛ به تعبیر لاک که یکی از بنیان‌گذاران اندیشه عقل‌گرایی مدرن است، اذهان ما به بزرگی و وسعت حقیقت ساخته نشده‌اند و برای دریافت کل گستره اشیا و امور مناسب نیستند.<sup>۱</sup> نتیجه چنین توافقی در حدود عقل بشری، آن است که: آنچه در محدوده تجربه ما نیست، در محدوده عقل ما هم نیست و معرفت عقلی ما نمی‌تواند از حدود عالم تجربی فراتر رود.<sup>۲</sup>

در گام دوم عقل‌گرایی این دوره، به توسعه حیطه فعالیت‌های عقل می‌پردازد. پیش‌ازین، عقل‌گرایی عمدتاً به حوزه مباحث فلسفی و شناخت حقایق اشیا اختصاص داشت. با گسترش علم جدید و شناخت انسان‌ها از قوانین حاکم بر طبیعت، این انگیزه در دانشمندان غربی در قرن هفدهم به وجود آمد که اگر می‌توان قوانین حاکم بر طبیعت را کشف کرد، پس می‌توان قوانین حاکم بر سرشت بشری را نیز کشف کرد و چنین توانایی‌ای برای فاهمه بشری وجود دارد و چیزی جز عقل بشری نیز نباید در کار فهم و کشف سرشت و طبیعت بشر مداخله کند.<sup>۳</sup> عقل‌گرایی به این معنا، بنیان‌گذار علوم انسانی در غرب محسوب می‌شود.<sup>۴</sup>

براساس آنچه گفته شد، عقل‌گرایی مبتنی بر تجربه، به نظریه‌پردازی درباره سعادت، اخلاق و روان بشر پرداخت و علوم انسانی جدید را بر پایه روش تجربی بنیان گذاشت. از آنجاکه ویژگی این عقل‌گرایی، انتقادی بودن<sup>۵</sup> یا به

۱. جان لاک؛ تحقیق در فهم بشر؛ ترجمه شفق رضازاده؛ ص ۳۰۰.
۲. فرانکلین لوفان بومر؛ جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غرب؛ گزیده آثار بزرگ در تاریخ اندیشه اروپای غربی از سده‌های میانه تا امروز؛ ترجمه حسین بشیریه؛ ص ۴۶۵.
۳. ج. برونوفسکی و بروس مازلیش؛ سنت روشنفکری در غرب از لئوناردو تا هگل؛ ترجمه لیلا سازگار، ص ۶۴۵.
۴. فرانکلین لوفان بومر؛ جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غرب؛ گزیده آثار بزرگ در تاریخ اندیشه اروپای غربی از سده‌های میانه تا امروز؛ ترجمه حسین بشیریه؛ ص ۴۶۵.
۵. همان.

تعبیری ویران‌کنندگی است، در ارائه چارچوب‌های ایجابی و مثبت درباره سرشت و طبیعت انسان ناتوان است.

افکار ناقص و بلکه نادرست، می‌توانند چیزی را که آشکارا بی‌فایده به نظر می‌رسد، در هم بشکنند، ولی نمی‌توانند چیزی به جای آن بسازند. یک قرن تمام گذشت تا مردم این حقیقت را درک کردند.<sup>۱</sup>

## فردگرایی

در اندیشه مدرنیسم، انسان به‌مثابه یک فرد، دارای احترام و منزلت و حقوقی می‌شود که پیش‌از آن، از این جایگاه برخوردار نبوده است. در برابر دیدگاه‌هایی که به اهمیت و اصالت جامعه معتقد بودند و برای افراد به‌عنوان اجزای جامعه، اهمیت ثانویه و تبعی قائل می‌شدند، در دیدگاه فردگرایی، فرد، واقعی‌تر، بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه تلقی می‌شود و به حقوق و منافع فردی اولویت قابل توجهی داده می‌شود. گرایش فردگرایی بر این مسئله تأکید می‌کند که فرد، نقطه مرکزی و محوری و مالک جسم و جان خویش است؛ همه چیز اعم از مذهب، فلسفه، قانون، اخلاق و... تابع اویند و او تابع هیچ چیز نمی‌باشد. در این چارچوب، امیال بشری جایگاهی محکم و استثنایی می‌یابند.

به‌گفته هابز، هیوم و بنتام، امیال، واقعیاتی غیرقابل تغییر و نهاده شده در طبع بشرند که اخلاق باید خود را با آنها سازگار کند. به‌گفته هیوم، حتی عقل نیز برده شهوات و خواهش‌هاست.<sup>۲</sup>

در منطق فردگرایی، انسان‌ها جدا از یکدیگرند؛ چراکه هریک از آنها در پی برآوردن امیال و خواسته‌های خویشند؛ لذا دیگران را به‌مثابه اشیائی تلقی می‌کنند که اگر بر سر راهشان قرار نگیرند، خنثی هستند، وگرنه یاور و یا مانع تحقق مقاصد و امیال فردی‌اند؛ حتی آزادی فرد نه به جهت رسیدن به هدف سیاسی متعالی‌تر، بلکه فی‌نفسه عالی‌ترین هدف است و به معنای آزادی از تمام موانعی است که بر سر راه خواسته‌های فرد قرار می‌گیرد.<sup>۳</sup>

۱. هرمن رندال؛ سیر تکامل عقل نوین؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ ص ۳۲.

۲. آنتونی آریلاستر؛ لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۲۱-۲۵ و ۴۰ و ۵۰.

۳. همان؛ ص ۵۴ و ۸۳.

فمینیسم مدرن، دقیقاً در چنین حال و هوایی پایه‌ریزی شد؛ چه‌اینکه نتایج و تأثیرات اصول فردگرایی نیز در شعارها و آرمان‌های فمینیستی به‌خوبی پیداست؛ در حقیقت شعارها و آموزه‌های فمینیستی از جمله حق سقط جنین، حق آزادی جنسی، جدایی‌طلبی، به زیر سؤال بردن آموزه‌های اخلاق سنتی و مانند آن، نتیجه منطقی آموزه‌های فردگرایی است. وقتی در جامعه‌ای، تنها ملاک اخلاق و ارزش‌ها، فرد و امیال و منافع او باشد، طبیعی است که زنان بخواهند اخلاقی طبق منافع خویش سازماندهی کنند. وقتی میل و منفعت شخصی، عمل را توجیه می‌کند، چرا میل و منفعت شخصی زنان در سقط جنین و آزادی‌های جنسی نادیده گرفته شود؟ و... به همین شکل آموزه فردگرایی باعث بسیاری از اعتراضات، سؤال‌ها و شبهات در اذهان زنان شد و به شکل‌گیری نظریات متفاوت و متعدد فمینیستی انجامید.

فردگرایی از جنبه‌های مختلف، توسط صاحب‌نظران غرب مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. آلکسی دو توکویل، رشد خودخواهی‌های فردی، پشت کردن به منافع عمومی و فضیلت‌های اجتماعی و زوال اخلاق اجتماعی را از جنبه‌های منفی فردگرایی می‌داند. هگل، فرد جوامع فردگرا را همچون درختی بی‌ریشه می‌داند که جامعه را صرفاً ظرفی برای تأمین نیازهای خود می‌بیند. روابط انسان‌ها در چنین جوامعی، صرفاً تجاری است و هیچ علاقه یا هویت مشترکی یک عضو را با دیگر اعضای جامعه پیوند نمی‌دهد و نتیجه آن، انزوا و محصور شدن فرد در خودپرستی است. به نظر فردیناند تونیس، روابط، در جوامع مدرن تنها براساس روابط خشک عقلانی و سود تنظیم می‌شود و این فرایند، فرد را در یک تنهایی ترسناک و خلأ عاطفی و بحران روحی رها می‌کند. دورکیم نیز به گسیختگی، زوال وجدان جمعی و نابودی همبستگی‌های سنتی اشاره می‌کند و بسیاری از آسیب‌های موجود، از جمله خودکشی را پیامد افراط در فردگرایی می‌داند.<sup>۱</sup>

۱. عبدالرسول بیات؛ فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر؛ ذیل فردگرایی، ص ۴۰۱-۴۰۲.

اصولاً تأکید و توجه افراطی به جنبه‌های فردی انسان و غفلت از بُعد اجتماعی او، باعث بروز آسیب‌هایی در حیات اجتماعی و حتی فردی انسان می‌شود. آنتونی آربلاستر معتقد است: فردگرایی با این مشکل روبه‌رو می‌شود که چگونه این موجودات ذره‌ای و ضداجتماعی، می‌توانند در یک جامعه در کنار یکدیگر زندگی کنند؛<sup>۱</sup> درحالی‌که اجتماع، از گروهی اشخاص آزاد و مستقل تشکیل نشده است و زندگی مشترک، نیازمندی‌ها و ضرورت‌های ویژه‌ای دارد که آزادی فردی همیشه آن را تأمین نمی‌کند.<sup>۲</sup>

ویلیام بلیک، پیامدهای بالقوه و ناپسند باور به اصالت میل فردی را به‌گونه‌ای کنایه‌آمیز چنین بیان می‌کند: «[براساس این دیدگاه] کودک را باید در گهواره سر به نیست کرد و میل و خواست پنهان دایه را هرچه زودتر تحقق بخشید».<sup>۳</sup>

باید توجه داشت گرچه فمینیسم نیز به دلیل تاسی و تبعیت از مبانی فردگرایانه، در معرض انتقادات مذکور قرار می‌گیرد، اما از سوی دیگر از آنجاکه اومانیسم و فردگرایی، نفوذ بسیار گسترده‌ای در فرهنگ و تمدن دنیای مدرن داشته است، آموزه‌های فردگرایانه فمینیستی نیز در چنین پارادایم فکری‌ای، کاملاً اصول‌گرایانه و منطقی به نظر می‌آید؛ از همین روست که می‌توان هستی و چیستی فمینیسم در غرب را موجه و معذور دانست؛ به این معنا که از دل چنان حال‌وهوایی، ظهور پدیده‌ای چون فمینیسم دور از انتظار نیست؛ لذا ریشه و سرچشمه مشکلات و انحرافات آموزه‌های فردگرایانه فمینیستی را باید در مبانی فرهنگ غرب جستجو کرد؛ چراکه محصولات فاسد یک سیستم، در درجه اول، ناشی از فساد سیستم است؛ هرچند فمینیسم باعث تقویت، پررنگ‌تر شدن و اجرای کامل اصول فردگرایی در جامعه زنان و خصوصاً در عرصه خانواده شده است. طبیعی است وقتی روحیه خودخواهی فردگرایانه، وارد محیط خانواده - یعنی نهادی که بر پایه ایثار، فداکاری و ازخودگذشتگی استوار است - می‌شود، نتیجه‌ای جز تضعیف، تزلزل و فروپاشی نهاد خانواده نخواهد داشت.<sup>۴</sup>

۱. آنتونی آربلاستر؛ لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۴۵.

۲. ناصر کاتوزیان؛ فلسفه حقوق؛ ج ۱، ص ۴۵۵.

۳. آنتونی آربلاستر؛ لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس مخبر؛ ص ۴۴.

۴. ر. ک به: همین کتاب، بخش نقد بحران خانواده.

آنچه تاکنون به عنوان مبانی نظری فمینیسم بیان شد، تأثیر غیرقابل انکاری در به وجود آمدن جنبش فمینیسم دارد که در بیان تاریخ فمینیسم، به برخی از ابعاد آن اشاره شد. طبیعی است نقد تفصیلی مبانی نظری فمینیسم از حوصله و اهداف این اثر خارج است. در اینجا به چند نکته در نقد مبانی نظری فمینیسم توجه داده می‌شود:

۱. در نقد مبانی نظری غرب، یک پیش‌شرط لازم وجود دارد و آن درک صحیح این مفاهیم و تنوعات معنایی آنهاست. بسیاری از آموزه‌های مدرنیته و همچنین آموزه‌های فمینیستی در قالب ادبیات و واژگانی ارائه می‌شوند که به ظاهر مورد قبول همگان‌اند، اما ممکن است از آنها مصادیق و معانی‌ای اراده شود که مورد پذیرش همگان نباشند. مفاهیمی همچون آزادی، تساوی و حقوق بشر از جمله همین مفاهیم محسوب می‌شوند.

توجه نکردن به این پیش‌فرض لازم، در بسیاری از موارد باعث می‌شود برداشت‌ها و قرائت‌های سطحی مبنی بر سازگاری این مفاهیم و آموزه‌ها با تعالیم اسلامی صورت گیرد. تعریف اومانیزم به انسان‌گرایی، ممکن است به این برداشت منجر شود که اسلام نیز در آموزه‌های خود به انسان‌ها ارزش داده است و تکریم ویژه انسان توسط خالق هستی را یادآور شده است، و یا ادعا شود از آنجا که آیات الهی بر تأمل و تدبر آفاقی و انفسی تأکید دارند، پس اسلام نیز عقل‌گرایی را به رسمیت می‌شناسد.

۲. آنچه در این مختصر با عنوان مبانی نظری غرب آمد، از سوی متفکران و همچنین جنبش‌های نظری<sup>۱</sup> در غرب مورد نقادی قرار گرفته است. این نقدها در دو دسته کلی جای می‌گیرند: در دسته اول، مبانی نظری غرب از جنبه فلسفی و نظری مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند. در این گونه نقدها، تلاش می‌شود استدلال نظریه‌پردازان مبانی یادشده مورد نقض قرار گیرد و ناتمام بودن این استدلال‌ها روشن شود. در دسته دوم، تلاش می‌شود با پیش‌فرض گرفتن برخی نهادها و ارزش‌های مورد پذیرش همگان، تأثیرات سوء پذیرش مبانی نظری غرب این نهادها و ارزش‌ها بیان شود؛ برای مثال تخریب محیط زیست، زوال ارزش‌های اخلاقی و تضعیف نهاد خانواده پیامدهای عقلانیت و سکولاریسم غربی دانسته شده است.<sup>۲</sup>

۱. برای مثال جنبش رمانتیسم و پسامدرنیته، از منتقدان جدی عقل‌گرایی غربی محسوب می‌شوند.

۲. سیدحسین نصر؛ نیاز به علم مقدس؛ ص ۱۶۶.

در این اثر به دلیل پیچیدگی نقدهای نظری، از پرداختن به مسئله پیش گفته اجتناب می‌شود؛ اما در قسمت نقد پیامدهای فمینیسم، به نقدهایی از نوع دوم اشاره خواهد شد.

۳. در نقد مبانی نظری فمینیسم و مدرنیته، یک نقد عام و اجمالی را نیز می‌توان مدنظر داشت و آن نقد درون‌دینی است. براساس آنچه از آموزه‌های دینی می‌توان برداشت کرد، هیچ‌کدام از مبانی یادشده، با تعالیم دین اسلام سازگار نیست و طبعاً مورد پذیرش یک جامعه دینی و اسلامی نیز نمی‌باشد. از نظر آموزه‌های اسلامی، حیات انسانی شامل مجموعه‌ای از روابط است که هنجارهای دینی بسیاری جهت تنظیم این روابط وجود دارد. در آموزه‌های دینی، اگرچه کمالات فردی نیز برای انسان‌ها متصور است، اما در عین حال کمالات ارتباطی و شبکه‌ای (اجتماعی) نیز وجود دارد. اگرچه می‌توان کمالات فردی و کمال جامعه را از هم تفکیک کرد،<sup>۱</sup> اما این امر به معنای عدم ارتباط میان کمالات فرد و کمال جامعه نیست؛<sup>۲</sup> علاوه بر اینکه برخی از کمالات فردی در گرو ایفای نقش فرد در جهت به کمال رساندن جامعه است (نفی اومانیسم و فردگرایی).<sup>۳</sup>

در تعالیم اسلامی، تفکیک میان قلمرو عمومی و خصوصی و ادعای عدم ارتباط میان دو عرصه نیز مورد انکار است؛ برای نمونه، آموزه‌های اسلامی بر شایستگی صالحان و کمال‌یافتگان قلمرو اخلاق برای زعامت و رهبری اجتماعی تأکید می‌کنند و از سوی دیگر بر لزوم اقدام حاکمان برای امور دینی مردم تأکید می‌کنند.<sup>۴</sup> آموزه‌های اسلامی در عین تأکید بر دوگانگی تکوینی و هنجاری دنیا و آخرت، درهم‌پیچیدگی و تأثیر و تأثر متقابل آن دو را یادآور می‌شود؛ به گونه‌ای که سرگذشت فرد در این دنیا، سرنوشت وی در آخرت را رقم می‌زند<sup>۵</sup> (نفی سکولاریسم).

۱. برای مثال، بسیاری از پیامبران در جوامع مشرک و رو به انحطاط زندگی کرده‌اند.

۲. کمالات فردی در جامعه کمال‌یافته آسان‌تر محقق می‌شود.

۳. در نقد مبانی نظری فمینیسم، این مبانی با توجه به توضیح آنها در این اثر، مورد نقد قرار گرفته است.

۴. *الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ* (حج (۲۲)، (۴۱)).

۵. «بالدنیا تحرز الاخرة» ر. ک به: محمد محمدی ری‌شهری؛ *منتخب میزان الحکمة*؛ ص ۲۰۳.



لازمه پذیرش ولایت الهی، پذیرش آن در ناحیه عمل و نظر است. قرآن کریم در عین تأکید بر تدبیر و تأمل در آفاق و انفس، بر محدودیت عالم مادی و محدودیت فاهمه انسانی تأکید می‌کند و سعادت و کمال انسانی را در تبعیت از وحی الهی می‌داند؛ براین اساس، کسانی که ولایت الهی را در ناحیه فهم و ادراک به رسمیت می‌شناسند، در ناحیه عمل نیز در برابر اوامر و نواهی الهی سر تعظیم و امثال فرو می‌آورند (نفی عقل‌گرایی). با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت: باور عمیق و ایمان به آموزه‌های دینی، فرد مسلمان را از دل سپردن و پیروی از مبانی و آموزه‌های غرب جدید و همچنین نظریات فمینیست‌ها باز می‌دارد.

## نقد آموزه‌ها

یکی از حوزه‌های مهم نقد فمینیسم، نقد آموزه‌های فمینیستی است. مراد از آموزه‌ها، مجموعه گزاره‌هایی است که گفتمان فمینیستی در قالب یک جنبش آن را پیگیری می‌کند و یا آنکه در قالب مکتب، آن را تبیین و نظریه‌پردازی می‌کند. از آنجاکه گفتمان فمینیستی، جنبش‌ها و مکاتب متنوعی را نمایندگی می‌کند، نقد تمامی آموزه‌ها و یا حتی مهم‌ترین آموزه‌های هر یک از گرایش‌های فمینیستی در این مجموعه ممکن نیست؛ به همین دلیل تلاش می‌شود آموزه‌های مشترک فمینیستی در این قسمت مورد بررسی قرار گیرد.<sup>۱</sup>

## نقد فرودستی زنان و منشأ آن

یکی از پیش‌فرض‌های تمام گرایش‌های فمینیستی، فرودستی زنان است؛ براین اساس ادعا می‌شود: جز در برهه‌ای کوتاه از تاریخ عصر مدرن‌سالاری، زنان در تمام فرهنگ‌ها، ملت‌ها و سرزمین‌ها، فرودست، تحت ستم و تبعیض بوده‌اند. در گام بعدی، گرایش‌های فمینیستی در توجیه اینکه علت و منشأ این فرودستی چیست، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند؛ در واقع یکی از عوامل مهم تنوع گفتمان فمینیستی، نحوه پاسخ به این پرسش قلمداد می‌شود.

---

۱. البته در این میان نقد مفهوم مردسالاری یک استثناست که در مورد آن می‌توان تا حدودی ادعای تعمیم کرد.

یکی از نظریات مهم در این باره، وجود نظام سلطه مردسالاری است. این نظریه که ابتدا توسط فمینیست‌های رادیکال بیان شد، از سوی فمینیست‌های سوسیال و برخی از گرایش‌های فمینیسم پسامدرن نیز تأیید گردید.

مردسالاری، نظامی از ستم و تبعیض علیه زنان است که در تمامی حوزه‌های زندگی، اعم از روابط شخصی، رفتارهای جنسی (تجاوز، فحشا، مزاحمت جنسی) و عرصه‌های دیگر اجتماع، فرهنگ، اعمال و تقویت می‌شود؛ در واقع از منظر فمینیست‌های رادیکال، مردسالاری یک نظام اعم یا فرانظام است؛ به این معنا که تمام ستم‌ها و تبعیض‌ها در نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توسط نظام مردسالار طراحی و تقویت می‌شود و هماهنگی میان نظام‌های متفاوت برای استمرار سلطه جنس یا طبقه مذکر بر جنس یا طبقه مؤنث، توسط این نظام صورت می‌گیرد.<sup>۱</sup> از نظر آنها مردسالاری امری فراتاریخی است<sup>۲</sup> و اختصاص به یک دوره تاریخی و یا یک فرهنگ ندارد.

قبل از ورود به نقد مفهوم مردسالاری، لازم است پیش‌فرض جنبش‌های فمینیستی مبنی بر تعمیم ستم و تبعیض یک جنس بر جنس دیگر مورد سؤال قرار گیرد. ادعای اصلی این پیش‌فرض آن است که زنان در طول تاریخ و به‌واسطه جنسیتشان، همیشه و در همه حال از موقعیت فرودتری نسبت به مردان برخوردار بوده‌اند و برخی از اشکال این فرودستی در قالب ستم و تبعیض قابل شناسایی است.

در مورد این ادعا باید گفت: اولاً اثبات فراگیری ظلم و ستم در طول تاریخ و با این گستردگی، باید به‌صورت گزارش‌های مستند و تاریخی صورت گیرد و چنین گزارش‌هایی نه وجود دارند و نه عملاً امکان‌پذیر هستند. ثانیاً ادعای ظلم و ستم و تبعیض علیه زنان، عموماً با پیش‌فرض‌های نظام سرمایه‌داری و مدرن و بعضاً مارکسیستی صورت می‌گیرد که در آن، خانواده منشأ ظلم و ستم

۱. حسین بستان (نجفی)؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ ص ۸۰  
 ۲. شیلا روباتم می‌گوید: «چیزی نیست که ساخته دست مرد نباشد؛ نه تفکر، نه زبان و نه کلمات؛ حتی اکنون چیزی وجود ندارد که به دست مردان ساخته نشده باشد؛ حتی خود من؛ به‌ویژه خود من» (شیلا روباتم؛ زنان در تکاپو: فمینیسم و کنش اجتماعی؛ ترجمه حشمت‌الله صباغی؛ ص ۴۳۵).

است و تفاوت‌های حقوقی و نقش‌های جنسیتی متمایز، مصادیق روشن تبعیض علیه زنان هستند؛ به تعبیر دیگر فمینیست‌ها تاریخ خانواده، تاریخ تفاوت‌های حقوقی و تاریخ نقش‌های متمایز جنسیتی را با تاریخ ظلم و ستم علیه زنان یکی گرفته‌اند.

۱. یکی از اشکالات اساسی در نقد مردسالاری - که بر بسیاری از آموزه‌های دیگر فمینیستی نیز وارد است - ابهام مفهومی این واژه است. فمینیست‌ها تصویری از مردسالاری ارائه می‌کنند که زیرمجموعه‌ی هیچ‌کدام از نظام‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیست، بلکه فراتر از این نظام و به نوعی تدبیرکننده‌ی آن است. حال جای این سؤال باقی است که واقعاً چه تصویری از این نظام وجود دارد و چه عاملی آن را ایجاد کرده است؟ فرض بر این است که هیچ‌کدام از نظام‌های یادشده، توانایی ایجاد مردسالاری را ندارند؛ از طرفی نظام‌های یادشده، هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ جغرافیایی از چنان تنوعی برخوردارند که نمی‌توانند منشأ امری ثابت و فراتاریخی مانند مردسالاری باشند.

۲. میان ایده‌ی مردسالاری تاریخی و تصویر ادعایی مبنی بر مادرسالاری اولیه نیز تعارضی وجود دارد.

۳. فرایند موفقیت نظام مردسالاری در گفتمان فمینیستی به هیچ‌وجه تبیین نمی‌شود. چرا با وجود نظام‌های متفاوت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نظام مردسالاری در همه‌جا - به زعم فمینیست‌ها - به نحو یکسان موفق بوده است؟ چرا طبقه‌ی فرودست زنان در برابر این سلطه مقاومت نکرده است؟ و چگونه در دوران‌های قبل و با نبود تکنولوژی ارتباطات، هماهنگی در نحوه‌ی عمل نظام مردسالاری صورت می‌گرفته است؟

۴. اگر بپذیریم استیلای نظام مردسالار تا این حد فراگیر است که تمامی ابعاد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و حتی مقوله‌ی دانش را فراگرفته است، باید بپذیریم که ایده یا جنبش فمینیستی، معلول سلطه‌ی همین نظام مردسالار است و بروز و ظهور این جنبش، خود معلول بازی جدید نظام مردسالاری است؛ به علاوه در صورت

استیلای فراگیر نظام مردسالار، برون‌رفت از این سلطه عملاً غیرممکن است<sup>۱</sup> و این امر با ماهیت رهایی‌بخش این جنبش ناسازگار است. به دلیل وجود این دسته از اشکالات است که برخی از فمینیست‌های متأخر با این توصیفات جهان‌شمول از مردسالاری مخالف‌اند؛ برای مثال شیلا رویاتم با قرائت‌های غیرتاریخی از مردسالاری مخالف است؛ ضمن آنکه برخی فمینیست‌های انسان‌شناس تلاش دارند مردسالاری را به جامعه‌پذیری و عمل اجتماعی نسبت دهند.<sup>۲</sup>

### نقد آموزه برابری

چنانچه پیش از این نیز گذشت، آموزه برابری زن و مرد یکی از مبنایی‌ترین نظریات فمینیستی به‌شمار می‌رود که به‌نحوی طی سه موج فمینیستی و درون هریک از امواج و گرایش‌های آن دنبال شده است.<sup>۳</sup> لزوم برابری زن با مرد در حقوق طبیعی و انسانی، آموزه‌ای است که از بدو شکل‌گیری نهضت فمینیسم، مستقیماً تحت تأثیر مکتب لیبرالیسم، در فمینیسم لیبرال مطرح شد<sup>۴</sup> و از آن‌پس نیز در تمامی گرایش‌های فمینیستی در فهرست مطالبات و اهداف فمینیستی قرار گرفت؛<sup>۵</sup> اما مطالعات نشان می‌دهد آموزه برابری لیبرالی حتی درون مکتب لیبرالیسم دچار ابهامات و مشکلاتی است که مورد توجه منتقدان قرار گرفته است؛ لذا از آنجاکه برابری لیبرالی همراه با تمام این ابهامات و مشکلات - که به آنها اشاره خواهد شد - وارد مسائل زنان شده و به‌عنوان الگوی بهبود وضعیت

۱. این اشکال شبیه اشکالی است که برخی بر هایدگر و فوکو وارد می‌دانند. بنابر آموزه‌های این دو فیلسوف، سلطه مدرنیته عام‌ترین سلطه‌هاست؛ در نتیجه برون‌رفت از آن عملاً ناممکن است.

۲. مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۳۲۵. در اینجا تلاش بر نفی کلی مردسالاری نیست، بلکه بر، جلوگیری از تعمیم آن است؛ چه‌اینکه وجود برخی شیوه‌های مردسالارانه در بسیاری از فرهنگ‌ها قابل انکار نیست؛ اما در تحلیل آن، ارجاع مردسالاری به فرهنگ و در نتیجه توصیه به اصلاحات فرهنگی راه‌گشاست.

۳. ر. ک به: بخش آموزه‌های فمینیستی در کتاب حاضر.

۴. همان.

۵. محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۵۵.

زنان در دستور کار قرار گرفته، باعث ظهور اختلاف نظرها، ابهامات و تشتت‌هایی در نظریه و عمل فمینیستی گردیده است؛ به طوری که گفته شده: «ابهام شعار برابری تا آنجاست که تمام جنبش فمینیسم را دچار ابهام ساخته است».<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، با وجود اینکه برابری حقوقی به عنوان آرمان مشترک فمینیست‌ها دنبال می‌شود، اما گرایش‌های مختلف فمینیستی در این مسئله که آیا زن و مرد ذاتاً موجوداتی برابرند و یا متفاوت، نظرات گوناگونی ارائه داده‌اند؛ به طوری که گروهی از فمینیست‌ها زن و مرد را از لحاظ توانایی‌ها و استعدادها، کاملاً برابر و تفاوت‌های ظاهری موجود را ساختگی و مصنوعی دانستند و گروه دیگر، ضمن پذیرش تفاوت‌های تکوینی، بر لزوم ارج نهادن و ارزش دادن بر این تفاوت‌ها تأکید کرده‌اند.<sup>۲</sup>

چنانچه از توضیحات فوق به دست می‌آید، نقد آموزه برابری به عنوان یکی از مبانی‌ترین نظریات فمینیستی در گرو نقد برابری حقوقی از سویی و برابری طبیعی یا تکوینی از سوی دیگر است؛ لذا در این قسمت، ضمن طرح انتقادات و اشکالاتی درباره آموزه برابری حقوقی و سپس نقد آموزه برابری طبیعی و تکوینی و نفی تفاوت‌های دو جنس، ملاحظاتی درباره تأثیر تفاوت‌های تکوینی در مسائل حقوقی ارائه می‌گردد.

### نقد برابری لیبرالی (برابری حقوقی)

برابری لیبرالی بر مبانی فکری ذیل استوار است:

۱. عقل بشری علت کرامت و فضیلت اوست که در تمام انسان‌ها وجود دارد؛
  ۲. انسان به دلیل برخوردارگی از گوهر عقل، حقوقی دارد و از آنجاکه عقل در همه مشترک است، لذا همگان از حقوق برابری برخوردارند و هرکس حق دارد در سایه حقوق مذکور، به استعدادها و توانایی‌های بالقوه‌اش، فعلیت بخشد.
- صرف‌نظر از این اصول کلی، وقتی شعار برابری می‌خواهد در صحنه عمل ظاهر شود، با پرسش‌ها و مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شود. اولین مشکل این است که منظور از برابری، برابری در چه چیزی است؟ در فلسفه سیاسی، دو

۱. حسین بشیریه؛ نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم؛ ص ۱۱۴.

۲. ر. ک به: بخش آموزه‌های فمینیستی در کتاب حاضر.

پاسخ مشخص به این سؤال داده شده است: ۱. برابری رفاهی، ۲. برابری در دسترسی به منابع و امکانات.

برابری رفاهی به این معناست که تمام افراد جامعه حق دارند از رفاه برابر برخوردار باشند؛ اما این تفسیر از برابری، مشکل را چندان حل نمی‌کند؛ چراکه تعریف رفاه، هزینه رفاه و آستانه رضایتمندی برای افراد، مختلف است؛ لذا تأمین رفاه برابر، ناممکن به نظر می‌رسد. به دلیل مشکلاتی که در نظریه برابری رفاهی وجود دارد، گروهی به برابری امکانات روی می‌آورند؛ اما این تفسیر از برابری نیز مشکلات جدیدی دارد؛ برای مثال: آیا برای افراد عاجز و بیمار هم باید منابع و امکانات برابر با دیگران وجود داشته باشد؟ و یا طرح این سؤال که: در برخورد با افراد مبتکرتر و پرتلاش‌تر - که با تلاش و ابتکار، منابع بیشتری در اختیار می‌گیرند - چه باید کرد؟ آیا باید به تفاوت‌هایی که به دلیل استعداد این افراد وجود دارد ارج نهاد و یا باید این تفاوت‌ها را سرکوب کرد؟ و در صورت قبول شکل اول، چگونه می‌توان تفاوت‌های را شناسایی کرد؟ تمام این مسائل بن‌بست‌هایی است که نظریه برابری با آنها روبروست.

کسانی که بر آرمان برابری پای می‌فشارند، برابری و عدالت را مترادف هم می‌دانند. در چنین سیستمی، عدالت، مفهومی جز برابری ندارد و دولت و هیچ نهاد حاکم دیگری حق سنجش لیاقت‌ها و تفاوت‌های افراد را ندارد و ملزم است بدون توجه به شایستگی و نیازمندی افراد، حقوق را به‌طور برابر توزیع کند.<sup>۱</sup>

بعضی از اندیشمندان غرب معتقدند: تمام مشکلات و بن‌بست‌هایی که نظریه برابری با آن مواجه است، در پیش‌فرض نادرست آن، یعنی این‌همانی برابری و عدالت است.<sup>۲</sup>

در مرحله بعد، وقتی آموزه برابری لیبرالی با تمام بن‌بست‌ها و ابهام‌هایش وارد مسئله زنان می‌شود، فمینیست‌ها طبق اصل این‌همانی عدالت و برابری، خواستار اجرای عدالت، یعنی برابری کامل زنان با مردان می‌شوند. در آن روی سکه برابری لیبرالی نیز این اصل نوشته شده است که تفاوت‌های طبیعی، مثل

۱. جین همپتن؛ فلسفه سیاسی؛ ترجمه خشایار دیهیمی؛ ص ۲۶۸-۲۷۵.

۲. همان؛ ص ۲۷۴-۲۷۵.

تفاوت قومی و نژادی و مانند آن، از آنجاکه تفاوتی در گوهر انسانیت (عقل) ایجاد نمی‌کنند، نباید باعث هیچ‌گونه تفاوت قانونی شوند. از این اصل برمی‌آید که برابری لیبرالی بر تشابه و یکسانی و یکنواختی حقوق، بین تمامی افراد مبتنی است؛ از این‌روست که فمینیست‌های برابری‌طلب، خواستار تشابه مطلق حقوقی بین دو جنس، صرف‌نظر از هرگونه تفاوت‌های جنسیتی می‌شوند.

تعریف برابری به‌عنوان تشابه و یکی دانستن آن با عدالت (برابری = تشابه = عدالت) و به‌تبع آن، نادیده گرفتن و یا انکار تفاوت‌های حقیقی دو جنس، از مسائلی است که انتقادات زیادی را می‌توان بر آن وارد کرد. در وهله اول به نظر می‌رسد این نظریه که عدالت در گرو برابری مطلق است، هیچ دلیل و مبنایی ندارد و پیش‌فرضی است که بدون آنکه اثبات شود، مبنای سایر نظریه‌پردازی‌های لیبرالی، از جمله فمینیسم لیبرال قرار گرفته است؛ به‌علاوه، مشکل دیگر برابری لیبرالی، نادیده گرفتن تفاوت‌های افراد و شرایط خاص، در برخورد با قانون است؛ درحالی‌که این نگاه، از آن جهت غیرواقع‌بینانه به نظر می‌رسد که بالاخره شرایط خاص و تفاوت‌ها و ویژگی‌ها، خواه‌ناخواه، تأثیرات خاص خود را دارند و نادیده گرفتن آنها مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه قانون صحیح و مورد قبول آن است که متناسب با تمام واقعیت‌ها باشد.

می‌توان نظامی از تفاوت‌های حقوقی مبتنی بر جنسیت، اما عادلانه را تصویر کرد که تفاوت‌ها و استحقاق‌ها در تعیین حقوق، نقش اصلی و کلیدی را بر عهده دارند؛ به‌طوری‌که حقوق مساوی براساس استحقاق مساوی و حقوق متفاوت بر پایه تفاوت استحقاق، بر افراد تعلق می‌گیرد؛<sup>۱</sup> براین‌اساس، تنظیم قانون بدون در نظر گرفتن تفاوت‌ها، به‌منزله عدم رعایت تناسب و واقع‌گرایی در برنامه‌هاست و عواقب ناخوشایندی را به‌دنبال دارد.<sup>۲</sup>

از نظر شهید مطهری، اعمال اصل تشابه، علی‌رغم وجود تفاوت‌های تکوینی اصیل و اجتناب‌ناپذیر، نه‌تنها تساوی را برقرار نمی‌کند، بلکه در عمل به‌دلیل دخالت تفاوت‌های حقیقی مذکور، به تساوی و برابری زن و مرد لطمه می‌زند. وی در این باره می‌گوید: «زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادت‌ی مساوی

۱. عبدالله جوادی آملی؛ فلسفه حقوق بشر؛ ص ۸-۱۰.

۲. محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۱۸.

سعادت مرد پیدا کند، راه منحصرش آن است که مشابهت حقوقی را از میان بردارد: برای مرد، حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی متناسب با خودش قائل شود؛ تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان زن و مرد برقرار می‌شود و زن، از سعادت مساوی با مرد، بلکه بالاتر از آن برخوردار خواهد شد.<sup>۱</sup>

### نقد برابری تکوینی (برابری طبیعی)

آیا زن و مرد، ذاتاً و طبیعتاً انسان‌هایی متفاوتند؟ آیا تفاوت‌های مشهود دو جنس در بخش اخلاق، رفتار، گرایش‌ها، نقش‌ها و... اصیل و طبیعی است و یا ساختگی و مصنوعی؟

چنانچه پیشتر آمد،<sup>۲</sup> مسئله تفاوت‌های دو جنس از همان آغاز نظریه‌پردازی‌های فمینیستی، به‌عنوان مسئله‌ای محوری و مبنایی مورد توجه و نقد فمینیست‌ها قرار گرفت؛ به شکلی که فمینیست‌های لیبرال از جمله ولستون کرافت و جان استوارت میل با تأکید بر برابری زن و مرد در استعدادها و توانایی‌ها، تفاوت‌ها را ساختگی دانستند. چندی بعد سیمون دوبوار با تفکیک بین زن و زنانگی، دریچه‌ای جدید در این بحث گشود و مقدمات لازم را برای تفکیک بین جنس (تفاوت‌های زیست‌شناختی و طبیعی) و جنسیت (تفاوت‌های ساخته فرهنگ و اجتماع) در موج دوم فمینیسم فراهم آورد.<sup>۳</sup>

نظریه تفکیک جنس و جنسیت، بسان ابزاری تحلیلی در جهت انکار و نفی تفاوت‌های دو جنس، مورد استفاده فمینیست‌ها قرار گرفت.<sup>۴</sup> فمینیست‌ها با انکار تفاوت‌های طبیعی بین دو جنس و به‌تبع آن، اثبات برابری ذاتی زن و مرد، می‌کوشند لزوم برابری حقوقی زن و مرد را ثابت کنند. این تلاش فمینیست‌ها از دو جنبه قابل نقد و بررسی است: اول اینکه، دو جنس در چه زمینه‌هایی و به چه میزانی متفاوت یا مشابهند؟ دوم اینکه، در صورت تفاوت، آیا می‌توان تفاوت‌های طبیعی و ذاتی را مبنایی برای تفاوت حقوقی قرار داد و

۱. مرتضی مطهری؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ ص ۱۲۳.

۲. ر. ک به: بحث برابری و تفاوت آموزه‌ها در کتاب حاضر.

۳. همان.

۴. برای توضیح بیشتر ر. ک به: جین فریدمن؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ ص ۲۸.



به عبارت دیگر، چه رابطه‌ای بین برابری یا تفاوت طبیعی با برابری یا تفاوت حقوقی، می‌توان برقرار نمود؟

در مورد تفاوت‌های دو جنس (سؤال اول) نظرات مختلفی بین دانشمندان وجود دارد. غالب زیست‌شناسان با بررسی تفاوت‌های فیزیکی زن و مرد، تفاوت دو جنس را امری بنیادین و عمیق می‌دانند. در مقابل، بعضی از جامعه‌شناسان معتقدند: دو جنس در اساس با یکدیگر هیچ تفاوتی ندارند و تنها عوامل اجتماعی سبب بروز تفاوت‌های رفتاری می‌شود. برخی از روان‌شناسان نیز هر دو عامل زیستی و محیطی را در شکل‌گیری تفاوت‌های جنسی دخیل می‌دانند.<sup>۱</sup>

### شواهد زیست‌شناختی

#### تفاوت ژنتیکی

هر سلول بدن انسان، از ۲۳ جفت کروموزم تشکیل شده است که ۲۲ جفت آن در زن و مرد کاملاً یکسان است؛ اما یک جفت کروموزم جنسی است که در زن XX و در مرد XY می‌باشد. کروموزم‌ها در تعیین جنسیت، دخالت کامل دارند و تفاوت زن و مرد از همان ابتدا تعیین شده است؛ و سایر صفات جنسی تحت تأثیر هورمون‌های جنسی شکل می‌گیرند. هورمون‌ها پس از تولید، از طریق خون به تمام نقاط بدن می‌رسند و باعث بروز صفات ثانویه و تفاوت‌های جدیدی در زن و مرد می‌شوند. کروموزم Y باعث ایجاد تفاوت‌ها می‌شود؛ به این صورت که موجب می‌شود اولاً جنین، پسر باشد؛ ثانیاً با الگوی خاص و کاملاً متفاوت از الگوی جنین دختر، رشد کند. اگر کروموزم Y وجود نداشته باشد، جنین دختر خواهد بود؛ همچنین کروموزم Y باعث رشد غدد جنسی مردانه می‌شود. ترشح هورمون‌های مردانه نیز سبب تأثیرگذاری در ساختمان مغز می‌شود و جنسیت مذکر جنین را مشخص می‌سازد. غدد جنسی زنانه نیز در سیزدهمین هفته زندگی جنینی ظاهر می‌شوند و بعدها بر ساختمان مغز تأثیر می‌گذارند.<sup>۲</sup>

۱. حمزه گنجی؛ روان‌شناسی تفاوت‌های فردی؛ ص ۱۸۹-۱۹۰.

۲. همان؛ ص ۱۹۰-۱۹۲ و هلن فیشر؛ جنس اول: توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان؛ ترجمه نغمه صفاریان‌پور؛ ص ۷.

بنابراین زن و مرد از لحاظ ژنتیکی متفاوتند و حتی می‌توان گفت هر سلول بدن زن با هر سلول بدن مرد تفاوت دارد؛ اما به نظر می‌رسد گرچه تفاوت ژنتیکی، امری محرز است، اما این تفاوت نباید بیش از حد بزرگ‌نمایی شود و از اشتراکات طبیعی و ژنتیکی زن و مرد غفلت شود.

### تفاوت در ساختمان مغز و شیوه تفکر

تحقیقات نشان داده است زنان عموماً در تمام زمینه‌ها برای فکر کردن، گستره دید وسیع‌تری را اختیار می‌کنند و به هنگام تصمیم‌گیری، متغیرهای بیشتری را می‌سنجند؛ خلاصه اینکه زنان به هنگام تفکر، تمایل دارند به تمام عوامل مرتبط با یک موضوع در قالبی شبکه‌وار و متصل به هم بیندیشند که به این نوع خاص از اندیشیدن، شیوه تفکر شبکه‌ای گفته شده است.<sup>۱</sup>

در مقابل، مردان تمایل دارند به هر موضوع، جداگانه و بدون توجه به موضوعات دیگر بیندیشند. مردها خیلی خوب می‌توانند حواس خود را روی یک چیز، متمرکز و در همان زمان از سایر چیزها منفک کنند. مردان در مواجهه با یک مشکل، با تمرکز کامل و تفکیک‌سازی موضوعات و پرهیز از دخالت عوامل جانبی بر روی یک خط مستقیم می‌اندیشند.<sup>۲</sup>

براساس پژوهش‌های انجام شده، شیوه متفاوت تفکر دو جنس، به تفاوت‌های مغز آنها برمی‌گردد. یکی از این تفاوت‌ها در قشر پرفرانتال<sup>۳</sup> است که بر توانایی افراد بر حفظ مقادیر زیادی اطلاعات، سازمان بخشیدن به آنها، نتیجه‌گیری همراه با نوعی انعطاف‌پذیری و در نظرگرفتن تمام احتمالات موجود (تفکر شبکه‌ای) نظارت دارد. این قشر در زنان ضخیم‌تر و فعال‌تر است.

اتصالات بافتی دیگری نیز که دو نیمکره مغز را به هم مربوط می‌کند، در زنان تا حدودی ضخیم‌تر از مردان است. این اتصالات ظاهراً باعث ارتباط قوی‌تر دو نیمکره در مغز زنان و باعث تفکر شبکه‌ای و کم‌رنگ‌تر بودن این ارتباط در مردان، سبب تفکر متمرکز و تخصصی می‌شود.<sup>۴</sup>

۱. هلن فیشر؛ جنس اول: توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان؛ ترجمه نغمه صفاریان‌پور؛ ص ۱۵-۱۷.

۲. همان؛ ص ۱۷-۱۹.

### 3. Prefrontal Corten.

۴. ر. ک به: ژانت هاید؛ روان‌شناسی زنان؛ ترجمه بهزاد رحمتی؛ ص ۱۹۰ و هلن فیشر؛ جنس اول: توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان؛ ترجمه نغمه صفاریان‌پور؛ ص ۲۳-۲۶.

## تفاوت در استعدادها و مهارت‌ها

زیست‌شناسان و روان‌شناسان، استعدادها و مهارت‌های متفاوتی را به دو جنس نسبت می‌دهند. تحقیقات نشان می‌دهد: دختران در روانی بیان و مهارت‌های کلامی، برتری خاصی از خود نشان می‌دهند؛ همچنین مطالعات زیست‌شناسان نشان می‌دهد: نرون‌های (سلول‌های عصبی) مغز زنان - که وظیفه تشخیص و درک واژگان را به عهده دارند - ۱۱ درصد بیشتر از مردان است؛ همچنین ارتباط بیشتر دو نیمکره مغز زنان و تأثیر هورمون زنانه (استروژن) در افزایش تعداد اتصالات ارتباطی میان سلول‌های عصبی، باعث تقویت مهارت‌های کلامی می‌گردد.<sup>۱</sup> مردان نیز در سه نوع توانایی فضایی (تجسم فضایی، درک فضایی و چرخش ذهنی) برتر از زنان عمل می‌کنند؛ همچنین مردان از بینایی بهتری برخوردارند و در تشخیص جهت و هدف‌گیری برترند؛ درحالی‌که حس لامسه، شنوایی و بویایی زنان، قوی‌تر است و آستانه حس در دختران پایین‌تر از پسران است.<sup>۲</sup>



گذشته از تفاوت‌های مذکور، تحقیقات نشان داده است: از نظر حجم مغز نیز تفاوت‌هایی در مردان و زنان دیده می‌شود. سال‌ها پیش دانشمندان متوجه شدند: حجم مغز مردان، بیشتر از زنان است و همین مسئله را دلیل هوشمندی بیشتر مرد برشمردند؛ اما بعدها شواهدی به دست آمد که این نظریه را تضعیف کرد؛ مثلاً معلوم شد فیل‌ها مغز بزرگی دارند، اما این موضوع دلیل نمی‌شود آنها را به کارهای پژوهشی فضایی بگماریم! لذا این فرضیه مطرح شد که حجم مغز انسان، تابع ابعاد جسمانی اوست؛ چنانچه حجم مغز یک انسان براساس وزنش تعیین شود، حجم مغز زنان نسبتاً بیشتر از مردان خواهد بود. گذشته از این مسائل، در بسیاری از پژوهش‌ها، مغز مستقیماً مورد اندازه‌گیری واقع نشده و فقط به اندازه‌گیری حجمه بسنده شده است؛ درحالی‌که داخل حجمه مواد دیگری غیر از مغز نیز هست؛ دیگر اینکه تاکنون شواهد و قراینی به دست نیامده که نشان دهد حجم مغز، اثر مثبت یا منفی‌ای بر هوشمندی انسان دارد (ر. ک به: ژانت هاید؛ روان‌شناسی زنان؛ ترجمه بهزاد رحمتی؛ ص ۱۸۷-۱۸۸). ویل دورانت نیز پس از طرح نظرات مربوط به کمتر بودن حجم مغز زن تأکید می‌کند: «معقول‌تر آن است که برای اثبات برتری ذهنی، [این مسئله را] از روی نسبت وزن مغز به وزن بدن حساب کنند؛ و این نسبت، در زن بیشتر است» (ویل دورانت؛ کلمات فلسفه: پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر؛ ترجمه عباس زریاب؛ ص ۱۴۲).

۱. هلن فیشر؛ جنس اول: توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان؛ ترجمه نغمه صفاریان‌پور؛ ص ۱۰۶-۱۰۱.

۲. ژانت هاید؛ روان‌شناسی زنان؛ ترجمه بهزاد رحمتی؛ ص ۱۵۴.

ژانت هاید در کتاب روان‌شناسی زنان، ضمن طرح تفاوت‌های دو جنس، چنین اظهار داشته



هورمون‌های مردانه و زنانه نیز نقش بسزایی در تفاوت‌های رفتاری دو جنس ایفا می‌کنند. شواهد نشان می‌دهد: تستوسترون (هورمون اصلی مردانه) با تمایل مردان به کسب قدرت و مقام، مرتبط است. تستوسترون، با تحت تأثیر قرارداد مغز پسران در دوران جنینی، باعث بروز خصوصیتی در آنها می‌شود که به آن برتری طلبی مردانه می‌گویند. این فرایند موجب می‌گردد مردان بیش از زنان برای کسب قدرت و مقام، طالب مبارزه باشند.<sup>۱</sup>

### شواهد روان‌شناختی و جامعه‌شناختی

مطالعات روان‌شناسان و جامعه‌شناسان حاکی از آن است که فرهنگ و جامعه، نقش بسزایی در تقویت تفاوت‌ها و حتی گاه، ایجاد و ساخت تفاوت‌های جدید دارند. در فاصله زمانی هجده ماهگی تا دوسالگی، کودکان به مفهوم هویت جنسی دست می‌یابند. زمانی که دختر بچه درمی‌یابد مؤنث است و در آینده زن خواهد شد، این مسئله جزء مهمی از هویت شخصی او می‌شود. از آن پس، این فرهنگ حاکم است که به او می‌گوید چه کاری برای زن خوب است و چه کاری بد؛ و دختر، نقش زنان را در جامعه پذیرا می‌شود و با الگویی که جامعه از زن معرفی می‌کند، همانندسازی می‌کند.<sup>۲</sup>

روان‌شناسان، تأثیر جامعه بر شکل‌گیری هویت جنسی را شرطی‌سازی می‌نامند؛ به این معنا که دختران و پسران، براساس تشویق‌ها، تنبیه‌ها و انتظارات جامعه، رفتارهای متفاوتی بروز می‌دهند؛ دختران به‌واسطه حرف‌شنوی‌هایشان پاداش می‌گیرند؛ این در حالی است که از پسران خواسته می‌شود رفتارهای متهورانه و مردانه داشته باشند تا خود را از جنس ضعیف ممتاز سازند. بدین ترتیب، سنخ‌بندی جنسی در اجتماع، شکل می‌گیرد و هریک

---

است: روان‌شناسان معاصر، مقدار تفاوت برخی از توانایی‌های زن و مرد را کمتر از آنچه گذشتگان القا کردند، می‌دانند و تفاوت را بسیار جزئی و سطحی ارزیابی می‌کنند. هاید در تحلیل علت این تغییر نگرش دو عامل را دخیل می‌داند: (۱) کیفیت اجتماعی‌سازی دو جنس که بسیار منعطف‌تر از گذشته است؛ (۲) گرایش اکثر پژوهشگران امروزی به وجه برابری است تا تفاوت (ر. ک به: ژانت هاید؛ روان‌شناسی زنان؛ ترجمه بهزاد رحمتی؛ ص ۱۵۳).

۱. هلن فیشر؛ جنس اول: توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان؛ ترجمه نغمه صفاریان‌پور؛ ص ۱۰۳.

۲. ژانت هاید؛ روان‌شناسی زنان؛ ترجمه بهزاد رحمتی؛ ص ۴۳.

از دو جنس، تلاش می‌کنند رفتارهای خویش را در چارچوب فرم‌های جامعه بگنجانند تا مطرود و مغضوب نشوند.<sup>۱</sup>

تقلید نیز عامل دیگری است که به تشدید این تفاوت‌های جنسیتی دامن می‌زند. کودک، رفتارهای خود را با نمادهای قدرت، منطبق می‌کند. این نمادها می‌توانند والدین یا اشخاص بزرگ‌سال همجنس باشند. دختر بچه بیشتر به رفتارهای مادر و همجنسان او نظر دارد و بدین ترتیب، بسیاری از ویژگی‌های جنسی را کسب می‌کند.<sup>۲</sup>

کلیشه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز از عوامل تأثیرگذار در رفتارهای دو جنس می‌باشند. سوزان فیسک، روان‌شناس اجتماعی معتقد است: قدرتمندان جامعه، برای اشخاص فرودست کلیشه‌سازی می‌کنند. این کلیشه‌ها به مردم می‌گویند چگونه هستند و حتی چگونه باید باشند؛ برای مثال زنان باید خوش مشرب، و نوجوانان مذکر، فعال و پرخاشگر باشند (یا هستند).<sup>۳</sup>

نکته دیگری که به یافته‌های بالا اضافه می‌شود، تأثیر متقابل هورمون‌ها و عوامل اجتماعی است. تحقیقات نشان داده است همان‌طور که تغییرات هورمونی می‌تواند باعث رفتارهای مختلف جنسیتی شود، خود رفتار هم می‌تواند عملکرد هورمونی را تحت تأثیر قرار دهد.

## تحلیل شواهد

### همه تفاوت‌ها ساختگی نیستند

جمع‌بندی شواهد زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی در تفاوت‌های دو جنس نشان می‌دهد گرچه عوامل اجتماعی (جامعه‌پذیری و شرطی‌سازی، تقلید، کلیشه‌های اجتماعی و...) می‌تواند باعث ایجاد تفاوت‌هایی اکتسابی شود، اما تفاوت‌های بنیادین زیست‌شناختی دو جنس که در رفتارها، استعدادها و توانایی‌های آنها، مستقیماً تأثیر می‌گذارد، قابل انکار نیست؛ به طوری که زنان و مردان به‌رغم داشتن تشابهات بسیار زیاد روان‌شناختی و فیزیکی، در جهان

۱. همان؛ ص ۳۵-۳۷.

۲. همان.

۳. همان؛ ص ۷۷-۷۸.

اجتماعی، جایگاهی بس متفاوت دارند<sup>۱</sup> و به عبارت دیگر اگر اوضاع اجتماعی، موجب تفاوت زن و مرد می‌شود، فقط آنچنان را آنچنان‌تر می‌کند.<sup>۲</sup> در واقع تفاوت‌های طبیعی زن و مرد، فارغ از تأثیرگذاری هر عامل دیگری، نوع متفاوتی از زیستن را برای آنها رقم می‌زند. نظریات مردم‌شناسان در باب زندگی انسان‌های نخستین نیز نشان می‌دهد حتی آنجایی که نقش اقتصادی زنان در جوامع اولیه، وضعیت مطلوبی برای آنان به ارمغان آورده بود (جوامعی که فمینیست‌ها از آن، به جوامع مادرسالار یاد می‌کنند) خصوصیات طبیعی زنان، عامل دست و پاگیری برای فعالیت‌های اقتصادی، از جمله شکار و به‌خصوص جنگ بوده و بنابراین آنها را تاحدی ملزم به ماندن در خانه کرده است و خلاصه اینکه حتی در این جوامع نیز نوعی تقسیم کار جنسی براساس تفاوت‌های طبیعی دیده می‌شود.<sup>۳</sup>

بنابراین تلاش فمینیست‌ها برای تفکیک جنس و جنسیت و ساختگی دانستن نقش‌های جنسیتی مبتنی بر تفاوت‌ها و نفی هرگونه صفات زنانه، نه تنها هیچ مبنای علمی‌ای ندارد، بلکه مخالف شواهد علمی است.

از سوی دیگر، اگر تمام صفات به‌اصطلاح زنانه را مصنوعی و ساختگی بدانیم، به‌راستی چه تعریفی می‌توان برای زن ارائه داد؟ زن، منهای صفات زنانه چه می‌تواند باشد؟ انسان بدون جنسیت؟! نفی تمام صفات زنانه به نفی زن می‌انجامد؛ وقتی زنی وجود ندارد، فمینیست‌ها از حقوق چه کسانی صحبت می‌کنند؟... به نظر می‌رسد فمینیسم با نفی هرگونه زنانگی، بیش از هر چیز سعی در نابودی زن دارد و به نام دفاع از حقوق زنان به جنگ با زنان می‌پردازد.

همچنین نفی تفاوت‌ها و در نتیجه، نفی هویت زن، زنان را دچار بحران هویت می‌سازد و نادیده گرفتن شرایط خاص زنان، زندگی‌ای نامتناسب و ناخوشایند، همراه با مشکلاتی جدید در زندگی زنان به وجود می‌آورد.<sup>۴</sup>

۱. همان؛ ص ۳.

۲. حمزه گنجی؛ روان‌شناسی تفاوت‌های فردی؛ ص ۱۹۰.

۳. ر. ک به: امیلیا نرسیسیانوس؛ مردم‌شناسی جنسیت؛ ویراسته بهمن نوروززاده چگینی؛ ص ۴۳.

۴. پیامدهای نفی تفاوت‌ها در بخش پیامدهای فمینیسم آمده است.

### همه تفاوت‌ها طبیعی نیستند

در وهله بعد، نباید از نظر دور داشت که هرچند انکار تفاوت‌ها ممکن نیست، اما طبیعی دانستن تمام تفاوت‌ها نیز، خطایی مسلم است. محرومیت از فرصت‌های آموزشی و پرورشی و عدم حضور فعال در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی می‌تواند باعث ایجاد خصوصیات منفی در هر انسانی اعم از زن و مرد گردد؛ دیگر اینکه نباید تفاوت‌های جنسی، آنچنان بزرگ‌نمایی شود که شباهت‌های انسانی آن دو را تحت‌الشعاع قرار دهد. چنانچه مشاهده می‌شود، از قدیم‌الایام محورهای مشترک انسانی زن و مرد حتی توسط اندیشمندان غرب نادیده انگاشته می‌شد و تمام احکام و صفاتی که به زنان نسبت داده می‌شد، ناظر به جنبه زنانگی وجود وی بود و همین امر، یعنی بزرگ‌نمایی تفاوت‌ها و غفلت از پایه‌های مشترک انسانی، سبب فرودستی زنان شد و عکس‌العمل افراطی فمینیست‌ها (نفی هرگونه تفاوت) را در پی داشت.

مطالعات نشان می‌دهند: زیاده‌روی نامعقول و اصرار بیش از حد فمینیست‌ها بر نفی هرگونه تفاوت بین دو جنس، ناشی از هراس و دلهره از پیامدهایی است که قبول هرگونه تفاوت در جامعه و فرهنگ غرب به دنبال داشته است. چنانچه خواهد آمد، تفاوت‌های جنسی زنان در بستر فرهنگی غرب، همواره نقطه شروع و منشائی برای محرومیت و تحقیر زنان بوده است؛ به‌گونه‌ای که در آن بستر فرهنگی، قبول تفاوت‌ها به منزله پذیرش بسیاری از محرومیت‌ها و تحقیرها به‌شمار می‌رفت و همین امر، فمینیست‌ها را به انکار تفاوت‌های بدیهی دو جنس سوق داده است؛ لذا باید ریشه فساد را در بعضی از آموزه‌های فاسد حاکم در فرهنگ و فلسفه غرب جستجو نمود.

چنانچه در توضیح خواهد آمد، فمینیست‌ها به جای نقد این آموزه‌ها و به زیر سؤال بردن آنها، با نفی تفاوت‌ها، خود را از درگیری با این اصول، آزاد ساختند و در واقع، به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک کردند. مادی‌گرایی و تحقیر زنانگی دو محور موجود و مندرج در فرهنگ غرب است که به نوعی در شکل‌گیری این دسته از نظریات فمینیستی تأثیرگذار بوده است.

### مادی‌گرایی

از آنجاکه ماده‌گرایی و ماتریالیسم، اصل بنیادی بسیاری از نظریات مدرن را تشکیل

می‌دهد و این دیدگاه، تمام حقیقت انسان را منحصر در جسم او می‌داند، طبیعی است که با مشاهده تفاوت‌های جسمانی دو جنس، انسان‌ها را به دو گروه متفاوت - و حتی متقابل در تقابل‌های دودویی - تقسیم می‌کند. در این راستا، مرد به دلیل برتری قوای جسمانی و عضلانی، اصل انسانیت، و زن به دلیل ضعف جسمانی، انسانی درجه دوم، تابع و فرع مرد در نظر می‌آید. در این بستر فکری، مطالبه حقوق برابر، تنها در صورتی معقول و موجه به نظر می‌رسد که هرگونه تفاوتی نفی شود. این مسئله، حاکی از تأثیر سوء مبانی فکری و نظری نادرست غرب در آموزه‌های فمینیسم است؛ به طوری که در بستر فکری مناسب، دیگر چنین بن‌بستی برای دفاع از حقوق زنان به وجود نمی‌آید تا به راه‌حل‌ها و آموزه‌های افراطی و غیرواقع‌بینانه بینجامد.

مقایسه مادی‌گرایی غرب با جهان‌بینی صحیح اسلام در موضوع حقیقت وجود انسان، این مطلب را آشکارتر به تصویر می‌کشد. بنابر عقیده بعضی از متفکران صاحب‌نظر مسلمان، حقیقت وجود انسان را روح او تشکیل می‌دهد نه جسم او و نه مجموع جسم و جان؛ و از آنجاکه روح از هرگونه شائبه تذکیر و تأنیث فارغ است، هیچ تفاوتی در انسانیت بین افراد انسان وجود ندارد. طبق این دیدگاه اگر جسم، نقشی در انسانیت انسان می‌داشت، به‌عنوان تمام ذات یا جزء ذات، ممکن بود سخن از مذکر و مؤنث قابل طرح باشد و باید بحث می‌شد که آیا این دو صنف متساویند یا متفاوت؛ ولی اگر حقیقت هرکسی را روح او تشکیل داد و جسم، ابزاری بیش نبود، قهراً بحث از تساوی یا تفاوت زن و مرد، در مسائل مربوط به حقیقت انسان رخت برمی‌بندد.<sup>۱</sup>

بوعلی‌سینا، فیلسوف نامدار ایرانی، معتقد است: ناطق فصل مقوم انسان و تذکیر و تأنیث مصنف است؛ لذا وقتی ذات انسان تمام شد و به نصاب رسید، آن‌گاه مسئله ذکورت و انوئت مطرح می‌شود؛ از سوی دیگر ذکورت و انوئت به ماده برمی‌گردد؛ درحالی که حقیقت هر شیء به صورت آن است؛ لذا این دو وصف، در حقیقت انسان، دخیل نیست.<sup>۲</sup>

۱. عبدالله جوادی آملی؛ زن در آینه جلال و جمال؛ ص ۷۸-۸۰.

۲. همان؛ ص ۲۴۵.



نشانه اینکه مرد و زن بودن به ماده برمی‌گردد نه به صورت، این است که این دو صنف، اختصاص به انسان ندارد، بلکه در حیوان و حتی در گیاهان هم هست... هر چیزی که مراتب پایین‌تر از انسان، آن را دارا می‌باشد، به صورت انسانی بر نمی‌گردد؛ چون اگر به صورت انسان برمی‌گشت، هرگز پایین‌تر از انسان، واجد آن نمی‌شد.<sup>۱</sup>

در مقابل، در فرهنگ غرب، تفاوت‌های جنسیتی، بسیار برجسته شده‌اند؛ به طوری که انسانیت زن، تحت‌الشعاع جنسیت او قرار گرفته است و به گفته سیمون دوبوار «مرد، خودش را به عنوان یک انسان می‌شناسد، اما زن را به عنوان یک انسان مؤنث».<sup>۲</sup>

بدین ترتیب، افراط و بزرگ‌نمایی جنسیت در فرهنگ غرب و ستم‌ها و محرومیت‌هایی که زنان از این جهت متحمل شدند، فمینیست‌ها را به سوی افراطی دیگر، یعنی انکار جنسیت، سوق داد.

### تحقیر زنانگی

یکی دیگر از مشکلات و انحرافات فرهنگ غرب که نه تنها در عوام مردم، بلکه در آرای اندیشمندان و فیلسوفان، با صراحت تمام دیده می‌شود، تحقیر زن و زنانگی است: در این فرهنگ نه تنها جنسیت، بزرگ‌نمایی می‌شود، بلکه تفاوت‌های جنسیتی همواره دارای نوعی بار ارزشی است و زنان به دلیل تفاوتی که با مردان دارند، تحقیر می‌شوند.<sup>۳</sup>

بزرگ‌ترین شاهد و نماینده این طرز تفکر تقابل‌های دودویی است که مرد را به همراه مجموعه‌ای از صفات متعالی، چون: نور، خوبی، قدرت و عقل، در مقابل زن، همراه با صفاتی متضاد، یعنی پستی، بدی، ضعف و احساس و مانند آنها قرار می‌دهد؛ بنابراین تفاوت زن غربی به معنای پستی و بی‌مقداری او بود؛ لذا صفات و نقش‌های زنانه همواره تحقیر و تضعیف می‌شدند.

۱. همان.

۲. سیمون دوبوار؛ جنس دوم؛ ترجمه قاسم صنعوی؛ ج ۱، ص ۳۰-۳۲.

۳. ر. ک به: همین کتاب، بخش وضعیت زنان در غرب.

طبیعی است که زنان نتوانند این تحقیر رسمی و نهادینه شده را تحمل نمایند؛ اما در اینجا نیز رادیکال‌ها به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک کردند؛ یعنی به جای تعریف و تبیین ارزش صفات و نقش‌های زنانه، اصولاً منکر آنها شدند؛ چنانچه سیسون به درستی خاطر نشان کرده است: «زنان به دلیل عدم دسترسی به فلسفه یا مذهبی که بتواند خط‌مشی صحیح را به آنها نشان دهد، به جای اینکه برداشت سوء مردان - و به‌طور کلی فرهنگ - نسبت به زن، عاطفه زن و زنانگی را اصلاح کنند، با پیگیری شعارهای فمینیستی خودشان، هیزم بر آتش این معرکه ریختند و بر تحقیر زنانگی توسط مردان صحنه گذاشتند و در عوض، راه آزادی خود را در نفی زنانگی دیدند»<sup>۱</sup>.

سیسون تأکید می‌کند: با تحقیر فراگیر و تاریخی مردان، نسبت به صفات مقدس زنانه، هیچ جای تعجب نیست که زن امروزی بخواهد از زنانگی خویش فاصله بگیرد؛ هرچند این فاصله گرفتن باعث بدبختی او و جامعه شود.<sup>۲</sup>

### رابطه تفاوت‌های طبیعی با برابری یا تفاوت‌های حقوقی

پس از بررسی تفاوت‌های طبیعی دو جنس، این سؤالات پیش می‌آید که: چگونه باید با تفاوت‌های دو جنس برخورد کرد؟ آیا می‌توان تفاوت‌ها را باعث برتری، ارزشمندی و تعالی یکی از دو جنس نسبت به دیگری دانست؟ آیا قابل قبول است که تفاوت‌ها علت پاره‌ای از محرومیت‌های اجتماعی، اقتصادی و... شوند؟ آیا این تفاوت‌ها باید باعث تفاوت‌های قانونی و حقوقی شود؟ در این صورت آیا برتری حقوقی توجیهی دارد یا تنها گزینه مورد نظر تفاوت در عین برابری است؟ دیگر اینکه کدام‌یک از تفاوت‌ها، در چه محدوده‌ای و تا چه حدی می‌تواند و یا لازم است در قانون لحاظ شود؟

فمینیست‌ها در مسئله نحوه برخورد با تفاوت‌های دو جنس، راهکارها و پیشنهادهایی را ارائه داده‌اند. راهکار فمینیسم لیبرال که در کتاب *انقیاد زنان* اثر جان استوارت میل آمده است، این است که از آنجاکه بسیاری از تفاوت‌های زنان و مردان محصول اجتماع و شرایط نابرابر و در نتیجه، غیرطبیعی است، لذا نباید منشأ

۱. اسمه وینه سیسون؛ «بازگشت خدای بانو»؛ ترجمه سوگند نوروزی‌زاده؛ ناقد، ش ۱، ص ۱۸۶.

۲. همان؛ ص ۱۹۰.

تفاوت‌های حقوقی شود؛ بلکه برخورد کاملاً برابر قانون با هر دو جنس می‌تواند زمینه‌ها و فرصت‌ها را برای ظهور صفات حقیقی افراد فراهم آورد.<sup>۱</sup> راهکار دیگری که در فمینیسم رادیکال، خصوصاً توسط فایرستون مطرح شد، این است که تفاوت‌های زنان، هرچند طبیعی باشد، عامل بدبختی و فرودستی زنان است؛ پس باید تفاوت‌های طبیعی نیز به کمک پیشرفت حاصله در دانش و تکنولوژی تولید مثل، نابود شوند.<sup>۲</sup>

در مورد راه حل پیشنهادی میل، به نظر می‌رسد لحاظ نکردن تفاوت‌های دو جنس در قانون، به بهانه عدم دسترسی به تفاوت‌های حقیقی و تشخیص آنها از تفاوت‌های ساختگی، به مثابه پاک کردن صورت مسئله است؛ چراکه نشناختن تفاوت‌های حقیقی به معنی نبودن آنها نیست. اگر در حقیقت و واقعیت، تفاوت‌هایی در استعدادها و توانایی‌ها وجود داشته باشد - که شواهد علمی حاکی از آن است - ایجاد موقعیت کاملاً یکسان و عدم لحاظ این تفاوت‌ها در قانون، مستلزم اجبار زن و مرد به کارهایی است که مناسب توانایی‌هایشان نیست و یا به معنی دست‌کم گرفتن توانایی‌های ویژه هریک است و مسلماً منشأ بروز اختلال‌هایی در سازمان خانواده و اجتماع خواهد شد. تجربه دنیای غرب نشان می‌دهد ایجاد شرایط متفاوت، می‌تواند تغییراتی در صفات و حالات زنان و مردان ایجاد کند. ویل دورانت در این زمینه گفته است:

گویا برای حل این معنا (آیا زنان قادر به انجام امور مردان هستند؟) لازم بوده است عده زیادی از زنان به زندگی متغیر و متنوع صنعتی مردان راه یابند تا معلوم شود این اشتغالات وسیع‌تر، به چه عمق و سرعتی ذهن و خوی این زنان را تغییر می‌دهد. تمام انگلستان و نیمی از امریکا صحنه این آزمایش بزرگ گشته است. کارخانه‌ها و اداره‌ها و مشاغل دیگر به روی زن و مرد، به یکسان باز شده است. نتیجه این آزمایش بزرگ چه بوده؟ نتیجه تغییرات در این زنان آزاد شده چنان بود که ذهن عالمی از تحیر بازماند. در طی سه نسل، این خادمان نوین صنعت، در هر میدانی که قدرت جسمانی ضروری نبود، راه خود را باز کردند و در تمام این میدان‌ها صفات اخلاقی و ذهنی مردان را به دست آوردند تا آنجا که وعظ اخلاقی عالم مسیحیت از مرد شدن جنسی که در گذشته ضعیف و لطیف خوانده می‌شد به ناله درآمدند...<sup>۳</sup>

۱. جان استوارت میل؛ *انقیاد زنان*؛ ترجمه علاءالدین طباطبایی؛ ص ۲۳-۳۰.

۲. ر. ک به: آرای فایرستون، بخش گرایش‌های فمینیستی.

۳. ویل دورانت؛ *لذات فلسفه*؛ پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر؛ ترجمه عباس زیراب؛ ص ۱۴۶.

اما به‌راستی، کدام‌یک از این خصوصیات، طبیعی و کدام ساختگی است؟ خصوصیات‌ی که پیش از تغییر شرایط به زنان نسبت داده می‌شد یا صفاتی که در شرایط امروزی ظهور کرده است؟ آیا صرف اینکه زنان بتوانند از عهده امور مردان برآیند، نشانگر تناسب آن امور با استعدادها، توانایی‌ها و طبیعت آنان است و می‌تواند توجیهی برای واقعی و طبیعی بودن آن امور و صفات قرار گیرد؟ یا اینکه باید دید همراه با این تغییر نقش‌ها، چه تحولاتی در روان و جسم زن و به تبع او، خانواده و سپس اجتماع پدید می‌آید؟ حتی شاید آثار سوء آن درازمدت آشکار گردد؛ در این صورت چه کسی مسئول خواهد بود؟

حقیقت این است که مسئله تشخیص تفاوت‌های ساختگی از اصیل، مسئله‌ای نیست که به‌آسانی با فکر و استدلال بشری حل شود؛<sup>۱</sup> چراکه مستلزم درکی همه‌جانبه از تمام ابعاد وجودی زن و مرد است؛ نگاهی مافوق و برتر که به حقیقت ذات بشری قبل از تأثیر هرگونه عامل خارجی، احاطه داشته باشد؛ و البته مسلم است که چنین احاطه‌ای برای خود انسان غیرممکن است و تنها در حیطة علم و قدرت خالق انسان می‌گنجد.

مشاهده می‌شود که دیگر بار اعتماد و تکیه بیجا به توانایی‌های محدود عقل بشری و دخالت بشر در قلمرویی که از حیطة توانایی‌هایش خارج است، سبب بروز این ضعف‌ها و فسادها در نظریه و عمل می‌شود؛ درحالی‌که استمداد از سرچشمه لایتناهی علم آسمانی، یعنی وحی، می‌تواند بهترین رهنمون برای تشخیص این تفاوت‌ها باشد. در اندیشه ناب توحیدی، انسان نمی‌تواند حقوق بشر — از جمله زن — را تعیین کند؛ چراکه قدم اول در تعیین حقوق بشر، شناخت انسان است. باید میان نیازهای راستین و دروغین انسان فرق نهاد؛ درحالی‌که شناخت انسانی گرفتار جهل، سهو، محدودیت و ناتوانی در تطبیق، گرفتار تمایلات نفسانی و منافع شخصی، اختلاف نظر و دیگر مفاسد است؛<sup>۲</sup> لذا اعتماد مکاتب الحادی و به تبع آنها فمینیسم، به توانایی بشر در تعیین حقوق بشر، غیرقابل قبول و تا حد قابل توجهی تحت تأثیر جهان‌بینی مادی فرهنگ غرب است.

۱. شهید مطهری نیز پس از طرح این سؤال که زن و مرد در چه قسمت‌هایی دارای استعدادها و احتیاج‌های مشابهی هستند و در چه قسمت‌هایی وضع مشابه ندارند، این قسمت را حساس‌ترین قسمت‌ها می‌داند (ر. ک به: مرتضی مطهری؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ ص ۱۵۵).

۲. عبدالله جوادی آملی؛ فلسفه حقوق بشر؛ ص ۱۰۰-۱۰۲.

برخی از فمینیست‌ها صراحتاً ویژگی‌های طبیعی و زیست‌شناختی وجود زن را ریشه تمام مشکلات او می‌دانند و رهایی زنان را در گرو محو و نابودی این تفاوت‌های طبیعی تلقی می‌کنند. سیمون دوبوار در کتاب جنس دوم با ذکر شواهد پزشکی به تفصیل توضیح می‌دهد که چگونه بدن زنان تا حد زیادی برای عمل توالد سازمان یافته و خصوصیت تولید مثلی زن، اکثر ارگان‌های بدن او را تحت تأثیر قرار داده است.<sup>۱</sup>

او در ادامه، این جبر زیست‌شناختی بدن زنان را عنصر مسئله‌آفرین و بحران‌ساز زندگی آنان دانسته است و چاره را در این می‌داند که زنان تا جایی که ممکن است از لوازم زیست و طبیعت خود فرار کنند. عدم قبول نقش‌های مادری، پرورش کودکان به‌طور دسته‌جمعی، از بین بردن موانع سقط جنین و کنترل باروری، راه‌هایی است که دوبوار برای جنگ با خصوصیات طبیعی و زیست‌شناختی زنان پیشنهاد می‌کند.<sup>۲</sup>

سال‌ها بعد از دوبوار، فایرستون نیز در ادامه راه دوبوار طبیعت را ظالم و بدن زن را منشأ فرودستی او دانست؛ اما با توجه به پیشرفت‌هایی که در زمان او در تکنولوژی صورت گرفته بود، اعلام نمود: باید با کمک تکنولوژی (مادری آزمایشگاهی، باروری مردان و...) به جنگ طبیعت زنانه رفت.<sup>۳</sup> در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان ظلم و ستم را به طبیعت نسبت داد و طبیعت را ظالم دانست؟ آیا طبیعت می‌تواند به خودی خود منشأ ستم باشد؟ در این صورت چرا طبیعت با زنان سر جنگ داشته است و از مردان

۱. ر. ک به: سیمون دوبوار؛ جنس دوم؛ ترجمه قاسم صنعوی؛ ج ۱، ص ۶۵ و الیزابت فالیز؛ «نقدی بر جنس دوم»؛ ترجمه ماهرخ دبیری؛ مجله زنان، ش ۱، ص ۳۱-۳۲.

گیل هووی در کتاب فلسفه اروپایی در عصر نو، چنین آورده است: دوبوار از سویی جنسیت را تعریف‌کننده سرنوشت نمی‌داند و جبرانگاری زیست‌شناختی را رد می‌کند، اما از سوی دیگر با برهان‌ها و شواهد زیست‌شناختی ثابت می‌کند تمام بدن زن تحت تأثیر جنسیت او قرار دارد و سرنوشت او را رقم می‌زند. هووی معتقد است: نظرات دوبوار در این باره دچار تناقضی بین پذیرش ذات‌گرایی و عدم ذات‌گرایی شده است (ر. ک: گیل هووی؛ «سیمون دوبوار»، فلسفه اروپایی در عصر نو؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ ص ۲۶۳).

۲. الیزابت فالیز؛ «نقدی بر جنس دوم»؛ ترجمه ماهرخ دبیری؛ مجله زنان، ش ۱، ص ۳۱-۳۲.

۳. در مورد آرای فایرستون ر. ک به همین کتاب، بخش گرایش‌های فمینیستی.

جانب‌داری می‌کند؟ آیا در این میان، ضرورتی وجود داشت؟ در این صورت آیا می‌توان از الزام‌ها و ضرورت‌های طبیعی‌گریخت؟

این اعتقاد فمینیستی به‌طور مستقیم به مبانی الحادی و دین‌گریز فرهنگ غرب بازمی‌گردد که طبیعت را فارغ و تهی از ارادهٔ حکیمانه خالق می‌بیند و لذا هیچ‌گونه هدفمندی و حکمتی در پس آن نمی‌یابد و در نتیجه، هیچ تقدس و اصالتی برای قوانین طبیعی قائل نمی‌شود؛ درحالی‌که در جهان‌بینی توحیدی، هدفمندی و حکمت و ارادهٔ نهفتهٔ خالق در طبیعت، تفاوت‌ها را توجیه می‌نماید؛ از همین روست که حتی فمینیست‌هایی که تا حدودی پایبند به دین هستند، مانند فمینیست‌های انجیلی یا زن‌گرا و خانواده‌گرا، تفاوت‌های زنان از جمله مادری را امری مقدس می‌شمارند. با مطالعهٔ اصول جهان‌بینی توحیدی حاکم بر تفاوت‌ها و تأثیر حکمت و جایگاه تفاوت‌ها در نظام خلقت، تأثیر مبانی الحادی غرب در آموزه‌های فمینیسم بهتر نمایان می‌گردد.

### حکمت تفاوت‌ها، تناسب، نه نقص و کمال

در جهان‌بینی توحیدی، خلقت و طبیعت، هدفمند است و در جهت حکمت و اراده الهی حرکت می‌کند:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»: <sup>۱</sup> پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست، داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

در این نظام حکیمانه، هرگونه تفاوتی که در طبیعت مشاهده می‌شود، در راستای اراده و حکمت پروردگاری رقم خورده است. این اختلافات، از زیبایی‌ها و شاهکارهای نظام خلقت است که به‌منظور رفع نیازهای مختلف موجودات، هریک از آنان را برای نوعی فعالیت تجهیز کرده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»: <sup>۲</sup> ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید... .

۱. طه (۲۰)، ۲۰.

۲. حجرات (۴۹)، ۱۳.

«نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا»<sup>۱</sup>؛ ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و برخی از آنان را از [نظر] درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده‌ایم تا بعضی از آنها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند....

بنابراین در جهان‌بینی توحیدی، تفاوت‌ها از جمله تفاوت انسان‌ها از روی حکمت تعبیه شده است و بزرگ‌ترین حکمت آن، ایجاد رابطه‌ای براساس نیازهای متقابل است. اندیشمند بزرگ مسلمان، آیت‌الله جوادی آملی در باب حکمت تفاوت‌ها می‌گوید:

اگر همه در یک سطح از استعداد و یک سطح از قدرت بودند، نظام هستی متلاشی می‌شد؛ چون کارها گوناگون است و کارهای گوناگون را باید استعدادهای گوناگون به عهده بگیرند...؛ بنابراین تفاوت‌ها برای آن است که گروهی، گروه دیگر را به‌صورت متقابل و دوجانبه تسخیر کنند و هیچ‌کس حق ندارد افراد دیگر را تحت تسخیر خود درآورده، اما خودش مسخر نشود. کسی نمی‌تواند به‌دلیل داشتن قدرت و امکانات استعدادی یا غیره، از دیگران، تسخیر یک‌جانبه طلب کند، بلکه باید تسخیر و خدمت متقابل باشد تا نظام، به احسن وجه اداره شود.<sup>۲</sup>

در مورد زن و مرد این اختلافات، اساسی‌تر و بالطبع تأثیرگذارتر است. تفاوت‌های دو جنس، مجموعه‌ای از نیازهای متقابل و دوسویه را بین آن دو ایجاد می‌کند که به کشش متقابل، همدلی و وابستگی، سکون و آرامش و در نتیجه تشکیل بنیادی‌ترین واحد اجتماع، یعنی خانواده می‌انجامد:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا»<sup>۳</sup>؛ اوست آن‌کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۴</sup>؛ و از نشانه‌های او این‌که از

۱. زخرف (۴۳)، ۳۲.

۲. عبدالله جوادی آملی؛ زن در آینه جلال و جمال؛ ص ۳۹۰-۳۹۱.

۳. اعراف (۷)، ۱۸۹.

۴. روم (۳۰)، ۲۱.

[نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعاً نشانه‌هایی است. «هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ و انْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ»<sup>۱</sup> آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید.

اندیشمندان اسلامی براساس آموزه‌های متین فوق، نظریهٔ مکمل بودن دو جنس را طرح نموده‌اند؛ بدین صورت که وجود تفاوت‌ها سبب می‌شود علاوه بر ایجاد کشش متقابل، انسان با پیوند با جنس مکمل (و نه مقابل) خود، از مواهب استعدادهای طبیعی او نیز بهره‌مند شود.<sup>۲</sup>

برخلاف فمینیست‌ها که تفاوت‌های دو جنس را یا باعث فرودستی زنان دیدند و در امحای آن کوشیدند و یا آنها را ملاک برتری زن دانستند و همواره بین این افراط و تفریط، سرگردان ماندند، در جهان‌بینی اسلامی، تفاوت‌های طبیعی، صرفاً جهت ایجاد ارتباط و تناسب تعبیه شده است و نمی‌تواند و نباید ملاک ارزشمندی قرار گیرد.

شهید مطهری در این باره می‌گوید: «... چه لزومی دارد که تفاوت‌های زن و مرد را به حساب ناقص بودن یکی و کامل تر بودن دیگری بگذاریم که مجبور باشیم گاهی طرف مرد را بگیریم و گاهی طرف زن را ... تفاوت‌های زن و مرد، تناسب است نه نقص و کمال، قانون خلقت خواسته است با این تفاوت‌ها تناسب بیشتری میان زن و مرد که قطعاً برای زندگی مشترک، ساخته شده‌اند، ... به وجود آورد»<sup>۳</sup> و به تعبیری همان‌طور که ضعیف بودن قوای بینایی انسان در مقایسه با عقاب برای انسان، عیب محسوب نمی‌شود، اختلاف طبیعی قوای زن و مرد را هم نباید به حساب برتری یکی و عیب دیگری دانست.<sup>۴</sup>

۱. بقره (۲)، ۱۸۷.

۲. ر. ک به: مرتضی مطهری؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ ص ۱۶۰-۱۶۵ و نیز: محمدرضا زیبایی‌نژاد؛

«ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۲۳.

۳. مرتضی مطهری؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ ص ۱۶۰-۱۶۱.

۴. «نگاهی به فمینیسم»، تازه‌های اندیشه؛ ش ۲، ص ۳۶-۳۷.



از این رو خداوند به زنان و مردان توصیه می‌کند موقعیت‌های ویژه جنس مقابل خود را آرزو نکنند:

«و لا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَّ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»<sup>۱</sup> و زنهارا آنچه را خداوند به [سبب] آن، بعضی از شما را بر بعضی [دیگر] برتری داده، آرزو نکنید. برای مردان از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند، بهره‌ای است و برای زنان [نیز] از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند، بهره‌ای است و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی دانا است.

برخلاف اندیشه رایج در فرهنگ غرب که از سویی مرد را اصل انسانیت و زن را تابع و درجه دوم می‌داند و از سوی دیگر دو جنس را در ردیف اضداد قرار می‌دهد، اسلام با صراحت کامل و قاطعانه هویت انسانی زن و مرد را متحد<sup>۲</sup> و هر دو را در نیل به کمالات و ارزش‌های انسانی یکسان می‌داند.<sup>۳</sup>

دوم اینکه (چنانچه گذشت) در جهان‌بینی توحیدی اسلام، اراده حکیمانه حاکم بر طبیعت، پاره‌ای از تفاوت‌های تکوینی را برای انتظام جامعه انسانی بین دو جنس قرار داده است، لذا در اسلام نه تنها این تفاوت‌ها انکار نمی‌شود و یا منشأ ظلم و ستم و حاکی از جهت‌گیری خصمانه طبیعت نسبت به زنان معرفی نمی‌شود، بلکه ضمن پذیرش تفاوت‌ها، بر حکیمانه و هدفمند بودن آنها تأکید می‌شود.

سوم اینکه، نظام ارزشی حاکم بر تفاوت‌های دو جنس، در اندیشه اسلامی و غربی کاملاً متفاوت است. برخلاف برخورد تحقیرآمیز فرهنگ غرب با تفاوت‌های زنان، در اندیشه اسلامی، هیچ‌یک از دو جنس به دلیل تفاوت‌های

۱. نساء (۴)، ۳۲.

۲. محمدتقی جعفری؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه؛ ج ۱۱، ص ۲۶۵-۲۶۶. نیز ر. ک. به: آیات شریفه آل عمران (۳)، ۱۹۵، حجرات (۴۹)، ۱۳، روم (۳۰)، ۲۱، اعراف (۷)، ۱۸۹، نحل (۱۶)، ۷۲، نساء (۴)، ۱ و شوری (۴۲)، ۱۱.

۳. نگاه کنید به آیات شریفه نساء (۴)، ۱۲۴، نحل (۱۶)، ۹۷، توبه (۹)، ۷۲، احزاب (۳۳)، ۳۵. علامه جعفری در این باره می‌گوید: «حتی یک آیه در قرآن وجود ندارد که در موضوع عقل و ایمان، مردها را بر زنان یا بالعکس زنان را بر مردان ترجیح دهد. آیات قرآنی، هر دو صنف را در اوصاف عالی انسانی مشترک می‌داند» (محمدتقی جعفری؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه؛ ج ۱۱، ص ۲۸۶).

جنسی‌شان برتر، متعالی‌تر و تکامل‌یافته‌تر از دیگری محسوب نمی‌شود (انَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ).<sup>۱</sup>

۱. گفتنی است همان‌طور که تفاوت‌های جنسیتی نباید باعث تحقیر زنان و ارج نهادن به مردان شود، درست به همین دلیل برتری زن و صفات زنانه را نیز رد می‌کند. در این راستا بر رادیکال‌های دسته دوم که نه تنها تفاوت‌ها را می‌پذیرند، بلکه قائل به برتری و اخلاقی‌تر بودن زنان شده‌اند و خواهان تسری این صفات به مردان شده‌اند، نقدهایی وارد است. اول اینکه وقتی گفته می‌شود صفات زنانه برتر و متعالی‌تر، منظور، کدام صفات است؟ آیا منظور، همه صفاتی است که در عرف به زنان نسبت داده می‌شود؟ در صورتی که نمی‌توان گفت تمام این صفات ارزشمندترند؛ مثلاً فرمان‌برداری و تسلیم که در عرف، صفاتی زنانه محسوب می‌شوند، صفاتی مثبت محسوب می‌شوند و صفت مقابلش، یعنی فرماندهی و عدم پذیرش که صفاتی مردانه تلقی می‌شوند، منفی هستند؟ درحالی که مثبت دانستن اطاعت و فرمان‌برداری با روحیه فمینیستی که با تسلیم شدن می‌جنگد، منافات دارد.

در حقیقت فمینیست‌ها بر چند صفت زنان (احساس مسئولیت، مهربانی، صلح‌جویی و...) انگشت می‌گذارند، بدون اینکه مشخص کنند آیا ارزشمندی صفات زنانه راجع به تمام صفات است یا خیر؟ از سوی دیگر، به این سؤال پاسخ درستی نمی‌دهند که این صفات ارزشمند زنانه، محصول طبیعتند (ذاتی زنان است) یا اجتماع (اکتسابی)؟ اگر صفات را ذاتی و طبیعی بدانند، سخن آن عده از رادیکال‌ها که خواستار تسری صفات زنانه به اجتماع و مردان شده‌اند، بی‌پایه و اساس می‌شود؛ چراکه مردان، زمینه طبیعی آن را ندارند و اگر طبیعی نیستند، بنابر آموزه رادیکالی «نظام مردسالار» پس این صفات، ساخته نظام مردسالارند؛ در این صورت چگونه می‌توان به محصولات نظامی ستمگر مباحثات نمود؟ درحالی که هدف فمینیسم جنگ با این نظام است (ر. ک به: اندرو دابسون؛ «فمینیسم بوم‌شناختی»، *فلسفه و اندیشه سیاسی سبزها*؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ ج ۴، ص ۴۷۵ و ۲۹۳-۲۹۶).

از سوی دیگر وقتی (برای مثال) گفته می‌شود مردان خشونت‌طلبند، اولاً تعریف خشونت چیست؟ آیا صرفاً خشونت‌های فیزیکی در تعریف خشونت می‌گنجد و یا خشونت‌های روانی را نیز شامل می‌شود. در این صورت آیا نمی‌توان نوع متفاوتی از خشونت را در زنان جستجو کرد؟ ثانیاً ملاک ارزشمندی یا قبح یک صفت چیست؟ بر فرض اینکه مردان خشن‌ترند، آیا خشونت به‌طور کلی صفتی مذموم است؟ آیا تعریف خشونت مردانه در مقابل صلح‌طلبی زنانه، به نوعی پذیرش نظام دودویی نیست که فمینیست‌ها همواره به آن حمله می‌کنند؟ آیا نمی‌توان هرکدام از این صفات را در جای خود و به اندازه مفید دانست؛ به‌طوری که برای مثال اندازه‌ای از خشونت برای مردان که به‌طور طبیعی عهده‌دار امور خشن هستند، مفید و ضروری باشد و... بدین ترتیب دیده می‌شود که جای جای نظریه برتری صفات زنانه می‌تواند مورد اشکال واقع شود.

چهارم اینکه، برخلاف راه حل‌های پیشنهادی فمینیست‌ها مبنی بر نادیده گرفتن تفاوت‌های جنسیتی و لزوم برخورد کاملاً یکسان و مشابه قانون با زنان و مردان، در جهان‌بینی اسلامی، رابطه‌ای تأثیرگذار بین طبیعت و قانون برقرار است (هماهنگی تکوین و تشریح)؛ به بیانی دیگر خصوصیات طبیعی، احکام خاصی را در پی دارد.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، در جهان‌بینی توحیدی و در سایه آموزه‌های متعالی آن در نگاه به تفاوت دو جنس، (اشتراک حقیقت انسانی در کنار تفاوت جنسی، تعریف تفاوت‌ها به‌عنوان عاملی برای تناسب و نه نقص و کمال، پرهیز از ارزش‌گذاری جنسیتی و مانند آنها) اساساً بن‌بست‌هایی که فمینیست‌ها را به

۱. طه (۲۰)، ۵۰، اعلیٰ (۸۷)، ۲-۳، شمس (۹۱)، ۷-۸

بحث لزوم تأثیر تکوین در تشریح، ابعاد وسیعی دارد؛ از جمله اینکه آیا صرفاً تفاوت‌های طبیعی باید در قانون تأثیر بگذارند یا تفاوت‌های ساختگی و اکتسابی هم می‌توانند ملاک قانون‌گذاری قرار گیرند؟

گفته شده است با تقسیم تفاوت‌ها به ذاتی و غیرذاتی، تفاوت‌های ذاتی را می‌توان ملاک قوانین ثابت و دائمی قرار داد، اما در مورد تفاوت‌های غیرذاتی، گرچه می‌توانند از قوانین موقتی متناسب با شرایط روز تأثیرگذار باشند، اما ملاک قوانین ثابت قرار نمی‌گیرند (ر. ک به: مهدی مهریزی؛ شخصیت و حقوق زن در اسلام؛ ص ۲۱۴-۲۱۵).

سؤال دیگر اینکه آیا تمام تفاوت‌های تکوینی می‌توانند ملاک تقنین قرار گیرند؟ در این باره گفته شده است: تأثیر تمام جزئیات تفاوت‌ها (از جمله رنگ پوست، قومیت، ملیت، نژاد و...) در تقنین به معنای نژادپرستی است و قابل قبول نمی‌باشد؛ لذا لزوم تطابق تکوین و تشریح به معنای تأثیرگذاری جزئی تکوین در تشریح است، نه آنکه هر تفاوت تکوینی، منشأ تفاوت در حوزه قانون‌گذاری شود (ر. ک به: محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۶۲).

اما اینکه کدام یک از این تفاوت‌ها باید و کدام نباید ملاک تقنین قرار گیرند و به‌عبارت‌دیگر تعیین دقیق محدوده تأثیر تکوین در تشریح از حساسیت و اهمیت شایانی برخوردار است؛ البته گاه تقسیم‌بندی‌هایی در مورد انواع تفاوت‌ها، صورت گرفته است (ر. ک به: محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۶۰-۱۶۱)؛ حتی در صورت صحت این تقسیم‌بندی، به نظر می‌رسد همچنان وجود مشکلاتی در تشخیص مصادیق این انواع، مسئله را به همان حال اول رها می‌کند.

چنانچه از ظواهر امر پیداست تشخیص محدوده تأثیر تکوین در تشریح از آنجاکه نیازمند احاطه و شناختی برتر و فراتر است، از جمله مسائلی است که از محدوده توانایی‌های بشری خارج است.

نفی و انکار تفاوت‌ها کشاند (انسان درجه دوم بودن زنان، تفاوت عامل فرودستی و تحقیر، ناشناخته بودن تفاوت‌ها، لذا انکار آن و...) پیش نمی‌آید. چنانچه مشاهده می‌شود، اکثر مشکلات فمینیسم در بحث ریشه‌ای و کلیدی برابری و تفاوت، به گونه‌ای عمیق، به مبادی فکری و بسترهای نظری ماتریالیستی و الحادی بازمی‌گردد و مشکلاتی است که عقل بشری با انقطاع از حکمت آسمانی برای خود پدید آورده است.

### نقد پیامدهای فمینیسم

بررسی تبعات، تأثیرات و پیامدهای جریان‌ات اجتماعی، یکی از مهم‌ترین راه‌های نقد هر جریان است. پیامدهای جنبش و نظریه فمینیستی، از جنبه‌های مختلف مورد مطالعه، بررسی و ارزیابی اندیشمندان و صاحب‌نظران غرب و شرق قرار گرفته است.

منظور از پیامدهای فمینیسم، تحولات و تغییراتی است که پس از شکل‌گیری فمینیسم، در نحوه زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی زنان دیده و به فمینیسم نسبت داده می‌شود.

### نگرش‌های مختلف به پیامدهای فمینیسم

پیامدهای فمینیسم، انعکاس‌های متفاوتی در نقطه‌نظرها و تحلیل‌های صاحب‌نظران داشته است که این امر، مستقیماً به نگرش‌های متفاوت تحلیلگران در مورد ماهیت فمینیسم و جایگاه آن در غرب بازمی‌گردد. در یک نگرش، فمینیسم یکی از جنجال‌برانگیزترین جنبش‌های اجتماعی و فکری جهان در قرن بیستم تلقی می‌شود؛ به گونه‌ای که بسیاری از دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و حقوقی در وضعیت زنان در جوامع مختلف را می‌توان در وهله نخست ناشی از این جنبش دانست. حضور زنان در عرصه عمومی به صورت مختلف، از جمله اشتغال در حوزه اقتصادی و رده‌های مختلف مناصب دولتی، حق رأی، عضویت در پارلمان و قوه قضائیه، بهره‌مند شدن از حقوق مدنی و مانند آن، از جمله این تغییرات<sup>۱</sup> دانسته می‌شود.

۱. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ صفحه پانزده از مقدمه.

روث سیدل معتقد است: امروزه در اثر جنبش فمینیستی، زنان بسیار بیش از گذشته وارد دانشگاه‌ها و مراکز تحصیلی می‌شوند؛ در تعداد زنان شاغل و مقدار درآمد زنان متخصص افزایشی روزافزون مشاهده می‌شود؛ زنان با اثبات توانایی خود در انجام کارهای گوناگون بیش‌ازپیش مورد پذیرش و تحمل مردان قرار می‌گیرند؛ همچنین به دلیل جریان‌مندی فمینیسم، زنان بر حفظ و کنترل بدن‌های خود تواناترند و می‌توانند قدرت تولید مثل خود را کنترل کنند؛ مهم‌تر از همه اینکه زنان تشخیص داده‌اند خود باید نقش خویش را جدی بگیرند و به جای آنکه از طریق وابستگی به مردان هویت خود را بازیابند، باید به خود متکی باشند.<sup>۱</sup> روث سیدل تأکید می‌کند: با وجود تمام این تغییرات، باید همچنان تحولات و تغییرات فراوانی در راستای منافع زنان در جامعه تحقق پذیرد.<sup>۲</sup>

در کنار نظرات مذکور که با رویکردی مثبت به تغییرات زندگی زنان در دهه‌های اخیر می‌نگرد، رویکردهای دیگری وجود دارد که با رویکردی انتقادی، تأثیرات فمینیسم را تحلیل می‌کند.

پروفسور بورک فمینیسم افراطی را مخرب‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین جنبش می‌داند که با روحی مستبدانه عمیقاً مخالف کلیه ارزش‌ها و سنت‌ها و خواستار بازسازی کلیه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی و حتی طبیعت انسانی است.<sup>۳</sup>

از نظر بورک، فمینیسم بدون آنکه چیز زیادی به زنان بدهد،<sup>۴</sup> مشکلات جدیدی بر زنان تحمیل کرده و باعث سردرگمی و ایجاد نارضایتی‌های کاذب در زنان امروزی شده است.<sup>۵</sup>

۱. روث سیدل؛ به سوی جامعه‌ای نوع‌دوست‌تر: نگاهی به فمینیسم؛ ص ۵۳.

۲. همان؛ ص ۵۳-۵۶.

۳. رابرت اچ بورک؛ در سرایشی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول امریکا؛ ترجمه الهه هاشمی حائری؛ ص ۴۳۹-۴۴۰.

۴. بورک معتقد است: برخلاف ادعای فمینیسم که رفاه ظاهری زندگی زنان امروزی را دستاورد مبارزات فمینیستی می‌داند، امتیازی در مورد پیشرفت‌های زنان در نیمه دوم قرن بیستم، به فمینیست‌ها تعلق نمی‌گیرد؛ چراکه به غیر از حق رأی و حق مالکیت اراضی، سایر پیشرفت‌ها و رفاه ایجاد شده در زندگی زنان صرفاً مرهون پیشرفت تکنولوژی است (رابرت اچ بورک؛ در سرایشی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول امریکا؛ ترجمه الهه هاشمی حائری؛ ص ۴۴۳).

۵. برای توضیح بیشتر ر. ک به: رابرت اچ بورک؛ در سرایشی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول امریکا؛ ترجمه الهه هاشمی حائری؛ ص ۴۴۱.

نیکلاس دیویدسن نیز فمینیسم را نهضتی کوتاه‌بینانه و محصول تعصب افراطی دههٔ شصت می‌داند که گرچه نقش بسزایی در گشودن درهای کار، تحصیل و ورزش بر روی زنان داشته، اما از جهات بسیاری مشکل‌ساز بوده است؛ از جمله اینکه با ترغیب زنان به حضور در صحنه اجتماعی، آنان را از مزایای خانه و خانواده محروم ساخته است؛ همچنین فشار روحی ناشی از رقابت با مردان، باعث افزایش بیماری‌های جسمی و روحی در زنان شده و انگاره‌های فمینیستی هرگونه روابط زن با مرد را دچار مشکل ساخته است.<sup>۱</sup>

انعکاس دستاوردهای فمینیسم در نشریات غرب نیز قابل توجه است. مشکلات زنانی که در اثر ترویج آموزه‌های فمینیستی از ازدواج و مادری روی گردانده و به اشتغال و احراز پست‌های مهم متمایل شده‌اند، محور این انتقادات است. نیویورک تایمز نوشته است: زنان بدون فرزند، افسرده و سرگردان هستند و روز به روز بر تعدادشان افزوده می‌شود. نیوزویک نیز می‌نویسد: زنان مجری عصبی هستند و در زیر بحران عمیق عدم اعتماد به نفس، خرد می‌شوند؛ همچنین در پاره‌ای از متون روان‌شناسی آمده است: زنانی که صاحب پست‌های مهم هستند، گرفتار شیوع بی‌سابقه اختلال‌های هیجانی، ریزش مو، ناراحتی‌های عصبی، الکلیسم و حتی حمله‌های قلبی هستند؛ آمده است: امروزه مجرد زنان مستقل، نشانهٔ یک بیماری عمدهٔ عصبی است. نشریهٔ نشنال ریورویو هم طی مقاله‌ای می‌نویسد: آزادی زنان به جبران فسادها و تباهی‌های خود، درآمد بیشتر، سیگار مخصوص زنان، اجازهٔ داشتن بچه بدون شوهر، روابط آزاد جنسی... را به نسل ما عطا کرده است؛ در عوض، علت اصلی خوشبختی زنان، یعنی مرد را از ما دزدیده است.<sup>۲</sup>

همچنین زنانی که زمانی خود فمینیست بوده‌اند، دستاوردهای فمینیسم را این‌گونه ارزیابی نموده‌اند: الیزابت مهن، نویسنده نشریهٔ لوس آنجلس تایمز می‌گوید: نسل ما را چون قربانی، در راه جنبش زنان سر بریدند. زنان ساده‌لوحی چون من، فریب فمینیسم را خوردند. در مجلهٔ دیگری می‌خوانیم: «جنبش زنان» باعث شد به جای کسب موقعیت تازه، موقعیت‌های موجود را هم از دست بدهیم»<sup>۳</sup>

۱. نیکلاس دیویدسن؛ «نقایص نظریه فمینیسم»، نگاهی به فمینیسم؛ ص ۵۷-۶۱.

۲. سوزان فالودی؛ «اگر زنان با مردان برابرند، پس چرا؟»؛ ترجمهٔ زهره زاهدی؛ مجله زنان، ش ۱۲، ص ۱۹.

۳. همان.

و سرانجام فیت ویلسی سخنگوی کاخ سفید در زمان ریاست جمهوری ریگان، در سخنرانی خود با عنوان «فمینیسم پیشرو در حال عقب‌نشینی» اظهار داشت: فمینیسم، لباسی است مانند لباس دیوانه‌ها که از آن خفت می‌بارد.<sup>۱</sup>

### نکاتی درباره لزوم بررسی دقیق پیامدها

برای دستیابی به تصویری روشن و واقع‌بینانه از دیدگاه‌های مختلفی که در موضوع تأثیرات و پیامدهای فمینیسم بر زندگی و به‌طور کلی جامعه غرب وجود دارد، توجه به مسائل ذیل در بررسی پیامدهای فمینیسم لازم به نظر می‌رسد.

#### تفکیک پیامدهای مثبت از منفی

در قدم اول بررسی این نکته لازم است که آموزه‌ها و مبارزات فمینیستی تا چه حد توانسته‌اند زنان را از جایگاه و موقعیت فرودست سابق به موقعیتی قابل قبول‌تر ارتقا دهند؛ دیگر اینکه آیا آموزه‌ها و فعالیت‌های فمینیستی آثار نامطلوبی در پی داشته‌اند؟ در این صورت این تأثیرات کدامند؟ و دامن‌گیر کدام‌یک از اقشار جامعه (زن، مرد و یا کودکان) شده‌اند؟

همچنین در تشخیص و تفکیک پیامدهای مثبت و منفی، توجه به این نکته ضروری است که هیچ‌گاه نباید دستاوردهای مثبت یا منفی را به‌صورت جزئی و انتزاعی، تحلیل نمود،<sup>۲</sup> بلکه باید به پیامدها و تأثیرات جانبی‌ای که یک دستاورد به ظاهر مثبت، نه فقط در زندگی فردی زنان، بلکه در حیات خانوادگی و اجتماعی آنان و نه صرفاً در زندگی زنان، بلکه بر زندگی تمام اقشار جامعه اعم از زنان و مردان و کودکان داشته است، دقیقاً توجه نمود؛ برای مثال از مهم‌ترین دستاوردها و پیامدهای مثبتی که به فمینیسم نسبت داده می‌شود، گشودن درهای بازار کار، برداشتن موانع اشتغال زنان و بالاخره استقلال اقتصادی است، درحالی‌که به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران، دستاوردهای مثبت مذکور موجبات مشکلات و سختی‌های متفاوت و نوظهوری را در زندگی زنان فراهم آورده است. جرمن‌گریر - که زمانی از رهبران فمینیسم بود - در کتاب زن

۱. همان؛ ص ۲۰.

۲. محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۳۵.

کامل (۱۹۹۹) در شرح پیامدهای فمینیسم، اظهار داشته است: آزادی‌هایی که فمینیسم برای زنان به ارمغان آورده، به آزاد شدن مرد از تعهدات خانوادگی‌اش نسبت به همسر و فرزندان، به‌ویژه در تأمین هزینه‌های خانواده منجر شده است. مرد امروز، زندگی بدون مسئولیت می‌طلبد و زنان را با بار مشکلات اقتصادی تنها گذاشته است؛ به‌گونه‌ای که امروزه تأنیث فقر<sup>۱</sup> در جهان غرب به مسئله بحث‌برانگیز تبدیل شده است؛<sup>۲</sup> این در حالی است که مارلین فرنج، نویسنده فمینیست کتاب جنگ علیه زنان می‌نویسد: بنابر آمار، در حال حاضر ۲۲ میلیون نفر از زنان امریکایی به همسران خود متکی هستند. گزارش‌ها نشان می‌دهند این عده از زنان که هرگز شغلی نداشته‌اند و سال‌هاست کار نمی‌کنند، تنها مردمی هستند که از فقر بری می‌باشند.<sup>۳</sup>

چنانچه مشاهده می‌شود، مسائلی که از نظر برخی افراد، جزء دستاوردهای مثبت فمینیسم شمرده می‌شود، انتقادات گروهی دیگر را برانگیخته است. این امر از سوی دیگر نیز صادق است؛ یعنی ممکن است بعضی از مسائلی که جزء تبعات منفی به‌شمار می‌رود، از منظری دیگر قابل دفاع و مثبت ارزیابی شود؛ برای مثال گاه افزایش آمار طلاق از تبعات منفی فمینیسم محسوب می‌شود؛ درحالی‌که برخی معتقدند اینکه زنان به یمن اصلاحات حقوقی بتوانند خود را از فشارها و شرایط نامطلوب زندگی با یک مرد رها کنند، امر مطلوبی است و نباید افزایش آمار طلاق را به‌طورکلی پدیده‌ای مذموم دانست.

### تشخیص پیامدهای واقعی فمینیسم

مسئله بسیار حایز اهمیت در تحلیل پیامدهای فمینیسم، پرداختن به این مسئله است که آیا آنچه به‌عنوان پیامد به فمینیسم نسبت داده می‌شود، در فرض عدم ظهور فمینیسم در جوامع غرب، به وقوع نمی‌پیوست؟ آیا تحولاتی که امروزه در زندگی زنان شاهد آن هستیم، صرفاً معلول فمینیسم است؟ در صورت

1. Feminization of Poverty.

۲. محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۳۷-۱۳۸، به نقل از: هبه رؤوف عزت؛ المرأة و الدین و الاخلاق؛ ص ۱۶۰، به نقل از:

Germain Greet, *The Whole Woman*, New York Alfred Knopf, 1999.

۳. نیکلاس دیویدسن؛ «نقایص نظریه فمینیسم»، نگاهی به فمینیسم؛ ص ۴۷.



وجود دیگر عوامل تأثیرگذار بر تحولات زندگی زنان، این عوامل کدامند؟ میزان تأثیرگذاری آنها بر زندگی زنان به چه نحو است و فعالیت‌های فمینیستی در این میان چه نقش و جایگاهی داشته‌اند؟

بعضی از منتقدان معتقدند: رفاه نسبی‌ای که امروزه بر زندگی زنان حکم فرماست و برخورداری زنان از آزادی‌های بیشتری که نسل‌های پیشین از آن محروم بودند، برخلاف آنچه فمینیست‌ها ادعا می‌کنند نه معلول فمینیسم، بلکه معلول تحولات اقتصادی و اجتماعی عظیمی است که در دهه‌های اخیر در تمام ابعاد و زوایای حیات فردی و اجتماعی مردان و زنان غربی، تأثیرات بی‌سابقه‌ای ایجاد کرده است. پروفیسور رابرت اچ بورک معتقد است: گرچه فمینیست‌ها برای کلیه تحولات مثبت ایجاد شده در زندگی زنان خواهان امتیازند، اما امتیازی برای پیروزی‌ها و پیشرفت‌های زنان خصوصاً در نیمه دوم قرن بیستم به فمینیست‌ها تعلق نمی‌گیرد. او پیشرفت‌های امروزی زندگی زنان را صرفاً معلول پیشرفت تکنولوژی می‌داند و با مقایسه وضعیت زندگی زنان در نسل‌های گذشته و مشغولیت شبانه‌روزی آنان در کارهای خانه و بچه‌داری، نتیجه می‌گیرد: آنچه زنان امروز را از انجام کارهای سخت و وقت‌گیر گذشته، آزاد و رها ساخته است و بدین‌وسیله زمینه حضور آنان را در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فراهم ساخته، فقط پیشرفت تکنولوژی است.<sup>۱</sup>

همچنین نیکلاس دیویدسن تصریح می‌نماید: «بهبود زندگی زنان (و مردان) امریکایی در صد سال گذشته، عمدتاً مرهون پیشرفت اقتصادی است، نه فعالیت‌های اجتماعی. همه آنچه فمینیسم در قرن گذشته برای زنان انجام داده است، به‌اندازه اختراع ماشین لباسشویی ارزش ندارد».<sup>۲</sup>

گرچه دیویدسن اضافه می‌کند: «نباید برخی از فواید فمینیسم را نادیده بگیریم»<sup>۳</sup> و بورک نیز دستیابی به حقوقی چون حق رأی و حق مالکیت زمین را دستاورد

۱. رابرت اچ بورک؛ در سرایشی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول امریکا؛ ترجمه الهه هاشمی حائری؛ ص ۴۴۳.

۲. نیکلاس دیویدسن؛ «نقایص نظریه فمینیسم»، نگاهی به فمینیسم؛ ص ۵۷.

۳. همان.

مبارزات فمینیست‌های اولیه می‌داند، با این حال<sup>۱</sup> نظریات دیگری نیز وجود دارند که نقش فمینیسم و مبارزات فمینیست‌ها را حتی در حصول چنین حقوقی، بسیار کم‌رنگ و ناچیز ارزیابی می‌کنند؛ برای نمونه برخی تحلیل‌گران، دستیابی زنان به حقوق شهروندی را از تبعات و پیامدهای پیشرفت و تکامل لیبرالیسم تلقی می‌کنند. در این دیدگاه، لیبرالیسم در مراحل اولیه، در مقام نظر، تمام انسان‌ها را واجد حقوق طبیعی دانست؛ اما در مقام عمل، تنها گروهی از انسان‌ها (مردان سفیدپوست اروپایی) را از این حقوق بهره‌مند ساخت؛ با این حال طی سال‌های بعد، با اصلاحاتی که در این زمینه پدید آمد، حقوق فردی و شهروندی و... در مورد تمام اقلیت‌ها اعم از اقلیت‌های قومی، نژادی و از جمله زنان - که در آن زمان مصداق اقلیت‌ها به‌شمار می‌آمدند - تسری و عمومیت یافت.

لذا دستیابی زنان به حقوق شهروندی و مانند آن، محصول اصلاح، تکامل و گسترش لیبرالیسم است و نباید آن را جریانی جدای از لیبرالیسم، در عرض آن و یا علیه آن تلقی کرد؛ برای نمونه برخلاف فمینیست‌ها که در توصیف‌ها و تحلیل‌هایشان می‌کوشند جریان کسب حق رأی زنان را جریانی حماسی و مبارزاتی پُرفرازونشیب جلوه دهند - که طی آن زنان توانستند مردان را مجبور به عقب‌نشینی نمایند و حق زنان را از چنگ مردان درآورند - برخی نیز معتقدند: زنان تنها زمانی به حق رأی دست یافتند که دولتمردان بنا بر مصالح سیاسی و اجتماعی، تصمیم گرفتند حق رأی را به زنان اعطا کنند<sup>۲</sup> و یا اینکه فرصت‌های جدید زنان توسعه طبیعی یک تمدن صنعتی بود و حتی اگر زنان خواستار حق رأی نمی‌شدند، [این امر] به وقوع می‌پیوست؛ گرچه ممکن بود رشد آن آهسته‌تر باشد؛ اما به هر حال ظاهر می‌شد.<sup>۳</sup>

در کنار این دیدگاه‌ها، این نقطه‌نظر نیز قابل تأمل است که اگر توان تأثیرگذاری فمینیسم کمتر از آن باشد که بتواند منشأ پیامدهای مثبت مذکور

۱. رابرت اچ بورک؛ در سراسیبهی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول امریکا؛ ترجمه الهه هاشمی حائری.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۴۹.

۳. همان؛ ص ۱۲۳. به نقل از: Coolidge, op. cit. p. ۱۶۸.

خانم مشیرزاده ضمن نقل قول این گفته، آن را پذیرفته و توضیحاتی در رد آن آورده است (ر. ک به: از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، ص ۱۴۹).

باشد، طبیعتاً بسیاری از مسائلی که جزء پیامدهای منفی فمینیسم تلقی می‌شود نیز از دایره نفوذ فمینیسم خارج خواهد شد و باید برای آنها علل و عوامل دیگری جستجو کرد و یا فمینیسم را نه به‌عنوان علت تامه، بلکه در ردیف یکی از عوامل پدیدآورنده شرایط نامطلوب ذکر شده قرار داد.

### میزان سود رسانی پیامدهای فمینیسم برای زنان

سؤال دیگری که در ادامه سؤال قبل پیش می‌آید، این است که آیا فمینیسم، جریانی در راستای منافع زنان است؟ و یا آنکه می‌توان اغراض پشت پرده‌ای را در ترویج فمینیسم جستجو نمود؟

بهترین راه برای پاسخ، بررسی این مطلب است که دستاوردهای فمینیسم چه تأثیراتی بر اقشار (مردان، زنان، کودکان...) و جریانات مختلف (جریانات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی...) داشته و بیشترین منافع را برای کدام‌یک از آنها به ارمغان آورده است؟

### فمینیسم، جریانی به نفع مردان

در پاره‌ای از انتقادات، فمینیسم جریانی معرفی می‌شود که آگاهانه یا ناآگاهانه در راستای اهداف و منافع مردان قدم برداشته و برمی‌دارد؛ از جمله مواردی که این منتقدان در تبیین مردانه بودن جریان فمینیسم بدان‌ها استناد می‌کنند، تحقیر صفات و ویژگی‌های سنتی زنانه است که از دیرباز در فرهنگ غرب مطرح می‌شد و فمینیست‌ها نیز با پذیرش حقارت و پستی صفات زنانه، به این نگاه تحقیرآمیز و بدبینانه دامن زدند.<sup>۱</sup>

۱. از جمله این منتقدان، می‌توان به نیکلاس دیویدسن و اسمه وینه سیسون اشاره کرد. دیویدسن گفته است: «اگر پیش از این، عامل اصلی بی‌ارزش نمودن زنان، مردان بوده‌اند، امروزه خود زن‌ها این کار را انجام می‌دهند». (نیکلاس دیویدسن؛ «نقایص نظریه فمینیسم»، نگاهی به فمینیسم؛ ص ۶۰).

همچنین اسمه وینه سیسون، ضمن توضیح تحقیر زنانگی در فرهنگ غرب خاطر نشان می‌کند: زنان به دلیل عدم دسترسی به فلسفه یا مذهبی که بتواند خط مشی صحیح را بدان‌ها نشان دهد، به جای اینکه برداشت سوء مردان (و به‌طور کلی فرهنگ) از زن و زنانگی را اصلاح کنند، با پیگیری شعارهای فمینیستی، خودشان هیزم بر آتش این معرکه ریختند و بر تحقیر زنانگی توسط مردان صحنه گذاشتند و در عوض راه آزادی خود را نفی زنانگی دیدند (ر. ک به: اسمه وینه سیسون؛ «بازگشت خدای بانو»؛ ترجمه سوگند نوروزی‌زاده؛ ناقد، ش ۱، ص ۱۸۶).

مطالبه آرمان‌ها و حقوق مردانه برای زنان و به قول یتیس،<sup>۱</sup> برداشت فمینیست‌ها مبنی بر اینکه راه مردانه امور، درست است،<sup>۲</sup> منتقدان را به این نظر واداشته است که فمینیسم، با الگو قراردادن مردان برای زنان، برای تقویت آرمان‌ها و خصوصیات مردانه قدم برداشته است.

همچنین شعار برابری حقوقی در موارد بسیاری، باعث سلب مسئولیت‌های سنگین زندگی از دوش مردان شده است؛ همچنین گزارش‌ها حاکی است که حق آزادی جنسی زنان که توسط فمینیست‌ها دنبال شده است، تسهیلات و منافی برای مردان به دنبال داشته است.<sup>۳</sup>

این قبیل مسائل، برخی منتقدان را بر این اظهارنظر واداشته است که: «معمولاً زنان غربی و سایر ملت‌هایی که فمینیسم را پذیرفته‌اند، گمان می‌کنند آزادی دارند، قدرت دارند، مستقل‌اند و مردان از آنان می‌هراسند و...؛ [درحالی‌که] واقع امر، غیر از این پندارهاست... مردان، یگانه سیاست‌گذاران عرصه اندیشه و جریانات عملی در غرب و سایر ممالک تابعه هستند. فمینیسم به کمک مردان ظاهر شد و با نیرو و مساعدت آنان ادامه یافت؛ چنان‌که تغییر مسیر آن، هم‌اکنون از سوی مردان انجام می‌شود».<sup>۴</sup>

### فمینیسم، جریانی در جهت منافع سرمایه‌داری

گاهی از فمینیسم به عنوان جریانی در جهت تأمین منافع سرمایه‌داری<sup>۵</sup> یاد می‌شود. انقلاب صنعتی و نظام سرمایه‌داری، تحولات و تغییرات بنیادینی در عرصه‌های مختلف زندگی غرب به دنبال داشته‌اند<sup>۶</sup> که یکی از آنها ورود زنان به بازار اشتغال است. اشتغال زنان و حضور گسترده آنان در فعالیت‌های اقتصادی، مسائل و موضوعات جدیدی برای زنان، خانواده و اجتماع مطرح ساخت و زمینه

1. Yates.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۱۰۱.

۳. برای توضیح بیشتر ر. ک به: همین کتاب، بخش نقد برابری، نیز به: محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۲۷-۱۲۸.

۴. «فمینیسم تکرار تجربه‌های ناموفق»؛ پیام زن، ش ۳۵، ص ۱۶-۲۲ و ش ۳۶، ص ۲۲-۲۶.

۵. محمدرضا زیبایی‌نژاد؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۳۶.

۶. ر. ک به: همین کتاب، فصل تاریخ فمینیسم، تأثیر سرمایه‌داری در پیدایش فمینیسم.

را برای فرهنگ‌ها و آداب و رسوم سنتی حاکم بر روابط زن و مرد در خانواده تنگ کرد. در شرایطی که زن همانند مرد از قدرت اقتصادی برخوردار بود، آموزه‌های قدیمی مبنی بر اطاعت زن از مرد، به دلیل نقش نان‌آوری مرد، دیگر منطقی به نظر نمی‌رسید؛ همچنین با حضور زن در کار بیرون از خانه به همراه مرد، عدم شرکت مردان در کارهای خانه مانند گذشته قابل توجیه نبود.<sup>۱</sup> گویی با شرایط جدیدی که پس از انقلاب صنعتی بر زندگی‌ها حکم فرما شده بود، آموزه‌های قدیمی حاکم بر خانواده‌های هسته‌ای پدرسالار، توان پاسخگویی به شرایط جدید را نداشت و نظام سرمایه‌داری برای حفظ حیات خود، نیاز به آموزه‌هایی داشت که بتواند با شرایط جدید همخوانی داشته باشد. در همین اثنا بود که فمینیسم، با زیر سؤال بردن نظم پیشین و تعریف حقوق و نقش‌های جدید برای زنان، گره از کار سرمایه‌داری گشود؛ به طوری که گرچه دستاوردهای فمینیسم گاه به ضرر زنان و گاه به ضرر مردان و گاه به ضرر هر دو تمام شده است، اما در هر حال اهداف و منافع نظام سرمایه‌داری را دنبال می‌کند.<sup>۲</sup>

### فمینیسم، جریانی در جهت منافع سیاستمداران

گاهی گفته می‌شود فمینیسم برخلاف ظاهرش که جریانی در جهت منافع زنان قلمداد می‌شود، بیش از هر چیز، ابزاری سیاسی در جهت اغراض سیاسی سیاستمداران و دولت‌مردان و خصوصاً در جهت پیشبرد پروژه جهانی‌سازی است. امروزه در پروژه جهانی‌سازی بر سه محور مهم اصلاحات اقتصادی (با محوریت

۱. ر. ک به: مانوئل کاستلز؛ *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۲. در بین جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان، گرایشی وجود دارد که تاریخ بشر و به تبع آن تاریخ وضعیت زنان را براساس نوع اقتصاد حاکم بر هر دوره، (شکار، کشاورزی، دامداری، صنعت) تقسیم و تبیین می‌کند. این گرایش در کتاب *جنبش اجتماعی زنان اثر آندره میشل و مردم‌شناسی جنسیت* نوشته امیلیا نرسیسیان مشاهد می‌شود. نرسیسیان در این کتاب، تأثیر اقتصاد صنعتی در نقش‌های جنسیتی و نقطه‌نظرهای رایج نسبت به کار زن در خارج از خانه را تشریح می‌کند. از نظر او دیدگاه‌های متفاوتی که درباره کار زنان در بیرون از خانه و از سال ۱۹۰۰ به بعد در امریکا و در جامعه شکل گرفت، مستقیماً تحت تأثیر نیازهای اقتصادی امریکا بود. او سپس از قول مارگولیس (۱۹۸۴) نقل می‌کند: «تغییرات در وضعیت اقتصادی، باعث تغییرات در نقطه‌نظرها درباره زن می‌شود» (ر. ک به: امیلیا نرسیسیان؛ *مردم‌شناسی جنسیت؛ ویراسته بهمن نوروززاده چگینی؛ ص ۵۶-۶۲*).

تجارت آزاد)، اصلاحات سیاسی (با محوریت دموکراسی غربی) و اصلاح وضعیت زنان (با محوریت برابری و رفع حریم‌های اخلاقی میان زن و مرد) تأکید می‌شود. از آنجاکه زنان نقش بسزایی در فرهنگ جوامع و انتقال آن به نسل بعد دارند، همسان‌سازی فرهنگی زنان جهان، قدم قابل توجهی برای همسان‌سازی جهانی و جهانی شدن به‌شمار می‌رود؛ از این رو امروزه آموزه‌های فمینیسم به‌عنوان الگوی زنان جهان، توسط مراکز قدرت و سیاست، تبلیغ و ترویج می‌شود.<sup>۱</sup>

از دیگر اهداف پشت پرده ترویج فمینیسم، مبارزه با بنیادگرایی عنوان می‌شود. روزنامه اکونومیست در سال ۱۹۹۴ سه پیشنهاد برای مهار مسالمت‌آمیز بنیادگرایی ارائه می‌کند که یکی از آن سه مورد، از بین بردن اصول بنیادگرایانه حاکم بر روابط زن و مرد و جایگزینی آن با اصول فمینیستی به‌عنوان اصول آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه است.<sup>۲</sup>

همچنین کاستلز، مهم‌ترین عامل رشد بنیادگرایی مسیحی در دهه‌های هشتاد و نود قرن بیستم را واکنش به پدرسالاری در جریان‌ات فمینیستی می‌داند.<sup>۳</sup>

### نقد و بررسی پیامدهای فمینیسم

آنچه دستاوردها و پیامدهای فمینیسم تلقی می‌شود، فارغ از هرگونه نقد و ارزیابی، شامل موارد ذیل است:

۱. شرکت گسترده زنان در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی در سطح خرد و کلان؛

۲. کسب استقلال اقتصادی برای زنان؛

۳. به دست آوردن حس اعتماد به نفس برای حضور در صحنه‌های قدرت اقتصادی و سیاسی؛

۴. ایجاد تردید در بسیاری باورها و آموزه‌های سنتی در مورد زنان و متقاعد ساختن رهبران و اندیشمندان به بازنگری در آموزه‌ها؛<sup>۴</sup>

۱. ر. ک: ابراهیم شفیعی سروستانی؛ جریان‌شناسی دفاع از حقوق زنان در ایران؛ ص ۱۱-۴۷.

۲. همان؛ ص ۵۲؛ به نقل از محسن آذینی؛ «نشانه‌های خط نفوذ»؛ روزنامه رسالت، ۷۴/۱۱/۳.

۳. مانوئل کاستلز؛ عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ ج ۲، ص ۴۴.

۴. نیکلاس دیویدسن؛ «نقایص نظریه فمینیسم»، نگاهی به فمینیسم؛ ص ۴۵.

۵. کم کردن فاصله دو جنس در خانه و اجتماع؛
  ۶. دستیابی زنان به حق کنترل موالید، سقط جنین و آزادی جنسی؛
  ۷. به چالش کشیدن شکل سنتی خانواده و تعریف انواع جدیدی از خانواده؛
  ۸. راه یافتن قانون و نفوذ دولت به عرصه خصوصی؛
  ۹. رفع موانع اشتغال زنان؛
  ۱۰. ایجاد مشکلات جدید اقتصادی برای زنان؛
  ۱۱. ایجاد حس رقابت و ستیزه‌جویی میان دو جنس؛
  ۱۲. ظهور خلأ شخصیتی و بحران هویت در زنان؛
  ۱۳. رواج خشونت‌ها و بزهکاری‌های زنان و...<sup>۱</sup>.
- گفتار پیش‌رو با دسته‌بندی پیامدهای مذکور، تحت دو محور «اختلال در هویت زنانه» و «بحران خانواده» به نقد و ارزیابی مهم‌ترین پیامدهای فمینیسم می‌پردازد.

### اختلال در هویت زنانه

کاستلز جوهر نهضت فمینیسم را بازتعریف هویت زنان<sup>۲</sup> می‌داند و معتقد است: «چیزی که نهضت فمینیسم، به انکار آن برخاسته، هویتی است که مردان برای زنان تعریف می‌کنند و در خانواده پدرسالار نیز تقدیس می‌شود»؛<sup>۳</sup> از سوی دیگر بسیاری از انتقادات وارد شده بر فمینیسم به همین مسئله، یعنی انکار هویت زنانه در فمینیسم و تلاش فمینیست‌ها برای ارائه تعریفی جدید از هویت زنانه بازمی‌گردد.

منظور از هویت زنانه، تصویر و احساسی است که زن از زن بودن خود دارد و انتظاراتی است که به‌عنوان زن برای خود تعریف می‌کند.<sup>۴</sup>

تفکیک جنس (تفاوت‌های زیستی و بیولوژیکی) از جنسیت (تفاوت‌های

---

۱. محمدرضا زیبایی‌نژاد، «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ص ۱۲۳-۱۴۰.  
۲. مانوئل کاستلز؛ عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ ج ۲، ص ۲۱۷.  
۳. همان؛ ص ۲۱۸.  
۴. ر. ک به: مگی هام و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران؛ ص ۲۱۷ و نیز: «بازخوانی هویت زنانه»، بیانیه تحلیلی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ ص ۲۵.

دو جنس در رفتارها، عملکردها، توانایی‌ها، صفات و نقش‌ها) و غیراصیل و ساختگی معرفی کردن جنسیت زنانه،<sup>۱</sup> مهم‌ترین قدم فمینیست‌ها جهت انکار هویت جنسی بوده است.

در همین راستا، از طریق مبارزه با نقش‌های جنسیتی، برخوردهای مبتنی بر جنسیت، حقوق مبتنی بر تفاوت‌های جنسیتی و مانند آنها، تلاش برای از میان بردن تفاوت‌های جنسیتی مورد اهتمام جدی فمینیست‌ها و حتی نهادهای بین‌المللی قرار گرفت.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب فمینیسم مفهوم زن را از تمام صفات، ویژگی‌ها و نقش‌هایی که به‌طور سنتی به او نسبت داده می‌شد، تهی ساخت و در عوض، ارزش‌ها، حقوق و نقش‌های مردانه را به‌عنوان وضعیت مطلوب و آرمانی زنان، مطرح کرد؛<sup>۳</sup> در حقیقت، مردان را الگوی مناسبی برای زنان معرفی نمود و «هویت مردانه» را جایگزین «هویت زنانه» کرد.

نفی هویت زنانه و الگو قرار گرفتن یک جنس (مردان) برای جنس دیگر (زنان)، پیامدها و آثاری بر هر دو جنس، خانواده و اجتماع در پی داشته که از زوایای مختلف مورد توجه منتقدان قرار گرفته است: اول اینکه، انکار یا نادیده گرفتن تفاوت‌های حقیقی بین دو جنس، تفاوت‌های حقیقی را از بین نمی‌برد؛ لذا این تفاوت‌ها بالطبع در زندگی زنان منشأ اثر خواهد بود و سعی فرد یا جامعه در انکار آنها، زن را به نوعی تنش و درگیری بین واقعیت وجودی خود و نظرات تحمیلی بیرونی مبتلا می‌سازد.

همان‌طور که سازگاری و همخوانی نقش‌ها، وظایف و مسئولیت‌ها با طبیعت و فطرت زنانه و مردانه، منجر به احساس نشاط و رضایتمندی می‌شود، مطالبه نقش‌هایی که با طبیعت شخص سازگار نیست، باعث از خودبیگانگی و عدم تعادل شخصیتی فرد خواهد شد.<sup>۴</sup>

۱. ر. ک به: فصل آموزه‌های فمینیستی، برابری و تفاوت، در کتاب حاضر.

۲. «بازخوانی هویت زنانه»، بیانیه تحلیلی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ مرداد ۸۴، ص ۲۴.

۳. حمیرا مشیرزاده؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ ص ۱۰۱.

۴. ر. ک به: «بازخوانی هویت جنسی»، حوراء؛ ش ۱۴ و ۱۵ و نیز: «بازخوانی هویت زنانه»، بیانیه تحلیلی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ ص ۲۶-۲۸.



دکتر تونی گرننت معتقد است: فمینیسم دروغ‌های زیادی به زنان غرب گفته است؛ از جمله اینکه زن، هیچ فرقی با مرد ندارد و دیگر اینکه زن می‌تواند همپای مردان حرکت کند. گویی فمینیسم در صدد آن بود که زن را مرد کند، غافل از اینکه مرد بودن - وقتی یک شخص واقعاً زن است - کار خسته‌کننده‌ای است.<sup>۱</sup>

دوم اینکه: انکار تفاوت‌ها و نفی هویت زنانه، باعث کاهش احساس ارزشمندی در زنان و افزایش حس خودکم‌بینی در آنان می‌شود؛ چراکه «از مهم‌ترین آثار پذیرش هویت و نقش‌های متمایز و به‌کارگیری صحیح توانمندی‌های زنانه، احساس ارزشمندی است. آن‌گاه که زن احساس می‌کند خداوند، خود او و جامعه، از وی انتظاراتی خاص دارند و او می‌تواند در آن مسیر به‌خوبی ایفای نقش کند، هم از زن بودن خود احساس رضایت می‌کند و هم تدبیر خداوند نسبت به خود را - که در قالب اعطای توانمندی‌های خاص و آموزه‌ها و قوانین ویژه جلوه‌گر شده است - می‌ستاید».<sup>۲</sup>

با کم اثر شدن نقش‌های زنانه و خروج زن از موضع اقتدار و کارآمدی ویژه، احساس ارزشمندی در زنان کم می‌شود؛<sup>۳</sup> همچنین دور شدن از ابعاد زنانه، زنان را از قدرت‌های خاص و ویژه زنان و موقعیت‌های منحصر به فردی که در خانواده در رابطه با شوهر و فرزندان داشته‌اند، محروم ساخته است. به‌گفته دیویدسن: «هیچ‌یک از ادله نظری فمینیست‌ها نمی‌تواند این واقعیات را نادیده بگیرد که بسیاری از زنان، در صحنه اجتماعی گرفتار شده، مزایای خانه و خانواده را از دست داده‌اند».<sup>۴</sup>

از این گذشته، برخی از فمینیست‌ها به انکار و نفی صفات ویژه زنانه اکتفا نمی‌کنند، بلکه این صفات را تحقیرآمیز و منفی جلوه می‌دهند و بدین‌وسیله به

۱. تونی گرننت؛ زن بودن؛ ترجمه فروزان گنجی‌زاده؛ ص ۲۱-۲۴ و ۸۱

۲. «بازخوانی هویت زنانه»، بیانیه تحلیلی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ ص ۲۸.

۳. همان؛ ص ۱۳.

۴. نیکلاس دیویدسن؛ «نقایص نظریه فمینیسم»، نگاهی به فمینیسم؛ ص ۵۸.

بحران هویت زنانه و احساس عدم ارزشمندی زنان دامن می‌زنند. دیویدسن معتقد است: «فمینیسم گرچه شعار مبارزه با تحقیر و زن‌ستیزی سر می‌دهد، اما خود، به تحقیر زن می‌پردازد و به‌گونه‌ای دیگر زن‌ستیز است. شوهرداری و مادری که از راه‌های کمال زنانه است، از سوی فمینیسم به‌شدت مورد حمله قرار می‌گیرد. گرچه پیش‌ازاین، گاهی با زن به‌مثابه کالای جنسی رفتار می‌شد، اما امروزه زن اساساً اعتبار جنسیت خود را از دست داده است و اگر پیش از این، عامل اصلی بی‌ارزش نمودن زنان، مردان بوده‌اند، امروزه خود زن‌ها این کار انجام می‌دهند».<sup>۱</sup>

در نتیجه تحقیر زن و زنانگی از سوی فمینیست‌ها، امروزه بعضی از زنان به این نتیجه رسیده‌اند که: «فمینیست بودن به معنای دور انداختن قسمت‌های خوب و زیبای زن بودن است».<sup>۲</sup> وندی شلیت در گزارشی از بحران هویت زنان امریکا گفته است: «در جامعه امروز امریکا، زنانی که روحیه لطیف زنانه دارند، بیمار شناخته می‌شوند. این روزها یک دختر می‌تواند قاضی شود، عضو ارتش شود،... سقط جنین کند، روابط نامشروع داشته باشد،... و به‌طور خلاصه هر کاری که دلش می‌خواهد انجام دهد؛ اما تنها یک چیز است که دختر نمی‌تواند انجام دهد؛ شاید عجیب باشد، اما او نمی‌تواند یک زن باشد. زنان از زن بودنشان احساس شرمندگی می‌کنند. دختران جوان از پرشور و احساساتی بودن خود ناراضی‌اند و آن را تحقیر کرده، مدام سعی می‌کنند آن را نفی کنند».<sup>۳</sup>

سوم اینکه: نفی و تحقیر زنانگی و الگودهی نامناسب فمینیسم برای زنان، سبب رشد تک‌بعدی و کاریکاتوری شخصیت زنان و غفلت از سایر ابعاد شخصیتی آنان شده است که نظر برخی از منتقدان را به خود جلب کرده است.

۱. همان؛ ص ۶۰.

۲. سیلویا آن هیولت؛ «معیشت محقر»، فمینیسم در امریکا تا سال ۲۰۰۳؛ ترجمه معصومه محمدی و فرزانه دوستی؛ ص ۱۸۷-۱۸۸.

۳. وندی شلیت؛ «بازگشت به حیا»، فمینیسم در امریکا تا سال ۲۰۰۳؛ ترجمه سمانه مدنی؛ ص ۴۸-۴۹.

تحقیقات روان‌شناختی تونی ولف، زیر نظر یونگ روان‌شناس معروف حاکی از ابعاد چهارگانه شخصیت زنان است. بعد اول مربوط به احساسات سرشار و عواطف بی‌بدیل اوست؛ بعد دوم صفات مادرگونه او، از جمله احساس تعهد و مسئولیت از یک سو و وابستگی از سوی دیگر را نشان می‌دهد؛ بعد سوم شخصیت زنان، خواهان استقلال و خودکفایی، ابراز وجود و فزون‌خواهی است و بعد چهارم، آن جنبه از شخصیت زنانه است که همواره در صدد جلب توجه و مهر قلبی مرد می‌باشد.<sup>۱</sup>

زن، آن‌گاه از روحیه سالمی برخوردار است که در تمام ابعاد شخصیتی‌اش رشد متعادل داشته باشد؛ یعنی در عین اینکه از استقلال فکری و شخصیتی برخوردار است. لبریز از احساسات لطیف زنانه باشد، مادری متعهد برای فرزندان‌ش باشد و همچنین در جلب توجه و مهر قلبی همسرش موفق باشد.

اما فمینیسم به یک جنبه شخصیتی زن که مورد غفلت و ظلم واقع شده بود، یعنی استقلال او، توجه بیش از حد نشان داد و از دیگر ابعاد شخصیتی‌اش نه‌تنها غافل ماند، بلکه گاه صراحتاً به جنگ و نابودی آنها همت گماشت؛ درحالی‌که همان‌طور که غفلت از انسانیت و استقلال زن، قرن‌ها سبب ظلم به او شد، غفلت از سایر جوانب شخصیتی او نیز مشکلات جدیدی برای زن در پی داشت. زن امروزی، شدیداً به سوی استقلال، خودکفایی و قدرت‌طلبی - که بیشتر صفاتی مردانه‌اند - متمایل شده است و سایر جنبه‌های خود را که ماهیتاً زنانه می‌باشد، کنار گذاشته است. اکثر زنان امروزی، مادری را به تعویق می‌اندازند و یا نسبت به آن بی‌اعتنا شده‌اند و بیشتر در پی ماجراجویی و ارضای نیازهای شخصی‌اند؛ همچنین نسبت به مردان و مسئله ازدواج، پابندی کمتری نشان می‌دهند.<sup>۲</sup>

چهارم اینکه، اختلال در هویت زنانه، آسیب‌های جدی‌ای بر کیفیت روابط زن و مرد، خصوصاً در عرصه خانواده به دنبال داشته است. فاصله گرفتن زنان

۱. تونی گرنت؛ زن بودن؛ ترجمه فروزان گنجی‌زاده؛ ص ۶ و ۴۸.

۲. همان؛ ص ۵۷-۶۴.

امروزی از ابعاد زنانه شخصیت‌شان سبب شده است آنان در برخورد با مردان، جذابیت‌ها و موقعیت‌های طبیعی و امتیازهای زنانه‌شان را از دست بدهند؛ چراکه تنها می‌توانند همچون مرد در برابر مرد رابطه برقرار کنند.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، یکسانی نقش‌ها و حقوق در عرصه خانواده سبب شده است هیچ‌یک از زن و مرد نتوانند به موقعیت و جایگاه مناسب و دلخواه خود در روابط خانوادگی دست یابند؛ برای مثال مرد از درون خویش به مدیریت و حمایت فراخوانده می‌شود، درحالی‌که همسرش او را به مدیریت نمی‌شناسد یا زن از درون به انعطاف و جلب محبت فراخوانده می‌شود، ولی به این نیاز پاسخ مناسب نمی‌دهد. این نارسایی سبب افسردگی و عدم تعادل شخصیتی در رفتارهای خانوادگی می‌شود و به ناهنجاری‌ها و کاهش تحمل‌پذیری و رضایتمندی منجر می‌شود.<sup>۲</sup>

سرانجام (نکته پنجم) اینکه: تقلید و الگوبرداری فمینیسم از ارزش‌های مردانه برای جامعه زنان، بدون هرگونه سنجش و ارزیابی در مورد خوب و بد ارزش‌های حاکم بر هویت مردانه، انتقاد بعضی از صاحب‌نظران را برانگیخته است که نتیجه آن، جنبش زنان را به نفی زنانگی و تقلید از اشتباهات و انحرافات مردان متهم نمود.<sup>۳</sup>

### بحران در خانواده

گزارش‌های جامعه‌شناسان حاکی از آن است که نظام خانواده در غرب، دستخوش چالش و بحران شده است. علائم و شاخصه‌هایی که در آمارهای جامعه‌شناسان، از وجود چنین بحرانی در نظام خانواده حکایت می‌کنند، عبارتند از:

۱. افزایش آمار طلاق و جدایی؛
۲. افزایش میزان خشونت در خانواده؛

۱. همان.

۲. «بازخوانی هویت زنانه»، بیانیه تحلیلی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ ص ۲۹.

۳. نوشین شاهنده؛ زن در تفکر نیچه؛ ص ۷۷-۷۸.

۳. افزایش تعداد کودکان نامشروع؛
۴. بالا رفتن سن ازدواج؛
۵. به چالش کشیدن مفهوم مادری؛
۶. رواج گسترده زندگی‌های مجردی؛
۷. گسترش همجنس‌گرایی.<sup>۱</sup>

از جمله عواملی که در فرایند بحران در خانواده نقش اساسی داشته است، تحولات و دگرگونی‌هایی است که از اواخر قرن بیستم، در نظام اقتصادی غرب به وجود آمده است. این تحولات، سبب گسترش روزافزون اشتغال زنان و شرکت انبوه زنان در کارهای درآمدزا و افزایش قدرت چانه‌زنی آنان در برابر مردان شده و مشروعیت سلطه مردان را در مقام نان‌آوران خانواده تضعیف کرده است.<sup>۲</sup>

عامل دیگری که در کنار پیامدهای اشتغال زنان، نظم پیشین حاکم بر خانواده را بیش از پیش به چالش کشیده، گسترش آموزه‌های فمینیستی در متن جامعه است. گفته شده است: هر انقلابی قربانی‌هایی دارد و قربانی انقلاب زنان، خانواده‌های فروپاشیده و زندگی‌های تباه شده است.<sup>۳</sup>

تحلیل و بررسی چگونگی تأثیر فمینیسم بر فرایند بحران خانواده محور مباحث این بخش خواهد بود.

به‌طور کلی در میان گرایش‌ها و نظریه‌پردازی‌های مختلف فمینیستی، می‌توان به دو رویکرد متفاوت نسبت به مقوله خانواده اشاره کرد: رویکرد اول - که در دیدگاه‌های فمینیست‌های لیبرال دیده می‌شود - با اصل نظام خانواده موافق است، اما خواستار اعمال اصلاحات نسبتاً وسیع حقوقی در درون ساختار خانواده می‌باشد.<sup>۴</sup>

---

۱. مانوئل کاستلز؛ عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ ج ۲، ص ۴۴.

۲. همان؛ ص ۱۷۶.

۳. همان؛ ص ۱۷۷.

۴. ر. ک به: همین کتاب، فصل آموزه‌های فمینیستی، خانواده و مادری.

رویکرد دوم - که بین فمینیست‌های مارکسیست، سوسیالیست و خصوصاً رادیکال مشاهده می‌شود - نفس نظام خانواده را نیز نتیجه سیستم اجتماعی ظالمانه (سرمایه‌داری یا نظام مردسالار) و علت ستم به زنان می‌داند؛ همچنین از اساس با ازدواج و تشکیل خانواده مبارزه می‌نماید و طلاق و جدایی‌طلبی را تنها راه رهایی زنان قلمداد می‌کند.<sup>۱</sup>

با اینکه نظرات رادیکال‌ها در باب خانواده بسیار مخرب‌تر و ویران‌کننده‌تر از نظرات لیبرال‌ها به نظر می‌رسد، اما فمینیسم رادیکال دقیقاً به دلیل افراط و تندروی موجود در این نظرات، نتوانست افکار عمومی را به سمت خود جذب کند و به پایگاه مناسب مردمی دست یابد؛<sup>۲</sup> در حالی که آموزه‌های فمینیسم لیبرال، مانند فردگرایی، برابری‌طلبی، حق کنترل باروری، حق آزادی جنسی و مانند آنها، از آنجاکه همگام و همسو با سیاست‌های کلی لیبرالیسم (گفتمان اصلی حاکم بر غرب) بود، از مقبولیت و پذیرش بیشتری در سطح جامعه برخوردار شد و در نتیجه، نفوذ و تأثیر بیشتری در نظام خانواده بر جای گذاشت که ذیلاً به تأثیرات این آموزه‌ها در نظام خانواده می‌پردازیم.

اساسی‌ترین و مبنایی‌ترین اصلی که سایر دعاوی و مطالبات فمینیستی - چه در حیطه خانواده و چه در حیطه اجتماع - بر آن استوار است، اصل فردگرایی است. به‌طور کلی فردگرایی دیدگاهی است که فرد را واقعی‌تر و بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه، نهادها و ساختارها [از جمله نهاد خانواده] تلقی می‌کند و ارزش اخلاقی و حقوقی بالاتری برای او قائل است و در نتیجه امیال و اهداف و کامیابی فرد را از هر لحاظ، مقدم بر جامعه قرار می‌دهد.<sup>۳</sup>

دو نگرش مبنایی در فردگرایی وجود دارد که تأثیرات قابل ملاحظه‌ای در

۱. همان.

۲. حمیرا مشیرزاده؛ *از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*؛ ص ۳۴۱.

۳. عبدالرسول بیات؛ *فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر*؛ ذیل «فردگرایی»، ص ۳۹۶-۳۹۵.

عرصه خانواده در پی داشته است: اول اینکه، انسان، صرفاً به دلیل انسان بودنش واجد حقوق طبیعی است و بر این اساس، انسان ذاتاً موجودی محق است، نه مکلف؛<sup>۱</sup> دیگر اینکه، حقوق طبیعی فرد، مقدم بر اجتماع و نهادهای اجتماعی، از جمله خانواده است؛<sup>۲</sup> بنابراین فردگرایی، نوعی حق‌محوری را درون خود می‌پروراند. این گونه حق‌محوری از جهات مختلف قابل نقد است:

۱. لزوم توازن حق و تکلیف:<sup>۳</sup> به این معنا که نمی‌توان روابط انسان‌ها را صرفاً بر پایه حقوقی که هر یک از آنها واجد آن است، تعریف نمود، بلکه دیدگاهی جامع و کامل است که به تکالیفی که هر فرد نسبت به فرد مقابلش بر عهده دارد نیز توجه کند؛ یعنی هر انسان در ازای حقوقی که دارد، تکالیفی نیز بر عهده دارد. توجه فرد به حقوق خود منهای تکالیفش، طبیعتاً منجر به زیاده‌خواهی و تجاوز به حقوق دیگران خواهد شد و نتیجه‌ای جز ویرانی روابط انسانی به دنبال نخواهد داشت.

۲. لزوم تعامل حقوق و اخلاق: به این معنا که پیگیری هر یک از دو عنصر حقوق و اخلاق به تنهایی بدون در نظر گرفتن دیگری، آسیب‌هایی بر روابط انسانی به دنبال خواهد داشت. حقوق، گرچه مشخص‌کننده مرزهاست و اصول و قواعدی برای تعیین حدود روابط انسان‌ها به دست می‌دهد، اما از ایجاد تفاهم و حس همبستگی و همدلی که مهم‌ترین پایه روابط انسانی، خصوصاً در عرصه خانواده می‌باشد، عاجز است. اخلاق نیز گرچه برای تلطیف روابط و ایجاد حس همدلی و صمیمیت بین افراد لازم است، اما به تنهایی نمی‌تواند زندگی اجتماعی را سامان دهد؛ پس برای پرهیز از روابط خشک و شکننده، در نتیجه قانون‌زدگی، و پرهیز از هرج‌ومرج ناشی از عدم وجود نظام حقوقی، ایجاد تعاملی بین اخلاق و حقوق، در تمام روابط انسانی لازم است.<sup>۴</sup>

۱. همان؛ ص ۴۰۰.

۲. همان؛ ص ۳۹۹.

۳. فریبا علاسوند؛ زنان و حقوق برابر: نقد و بررسی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و سند پکن؛ ص ۲۱۷-۲۱۸.

۴. محمدرضا زیبایی‌نژاد و محمدتقی سبحانی؛ درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام: بررسی مقایسه‌ای دیدگاه اسلام و غرب؛ ص ۸۸

پیگیری حقوق فردی زنان در عرصه خانواده، توسط فمینیست‌ها، بدون در نظر گرفتن دو اصل لزوم توازن حق و تکلیف و لزوم تعادل حقوق و اخلاق، پیامدهای منفی‌ای در نظام خانواده به دنبال داشته است. تأکید بر برابری حقوقی در ازدواج سبب گردید مردم، پیوند زناشویی را قراردادی همانند سایر قراردادها فرض نمایند که مبنای آن بر حقوق برابر دو طرف است. این مسئله به‌طور طبیعی روابط صمیمانه زن و شوهر را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ چراکه همانند هر قراردادی، طرف‌های قرارداد همواره سعی در حفظ حقوق خود می‌نمایند. زمانی که زن و شوهر به دنبال حقوق و منافع فردی خود هستند، روابط زناشویی، اصل خانواده و به تبع آن کودکان آسیب می‌بینند؛ چراکه رابطه زناشویی و زندگی خانوادگی، بسیار بیشتر از حقوق فردی به دفاع نیاز دارد؛ همچنان‌که دانیل کرتیندن خاطر نشان می‌کند: «تشکیل خانواده هرگز برای کسب حقوق بیشتر نبوده، بلکه برای واگذاری این حقوق از سوی زن و مرد بوده است».<sup>۱</sup>

صرف‌نظر از آسیب‌هایی که حق‌محوری فمینیستی بر نظام خانواده وارد می‌آورد، بعضی از حقوقی که در مبارزات فمینیستی پیگیری شده است (از جمله حق برابری نقش‌ها و مسئولیت‌های زن و مرد در عرصه خانواده و حق آزادی جنسی زنان)، زندگی خانوادگی را به چالش کشیده است؛ چه اینکه پیگیری حق برابری نقش‌ها و مسئولیت‌های زن و مرد در عرصه خانواده، درحالی‌که حقیقتاً تفاوت‌های بین دو جنس وجود دارد<sup>۲</sup> و هر جنس بنا بر طبیعت و سرشت خود به سوی گروهی از نقش‌ها و مسئولیت‌ها، گرایش بیشتری دارد، مشکلات جدیدی برای خانواده و حتی خود زنان پدید آورد.

افراط و تفریط در دو عرصه «حقوق و اخلاق» نظام ایدئال جامعه را برهم می‌زند. شهید مطهری حقوق‌محوری را خصوصیت جامعه و فرهنگ غرب و افراط در اخلاق‌محوری همراه با تفریط در رعایت حقوق را ویژگی برخی جوامع شرقی دانسته که هرکدام مفاسد خاص خود را به دنبال داشته‌اند (ر. ک به: مرتضی مطهری؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ ص ۱۲۴-۱۲۵).

۱. الیزابت فاکس؛ «زنان و آینده خانواده: آزادی رفتار جنسی و تأثیر آن بر خانواده»؛ ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی؛ کتاب زنان، ص ۲۴۱.

۲. ر. ک به: فصل نقد، بخش نقد برابری، کتاب حاضر.



مطالعه نشان می‌دهد: در خانواده‌هایی که مردان، انجام کارهای منزل را بر عهده دارند، در مقایسه با خانواده‌هایی که این رویه در آنها وجود ندارد و به نوعی همچنان نگرش سنتی حاکم است، احتمال وقوع طلاق بیشتر است. در خانواده‌هایی که مردان، بیش از پنجاه درصد درآمد خانواده را تأمین می‌کنند، نسبت به خانواده‌هایی که مردان آن فاقد چنین درآمدی هستند، احتمال وقوع طلاق، بسیار پایین است و هنگامی که قسمت عمده درآمد خانواده، توسط زن تأمین می‌شود، احتمال سوء استفاده شوهر از وی نیز بیشتر است.<sup>۱</sup>

برابری زن و مرد در تأمین مخارج زندگی و سهم اقتصادی زنان در بودجه خانواده، قدرت چانه‌زنی زنان در خانواده را به‌طور چشمگیری افزایش داده است و سبب شده زنان به پذیرش نقش‌های سازگار با جنسیتشان چندان تمایلی نشان ندهند و انتظار داشته باشند مردان نیز در مسئولیت‌های خانه‌داری و پرورش کودکان به اندازه زنان سهم شوند؛<sup>۲</sup> بنابراین بالا رفتن قدرت اقتصادی زنان همراه با نارضایتی آنان از تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها در خانواده، زمینه‌ای برای اختلافات خانوادگی فراهم می‌کند.

از سوی دیگر، حقوق و مسئولیت‌های برابر، باعث ایجاد فشار مضاعف بر زنان شده است. نگاهی واقع‌بینانه به آنچه تحت عنوان حقوق برابر به زندگی زنان اضافه شده است، نشان می‌دهد بسیاری از حقوقی که فمینیسم برای زنان به ارمغان آورده، بیش از آنکه امتیازی برای زنان باشد، تکلیف، وظیفه و مسئولیت آنان را سنگین‌تر نموده است.<sup>۳</sup> لزوم مشارکت برابر زن در تأمین هزینه‌های خانوار، حق زنان در مورد حضانت فرزندان پس از طلاق، بی‌اعتبار شدن قوانین حمایت کار برای زنان کارگر، مانند معافیت زنان از اضافه‌کار اجباری، اعطای مرخصی‌های اضافی و...، لزوم شرکت زنان در خدمت اجباری و ارتش، موهن‌آمیز تلقی شدن هرگونه حمایت دولت یا مردان از زنان و مانند

۱. الیزابت فاکس؛ «زنان و آینده خانواده: آزادی رفتار جنسی و تأثیر آن بر خانواده»؛ ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی؛ کتاب زنان، ص ۲۴۰.

۲. مانوئل کاستلز؛ عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ ج ۲، ص ۲۱۵.

۳. فریبا علاسوند؛ زنان و حقوق برابر: نقد و بررسی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و سند پکن؛ ص ۴۱-۴۲.

آنها، حقوقی است که فمینیسم با دست و دلبازی تمام به زنان اعطا کرده است؛ این در حالی است که هم‌زمان با اعطای چنین مسئولیت‌های جدیدی، فمینیسم نتوانسته است زنان را از مسئولیت‌های سنتی رها سازد. مطالعات آماری نشان می‌دهد: علی‌رغم تصویب قوانینی در مورد لزوم مشارکت مساوی زن و مرد در امور خانه و مراقبت از فرزندان، بازهم سنگینی این وظایف، بیشتر بر دوش زنان است؛<sup>۱</sup> از سوی دیگر شاید زنان بتوانند از عهده کارهای به اصطلاح مردانه (کارهایی که در جامعه مردانه تلقی می‌شوند) برآیند؛ اما به دلیل نقش خاص زن در تولید مثل و تغذیه نوزاد و همچنین نقش بی‌بدیل او در تلطیف فضای عاطفی خانواده، همچنان بسیاری از نقش‌ها و مسئولیت‌های سنتی زنانه به حکم و قانون طبیعت بر عهده زنان باقی می‌ماند؛ در نتیجه، به موجب بسیاری از مسئولیت‌هایی که فمینیسم با عنوان حقوق به زنان اعطا نمود، زنان مجبور شدند علاوه بر وظایف سنتی، بسیاری از وظایف و مسئولیت‌هایی را که پیش از این بر عهده مردان بود، بپذیرند که از این واقعیت با عنوان «فشار مضاعف» زنان در جوامع امروزی یاد می‌شود.<sup>۲</sup> بدین ترتیب، حقوق فمینیستی، از مسئولیت‌های مردان کاست<sup>۳</sup> و سبب شد زنان، «به سخت‌کوشی مورچه‌ها، در زندگی کار و تلاش کنند».<sup>۴</sup>

از سوی دیگر، فشار مضاعف بر زنان باعث شد آنان در تعارض میان نقش‌های عرصه خصوصی (مادری و همسری) و نقش‌های عرصه عمومی (اشتغال)، بیشتر به نقش‌های اجتماعی روی آورند که قدرت و ثروت بیشتری برای آنان به همراه داشته باشد و نسبت به پذیرش نقش‌های زنانه تمایل کمتری نشان دهند که البته این مسئله پیامدهایی چون بالا رفتن سن ازدواج و تأخیر در فرزندآوری را به دنبال داشته است.

حق آزادی جنسی زنان، یکی دیگر از حقوق‌های فردی است که از موج دوم

۱. آنتونی گیدنز؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ ص ۴۲۵-۴۲۶.
۲. سیلویا آن هیولت؛ «معیشت محقر»، فمینیسم در آمریکا تا سال ۲۰۰۳؛ ترجمه معصومه محمدی و فرزانه دوستی؛ ص ۱۶۰-۱۶۱.
۳. همان؛ ص ۱۸۷-۱۸۸.
۴. اسمه وینه سیسون؛ «بازگشت خدای بانو»؛ ترجمه سوگند نوروزی‌زاده؛ ناقد، ش ۱، ص ۱۹۱.

فمینیسم به بعد، به طور گسترده در فهرست مطالبات فمینیستی قرار گرفت.<sup>۱</sup> بدین ترتیب فمینیست‌ها خواستار آزادی زنان در انتخاب رفتارهای جنسی مورد علاقه خود (اعم از ارتباطات خارج از خانواده و یا همجنس‌گرایی و مانند آن) و رفع عوامل محدودکننده این آزادی شدند. بعضی از فمینیست‌ها نیز آزادی جنسی را روش رادیکال مبارزه با فرهنگ پدرسالاری می‌دانند که به صورت کنترل داشتن زنان بر جسم خود متجلی می‌شود و همجنس‌گرایی بخشی از آن به‌شمار می‌رود.<sup>۲</sup>

نهضت آزادی جنسی زنان که علاوه بر زنان فمینیست، از سوی زنان همجنس‌خواه غیرفمینیست هم حمایت می‌شد، از جنبش‌هایی بود که در دهه ۱۹۶۰ در کنار جنبش همجنس‌بازان مرد، همراه با دیگر جنبش‌های اجتماعی آن زمان آغاز شد. تمام این گروه‌ها در به چالش کشیدن نظام خانواده سنتی اشتراک داشتند و خواهان آن بودند که آزادی‌های جنسی آنها توسط حکومت به رسمیت شناخته شود و دولت، خانواده‌های همجنس‌گرا را همانند خانواده‌های سنتی ناهمجنس‌گرا، تحت پوشش حقوق شهروندی قرار دهد.<sup>۳</sup>

فمینیست‌ها بزرگ‌ترین مانع برای آزادی جنسی زنان را بارداری و راه خلاصی از آن را قانونی شدن سقط جنین تشخیص دادند. به‌زعم فمینیست‌ها حق نداشتن فرزند، زن را از چارچوب جنسی سابق می‌رهاند و او را مانند مرد، آزاد و رها می‌سازد؛ به همین دلیل فمینیست‌ها، قانونی شدن سقط جنین در سال ۱۹۷۳ را پایان سلطه چند قرنی مردان دانستند.<sup>۴</sup>

پیامدهای قانون حق آزادی جنسی زنان بر خانواده، از دو جهت (پیامدهای سقط جنین و پیامدهای روابط آزاد بیرون از خانواده زنان) قابل بررسی و ملاحظه است:

۱. الیزابت فاکس؛ «زنان و آینده خانواده: آزادی رفتار جنسی و تأثیر آن بر خانواده»؛ ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی؛ کتاب *زنان*، ص ۲۳۳.
۲. مانوئل کاستلز؛ *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ ج ۲، ص ۲۵۳.
۳. کیت نش؛ *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*؛ ترجمه علیرضا خدادوست؛ ص ۲۰۶-۲۰۷.
۴. الیزابت فاکس؛ «زنان و آینده خانواده: آزادی رفتار جنسی و تأثیر آن بر خانواده»؛ ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی؛ کتاب *زنان*، ص ۲۳۳.

### پیامدهای حق سقط جنین

در عرصه سیاست، از حق زن برای سقط جنین به‌عنوان حقوق فردی دفاع شده است. در سال ۱۹۹۲ در امریکا تصویب شد: «شوهر حق ندارد از همسر درخواست نماید قبل از اجرای سقط جنین، وی را از آن مطلع نماید. نه تنها زن موظف به کسب اجازه شوهر برای سقط جنین نیست، بلکه وظیفه‌ای هم برای مطلع کردن شوهر به جهت انجام آن ندارد».<sup>۱</sup>

منتقدان، تصویب قانون فوق را ظلمی علیه شوهران و کودکان و در نتیجه خانواده می‌دانند؛ چراکه این امر عملاً به معنای محروم کردن شوهر از سهم خود در خانواده و بازداشتن خانواده از دستیابی به جایگاه خود به‌عنوان یک واحد یکپارچه است؛ همچنین گفته‌اند: این قانون «با از میان بردن سهم شوهر در قبال کودکان، صرفاً حقی ساده را ضایع نکرده و به یک معنا، تمام حقوق و به عبارتی، جوهره اصلی کلیه حقوق شوهر در خانواده را نفی می‌کند»؛<sup>۲</sup> از سوی دیگر دفاع از حق سقط جنین به‌عنوان حق فردی زن، عملاً کودکان را به دارایی‌های فردی زن تبدیل می‌کند و مسئولیت خانوادگی و اجتماعی در قبال کودکان را تضعیف می‌نماید و از این جهت کاملاً با نگرش‌های منفعت‌طلبانه رایج در حوزه اقتصاد و تجارت، همسو می‌باشد.<sup>۳</sup>

از حیث اجتماعی، از حق سقط جنین، تحت عنوان حق برخورداری از آزادی در زندگی خصوصی یاد شده است. این نوع استدلال، زندگی مشترک را به زندگی خصوصی فردی و نه زندگی خصوصی زن و شوهر یا خانواده تقلیل می‌دهد و باعث تجزیه خانواده از یک واحد یکپارچه به یک مجموعه نامنظم با اعضای شناخته شده می‌شود.<sup>۴</sup>

### پیامدهای روابط آزاد بیرون از خانواده

آزادی جنسی زنان، با جایز دانستن روابط جنسی بیرون از خانواده برای زنان،

۱. همان؛ ص ۲۳۴-۲۳۵.

۲. الیزابت فاکس؛ «زنان و آینده خانواده: آزادی رفتار جنسی و تأثیر آن بر خانواده»؛ ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی؛ کتاب زنان، ص ۲۳۵.

۳. همان؛ ص ۲۳۶.

۴. همان؛ ص ۲۳۴.

آسیب‌هایی بر خانواده و خصوصاً بر خود زنان به دنبال داشته است. مطالعات جامعه‌شناختی نشان می‌دهد:

۱. زوج‌هایی که قبل از ازدواج، زندگی مشترک داشته‌اند، هم احتمال ازدواج‌شان کمتر است و هم آمار طلاقشان بیشتر.

۲. آزادی جنسی و هرزه‌نگاری زنان، آنان را در نگاه مردان کم‌ارزش‌تر و علائق مردان به آنان را کمتر می‌نماید.

۳. آزادی جنسی در عین حال که دختران جوان را بدنام و رسوا می‌نماید، به تخیلات جنسی و تجاوزکارانه مردان تحقق می‌بخشد و آنها را همگام با زنان، از هنجارها و آداب و رسوم رفتار جنسی رها می‌سازد.

۴. آزادی جنسی زنان باعث افزایش خانواده‌های تک‌والد (مادر و فرزند) می‌شود؛ چراکه دسترسی بیشتر به روش‌های پیشگیری از بارداری یا سقط جنین، مانع ترس از بارداری بدون ازدواج، به‌عنوان عاملی بازدارنده از روابط جنسی آزاد شد؛ در نتیجه واهمه از کودکان ناخواسته یک رابطه آزاد، برخلاف گذشته که باعث ازدواج اجباری می‌شد، امروزه به سقط جنین یا تولد نوزادی منجر می‌گردد که مادر، تنها سرپرست اوست.

۵. آزادی جنسی زنان، سبب کاهش نرخ ازدواج می‌شود؛ چراکه مردان با دسترسی آسان به زنانی که مخالفتی با رابطه جنسی قبل از ازدواج ندارند، انگیزه خود را برای پذیرش تقاضای زنانی که رابطه جنسی را بهای ازدواج می‌دانند، از دست می‌دهند؛ دیگر اینکه مردان جوانی که می‌توانند بدون مسئولیت ازدواج، از رابطه جنسی برخوردار باشند، ازدواج را به تأخیر می‌اندازند و یا به‌طور کلی از آن صرف‌نظر می‌کنند.

۶. کاهش میزان ازدواج، از سویی دیگر نیز به ضرر کودکان و زنان تمام می‌شود؛ چراکه باعث افزایش جرم و جنایت و تشکیل باندهای مردان اوباش و مجرد می‌شود که بیشترین آسیب را متوجه زنان و کودکان می‌سازند.<sup>۱</sup>

۱. الیزابت فاکس؛ «زنان و آینده خانواده: آزادی رفتار جنسی و تأثیر آن بر خانواده»؛ ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی؛ کتاب زنان، ص ۲۳۶-۲۳۸.

## سخن پایانی

امروزه جنبش فمینیسم در غرب از تحرک و تأثیرگذاری اجتماعی بازمانده و دوران افول و سکون را طی می‌کند. اما فمینیسم در کشورهای در حال توسعه، همچنان به‌عنوان یک دغدغه اجتماعی و جریان تأثیرگذار مطرح است. در کشور ما نیز فمینیسم و حامیان آن هنوز گام‌های ابتدایی را طی می‌کنند. حجم فراوان کتاب‌های ترجمه شده درباره فمینیسم و نظریات آن، بیانگر این نکته است که جنبش و نظریه فمینیستی، توجه نخبگان و پژوهشگران جامعه ایرانی را به خود معطوف کرده است.

از آنجاکه گروه هدف در جنبش فمینیستی، عمدتاً، دختران و زنان جوان هستند، تبیین صحیح نظریات، مبانی و اهداف فمینیستی بیش از هر ابزار دیگری در مقابله با جنبش فمینیسم مؤثر است. بخش مهمی از این روشنگری می‌تواند با بیان پیامدهای جنبش فمینیسم در غرب انجام گیرد. کتاب حاضر با توجه به ضرورت‌های یاد شده، تدوین گردیده است.

اما آنچه در این میان مهم است توجه به دو نکته اساسی است: نخست آنکه اگرچه می‌توان پذیرفت جنبش فمینیسم سال‌های افول و رکود خود را می‌گذراند، اما این امر به معنای پایان یافتن فمینیسم و کم‌تأثیری این جنبش و آموزه‌های آن نیست. بسیاری از اهداف و آرمان‌ها و برنامه‌های جنبش فمینیستی در بسیاری اسناد بین‌المللی از قبیل «کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» نهادینه شده است. بسیاری از برنامه‌های توسعه که توسط سازمان ملل و نهادهای وابسته در کشورهای در حال توسعه به اجرا درمی‌آید همسو با برنامه‌ها و دیدگاه‌های فمینیستی است و این چالش، فراروی مکاتب و جریان‌های منتقد فمینیسم است.

دوم آنکه مقابله و نقد جنبش فمینیسم، نباید توجه ما را از تأثیرات مبانی و آموزه‌های مدرنیته غافل کند. تفکر و سبک زندگی غربی بیش از خرده جنبش‌ها و مکتب‌ها بر مسایل عینی جوامع از مسئله زنان و خانواده تأثیرگذار است.

ممکن است گروهی در عرصه استدلال و نظر، آموزه‌های فمینیسم را نقادی

کنند ولی در ساحت عمل و برنامه با پذیرش برنامه‌های توسعه و الزامات مدرنیته، جامعه را برای پذیرش آرمان‌ها و اهداف فمینیستی آماده کنند. توجه به آسیب‌ها و تأثیرات جنبش فمینیسم از یک‌سو و اجتناب از بزرگ‌نمایی تأثیرات این جنبش - که خود ریشه در غفلت از تأثیرات مدرنیته دارد - می‌تواند پیامدها و آسیب‌های تفکرات و مکاتب وارداتی را کاهش دهد.





## فهرست منابع

۱. قرآن مجید.
۲. آپینگانزی، ریچارد و گریس کارات؛ پسامدرنیسم، قدم اول؛ ترجمه فاطمه جلالی سعادت؛ تهران، نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰.
۳. آربلاستر، آنتونی؛ لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط؛ ترجمه عباس مخبر؛ ج ۳، تهران، مرکز، ۱۳۷۷.
۴. آزینی، محسن؛ «نشانه‌های خط نفوذ»؛ روزنامه رسالت، ۷۴/۱۱/۳.
۵. آن هیولت، سیلویا؛ «معیشت محقر»، فمینیسم در امریکا تا سال ۲۰۰۳؛ ترجمه معصومه محمدی و فرزانه دوستی؛ تهران، معارف، ۱۳۷۸.
۶. ابوت، پاملا و کلر والاس؛ جامعه‌شناسی زنان؛ ترجمه منیژه نجم عراقی؛ تهران، نی، ۱۳۸۰.
۷. اچ بورک، رابرت؛ در سرایشی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول امریکا؛ ترجمه الهه هاشمی حائری؛ تهران، حکمت، ۱۳۷۸.
۸. احمدی، بابک؛ مدرنیته و اندیشه انتقادی؛ تهران، مرکز، ۱۳۷۳.
۹. \_\_\_\_\_؛ معمای مدرنیته؛ تهران، مرکز، ۱۳۷۷.
۱۰. انگلس، فردریک؛ منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت؛ ترجمه مسعود احمدزاده؛ تهران، جامی، ۱۳۷۹.
۱۱. «بازخوانی هویت جنسی»، نشریه حوراء؛ دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ش ۱۴ و ۱۵، مرداد ۱۳۸۴.
۱۲. «بازخوانی هویت زنانه»، بیانیه تحلیلی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان؛ مرداد ۱۳۸۴.
۱۳. باقری، خسرو؛ مبانی فلسفی فمینیسم؛ ویراسته ناصرالدین علی تقویان؛ تهران، سحاب، ۱۳۸۲.
۱۴. باومن، زیگمونت؛ اشارت‌های پسامدرنیته؛ ترجمه حسن چاوشیان؛ تهران، ققنوس، ۱۳۸۴.
۱۵. بدانتر، الیزابت؛ «عصر تشابه جنس‌ها»؛ ترجمه افسانه وارسته‌فر؛ مجله زنان، ش ۴۸، ۱۳۷۷.

۱۶. براتعلی پور، مهدی؛ لیبرالسیسم؛ قم، انجمن معارف اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۷. برس، اولیور استالی و آلن بلوک؛ فرهنگ اندیشه نو؛ ترجمه احمد بیرشک و دیگران؛ ج ۳، تهران، مازیار، ۱۳۸۷.
۱۸. برونوفسکی. ج و بروس مازلیش؛ سنت روشنفکری در غرب از لئوناردو تا هگل؛ ترجمه لیلا سازگار؛ تهران، آگاه، ۱۳۷۹.
۱۹. بستان (نجفی)، حسین؛ نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم؛ قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۲.
۲۰. بشیریه، حسین؛ نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم؛ مؤسسه فرهنگی آینده پویان، چ اول، ۱۳۷۹.
۲۱. بیسلی، کریس؛ چیستی فمینیسم؛ درآمدی بر نظریه فمینیستی؛ ترجمه محمدرضا زمردی؛ تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۵.
۲۲. بوردو، ژورژ؛ لیبرالسیسم؛ ترجمه عبدالوهاب احمدی؛ تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
۲۳. بوردو، سوزان؛ «مذکر سازی دکارتی اندیشه»، متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پسامدرنیسم؛ ترجمه تورج قره‌گزلی؛ ویراسته عبدالکریم رشیدیان، تهران، نی، ۱۳۸۱.
۲۴. بومر، فرانکلین لوفان؛ جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غرب: گزیده آثار بزرگ در تاریخ اندیشه اروپای غربی از سده‌های میانه تا امروز؛ ترجمه حسین بشیریه؛ تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰.
۲۵. بیرو، آلن؛ فرهنگ علوم اجتماعی؛ ترجمه باقر ساروخانی؛ تهران، کیهان، ۱۳۶۶.
۲۶. بیات، عبدالرسول؛ فرهنگ واژه‌ها: درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر؛ ج ۲، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، ۱۳۸۱.
۲۷. پترسون، مایکل و دیگران؛ عقل و اعتقاد دینی: درآمدی بر فلسفه دین؛ ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی؛ تهران، ۱۳۷۷.
۲۸. پرنر، الیزابت؛ «اخلاق زنانه‌نگر»؛ ترجمه سوگند نوروزی‌زاده؛ ماهنامه تخصصی ناقد، ش ۲، ۱۳۸۳.
۲۹. تافلر، الوین؛ موج سوم؛ ترجمه شهیندخت خوارزمی؛ چ ۱۲، تهران، فاخته، ۱۳۷۷.

۳۰. تشکری، زهرا؛ زن در نگاه روشنفکران؛ قم، طه و دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۱.
۳۱. توسلی، غلام‌عباس؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی؛ ج ۶، قم، مهر، ۱۳۷۶.
۳۲. توحیدی، نیره؛ «جنسیت، مدرنیت، دموکراسی»، جنس دوم؛ نوشین احمدی خراسانی؛ ج ۴، تهران، توسعه، ۱۳۷۸.
۳۳. تونگ، رزماری؛ «اخلاق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.
۳۴. تیچمن، جنی و کاترین اوانز؛ فلسفه به زبان ساده؛ ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه؛ تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۰.
۳۵. جعفری، محمدتقی؛ ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه؛ ج ۱۱، تهران، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱.
۳۶. جگر، آلیسون؛ «چهار تلقی از فمینیسم»؛ ترجمه س. امیری؛ مجله زنان، ش ۲۸، ۳۱ و ۳۲، ۱۳۷۵.
۳۷. ———؛ «فمینیسم به مثابه فلسفه سیاسی»؛ ترجمه مریم خراسانی؛ جامعه سالم، ش ۲۶، ۱۳۷۵.
۳۸. جوادی آملی، عبدالله؛ شناخت‌شناسی در قرآن؛ ویراسته حمید پارسانیا، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰.
۳۹. ———؛ زن در آینه جلال و جمال؛ ج ۲، قم، اسراء، ۱۳۷۶.
۴۰. ———؛ فلسفه حقوق بشر؛ ویراسته ابوالقاسم حسینی، قم، اسراء، ۱۳۷۵.
۴۱. جمیز، سوزان؛ «فمینیسم»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.
۴۲. حقیقی، شاهرخ؛ گذر از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا؛ تهران، آگاه، ۱۳۸۱.
۴۳. حکیم‌پور، محمد؛ حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد؛ تهران، نغمه نواندیش، ۱۳۸۲.
۴۴. دابسون، اندرو؛ «فمینیسم بوم‌شناختی»، فلسفه و اندیشه سیاسی سبزه‌ها؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ تهران، آگاه، ۱۳۷۷.

۴۵. دوبوار، سیمون؛ جنس دوم؛ ترجمه قاسم صنعوی؛ چ ۲، تهران، توس، ۱۳۸۰.
۴۶. دورانت، ویل؛ تاریخ تمدن؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ چ ۵، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۴۷. \_\_\_\_\_؛ لذات فلسفه: پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر؛ ترجمه عباس زریاب؛ چ ۱۰، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۴۸. دولاکامپانی، کریستین؛ تاریخ فلسفه در قرن بیستم؛ ترجمه باقر پرهام؛ تهران، آگاه، ۱۳۸۰.
۴۹. دیویس تونی؛ اومانیسم؛ ترجمه عباس مخبر؛ ایران، ۱۳۸۳.
۵۰. دیویدسن، نیکلاس؛ «نقایص نظریه فمینیسم»، نگاهی به فمینیسم؛ قم، معاونت امور اساتید دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.
۵۱. راوندی، مرتضی؛ تاریخ تحولات اجتماعی؛ چ ۳، تهران، نگاه، ۱۳۷۶.
۵۲. رابینسون، دیو و کریس کارات؛ اخلاق، قدم اول؛ ترجمه علی اکبر عبدالآبادی؛ تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.
۵۳. رندال، هرمن؛ سیر تکامل عقل نوین؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
۵۴. روباتم، شیلا؛ زنان در تکاپو: فمینیسم و کنش اجتماعی؛ ترجمه حشمت‌الله صباغی؛ تهران، نشر پژوهش شیرازه، تهران، ۱۳۸۵.
۵۵. روسو، ژان ژاک؛ امیل، آموزش و پرورش؛ ترجمه غلام‌حسین زیرک‌زاده؛ چ ۵، تهران، شرکت سهامی چهر، ۱۳۴۵.
۵۶. رودریگز، کریس و کریس کارات؛ مدرنیسم، قدم اول؛ ترجمه کامران سپهران؛ تهران، نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰.
۵۷. ریتزر، جورج؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ چ ۲، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۴.
۵۸. زیبایی‌نژاد، محمدرضا؛ «ملاحظات»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.
۵۹. زیبایی‌نژاد، محمدرضا و محمدتقی سبحانی؛ درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام: بررسی مقایسه‌ای دیدگاه اسلام و غرب؛ قم، دارالنور، ۱۳۸۱.

۶۰. ساراپ، مادن؛ راهنمایی مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم؛ ترجمه محمد رضا تاجیک؛ تهران، نی، ۱۳۸۲.
۶۱. ساروخانی، باقر؛ درآمدی بر دایرةالمعارف علوم اجتماعی؛ تهران، کیهان، ۱۳۷۵.
۶۲. سروش، عبدالکریم؛ سنت و سکولاریسم؛ تهران، صراط، ۱۳۸۴.
۶۳. سیم، استوارت و بورین وان لون؛ نظریه انتقادی، قدم اول؛ ترجمه پیام یزدانجو؛ تهران، نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۲.
۶۴. سیسون، اسمه وینه؛ «بازگشت خدای بانو»؛ ترجمه سوگند نوروزی زاده؛ ماهنامه تخصصی ناقد، ش اول، اسفند ۱۳۸۲.
۶۵. سیدل، روث؛ به سوی جامعه‌ای نوع دوست‌تر: نگاهی به فمینیسم؛ مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۷.
۶۶. شاپیرو، جان سالوین؛ لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن؛ ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی؛ تهران، مرکز، ۱۳۸۰.
۶۷. شاهنده، نوشین؛ زن در تفکر نیچه؛ تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۲.
۶۸. شباهنگ، ب؛ «ملاحظات پیرامون جنبش فمینیسم»، بولتن مرجع فمینیسم؛ به کوشش مهدی مهریزی، تهران، مدیریت مطالعات اسلامی مرکز مطالعات فرهنگی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.
۶۹. شفیع سروستانی، ابراهیم؛ جریان‌شناسی دفاع از حقوق زنان در ایران، قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
۷۰. شلیت، وندی؛ «بازگشت به حیا»، فمینیسم در امریکا تا سال ۲۰۰۳؛ ترجمه سمانه مدنی؛ تهران، معارف، ۱۳۸۳.
۷۱. ضیمران، محمد؛ اندیشه‌های فلسفی در پایان هزاره دوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۰.
۷۲. طباطبایی، سید محمد حسین؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ با حاشیه مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۵۸.
۷۳. علاسوند، فریبا؛ زنان و حقوق برابر: نقد و بررسی کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و سند پکن؛ تهران، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ۱۳۸۲.

۷۴. فاکس، الیزابت؛ «زنان و آینده خانواده: آزادی رفتار جنسی و تأثیر آن بر خانواده»؛ ترجمه اصغر افتخاری و محمد تراهی؛ کتاب *زنان*، ش ۱۷، ۱۳۸۱.
۷۵. فالودی، سوزان؛ «اگر زنان با مردان برابرند پس چرا؟»؛ ترجمه زهره زاهدی؛ مجله *زنان*، ش ۱۲، ۱۳۷۲.
۷۶. فالیز، الیزابت؛ «نقدی بر جنس دوم»؛ ترجمه ماهرخ دبیری؛ مجله *زنان*، ش ۱، ۱۳۷۰.
۷۷. فروغی، محمدعلی؛ *سیر حکمت در اروپا*؛ (به ضمیمه گفتار در روش رنه دکارت)؛ تصحیح و حاشیه امیر جلال‌الدین اعلم، ج ۲، تهران، البرز، ۱۳۷۷.
۷۸. فرنچ، مارلین؛ *جنگ علیه زنان*؛ ترجمه توراندخت تمدن؛ تهران، علمی، ۱۳۷۳.
۷۹. فریدمن، جین؛ فمینیسم؛ ترجمه فیروزه مهاجر؛ تهران، آشیان، ۱۳۸۱.
۸۰. «فمینیسم تکرار تجربه‌های ناموفق»؛ پیام زن، سال سوم، ش ۱۱، شماره پیاپی ۳۵، ۱۳۷۳.
۸۱. فوکو، میشل؛ *دانش و قدرت*؛ ترجمه محمد ضیمران؛ تهران، هرمس، ۱۳۷۸.
۸۲. فیتس پاتریک، تونی؛ «شهروندی بر مبنای جنسیت»، *نظریه رفاه: سیاست اجتماعی چیست؟*؛ ترجمه هرمز همایون‌پور؛ تهران، گام نو، ۱۳۸۱.
۸۳. فیشر، هلن؛ *جنس اول: توانایی‌های زنان برای دگرگونی جهان*؛ ترجمه نغمه صفاریان‌پور؛ تهران، زریاب، ۱۳۸۱.
۸۴. قیطانچی، الهام؛ «موج‌های فمینیسم، تاریخچه‌ای کوتاه»؛ ترجمه لیلا فرجامی؛ *فصل زنان: مجموعه آراء و دیدگاه‌های فمینیستی*؛ نوشین احمدی خراسانی؛ ج ۲، ۱۳۸۱.
۸۵. کاپلستون، فردریک؛ *تاریخ فلسفه: از دکارت تا لایبنیتس*؛ ترجمه غلام‌رضا اعوانی؛ ج ۴، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۰.
۸۶. کاتوزیان، ناصر؛ *فلسفه حقوق*؛ ج ۱، تهران، انتشار، ۱۳۷۷.

- ۸۷ کاستلز، مانوئل؛ عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ؛ ترجمه حسن چاوشیان، احد علیقلیان و افشین خاکباز؛ ج ۲، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
- ۸۸ کارد، کلودیا؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه زهرا جلالی؛ نشریه حوراء، ش ۶، مرداد و شهریور ۱۳۸۳.
- ۸۹ کد، لورین؛ «معرفت‌شناسی و فمینیسم»؛ ترجمه فاطمه مینایی؛ ماهنامه تخصصی ناقد، ش ۱، ۱۳۸۲.
- ۹۰ ———؛ «معرفت‌شناسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.
- ۹۱ کرایب، یان؛ نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی از پارسونز تا هابرماس؛ ترجمه محبوبه مهاجر؛ تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- ۹۲ کینگ‌دام، ای. اف؛ «حقوق فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.
- ۹۳ گرنت، تونی؛ زن بودن؛ ترجمه فروزان گنجی‌زاده؛ تهران، ورجاوند، ۱۳۸۱.
- ۹۴ گری، بنوات؛ زنان از دید مردان؛ ترجمه محمدجعفر پوینده؛ تهران، جامی، ۱۳۷۸.
- ۹۵ گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ ج ۳، تهران، نی، ۱۳۷۶.
- ۹۶ گنجی، حمزه؛ روان‌شناسی تفاوت‌های فردی؛ ج ۶، تهران، بعثت، ۱۳۷۵.
- ۹۷ لاک، جان، تحقیق در فهم بشر؛ ترجمه شفق رضازاده؛ تهران، دهخدا، ۱۳۴۹.
- ۹۸ لچت، جان؛ پنجاه متفکر بزرگ معاصر: از ساختارگرایی تا پسامدرنیته؛ ترجمه محسن حکیمی؛ تهران، خجسته، ۱۳۷۷.
- ۹۹ لوکاس، هنری؛ تاریخ تمدن از کهن‌ترین روزگار تا سده ما؛ ترجمه عبدالحسین آذرنگ؛ ج ۱، چ ۴، تهران، کیهان، ۱۳۷۶.
- ۱۰۰ لوید، ژنویو؛ عقل مذکر: مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب؛ ترجمه محبوبه مهاجر؛ تهران، نی، ۱۳۸۱.

۱۰۱. لیوتار، ژان فرانسوا؛ وضعیت پسا مدرن: گزارشی درباره دانش؛ ترجمه حسینعلی نوذری؛ تهران، گام نو، ۱۳۸۰.
۱۰۲. ماتیوز، اریک؛ فلسفه فرانسه در قرن بیستم؛ ترجمه محسن حکیمی؛ تهران، ققنوس، ۱۳۷۸.
۱۰۳. مایکل، مولکی؛ علم و جامعه‌شناسی معرفت؛ ترجمه حسین کچوئیان؛ تهران، نی، ۱۳۷۶.
۱۰۴. مشیرزاده، حمیرا؛ از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم؛ تهران، نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۱.
۱۰۵. محمدی ری شهری، محمد؛ منتخب میزان الحکمة، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۳ ق.
۱۰۶. مصباح، مجتبی؛ فلسفه اخلاق؛ قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ره، ۱۳۸۶.
۱۰۷. مصفا، نسرین؛ «گزارش کتاب تفسیرهای فمینیستی و نظریه سیاسی»، نشریه سیاست خارجی، ش ۲، تابستان ۱۳۷۴.
۱۰۸. مطهری، مرتضی؛ نظام حقوق زن در اسلام؛ چ ۲۷، تهران، صدرا، ۱۳۷۸.
۱۰۹. مک لنان، گرگور؛ پلورالیسم؛ ترجمه جهانگیر معینی علمداری؛ تهران، آشیان، ۱۳۸۱.
۱۱۰. موسوی، معصومه؛ «تاریخچه مختصر تکوین نظریه‌های فمینیستی»، بولتن مرجع فمینیسم؛ به کوشش مهدی مهریزی، تهران، مدیریت مطالعات اسلامی مرکز مطالعات فرهنگی و بین‌المللی، ۱۳۷۲.
۱۱۱. مندوس، سوزان؛ «فلسفه سیاسی فمینیستی»، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی؛ ترجمه عباس یزدانی؛ قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.
۱۱۲. \_\_\_\_\_؛ «اخلاق فمینیستی»؛ ترجمه رضا نجف‌زاده؛ نشریه طبرستان سبز، ش ۱۷.
۱۱۳. مهریزی، مهدی؛ شخصیت و حقوق زن در اسلام؛ تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۱۴. میشل، آندره؛ فمینیسم، جنبش اجتماعی زنان؛ ترجمه هما زنجانی‌زاده؛ چ ۲، مشهد، نشر نیکا، ۱۳۷۸.



۱۱۵. میل، جان استوارت؛ *انتیاد زنان*؛ ترجمه علاءالدین طباطبایی؛ تهران، هرمس، ۱۳۷۹.
۱۱۶. «نگاهی به فمینیسم»، *تازه‌های اندیشه*؛ ش ۲، قم، مؤسسه فرهنگی طه، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۱۷. نرسیسیانس، امیلیا؛ *مردم‌شناسی جنسیت*؛ ویراسته بهمن نوروززاده چگینی، تهران، افکار و معاونت پژوهش سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۳.
۱۱۸. نش، کیت؛ *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*؛ ترجمه علیرضا خدادوست؛ نوروز، ۱۳۸۰.
۱۱۹. نصر، سیدحسین؛ *نیاز به علم مقدس*؛ ترجمه حسن میاننداری؛ قم، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
۱۲۰. نولان، پاتریک و گرهارد لنسکی؛ *جامعه‌های انسانی: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کلان*؛ ترجمه ناصر موفقیان؛ تهران، نی، ۱۳۸۵.
۱۲۱. نوذری، حسینعلی؛ *مدرنیته و مدرنیسم: مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه‌های اجتماعی*؛ تهران، نقش جهان، ۱۳۷۸.
۱۲۲. واترز، ماری آلیس و اولین رید؛ *فمینیسم و جنبش مارکسیستی: آیا سرنوشت زن را ساختار بدنش تعیین می‌کند؟*؛ تهران، طلایه پرسو، ۱۳۸۳.
۱۲۳. واترز، مالکوم؛ *جامعه سنتی و جامعه مدرن: مدرنیته و مفاهیم انتقادی*؛ ترجمه منصور انصاری؛ تهران، نقش جهان، ۱۳۸۱.
۱۲۴. واتکینز، سوزان آلیس و دیگران؛ *فمینیسم، قدم اول*؛ ترجمه زیبا جلالی نائینی؛ تهران، نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰.
۱۲۵. وود، شرمین؛ *دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی*؛ ترجمه مصطفی ازکیا؛ تهران، کیهان، ۱۳۶۶.
۱۲۶. ویلفورد، ریک؛ «فمینیسم»، *مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی*؛ ترجمه م. قائد؛ تهران، مرکز، ۱۳۷۵.
۱۲۷. وینسنت، اندرو؛ *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۸.
۱۲۸. هاردینگ، سندرا؛ «جنسیت و علم»، *فمینیسم و دانش‌های فمینیستی*؛ ترجمه بهروز جندقی؛ قم، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ۱۳۸۲.

۱۲۹. هاردینگ، سندرا؛ «از تجربه‌گرایی فمینیستی تا شناخت‌شناسی‌های دارای دیدگاه فمینیستی»، متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم؛ ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده؛ به‌کوشش لارنس کهون، ویراسته عبدالکریم رشیدیان، تهران، نی، ۱۳۸۱.
۱۳۰. هام، مگی و سارا گمبل؛ فرهنگ نظریه‌های فمینیستی؛ ترجمه فیروزه مهاجر، فرخ قره‌داغی و نوشین احمدی خراسانی؛ تهران، توسعه، ۱۳۸۲.
۱۳۱. هاید، ژانت؛ روان‌شناسی زنان؛ ترجمه بهزاد رحمتی؛ تهران، فرشویه، ۱۳۷۷.
۱۳۲. همپتن، جین؛ فلسفه سیاسی؛ ترجمه خشایار دیهیمی؛ تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.
۱۳۳. هووی، گیل؛ «سیمون دوبوار»، فلسفه اروپایی در عصر نو؛ ویراسته جنی تیچمن و گراهام وایت؛ ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۱۳۴. هیوود، اندرو؛ درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی: از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی؛ تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
۱۳۵. \_\_\_\_\_؛ «چهار مبحث اساسی فمینیسم»؛ ترجمه رزا افتخاری؛ مجله زنان، ش ۳۲، ۱۳۷۵.

## فهرست اصطلاحات

- آزادی: ~ جنسی ۳۰، ۱۹۷، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۰-۲۵۳؛ ~ زن/زنان ۳۷، ۷۸، ۷۹، ۱۱۶، ۱۲۵، ۲۴۶؛ اصل ~ ۴۰، ۴۱؛
- آغاز فمینیسم: ۴۵، ۴۶
- آموزش عمومی / همگانی: ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۷۳
- آموزش زنان: ۳۲-۳۴
- اخلاق: ~ حق‌گرا ۱۷۲؛ ~ عدالت‌گرا / محور ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵؛ ~ فمینیستی ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴؛ ~ مراقبت ۱۸۵؛ ~ مسئولیت‌گرا ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲؛ ~ همجنس‌گرایی‌زنانه ۱۷۰؛ فمینیسم و ~ ۱۶۹
- ازدواج: ۲۹، ۳۱، ۵۵، ۷۳، ۷۹، ۹۵، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۲، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۳؛ ~ تک‌همسری ۸۰، ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳؛ ~ گروهی ۲۸، ۱۲۰، ۱۲۱؛ ~ ناهمجنس‌خواهانه ۸۹؛ ~ یارگیری ۱۲۰؛ مخالفت با/ نلبودی ~ ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۲۴۶
- اشتغال زنان: ۳۷، ۵۶-۵۹، ۱۱۷، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۵
- اصلاحیه آنتونی: ۵۲
- اعلامیه تصمیمات و احساسات: ← سنکافالز، اعلامیه
- اعلامیه حقوق بشر: ۴۳، ۴۴، ۱۴۷؛ ~ زنان ۴۴
- اکوفمینیسم: ۶۳، ۱۰۸
- انجمن نابودسازی مردان / SCUM: ۶۲
- انجیل فمینیسم: ۴۵
- اندروژنی: ← دوجنسیتی
- انقلاب امریکا: ۴۲، ۴۳
- انقلاب بلشویکی: ۴۳، ۵۵، ۷۸
- انقلاب جنسی: ۹۱، ۱۲۳
- انقلاب روسیه ← انقلاب بلشویکی
- انقلاب صنعتی: ۳۴-۳۷، ۲۳۶
- انقلاب فرانسه: ۴۲-۴۴، ۴۹؛ زنان در ~ ۴۲، ۴۳
- انقیاد زنان ← فرودستی زنان
- اومانیسم: ۱۰، ۱۹۰-۱۹۳، ۱۹۸-۲۰۰
- بارداری / باروری: ۷۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۵۱؛ ~ آزمایشگاهی ۱۲۵، ۱۲۶؛ ~ خارج از رحم ۹۰؛ پیشگیری از ~ ۹۰، ۲۵۳؛ کنترل ~ ۴۱، ۵۸، ۱۲۳، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۶
- بچه‌داری: ۷۰، ۱۳۳، ۱۸۱، ۲۳۳
- برابر/ برابری/ تساوی/ مساوات: ~ امکانات ۲۰۶؛ ~ تکوینی/ طبیعی ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹؛ ~ حقوقی/ لیبرالی ۴۴، ۵۰، ۷۱، ۷۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۰؛ ~ در

تفاوت جنسی / جنسیتی: ← تفاوت‌های ( زن و مرد )

تفاوت‌های زنان: توجه به ~ ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹  
تفاوت / تفاوت‌های ( زن و مرد ): ۳۶، ۷۳، ۷۰، ۷۱، ۸۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۵، ۲۰۷-۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵: ~ تکوینی / طبیعی ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۷: ~ جسمانی ۷۰، ۱۲۸، ۲۱۶: ~ حقوقی ۲۰۷، ۲۱۸: انکار ~ ۷۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۱: بزرگ‌نمایی ~ ۹۱، ۲۱۵، ۲۱۷: توجه به ~ ۱۴۵: ساختگی دانستن ~ ۱۴۰، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۶

تفکیک جنس و جنسیت (نظریه): ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۹، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۳۹  
تفکیک نقش‌ها: ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۷، ۱۱۵، ۱۱۷

تقسیم جنسیتی کار / تقسیم کار جنسی: ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۲۱۴

تکنولوژی: ۹۰، ۹۳، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۳

تولید مثل: ۲۷، ۹۱، ۹۶، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۵۰

کنترل ابزار ~ ۹۰  
جامعه‌شناسی معرفت: ۱۶۰، ۱۶۱

جامعه کمونیستی: ۷۷-۷۹  
جدایی طلبی: ۸۷-۸۹، ۹۳، ۱۲۳، ۱۹۷، ۲۴۶: رد ~ ۹۴

جنبش آزادی زنان سیاه‌پوست: ۶۲، ۱۰۸  
جنبش الغای برده‌داری: ۴۸، ۴۹، ۵۱  
جنبش حقوق مدنی (سیاهان): ۶۱  
جنبش دانشجویی: ۶۱، ۶۲

جنسیت: ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۱

۲۴۰، ۲۴۲: انکار ~ ۲۱۷

برخوردها ۱۳۹: ~ در تفاوت ۱۳۸: ~  
در نتایج ۱۳۹: ~ در عقل ۱۲۸، ۱۴۴:  
~ دو جنس / زن و مرد ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۰۸، ۲۴۹: ~ رفاهی ۲۰۶: ~ سیاسی ۱۴۵: ~ فرصت‌ها / فرصت‌های ~ ۴۰، ۷۱-۷۳، ۱۳۸، ۱۳۹: اصل ~ ۴۰، ۴۱، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۸۴، ۱۸۵: قوانین ~ ۷۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵: فمینیسم رادیکال و نظریه ~ ۱۳۹: لیبرالیسم و نظریه ~ ۱۲۷: (نظریه) ~ ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۰۴: نقد نظریه ~ ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸

بورژوازی: ۳۲، ۳۳، ۴۸  
پاک‌دامنی اجتماعی: ۱۳۴

پدرسالاری: ۲۸، ۲۹، ۷۵، ۸۴-۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۸-۱۰۰، ۱۰۵، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۰۱-۲۰۴، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۶

۲۵۱: ~ ساختاری ۷۵: از میان بردن / شکست / نابودی ~ ۸۶، ۸۸، ۹۹: ریشه ~ ۹۱، ۹۹

پس‌ساختارگرایی: ۳۸، ۶۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳-۱۰۵، ۱۱۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴

پسامدرنیته: ۲۵، ۶۳، ۱۰۰-۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۹

تأیید فقر: ۲۳۲

تبعیض / تبعیض آمیز: ۲۶، ۲۷، ۷۰، ۸۰، ۹۰، ۹۶، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۱، ۱۸۲

۲۰۱-۲۰۳: ~ جنسی ۷۵، ۹۷: ~ ساختاری ۹۴: ~ مثبت ۱۳۸: برخورد ~ ۷۰: رفع ~ ۲۶، ۷۰، ۷۱، ۷۲: قوانین ~ ۷۰، ۷۲، ۱۳۸: وضعیت ~ ۷۷، ۷۰

تجربه‌گرایی فمینیستی: ۱۶۳، ۱۶۴  
تعریف فمینیسم: ۲۴، ۲۵، ۴۵

تفاوت: اصل ~ ۱۳۳: نظریه ~ ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰

دستمزد (زنان): ۳۳، ۳۶، ۵۹، ۷۹، ۹۵  
 دشمنی دو جنس: ۸۵، ۹۳، ۹۴  
 دو جنسیتی: جامعه ~ ۷۱، ۸۷، ۹۱؛  
 طبیعت ~ ۸۶، ۹۰، ۹۱  
 دودویی (تقابل / نظام): ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۱،  
 ۱۶۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶  
 دولت: ۴۰، ۴۴، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۹۲، ۲۰۶،  
 ۲۳۹، ۲۴۹  
 ذات‌گرایی: ۸۶، ۹۳، ۱۳۷، ۱۸۴، ۲۲۱  
 رابطه جنسی: حق انتخاب ~ ۱۸۶  
 رادیکال‌های ذات‌گرا: ۸۸  
 رنسانس: ۲۴، ۲۷، ۳۳، ۳۷، ۱۹۱  
 روش‌نگری: ۳۴، ۳۷، ۴۲، ۱۲۷، ۱۲۹،  
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۲، ۱۹۰  
 رهایی زنان: ← آزادی زنان  
 ساختارگرایی: ۶۳، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۵۹  
 سازمان ملی زنان / NOW: ۶۲، ۷۴  
 ستم / ستمگری: ~ بر زنان / بر مبنای  
 جنسیت / جنسی / جنسیتی ۷۵، ۸۰،  
 ۸۱، ۸۳-۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۱۱۰، ۱۲۲،  
 ۱۳۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۳؛ علت ~ ۷۸،  
 ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳،  
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۴، ۲۴۶  
 سرمایه‌داری: ۷۷-۷۹، ۸۱، ۹۴-۱۲۰، ۹۸،  
 ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶؛ ~  
 پدرسالارانه ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹؛ براندازی /  
 فروپاشی / مبارزات با / نابودی ~ ۴۸،  
 ۷۷-۷۹، ۹۷؛ مردسالاری و ~ ۹۵  
 سقط جنین: ۵۶، ۷۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۶۹،  
 ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۲،  
 ۲۵۲، ۲۵۳؛ قانونی شدن ~ ۴۱،  
 ۲۵۱؛ قوانین ضد ~ ۵۶  
 سکولاریسم: ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۱  
 سنکافالز: اعلامیه ~ ۴۶، ۵۰، ۵۱؛  
 گردهمایی ~ ۴۶؛  
 سوسیالیسم: ۲۵، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۶؛ ~  
 انقلابی ۴۹؛ ~ تخیلی ۴۸  
 سیاست: ~ فمینیستی ۱۵۱؛ زنان و ~

جنگ جهانی اول: ۵۳، ۵۵  
 جنگ جهانی دوم: ۵۷  
 حضانت (فرزنداندان): ۵۱، ۵۲، ۷۲، ۲۴۹  
 حق رأی: ۳۳، ۵۰، ۵۲-۵۵، ۵۸، ۷۱-۷۳،  
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۲۸، ۲۲۹،  
 ۲۳۳، ۲۳۴  
 حقوق شهروندی: ۳۹، ۴۷، ۱۴۵-۱۴۷،  
 ۲۵۱، ۲۳۴  
 حقوق طبیعی: ۴۰، ۴۲-۴۴، ۱۲۸، ۱۳۲،  
 ۲۰۴، ۲۳۴، ۲۴۷  
 حوزه/ عرصه عمومی، خصوصی: ۳۵، ۳۶،  
 ۴۷، ۷۰، ۷۷، ۹۵، ۹۶، ۱۱۵،  
 ۱۴۶-۱۴۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۹۱،  
 ۱۹۴، ۱۹۳  
 خانواده: ۴۷، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰،  
 ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۵-۹۷،  
 ۹۹، ۱۱۵-۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۳۸،  
 ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۲۳،  
 ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰،  
 ۲۴۳-۲۵۳؛ بحران در ~ ۲۴۵؛  
 برجیده شدن / جنگ با / فروپاشی /  
 نابودی ~ ۹۰، ۹۳، ۱۱۸، ۱۲۲؛  
 تقویت / دفاع از ~ ۵۶، ۱۱۹  
 خانواده خصوصی: ۱۲۳  
 خانواده ریشه‌ای: ۱۱۹  
 خانواده هسته‌ای: ۸۰، ۹۲، ۱۱۹، ۱۲۰،  
 ۱۲۲، ۲۳۷؛ مخالفت با / نفی ~ ۴۸، ۱۱۹  
 خانه‌دار / خانه‌داری: ۳۰، ۳۶، ۳۹، ۵۹، ۷۰،  
 ۹۶، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۷۰، ۱۷۴  
 خرد/عقل‌گرایی: ۱۰، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵،  
 ۱۹۹، ۲۰۱  
 خواهری جهانی: ۸۸  
 دانش / علم / معرفت: ~ فمینیستی ۱۵۵،  
 ۱۵۶؛ ~ و سیاست ۱۶۱؛ تأثیر عواطف  
 در ~ ۱۶۲، ۱۶۷؛ تأثیر مردسالاری در  
 ~ ۱۵۰، ۱۵۵؛ سرشت مردانه /  
 مردانگی / مردانه دانستن ~ ۱۰۵،  
 ۱۰۶، ۱۵۱-۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۹

فمینیسم سیاه: ۶۳، ۱۰۸  
 فمینیسم صلح‌طلب: ۶۳، ۱۰۸  
 فمینیسم طرف‌دار کلیسا: ← فمینیسم  
 انجیلی  
 فمینیسم لیبرال: ۶۲، ۶۹، ۷۴-۷۷، ۱۲۰،  
 ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵،  
 ۲۰۴، ۲۴۶  
 فمینیسم همجنس‌خواه: ۶۳  
 فمینیسم مارکسیستی: ۲۵، ۸۱، ۹۵، ۹۹،  
 ۱۲۰، ۱۲۱  
 کار خانگی: ۶۰، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۹۵  
 کار زنان: ← اشتغال زنان  
 کار نیمه‌وقت: ۵۹  
 کشاورزی و وضعیت زنان: ۲۹  
 کلیسا: ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۹۲، ۱۳۵  
 کنترل زن بر جسم خود: ← مالکیت زن  
 بر جسم خود  
 کنترل موالید ← کنترل بارداری  
 کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه  
 زنان: ۲۵۴  
 کودکان: ← فرزندان  
 کورجنسی (مارکسیسم): ۸۱، ۹۵، ۹۸  
 لژیوننی / لژیوننیسم: ۱۰، ۶۲، ۶۴، ۸۹، ۹۳،  
 ۱۲۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۵۱  
 لیبرالیسم: ۲۵، ۲۹، ۳۷، ۳۹-۴۳، ۴۵،  
 ۴۸، ۵۱، ۶۰، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۰۰،  
 ۱۲۷-۱۲۹، ۱۴۴، ۱۷۲، ۲۰۴، ۲۲۹،  
 ۲۳۳، ۲۴۶  
 ماتریالیسم تاریخی: ۹۶-۹۸  
 مادرتبار / مادرتباری: ۲۸، ۲۹  
 مادرسالار / مادرسالاری: ۲۸، ۲۹، ۲۰۱،  
 ۲۱۴، ۲۰۳  
 مادری: ۸۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۱۹،  
 ۱۲۲-۱۲۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۷۰،  
 ۱۸۱، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۰؛  
 ~ اجتماعی: ۱۲۴؛ ~ زیست‌شناختی:  
 ۱۲۴، ۱۲۵؛ الگوی (اخلاقی) ~: ۱۸۰،  
 ۱۸۲؛ تقدیس ~: ۹۵، ۱۲۳؛ جنگ با /

۱۴۷؛ فمینیسم و ~: ۱۴۳؛ فمینیسم  
 رادیکال و ~: ۱۴۴  
 سیاهان: زنان و ~: ۴۴، ۶۱  
 صفات/ویژگی‌های زنانه: ۸۶، ۱۳۶، ۱۳۷،  
 ۱۴۰، ۱۷۳، ۲۲۶، ۲۳۵؛ تحقیر ~: ۱۷۳،  
 ۲۱۷؛ نفی ~: ۱۳۵، ۲۱۴، ۲۴۱  
 طلاق: ۱۲۳، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹،  
 ۲۵۳؛ آسان شدن ~: ۵۵، ۷۸؛ حق ~  
 ۵۱، ۵۲، ۷۲؛ قوانین ضد ~: ۵۶  
 ظلم بر زنان: ← ستم بر زنان  
 عشق آزاد: ۵۲، ۵۶، ۱۱۸  
 علم فمینیستی: ← دانش فمینیستی  
 عینیت‌گرایی: ۱۵۷، ۱۵۸  
 فاشیسم: ۵۶  
 فتودالیسم: ۳۱، ۳۳  
 فردگرای—ی: ۳۹، ۴۰، ۷۵، ۱۷۷، ۱۹۰،  
 ۱۹۶-۱۹۸، ۲۴۶؛ ~ معرفت‌شناختی  
 ۱۵۹، ۱۶۰  
 فرزندان: پرورش/ تربیت ~: ۹۰، ۹۱، ۹۶،  
 ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۴، ۲۲۱،  
 ۲۴۹  
 فرودستی زنان: ۷۵، ۷۹، ۸۲، ۹۶، ۱۱۶،  
 ۱۷۲؛ ~ و سرمایه‌داری: ۷۸؛ ریشه/  
 عامل / علت / منشأ ~: ۷۶، ۸۶، ۹۰،  
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۹، ۲۰۱،  
 ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴؛ نقد ~: ۲۰۱  
 فمینیسم اروپایی: ۸۲  
 فمینیسم اصلاح‌طلب: ← فمینیسم  
 لیبرال  
 فمینیسم افراطی: ۲۲۹  
 فمینیسم انجیلی: ۱۳۵  
 فمینیسم برابری: ۱۳۷  
 فمینیسم پسا مدرن: ۲۵، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۱۰۶  
 فمینیسم تفاوت: ۱۳۵، ۱۳۷-۱۳۹  
 فمینیسم خانواده‌گرا: ۶۳، ۱۱۹  
 فمینیسم رادیکال: ۸۳، ۹۵، ۹۹، ۱۳۹،  
 ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۸۴  
 فمینیسم سوسیالیستی: ۲۵، ۹۴، ۱۳۹

## فهرست اصطلاحات ۲۷۱

و دولت لیبرال ۴۷؛ ~ و روشنگری  
۳۷؛ ~ و مدرنیته ۳۷

واژه فمینیسم: ۲۳

همجنس خواهی/خواه/گرایی/گراه: ←

لزبینیسم

هویت زنانه: ۱۰۷، ۲۳۹، ۱۰۹، ۲۴۰،

۲۴۱، ۲۴۲؛ سیالیت ~ ۱۰۵، ۱۰۶؛

اختلال در ~ ۲۳۹، ۲۴۳؛ انکار / نفی

~ ۲۳۹، ۲۴۱

فروپاشی/ نابودی ~ ۹۱، ۹۳، ۱۱۷،  
۱۲۵

مارکسیسم: ۲۵، ۶۰، ۷۶، ۷۷، ۷۹،  
۸۱-۸۳، ۹۵-۱۰۰، ۱۶۵

مالکیت: ~ زن بر جسم خود ۴۱، ۱۸۵،

۲۵۱؛ ~ خصوصی ۴۹، ۷۷، ۷۹، ۸۲،

۱۲۰، ۱۲۱؛ حق ~ ۵۱، ۵۲، ۷۲؛

مدرنیته: ۱۴، ۳۷-۳۹، ۱۰۰، ۱۹۰

مرخصی زایمان: ۷۲، ۱۳۴

مرد / مردان: ~ محوری اخلاق ۱۷۱،

۱۷۲؛ ~ محوری تاریخ ۱۵۲؛ ~

محوری جامعه‌شناسی ۱۵۲؛ ~

محوری زیست‌شناسی ۱۵۲؛ ~

محوری فلسفه ۱۵۳، ۱۵۵؛ ~ و

فمینیسم ۸۵؛ دشمنی ~ ۸۵، ۸۶،

۸۹

مشکل / معضل زنان: ۶۰، ۶۱

معرفت‌شناسی: ~ فمینیستی ۱۵۰، ۱۵۱،

۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷؛ فمینیسم و

~ ۱۵۵، ۱۵۷

مهدکودک: ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۷۲، ۷۸، ۷۹

نابرابری زن و مرد: ← تبعیض

نسبی‌گرایی فمینیستی: ۱۶۸

نظام دوگانه: ← سرمایه‌داری پدرسالارانه

نظریه‌پردازی: ۷۷، ۸۰، ۸۳

نظریه چشم‌انداز عواطف: ۱۵۸

نظریه دیدگاه: ۱۶۵

نظریه روابط با شیء: ۱۶۱

نقش‌های جنسیتی / زنانه و مردانه: ۸۶،

۹۰، ۹۹، ۱۲۲، ۱۴۳، ۲۰۳، ۲۱۴،

۲۳۷، ۲۴۰

نئولیبرالیسم: ۶۰

نئومارکسیسم: ۶۰

وضعیت زنان: ~ در بورژوازی ۳۲؛ ~ در

جوامع اولیه ۲۷؛ ~ در رنسانس ۳۳؛

~ در روم ۳۰؛ در نظام فئودالیستی

۳۱؛ ~ در یونان ۳۰؛ ~ و انقلاب

روسیه ۵۵ ~ و انقلاب صنعتی ۳۴؛ ~





## فهرست اعلام

- آربلاستر، آنتونی، ۱۹۸  
 آستل، مری، ۷۲  
 آکویناس، توماس، ۱۳۱، ۱۷۳  
 آیچلر، ماگريت، ۱۶۴  
 ابن سینا، ۲۱۶  
 ابوت، پاملا، ۸۱، ۹۳  
 اتکینسان، تی. گریس، ۸۹  
 ارسطو، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴  
 استالین، ۵۶  
 استلر، رابرت، ۱۴۲  
 استوارت میل، جان، ۷۳، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۱۹  
 افلاطون، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۷۳  
 اکلی، آن، ۹۰، ۱۲۲، ۱۲۴  
 انگلس، ۴۹، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۲۰، ۱۲۱  
 اوکین، ۱۸۳  
 ایریگاری، لوس، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵  
 باتلر، جودیت، ۱۰۷  
 بارت، میشل، ۸۰  
 بانچ، شارلوت، ۸۹  
 بایر، آنیت، ۱۸۳  
 برتون، هریت، ۱۳۸  
 برنارد، جسی، ۱۱۷، ۱۱۸  
 بلوم، لارنس، ۱۷۸  
 بلیک، ویلیام، ۱۹۸  
 بنتام، ۱۹۶  
 بوردو، ژورژ، ۱۹۴  
 بوردو، سوزان، ۱۶۱، ۱۶۲  
 بورک، رابرت. اچ، ۲۲۹، ۲۳۳  
 بومر، لوفان، ۱۹۲  
 بیسلی، ۶۹  
 بیکن، فرانسیس، ۱۵۴  
 پرئر، الیزابت، ۱۷۹، ۱۸۳  
 پین، ۴۳  
 تادینگز، ۱۷۹  
 تانگ، ۶۸  
 ترانتو، جون، ۱۸۳  
 تریستا، فلورا، ۴۹  
 تونیس، فردیناند، ۱۹۷  
 تیچمن، جنی، ۱۳۱  
 تیلور، هریت، ۷۳، ۱۱۸، ۱۶۹، ۱۸۴  
 جانس، ماری لوئیز، ۲۴  
 جعفری، محمدتقی، ۲۲۵  
 جگر، آلیسون، ۶۸، ۸۱، ۹۴، ۱۷۹  
 جمیز، سوزان، ۴۵  
 جوادی آملی، عبدالله، ۲۲۳  
 چسلر، فیلیس، ۱۴۳  
 دانکن، ایزادورا، ۱۱۶

- دریدا، ژاک، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۷  
 دکارت، ۲۷، ۱۲۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۰  
 الدنبرگ، هنری، ۱۵۴  
 دوبوار، سیمون، ۲۴، ۹۰، ۱۲۳، ۱۲۴،  
 ۱۴۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۲۱  
 دوپیزان، ۴۶  
 دوتوکویل، آلكسى، ۱۹۷  
 دورانت، ویل، ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۲۱۱، ۲۱۹  
 دورکیم، ۱۹۷  
 دوسوسور، فردیناند، ۱۰۱، ۱۰۲  
 دوکندرسه، مادام، ۴۳، ۱۲۹  
 دوگورنه، ماری، ۳۴  
 دوگوژ، اولمپ، ۴۴، ۱۴۴  
 دیلی، مری، ۸۷، ۱۷۰  
 دیویدسن، نیکلاس، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵،  
 ۲۴۱، ۲۴۲  
 رادیک، سارا، ۱۸۰، ۱۸۱  
 رالز، جان، ۱۷۴  
 رزه، هیلاری، ۱۶۷  
 رویاتم، شیلا، ۲۰۲، ۲۰۴  
 روسو، ژان ژاک، ۴۴، ۴۵، ۱۳۲، ۱۳۳  
 ریتزر، جورج، ۲۴، ۴۵، ۶۸، ۷۱، ۸۴، ۸۸،  
 ۹۳، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۸  
 ریچ، آدرین، ۸۷، ۸۹، ۱۲۵  
 ریگان، ۲۳۱  
 ریموند، جانسیس، ۱۲۶  
 ریموند، جنیس، ۸۷  
 سقراط، ۱۳۱  
 سیدل، روث، ۲۲۹  
 سیزو، آلن، ۱۰۷  
 سیسون، اسمه وینه، ۲۱۸، ۲۳۵  
 سیمون، سن، ۴۸  
 الشتین، جین بتکه، ۹۴، ۱۱۹  
 شراینر، آلیو، ۱۸۸  
 شلیت، وندی، ۲۴۲  
 شوپنهاور، ۱۳۱، ۱۷۸  
 فایرستون، شولامیث، ۶۲، ۷۵، ۸۵، ۸۹،  
 ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۲۵، ۲۱۹، ۲۲۱
- فرانسوا لیوتار، ژان، ۱۰۱، ۱۰۶  
 فرنچ، مارلین، ۲۳۲  
 فروید، ۱۰۲، ۱۳۱، ۱۷۳  
 فریدمن، ۲۷  
 فریدن، بتی، ۶۰، ۶۲، ۷۴، ۱۱۸، ۱۱۹  
 فریزی، نانسی، ۱۵۰  
 فلکس، جین، ۲۴  
 فوکو میشل، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۵۷،  
 ۱۶۰، ۱۸۵، ۲۰۴  
 فیثاغورث، ۱۳۱  
 فیسک، سوزان، ۲۱۳  
 فیشر، هلن، ۲۸  
 فیلون، ۱۷۳  
 فیلیس، آن، ۱۱۰  
 کاستلز، مانوئل، ۲۳۸، ۲۳۹  
 کانت، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۰  
 کده، لورین، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱  
 کدی استنتن، الیزابت، ۸۷  
 کرتیندن، دانیل، ۲۴۸  
 کریستوا، ژولیا، ۶۹، ۱۰۷  
 کلر، فاکس، ۱۶۱، ۱۶۳  
 کندرسه، مارکی، ۱۲۹  
 کندی، ۶۱  
 کولونتای، الکساندرا، ۵۵  
 کهلیبرگ، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵  
 گرگوار، پاپ، ۳۲  
 گرت، تونی، ۲۴۱  
 گریر، جرمین، ۱۱۹، ۲۳۱  
 گریر، جرمین، ۱۱۹، ۲۳۱  
 گیلیگان، کارول، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶،  
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴  
 لاک، ۱۹۰، ۱۹۵  
 لاکان، ژاک، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶  
 لایب نیتس، ۱۹۰  
 لدوف، میشل، ۱۵۳، ۱۵۵  
 لنین، ۵۵، ۱۲۲  
 لوید، ژنویو، ۱۵۳  
 لیورمور، مری، ۱۳۶

هیوم، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۶  
 هیوود، اندرو، ۲۸، ۷۵، ۱۳۷  
 یتیس، ۲۳۶  
 یونگ، ۲۴۳

مارکس، کارل، ۴۹، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۱۲۰،  
 ۱۲۱، ۱۶۱، ۱۶۵  
 مارگارت، مید؛ ۲۹، ۶۰، ۱۴۱  
 مارگولیس، ۲۳۷  
 مطهری، مرتضی، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۴۸  
 مندوس، سوزان، ۷۶، ۸۱، ۸۲  
 مهن، الیزابت، ۲۳۰  
 میپز، کروجر، ۱۸۳  
 میچل، جولیت، ۹۸، ۹۹  
 میشل، آندره، ۲۸، ۲۳۷  
 میل، کیت، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۱۴۳،  
 ۱۴۹

نرسیسیانس، امیلیا، ۲۳۷  
 نلسون، ۱۶۰  
 نودینگز، نل، ۱۸۴  
 نیچه، ۱۵۷، ۱۵۸  
 والاس، کلر، ۸۱، ۹۳  
 والبی، ۶۸  
 وایت بک، کارولین، ۱۸۰  
 ولستون کرافت، مری، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۷۲،  
 ۷۳، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۶۹،  
 ۲۰۸

ولف، تونی، ۲۴۳  
 وود، شرم، ۲۸  
 ویلارد، فرانسیس، ۱۳۶  
 ویلسی، فیت، ۲۳۱  
 ویلفورد، ریک، ۸۴  
 وینسنت، اندرو، ۴۶، ۶۸، ۶۹  
 وینگر، اتو، ۱۳۱  
 هابرماس، یورگن، ۱۷۴  
 هابز، ۱۹۶  
 هارتمن، هایدی، ۹۸، ۹۹  
 هاردینگ، سندرا، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴  
 هانس بری، لورین، ۱۷۰  
 هگل، ۱۷۴، ۱۹۷  
 هلد، ویرجینیا، ۱۸۰، ۱۸۴  
 هوگلد، سارا، ۱۷۰، ۱۸۲  
 هیلمن، ۱۵۴





سازمان ملی جوانان و دفتر مطالعات و تحقیقات زنان  
 قم - یلوار جمهوری اسلامی - میدان سپاه - خیابان مالک اشتر - پلاک ۵۰  
 صندوق پستی: ۳۷۱۸۵-۳۶۵۲  
 تلفن: ۰۲۵۱-۲۹۰۷۱۱۰-۱۳ فکس: ۰۲۵۱-۲۹۱۷۵۷۷

[www.womenrc.ir](http://www.womenrc.ir)  
[info@womenrc.ir](mailto:info@womenrc.ir)